

ایرانی

فروردین - تیر ۱۳۶۹
شماره های ۱-۳

آینده ، سال شانزدهم



مجسمه فردوسی - کار ابوالحسن صدیقی

فهرست مندرجات

(شماره‌های ۱-۴ سال شانزدهم- فروردین تا تیرماه ۱۳۶۹)

سال شاهنامه

۳- برگزیده‌ای از سخنان دانشمندان دربارهٔ فردوسی و شاهنامه - توای پیر گویا (قصیده از اورنگ خضرائی) - خروش فردوسی (شعر از فریدون مشیری) - فردوسی (شعر از دکتر پرویز ناتل خانلری)

شعر

۱۴- تاریخ بیهقی (قصیده‌ای از دکتر حسین خطیبی) ۱۸- اسفند (شعری از دکتر ماهیار نوابی) ۱۹- درخت هزارساله (شعری از علی باقرزاده) ۲۱- نقش جهان (شعری از دکتر محمد سیاسی)

تحقیقات ایرانی

۲۲- یادداشتی کوتاه دربارهٔ کشاورزی در قرن ۱۹
 ۳۴- دوسند دربارهٔ رواج نوروز در مصر باستان
 ۴۰- هشت گوشه و رمز و راز آن
 ۵۰- موسیقی حروف و واژه‌ها
 ۵۹- چند پسوند فارسی
 ۷۱- دستنوشته‌های مانوی (مری بویس)
 ۷۵- سیندرلا و افسانهٔ سیستمی
 احمد سیفی
 همایون صنعتی
 پروفیسور نه‌ایچی ایموتو
 تقی وحیدیان کامیار
 مصطفی مقربی
 ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق
 جواد محمدی خمک

دیدارها و یادگارها

۸۴- گوشه‌ای از زندگانی مرحوم داور
 ۸۸- سیر ایران - محمدحسین آزاد (قسمت اول)
 ۹۴- دربارهٔ اعصاب ۱۶ آذر ۱۳۴۰
 عباسقلی گلشائیان
 ترجمهٔ عارف نوشاهی
 عبدالله عقیلی

عقاید و آراء

۱۰۴- انفجار جمعیت - شهری و روستائی
 ۱۱۴- نگاهی به وضع ترجمه در زبان فارسی (قسمت دوم)
 ۱۲۵- جایگاه زبان و ادب فارسی در جامعهٔ کنونی
 دکتر خسرو خسروی
 دکتر غلامعلی سیار
 محمد غلامرضائی

باب کتاب

۱۳۳- با نوشته‌هایی از: علی‌محمد هنر - دکتر ناصر تکمیل همایون - احسان‌الله‌هاشمی - احمدسپهلی خوانساری - محمدعلی جمال‌زاده - پرویزاذکائی - محمدتقی دانش‌پژوه - محمدعلی صادقیان - ع. روح‌بخشان - تیمور گورگین - محمود فروغی - مجید مهران - نجفقلی پسیان - محمدرسول دریاگشت

گزارش

۲۲۲- داستان جواس پرتی (فارسی در ایتالیا) الکساندرا ماحی - ۲۲۵- هشت کتاب افغانی در همدلی و همزبانی: دکتر غلامرضا ستوده - ۲۳۰- گزارش کامل مراسم اهداء نخستین جایزهٔ موقوفات دکتر افشار به پروفیسور نذیراحمد

مدارک و اسناد

۲۶۲- نامهٔ تقی‌زاده به قوام السلطنه - ۲۶۸ نامهٔ علینقی افتخارالملک

یادبود نویسندگان

۲۷۴- درگذشت دکترعلی‌اکبر سیاسی- دکتر پرویز ناتل خانلری- مهدی اخوان‌ثالث- دکتر غلامحسین مصدق - بزمنی انصاری - دکتر فتح‌الله جلالی - دکتر عبدالحمید عرفانی - مقبول احمد

یادداشت، حاشیه، نکته

۲۸۵- بناوشتن و حزر (عزیزالله جوینی) ۲۸۶- بدوس (احمد شعبانی)

معرفی کتابهای تازه

۲۸۸- کتابها و نشریات جدید ایرانی و خارجی

۱۰۱

بخش آینده برای کتابفروشیها

توسط نشر گستره - ۶۶۰۳۸۸ - ۶۴۰۰۷۰۶



آینه

بنیادگذار
دکتر محمود افشار

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
ایرج افشار

جلد شانزدهم

۱۳۶۹

شماره بعدی مجله

به مناسبت گرامی بهای مجله وبهای پست و پاکت و بسته بندی و... فقط برای دوستان و مشترکان گرامی که وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را به مبلغ ۵۰۰۰ ریال ایران و ۱۰۰۰۰ ریال خارجه قبل از منتشر شدن شماره بعد (حدود اواخر آذر ۱۳۶۹) پرداخت کرده باشند (و رسید بانکی آن به ما رسیده باشد) فرستاده خواهد شد. ماه هشتم سال گذشته است و فرصت نامه نویسی و یادآوری مجدد نیست.

این چند سطر در صدر مجله به رنگ سرخ چاپ شد که مشترکان بدان توجه عاجل و کامل بفرمایند و جای گله ای نباشد.

حروف چینی: میثاق، چاپ و صحافی: بهمن، لیتوگرافی: بزرگمهر
چاپ شماره قبل به اشتباه به چاپخانه بهمن نسبت داده شده بود.
عذر خواهیم.

خواهش

آینده دیر به دستان می‌رسد. بپوش خواهیم. اما خواهش داریم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را هر چه زودتر بفرستید.



سال شاهنامه

هر ایرانی در هر طبقه و درجه‌ای که باشد نسبت به حال خود، مقدار عظیمی از ملیت خود را مدیون فردوسی است و این از بدیهیات اولیه است. و تکلیف وجدانی هر ایرانی است که از هر راهی و به هر وسیله‌ای که می‌تواند لساناً یا قلماً یا ملاً یا مجاهدهً یا بای نحو از انحاء دیگر کمکی برای ساختن مقبره فردوسی و اعلاء ذکر او و نشر مناقب و محامداو و تخلید نام مبرک او بنماید...

محمد قزوینی

شاهنامه کتابی است که خواندن آن بر هر ایرانی واجب است زیرا اولاً گنجینه‌ای است از انواع جواهر گرانبها، از هر قسم حکمت و پند و هر چیز نفیس که بخواهید. ثانیاً خواندن شاهنامه کیفیت مخصوصی دارد که احساسات خوب از وطن پرستی و ایرانیت و غرور ملی و شجاعت در انسان ایجاد می‌کند. بعلاوه فردوسی ایرانی را بطرز بسیار خوبی معرفی می‌کند...
غرض این است که خواندن شاهنامه بر هر ایرانی واجب است.
بعلاوه شاهنامه تنها مال ایرانی نیست مال نوع بشرست و نوع بشر از او استفاده می‌کند...

شاهنامه فردوسی هم از حیث کمیت، هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر

ادبیات و نظم فارسی است، بلکه می‌توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی‌زدم و از این که سخنانم گزافه نماید احتراز نداشتیم می‌گفتم شاهنامه معظم‌ترین یادگار ادبی نوع بشر است...
محمدعلی فروغی

شاهنامه فردوسی یک دریای عظیمی است که برای تتبع دقیق و مشروح آن سالهای دراز صرف وقت لازم است... آنچه شعرای بزرگ ایرانی درباره فردوسی گفتنند در تذکره‌های شعرا ثبت است و حاجت به درج نیست. نظامی و سعدی و جمله شعرای نامدار او را به عبارت عالی ستوده و در مقابل وی سجده تعظیم و کرنش کرده‌اند و یقین است که نسل آینده ایران پایه فردوسی را بلندتر خواهد کرد و تنها به دادن اسم وی به یک خیابان پایتخت اکتفا نکرده مدرسه ادبیات و تاریخی به نام مبارک وی خواهد برافراشت و پیشین گوئی آن مرد بلند همت سخنور را به مقام حقیقت خواهند آورد...
سیدحسن تقی‌زاده

شاهنامه فردوسی از برای مردم ایران از سه لحاظ مهم است:
اول اینکه یکی از آثار هنری ادبی بسیار بزرگ است و از طبع و قریحه یکی از شعرای بزرگ قوم ایرانی زاده است و بر اثر همت و پشت کار و فداکاری او و بیست سی سال خون جگر خوردن او به وجود آمده است. دوم اینکه تاریخ داستانی و حکایات نیاکان ملت ایران را شامل است و در حکم نسب‌نامه این قوم است. سوم اینکه زبان آن فارسی است و فارسی محکمترین شلقه و ارتباط طوایفی است که در خاک ایران ساکن‌اند.

مقام شعری و هنری شاهنامه بقدری بلند است که حتی اگر از جامه زبان فارسی نیز عاری شود یعنی به زبانی از زبانهای دیگر عالم چنانکه باید و شاید آن را ترجمه کنند باز کتابی بزرگ و دارای مقام هنری بلند خواهد بود.
مجتبی مینوی

در سال ۱۳۶۹ (مسیحی ۱۹۹۰-۹۱) به مناسبت بزرگداشت جهانی شاهنامه و فردوسی نشریه‌ها و مجله‌های ایران (و در کشورهای دیگر هم احتمالاً) شماره‌های ویژه خواهند داشت. اما چون «آینده» شماره ویژه‌ای چاپ نخواهد کرد، می‌کوشد که در همه شماره‌های جلد شانزدهم (سال ۱۳۶۹) نوشته یا سروده‌ای درباره فردوسی داشته باشد.

اورنگ خضرائی

(آباد)

توای پیر گویا

شبنو، ای انوشه خردمند پیر	خجسته هشینوار روش ضمیر
سترگ، بزرگ، بلند اختر!	مهین نامور برترین سرور!
مهست افتخاره ای چکاد بلند	شب افزوز ای شعله فرمند!
هنر، جوهر جاری جان توست	خزد، گوهر پاک پیمان توست
برازنده چون شعر تو یادگار	نماننده ست در دفتر روزگار
ندیده چنوروشنا، آسمان	چنور، گل نرویده در بوستان

توای پیر گویای آزاده خوی	خرد مرد بیسنای آزر جوی
تو پاسخ به فریاد جانم بده	دژم گشته‌ام من، روانم بده
در این ظلمت روی شسته به قیر	که در خون نهان‌اند کیوان و تیر،
نگه کن که دود دلم بر هواست	به دامان ویرخ آب چشم‌مه‌هاست
زند زخمه بر تار جانم جنون	سخن با تو دارم در این تیره گون
دمادم دلم ریش‌تر می‌شود	ملالم به جان بیشتر می‌شود
مرا وارهبان از غمسم روزگار	رها کن ز دشخواری و رنج بار
«رها کن که درمن رهایی نماند»	چراغ مرا روشنایی نماند»
ز زرفای شب ای بلند آفتاب	فراز آی و بر شام جانم بشاب!

از این باغ دیری ست رفته بهار	ننوشیده کس باده خوشگوار
ننوشیده کس باده، خون خورده‌هاست	گران بار حسرت به جان برده‌هاست
شبنو ای خداوندگار هنر	ببزرگ بسزرگان با ارج و فر

براین باغ، باد بهاران بیار
خدا را بر این گنبد لاجورد
تو گویی که خورشید گشته نباه
که خواهد رسیدن به فریاد ما؟
نهمان خون چکد از دل خستگان
دلیم تنگ شد زین شب دیرباز
براین خاک تفسیده باران بیار
نشان نیست امشب زیاقوت زرد
چو بیژن فتاده به ژرفای چاه
که خواهد دهد این زمان دادما؟
فغانیست در جان لب بستگان
برافروز خورشید را بر فراز

در این بوم ویر که نهال سخن
از آن گشت رویان و سبز و بلند
که تو بر نشانندیش بر خاک پاک
زرنج تو این ریشه شده، استوار
به خون دل و اشک چشم تورست
بمانده ست بر جا، ز عهد کهن،
چنین شاد و بالان و پیروز مند،
تو کردیش چون گوهری تابناک
گرفت این چنین خوشه و برگ و بار
نبینی به این هر دو ماند درست!؟

درخشید در سینهات گوهری
سخن این چنین فرز و فرهنگ یافت
شکوفایی جانانت ای جان جان
چو گل بشکفتد در دل راغ و باغ
شود یاد تو زنده ما را به دل
فرو زنده شد پرتوان اخگری
هنر این چنین رنگ و اورنگ یافت
بر آورد صد باغ گل در خزان
چو بلبل زندنغمه در باغ و راغ
شکوهی دگر یابد این آب و گل

تو بودی که از ژرف آن تنگنا
گشودی ره و کار سامان گرفت
تو این بسویه را پروریدی به جان
در آن روز گاران نار و تباه
شدی خیل و امانده را رهگشا
ز ساز و سرودت جهان، جان گرفت
ز تیمار نویافت توش و توان
تو بریدش بر تارک مهر و ماه

فعلین که موسیقی شعر توست
خروش همآوردی و رزم هاست
هم از رامش و عشق دارد سخن
فعلین چراغ شب افروز ماست
فعلین، تراورده از چنگ توست
فعلین، گذرگاه تاریخ درد
به آهنگ ناهید مانند درست
دو دیگر که گل نغمه بزم هاست
هم از فرز افسانه های کهن
ره آورد دیرین غم سوز ماست
طنین خروشان آهنگ توست
فعلین، چکاچماک روز نبرد

درامواج اسطوره‌ها شسته پیر
 نبیدش ز شور تو مستی گرفت
 تو این هر دو را پروریدی به کف
 گهرهای رنگین پر رمز و راز
 بر آوردی از جان اویزی عود
 هم آب است ما را و هم آتش است
 در آمیختی هر دو را با گهر
 خرد گوهر ناب آیین توست
 هنر از تو خود ناز و آزمون یافت
 در این راه بیمودن سی و پنج
 سخن گفستی از مهر و آیین داد
 درخشید نام تو ای ارجمند
 ز اشک تو گل سرزد از شاخسار
 ز طوفان گذشت و به ساحل رسید
 دژم از بدی‌ها و بیداد شد
 خروشت چو بشنید، پالوده گشت:
 که بر بد کنش بی گمان بدرسد»
 زید گردانند در جهان نام، بد»
 شبی در جهان شادمان نغوی / فردوسی

فمولن به چرخ برین برده سر
 فمولن زجان تو هستی گرفت
 خطاب و کلام تو نداشت شرف
 در آن ریختی از فرود و فراز
 نشاندی در آن بانگ سور و سرود
 فمولن کنون نغمه‌ای دلکش است
 خرد را تو آمیختی با هنر
 هنر یاد گاران دیرین توست
 خرد از تو خود شادی و شرم یافت
 گران گرچه شد بردلت بارزنج
 تو پیمان خود را نسپردی زیاد
 به فرجام، بر هر ستیخ بلند
 در این باغ، پدرام اگر سو کووار
 گرانمایه بارت به منزل رسید
 کلامت ستایشگر داد شد
 دلی کو به زنگار آلوده گشت
 «جهان را نباید سپردن به بد
 «مکن بد که بینی به فرجام بد
 «اگر بد کنی جز بدی ندروی

گل مهر دو سینه‌ها کاشتی
 کسان را چه خوش درسی آموختی:
 نماید سرانجام و آغاز خویش»
 برش پسر زخون سواران بود»
 پر از ماه رخ جیب پیراهنش»
 بر او بگذرد چنگ و دندان مرگ» / فردوسی
 درینا که دشمن بر آهیخت تیغ!
 درینا درینا! پناهی نماند
 کمران تا کمران سرب ابر کبود
 بدان، گرم پیکار ما «آرش» اند

ز هر چه تبه روی برگاشتی
 نگاهی بر این بیکران دوختی
 «زمین گر گشاده کند راز خویش
 «کسناش پر از ناخندان بود
 «پراز مرددانا بود دامنش
 «چه افسر نهی بر سرت بر، چه ترگ
 فمولن فمولن فعولای دریغ!
 فمولن درینا که راهی نماند
 دل دردمندان بر آورده دود
 «سیا ووش» ها در دل آتش اند

چه در این شب نیلگون می‌رود؟
 فعلون بزن بر زمین چنگ درد
 که پیوسته در نشت خون می‌رود؟
 بر آوز ز بنیاد نقدیر گرد
 ز تار یکی غم چراغی بر آرز

فعلون غم‌مبارم بی‌اور شراب
 بی‌تابه می‌خانه‌روی آوریم
 چنان کن که یک باره گردم خراب
 عنان را به ساقی می‌سپیریم
 «بی‌تابا خوریم آنچه داریم، شاد
 «مغنی ره باستانی بزن!»
 بزن بانگ بر این شب آشفته‌گان
 نباید به بی‌په‌وده از پا نشست
 «جهان غم‌نیرز دبه شادی گرای
 به ساقی بگو هیچ کس شاد نیست
 فرارم ز کف رفته باز آورش
 «سبک باش و رطل گرانم‌پده
 «به من ده که تلخ است ایام من
 «هر آن پاره خشتی که بر منظری ست
 «بی‌تاب نشینیم و شادی کنیم
 «به مردی که ملک سراسر زمین

فعلون چه سازم که جانم بسوخت
 درینا که جز نیم جانی نماند
 خدا را خدارا! روانم بسوخت
 نفس رفت و توش و توانی نماند
 غبار غم و سوک سهراب‌ها
 گرفتم ز چشم دلم خواب‌ها

«بی‌ساقی آن می‌که ناز آورد
 بی‌تاب نشینیم بر طرف جوی
 جوانی دهد، عمری باز آورد» / نظامی
 ره غم ببندیم با گفت و گوی
 بخندیم، تا دل شود تابناک
 گرفتار هر نا کس و کس مباش» / جامی
 غمش عیش و دردش دوامی شود» / ظهیری
 بر آرز از دگ جانم آوازها
 فعلون بزن نغمه بر سازها

«به یک شعله سوزناکم بسوز / نایتم در این تنگناهمدمی
چراغ فرومرده را بر فروز» / هاتفی
که بردار داز خاطر من غمی» / شرف جهان
من و مستی و فتنه چشم بار» / حافظ
سرفتنه دارد گرز روزگار

فعلون بیایند یاران کنیم
خراباتیان، خوش در این سوی خاک
بیاتانشینیم مستان مست
«جهان از پی شادی و دل خوشی ست»
بیا یادی از غمگساران کنیم
نهادند تا بوسی از چوبیناک
چه غم گرد در این بزم جامی شکست؟
نغاز بهر بیداد و سختی کشی ست» / نظامی

فعلون بیاباز گردیم توس
به آرام جای بزرگ اوستاد
فرستیم بر روح پاکش درود
سرود خوشش را به یاد آوریم
«هو خوشگوار و زمین پر ننگار
کنون، خورد باید می خوشگوار
سخن های او جامه جان کنیم
در آئینه شعر او بنگریم
چو او عمر سر برده در راستی
زیتیارگی و ز اهریمنی
نغان و خسروشش ز نابخردان
به یک سوزده پسرده از گرم و سرد
هم از دشت خون گوید و کین و جنگ
هم از باد صبح و دم شامگاه
ز آیین و کردار هر انجمن
جز از مهر اما ندارد پیام
نه پیرایه بیند بر این روزگار
کشد چون زمانه دلش را به بند
«به مهرش مدارای برادر امید
نه جامه کن از دست غمهاش چاک
که چاره گری ایچ ناید به کار
بگردیم بر در گهش پای بوس
بجویم راه از سر مهر و داد
بر آریم سر پینش خاکش فرود
غم کهنه بیا داز از دل بریم
نه گرم نه سرد و همیشه بهار»
که می بوی مشک آید از جو بیار» / فردوسی
وزو گوش دل گوهر افشان کنیم
به آیین او راه خود بسپریم
تورا دور دارد زهر کاستی
دهد روح و جان تو را ایمنی
نشایشگر راستان و ردان
سخن رانده از شادمانی و درد
هم از عشق گوید هم از بانگ چنگ
هم از گردش و تابش مهر و ماه
در این دفتر پاک رانده سخن
ندارد جز آزادگی بسوی و کام
نه بیهوده آرد قریبی به کار
نگر تا چه گوید از این پر گزند:
اگر چه دهد بیکرانت نوبند» / فردوسی
نه برکش زدل ناله دردناک
«فزون آمد از رنگ گل رنج خار» / فردوسی

خروش فردوسی *

هنوز یادم هست:
چهار سالم بود
که با نوازش سیمرخ
به خواب می‌رفتم
به بانگ شیبه رخش
ز خواب می‌جستم
چه مایه شوق به دیدار موی زالم بودا
به خواب و بیداری
لب از حکایت رستم فرو نمی‌بستم!
تتم ز نمره دیو سپید می‌لرزید
چه آفرین که به گرد آفرید می‌خواندم
شترنگ قصه سهراب را به یاری اشک
ز تنگای گلوی فشرده می‌راندم
دلم برای فریدون و کاهه پر می‌زد
حکایت ضحاک
همیشه مایه بیزاری و ملالم بود
چه روزها و چه شبها که خوابداری من
زال عشق دلاویز زال و رودابه
شراب قصه تهمینه و تهمتن بود
شبی اگر سخن از بیژن و منیزه نبود
جهان به چشم همتای چاه بیژن بود!
چه روزها و چه شبها در آسمان و زمین
نگاه من همه دنیا را تیر آرش بود
رخ سیاوش را
درون جنگل آتش شکفته می‌دیدم
دلم در آتش بودا

* - به مناسبت سال فردوسی از مجموعه اشعار فریدون مشیری نقل شد. (آینده)

چه روزها که به دل می‌گریستم خاموش
 به شوربخشی اسفندیار رویین تن
 چه روزها که به جان می‌گذاختم از خشم
 به سست عهدی افراسیاب سنگین دل
 به نابکاری گرسیوز و فریب نهاد
 به آنچه رفت ازین هرسه بد نهاد به باد!
 به پاک مهری ایرج
 به تنگ چشمی تور
 به کینه‌توزی سلم
 به نوشداروی پنهان به گنج کیکاووس
 به اشکیوس، به طوس
 به پرده پرده آن صحنه‌های رنگارنگ
 به لحظه لحظه آن رویدادهای شگفت
 به چهره‌های نمان در نهفتگاه زمان
 به گیو، پیران، هومان، هزیر، نوزو، سام
 به بهمن و بهرام
 همین نه چشم و گوش
 که می‌سپردم تاب و توان و هستی و هوش!
 که می‌سرود * به نام خدای جان و خرد -
 مرا به سوی جهان فرشتگان می‌برد
 به روی پرده ایوان خانه می‌دبدم:
 کتاب و پیکر و دستار تاجوارش را
 که مثل سایه رحمت کناره باره طوس
 نشسته بود و سخن را به آسمان می‌برد!
 به روی و موی، چو دهقان سالخورده ولی
 به چشم من همه در هیأت بود
 فروغ ایزدی از چشم و چهره‌اش می‌تافت
 شکوه ممبره‌اش
 همین سخن که

توانائیت به دانایی است
مگر مسیح دگر بود او که می‌فرمود
اگر چه زنده بود مرده! آنکه دانا نیست،
چه سالها که به تلخی سپرد و سختی برد
نه دل به کام و نه ایام و،
زهر غم در جام
نشست و خواند و سرود و سرود و پای فشرد
مگر امان دهدش دست مرگ،
نافرجام!

هنوز می‌بینم
بزرگدار ادب را - که در تمامی عمر
نگاه و راهش همواره سوی داور بود
عقاب شمرش بالای هفت اختر بود
هنر به چشمش ارزنده‌تر ز گوهر بود
مذاب روحش بر برگهای دفتر بود!

خروش او را
از نور دستهای زمان
هنوز می‌شنوم
خروش فردوسی خروش ایران بود
خروش قومی از نمره ناگزیران بود!
بدان سروش خدایی دوباره دلها را
به یکدگر می‌بست
گستگان را زنجیروار می‌پیوست!
خروش او که:

« تن من مباد و ایران باد »

طلوع دست به هم دادن اسیران بود
خروش او خبر بازگشت شیران بود!

خروش فردوسی

به خاکه رستگاران را پیامی از جان داشت
همین به " تخم سخن " بذر مردمی می‌کاشت

نسیم گفتارش

در آن بهشت خزان دیده می‌وزید به مهر

سلاطین جم و کی راز خاک بر می‌داشت

دوباره ایران را

می‌آفرید

می‌افراشت!

هزار سال گذشت

بنای کاخ سخن را که بر کشید بلند

نیافت هیچ "زبان و آفتاب گزند."

نه گوهری است که ارجش به کاستی افتد

نه آتشی است که خاکسترش بیوشاند

هزار سال دگر، صد هزار سال دگر -

شکوه شعرش خون در بدن بپوشاند

بزرگ مرد! همچون تو رستمی باید

که هفت خان زمان را طلسم بگشاید

مگر دوباره جهان را به نور مهر و خرد

- هم آنچنان که تو می‌خواستی بیاراید
تابستان ۱۳۵۵

فردوسی

که تمام ایران چون او دگر نژاد پسر

ز مهر ایران شوری عظیمش اندر سر

ز ترک و تازی آزرده بود و خسته جگر

چو مهر مانند پنهان به زیر ابرانش

کهد به شعر خوش خویش زنده بار دگر

که چون عروس بیاراست آن مهین دفتر

خدای ایران بر وی به مهر داشت نظر

هزار بار زمین گشت گرد مهر اندر

به پای مانده و مانند هزار سال دگر

همی درخشد چون آفتاب از خاور

پرویز ناقل خانلری

بزرگوار حکیم مسترگ فردوسی

دلیر و راد و سخن پرور و گشاده زبان

روان ایران آنکه که او ز مادر زاد

پسند نامد وی را که فر ملک کیان

بر آن نهاد عزیمت که آن دلیران را

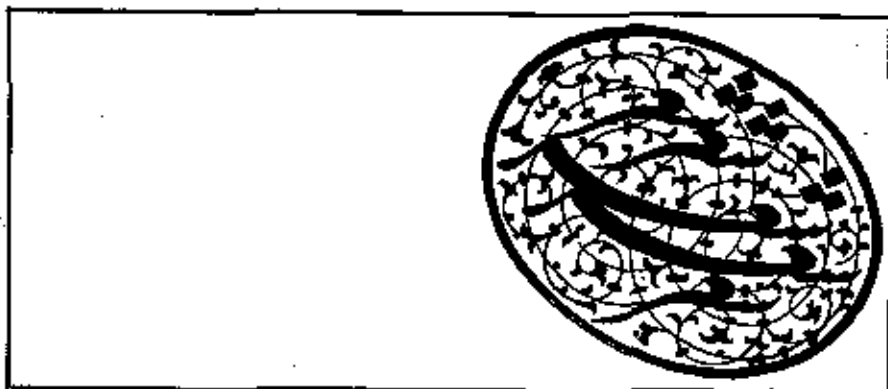
نهاد عمر گرانمایه اندر این سی سال

درین خطر که بکرد و درین مهم که براند

از آن زمان که وی اندر جهان به رنج بود

هنوز کاخی کاو در سخن پی افکنده است

هنوز مهری کز طبع او بر ایران نافت



دکتر حسین خطیبی

تاریخ بیهوشی *

بیهوشی دان شیوه شموای او
 خامه در تاریخ راندن راست پوی
 پرده برکردن ز نام و تنگها
 جنگها، کشور گشودنها به رزم
 کلک پویای سخن پیرای او
 نیک و بد را بی کم و بی کاست گوی
 داستانها گفتن از نیرنگها
 با که خود پیمانہ پیمودن به بزم

دولت مسعود نامسعود بود
 روز یغما دست یاز و ترکتاز
 در سر از سودای کشور رانیش
 مست مستان تا صبحی میزدن
 یامدادان تا شبانگه در شکار
 وز بد آموزان شنیدن پندها
 آن به هر سو مشرفان بگماشتن
 دم به هر کاری ز بیش و کم زدن
 زود خشم انسان که دانی بود، بود
 شب در استادن به مستی در نماز
 پای کوی بود و دست افشانیش
 ساتکین باده پی در پی زدن
 شامگه تا یامدادان در خمار
 غافل از نیرنگها، ترفندها
 پرده از راز کسان برداشتن
 زین سوی و زان سوی دوبرهمزدن

* بخشی است از منظومه بلندی که دکتر حسین خطیبی در نقد و بحث ادب فارسی سروده است و پیش از این دو بخش آن در مجله چاپ شد. این منظومه را به حق باید «فارسی‌نامه» نامید. (آینده)

آن به بنده افکندن و خون ریختن کور کردن بی گناهان را به میل یا بر این باور که گویی خصم اوست یافت چون زین هول فرمان آگهی عهد بر بستن، به پیمان تن زدن بی ز شرمی، خوار کردن عالمان مر سزرا ناسزا دادن جزا نرد نامردی به دشمن باختن آن فرستادن رسولی پر فریب زینهارش دادن و خواندن به بار سست پیمان کرد بر زینهار پشت نیز کردن خدعه با خوارم شاه پیر از این نزویر بودش آگهی تاخت زی خوارزم و شه چون این شنود دام گستر، خود به دام اندر فتاد

یا به اندک جرم حلق آویختن یا در افکندن به زیر پای پیل دوست را بر کنندن از اندام پوستی کرد در دم بینوا قالب تهی مر سران را بی گنه گردن زدن خصم مظلومان و یار ظالمان ناسزا را بر زدن میهر سزا دوست را با خدعه دشمن ساختن با مزور نامه زی خواجه فریب پی خیر از حیلت زینهار خوار کار دیده مرد را بگرفت و کشت باز پس خواندن ورا از نیمه راه جای خالی کرد و دردم شد رهی شد پشیمان و ز پشیمانی چه سود چاکری را رایگان از دست داد

آن به بزم اندر گشاده هستی اش وان صلت های کلان بخشیدنش زینتی کماو نغز پندی در گرفت گفت خصمت بود مور و گشت مار گر زمانشان دادی و کردی رها کار دشمن را نباید خرد داشت ورنه دامی گسترده، دامی مدام شه شنید این پند و شاعر را نواخت شاه نا آگاه و بی تدبیر بود آن زمان بر این خطاها راه نبرد ملک را آسان به ترکان وا گذاشت چون شد از هر چاره ای کوتاه دست راز دل با خصم نادم ساز گفت

از سر هشیاریش یا مستی اش زر به گنجای دهان بخشیدنش پاسخش را پیلسواری زر گرفت می سراور از سر ماران دمار زود بیستی گرزها ماران ازدها می بیاید زود بر وی خورد چاشت تا بجنبی بر تو خواهد خورد شام باز ره گم کرد و در بیراهه تاخت روزی آگه شد که دیگر دیر بود کان شکست سخت را در مرو خورد در هزیمت، بس غنیمت جا گذاشت سوی خان بنوشت آن نامه شکست شمه ای زان کج رویها باز گفت

بیهوشی اینجا قلم آزاد کرد
از زبان شاه گفت و راست گفت
آن نهاده مرخورد را دست زد
دید از آن سو هم دگر ره باز نیست
وان بدی‌ها را یکایک یاد کرد
راست خواهی، آنچه دل می‌خواست گفت
اینک از دشمن همی جوید مدد
گفت پایان است این آغاز نیست

پس زلوتنی دیگر و رویی دگر
مدحت بونصر مشکان راندنش
آن به نشر پارسی در سفتنش
وان درینا کردن از نا کامیش
در دلش افتاد از استیاد شسور
گفت در آزار و بیزار از خودم
گرچه بر مستند مهین دستور بود
پس به دیوان رفتن و بنشستنش
مباجرا را چون فریاد آورد
بعد مرگش موبد و گوید که من
شرح این غم‌نامه را سازم رقم
وارمید از خلق و در گور آرمید
بر من و بر خویشتن بریست باب
گر نباید نام او دیگر نبشت
دور دیگر باید و عصری دگر
شعرها در سوک و ماتم دیده‌ام
خامه را گرداندن از سویی دگر
در رشای او قلم گریانده‌نش
اوستادم، اوستادم گفتنش
شکوه سردادن ز بدفرجامیش
زانچه گفت او در کنار آن دوگور
کاش من هم سوم اینان بدم
مرد را خود آرزوی گسور بود
ناگهان چشم از جهان بریستنش
خامه را مروی به فریاد آورد
چون کنم تاریخ و چون رانم سخن
یا که بروی اشک ریزم از قلم
تا نبیند بیش آن خواری که دید
نیز نامش می‌نیاید در کتاب
باید این تاریخ را بریست و هشت
تا که زاید باز بونصری دگر
در رثا، نشری رسا کم دیده‌ام

نغز گفتاری و زرفه‌اندیشی‌اش
زاده و پرورده در مهده سخن
بر ورق شکر فشاند آن سترگ
در نویسد نغمه از جان خیزدش
وز شراب ناب جامت پر کند
داده بر تاریخ‌رانان پیشی‌اش
می‌چکد از خامه‌اش شهید سخن
چون سخن می‌راند از خواجه بزرگ
از قلم گوهر به دامن ریزدش
دامن و پیرامنت پر در کنند

وه چه زیبا کرد و نغز و دلپذیر
گفت سال عمر من شد شصت و پنج
قصه بردار کردن آن وزیر
گشت پر پیمان‌هام با درد و رنج

پیش‌تر از من همه رفتند و من می‌ندانم تا که خود کسی می‌روم در سوشتن کژ نرانم خامه را با که از دانندگان بشنیده‌ام تا «نگوئی شرم باد این پیر را.» کاو سبق گبر برد از بوجهل برد گویمش هم حسن را هم عیب را خود همان بهتر که این دانش نداشت علم او او را زخود نستانده بود هیچ پروا از بدآموزی نداشت تا که شه با چاکری آید به خشم بر فروافتاده صد تهمت نهند خود ستایند، وا نماید از گزاف تا درافتد، وه بر او بگرفته‌ام کاین سخن‌ها نیست جز ترفند و فند بی ز جرمی با عزیزی خوار شد هفت سالی ماند بر بالای دار گویمت، تا خود چه آمد با سرش شد بلند اندام او چون نام او بر بلندی رفت و آسوده ممان چون به بزم اندر رده اندر رده زین درم پاشیده، زان ز ریخته وان خلایق از قنایش در نماز ابر گریان گشت و باران ریز شد باد در پیچید و پوشیدش کفن و اسمان شد با فراخی فبر اوی مرد را در گور خفتن ننگ بود در نهان فرمود مز دژخیم را دزدش با خود نه با پا با سرش بر بط و رامشگر و می‌خواستن

نک ازین قومی که می‌دانم سخن این همی دانم که از پی می‌روم گر نویسم پاس دارم نامه را باز گویم آنچه را خود دیده‌ام هم ز سر را گویم و هم زیر را در میان نامی هم از بوسهل برد گفت نپسندم فریب و ریب را داشت دانش نیک آرامش نداشت کاو درین ره رفته اما مانده بود گیرمش دل بود و دلموزی نداشت روز تا شب در کمین بنهاده چشم او در آید از کمین و برجهد پس به پا خیزد، در آویزد به لاف کاین فلان را من فرو بگرفته‌ام عاقلان پوشیده خنده می‌زدند آن وزیر از کیند او بر دار شد شد به پای پایداری پای‌دار تا فروپاشید از هم پیکرش زان به دار آویختن اندام او با بزرگی زیست تا بودتی حیات خلق گرداگرد او حلقه زده او صلت را هر دو دست آویخته پا خطیبی بسته قامت بر فراز مرد عریان گشت و حلق آویز شد گشت ثوب ساقیانش پیرهن داد باران پیکرش را شست و شوی در بدستی خاک جایش ننگ بود این پلییدی بین که بهر سیم را تا که بردارد سرش از پیکرش آن به آئین مجلسی آراستن

گفتن آن نوباد را پیش آورید پس مکبیه از طبق برداشتن کاین نه بلری مردمی، نامردمی است آدمی رویی کجا خویش بد است گر به پای آری و گر با سر بریش گفت خود در واپسین دم آن سترگ مرگ چپوده، کیست دشمن، من کیم کرد اگر این، کیفر کرده چشید دید در پی بد سرانجامیش را این جهان اینسان فراوان دیده است گفته‌اند، این نکته‌دانان بارها

حاضران را نیز گفتن زین خورید همگان را روی از آن برگاشتن این فزونی نیست کمتر از کمی است بدتر از بد نی که کمتر از ده است کسی جدا مانند سرش از سروریش این سخن در مجلس خواجه بزرگ از حسین بن علی برتر نیم نیز او هم آنچه باید دید دید هر دو را، هم نوش را، هم نیش را بس شگفتی‌ها کز اینسان دیده است نیست در تاریخ جز تکرارها

دکتر ماهیار نوایی

اسفند

آمد اسفند با دو صد زیور زیورش سنبل سپید و کبود داد آرایشی شگفت به باغ بوستان از شکوفه‌های سپید سال نورا به میزبانی کرد شاخ بنام پرشکوفه ز باد همچو گرد آمده به دشیادی باد یغمایی از سر و برشان وانگه آزادوار افشانند راست گفتی شبانگهی بیند سنبل سرخ و پهن رسته چمن سنبل نوشکفته اسپید

جامه‌ای از پرنید سبزه بر نرگس و مشکبید و سیسنیر مگرش فرودین رسد از در گشت چون آسمان پراختر بید بن زمردین قبا در بر روی سایبان به شاخ‌های دگر خوبرویان خلیخ و بربر بر بایند هزار در و گهر بر برویوم و برکسه و کردر آسمان روی خویش در فرغر همچو بر تارک شهبان افسر کرده ناکرده سر زیرگ بدر

سبز بر بند بگسلد دلبر
 بر بنفشه به ناز رسته نگر
 از چه رو خم شد و نماز آور
 که چرا خم شد از نیازش سر
 پیش معشوقکان افسونگر
 گوش بر زندو اف رامشگر
 به بیوکانی؟ آمدند ایدر
 آتش مانده زیر خاکستر
 داد در اینن مه همایون فر
 بزمکی شاهوار و اندر خور
 بت لاغر میان مه پیکر.

گفتی هنگام شب غنودن را
 بر لب جوی و زیر سایه سرو
 گر نیازان نگشته سرو بر اوی
 سرو آزاد را تو خرده مگیر
 همه آزادگان نماز بر نند
 معرغکان آرمیده بر هر شاخ
 راست گفتی فرشتگان ز بهشت
 یاد روز جوانی افروزد
 داد شادی و خرمی باید
 خیز و بر کام دوستان آرای
 تا به نوروز باده میخور با

علی باقرزاده «بقا»

لوس آنجلس

درخت هزارساله

نوکرده رخت و کهنه زتن برگرفته است
 بر باغبان سپرده و دیگر گرفته است
 در تیر، جامه از گل احمر گرفته است
 پیراهن حریر خود از زر گرفته است
 از دست زمهریر، در آذر گرفته است
 هر بامداد زندگی از سر گرفته است
 سر از فراز چرخ فراتر گرفته است
 این مرتبت ز نیکی منظر گرفته است
 چتری ز گل فراشته بر سر گرفته است
 کفش و کلاه و جامه و چادر گرفته است
 سر تا به پای خویش به زیور گرفته است

بنگر بر آن درخت که سالی چهار بار
 پوشد لباس تازه بهر فصل و کهنه را
 در فرودین قباي زمرد کشد به دوش
 هنگام مهرماه به کردار آفتاب
 عریان شود به دی مه و دیبای سیمگون
 از چهره گشاده خورشید تابناک
 پا بر زمین فشرده و افشاندگیسوان
 باشد عروس باغ و پیام آور بهار
 در باغ ایستاده برومند و باشکوه
 از خاک و آسمان وزخورشید و ماهتاب
 پائیز چون رسد، ز هزاران گلابدان

صدها هزار دست بر آورده ز آستین هر کس بقدر همت خود بهر پای چون من از سبزش طراوت و در سایه اش سکون دست کرم گشاده و همدگونه جانور در خود پناه داده بسی وحش و طیر را بر شانه اش پلنگ نموده است آشیان دستان سبز را به نیایش بر آسمان تا وصف آن جمال نویسد به صد زبان شام و سحر ز تنگ بلورین برای خلق سنگش زنی به پای نور یزد ترنج قند سر آورد فرود و ز بس سیاری ثمر دهقان پیر، آنچه به پایش نثار کرد با ساقه های تر، ثمر خشک می دهد

با هر یکی، دو خوشه گوهر گرفته است زان پیر بردبار تناور گرفته است مرد و زن و فقیر و توانگر گرفته است دامان او چو دامن مادر گرفته است از سار و زاغ و چلچله لشکر گرفته است در شاخه اش قرار کبوتر گرفته است سوی خدای قادر داور گرفته است از شاخ و برگ خامه و دفتر گرفته است می در پیاله کرده و ساغر گرفته است شاخش کنی، به کام تو شکر گرفته است خود را به خاک راه برابر گرفته است زان دست فیض بخش مکرر گرفته است وز شاخه های خشک، بر تر گرفته است

نابخردی است آره به پایش نهی، بقا
آترا که بیش داده و کمتر گرفته است

دانش پژوه و انجمن آسیائی فرانسه

انجمن آسیایی فرانسه در جلسه عمومی ۱۴ ژوئن ۱۹۹۰ آقای محمد تقی دانش پژوه را به عضویت افتخاری برگزیده است. دوستان مجله آینده و مدیر آن از این انتخاب سزاوار و شایسته که برای ایران مایه سرافرازی است شادمانند.

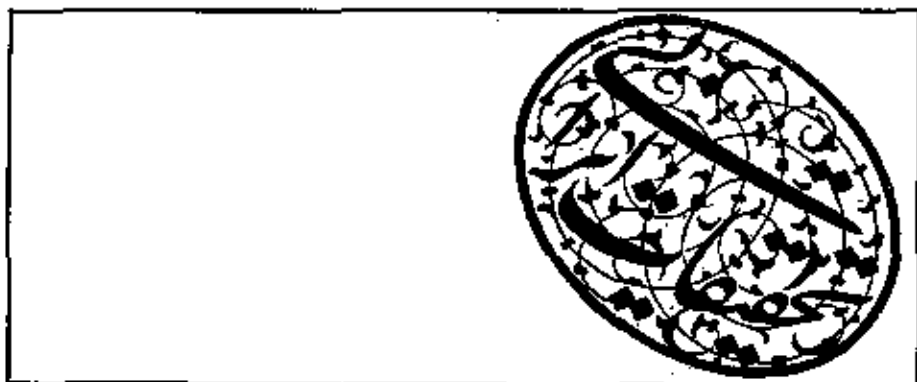
از خدمات چهل و چند ساله دانش پژوه در زمینه های مختلف و متنوع تحقیقاتی که همه ایرانشناسان جهان بهره وری یافته اند و آن همه کوشش و کتاب که از او یادگار داریم تا جاودانگی فرهنگ ایرانی فراموش ناشدنی است.

خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش
خواهشمندیم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را (ایران: ۵۰۰۰ ریال و خارجه: ۱۰۰۰۰ ریال) هر چه زودتر بفرستید. کمک بزرگی است به ما.

نقش جهان

شود آیا که دیگر بار روی اصفهان بینم؟
جهانی شور و حال و ذوق در نصف جهان بینم
نسیم صبح در گوشم نمیدانم چه میگوید
که بیخود میشوم از خویش و خواب آشیان بینم
به هر جلاله زار و سبزه و آبی روان باشد
به یاد "زنده رود" از دیده اشکم را روان بینم
ندارد جفت، هر گز طاق بروی "پل خواجو"
ز چشم شور دشمن، چشمه هایش در امان بینم
گل داغم به دل مانند چویاد "چارباغ" افتد
به خود چون غنچه می پیچم، جو گل در بوستان بینم
سند فکر من مردم کندر "میدان" کندجولان
نشان قبرنها تاریخ، در "نقش جهان" بینم
به هر خشت بن دیوار و هر سنگ سرراهی
در آن جام جهان بین، جای پای باستان بینم
(به چشمم سروستان، تیغ زهر آلوده می آید)
که در خون خفته هر سو، سرو قدی نوجوان بینم
به دوش جان، کشم بار تعلق را به هر سخنی
نیندیشم. که زین سودا، مگر روزی زیان بینم

ز چاک سینهٔ عربان گل بوی وطن آید
گریبان میدرد شوقم، که روی دوستان بینم



احمد سیف
(لندن)

یادداشتی کوتاه درباره کشاورزی ایران در قرن نوزدهم

به دلایل گوناگون کشاورزی ایران در قرن نوزدهم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. در نتیجه اطلاعات ما از چگونگی کارکرد این بخش که در واقع بخش غالب اقتصاد ایران بود بسیار ناچیز است. در یک مقاله کوتاه نمیتوان به بررسی غلغل این سهل انگاری تاریخی پرداخت، ولی می‌توان اظهار داشت که کمبود و در واقع فقدان اسناد و بویژه آمار قابل اعتماد در این سهل انگاری نقش موثری داشته است.

هدف ما در این مقاله، عمدتاً مطرح نمودن سئوالاتی چند راجع به کشاورزی ایران است. پیشاپیش گفته باشیم که به اعتقاد ما پاسخ سنجیده به این سئوالات به بررسی جامع‌تری از کشاورزی و از اقتصاد ایران در این دوره نیازمند است که از حوصله این مقاله بیرون است.

در مقاله دیگر^۱ نشان دادیم که نه تنها تکنیک‌های تولیدی در کشاورزی ایران در این دوره بسیار عقب مانده بود، بلکه در طول قرن نوزدهم هم دستخوش تغییر و تحول

۱ - نگاه کنید به مقاله نگارنده:

چشمگیری نشده است. بعلاوه براین باوریم که امکانات آبیاری هم در طول این دوره به دلیل غفلت زعمای قوم لطمه دیده و بعضاً دستخوش خرابی شده است. نتیجتاً تا آنجا که به این دو وجه از کشاورزی ایران مربوط میشود نتیجه گیری مان این بود که کشاورزی ایران پیشرفتی نداشته است. در زمینه مالکیت ارضی هم به غیر از فروش بعضی از خالصجات به الدوله‌ها و السلطنه‌ها بویژه در نیمه دوم قرن نوزدهم، تحول دیگری صورت نگرفته است. بطور کلی، بعید بنظر می‌رسد که این بخش از خواب چند هزارساله بیدار شده باشد. بعضی از محققین براین باورند که در نتیجه بازشدن بازارهای ایران به روی کالاهای خارجی، کشاورزی تجارتي در ایران رونق گرفت.^۲ اگرچه با نظر این محققین در کل موافقیم، ولی براین اعتقادیم که در تغییر کشاورزی و بویژه رشد کشاورزی تجارتي در ایران مقداری مبالغه شده است.^۳

بهرتقدیر، هرچه که رشد واقعی کشاورزی تجارتي باشد، همه پژوهشگران تاریخ ایران در این مهم اتفاق نظر دارند که به دلایل گوناگون در ایران شاهد انکشاف ناموزون و نابرابر کشاورزی در نقاط مختلف کشور هستیم. برای نمونه، گیلان و مازندران از دیگر نقاط ایران ثروتمندتر بوده و بهمین دلیل ساکنین آنها از سطح زندگی بالاتری بهره‌مند بوده‌اند. در تقابل با این وضعیت کرمان و بویژه سیستان فقیرتر بودند.

گذشته از شرایط اقلیمی مساعد، نزدیکی به بازارهای روسیه تزاری هم در اقتصاد ایالات شمالی موثر بوده است. با اینهمه وقتی به اسناد موجود نگاه میکنیم، می‌بینیم که کشاورزی گیلان گرچه نسبت به کشاورزی کرمان یا حتی اصفهان پیشرفته‌تر بوده، با این وجود از نظر کیفی پیشرفتی نداشته است. بر اساس شماری از اسناد موجود حتی می‌توان گفت که کشاورزی در گیلان هم پیشرفت چندانی نداشته است. برای نمونه

۲ - برای نمونه نگاه کنید به مقاله وحید نوشیروانی

"The Begining of commercialized Agniculture in Iran" در

The Islamic Middle East 700-1900. Edit. by A.L. Udovitch, Princeton 1981.

East 700-1900 "Edit. by A.L. Udovitch, Princeton 1981.

۳ - مقاله نگارنده:

"Commercialization of Agriculture: Production and trade of opium in Persia, 1850-1906", *Int.J.Middle East Studies, No.16:2, 1984.*

فریزر که در سالهای ۲۲-۱۸۲۱ از گیلان دیدن کرده، نوشته است که «مخازن آبی که حفظ و نگهداری شان مخارج زیادی دارد و به منظور آبیاری مورد استفاده قرار می‌گیرند در گیلان و مازندران فراوانند»^۴ در مقایسه با این وضعیت کنسول بریتانیا در رشت در سال ۱۹۰۰ ضمن اشاره به زیاد شدن زمین زیر کشت اظهار داشته است که «قطعات وسیعی از جنگل پاکسازی شده و به زیر کشت درآمده است، ولی گیلکها این مهم را درک نکرده‌اند که انکشاف همزمان امکانات آبیاری هم بطور مطلق لازم است و همه چیز را نمیتوان به عهده طبیعت گذاشت. محصولات بسیار عالی مکرراً به دلیل کمبود باران از بین رفته‌اند آنهم در مناطقی که نزدیک رودخانه قرار داشته‌اند، ولی چون سطح رودخانه از سطح زمین‌ها پائین‌تر بوده نتیجتاً نمیشد که بطور طبیعی برای آبیاری آن زمین‌ها مورد استفاده قرار بگیرند...»^۵

در تائید نظریات کنسول بریتانیا میتوان به این نکته اشاره کرد که در طول ۱۸۹۹-۱۹۱۰ در ۹ مورد از ۱۲ مورد گیلان مواجه با خرابی و کمبود محصول برنج بوده است.^۶ ما به درستی نمی‌دانیم که چرا همزمان با گسترش زمین زیر کشت امکانات آبیاری افزایش نیافته است، ولی یکی از دلایلی که می‌تواند تا حدودی توضیح دهنده این وضعیت باشد این است که گیلان، برخلاف دیگر نقاط ایران، نرخ افزایش جمعیت چشمگیری داشته است.

در همین زمینه مهاجرت به گیلان وضعیتی پیش آورد که مهاجرین با پاکسازی جنگلها که احتمالاً سرمایه‌گذاری زیادی لازم نداشت زمین‌ها را برای کشت آماده کرده، بقیه را به عهده طبیعت و شانس گذاشته بودند. در حمایت از این فرضیه بدنیست اشاره کنیم که به نظر ابوت که سالها در نقاط مختلف ایران کنسول بریتانیا بوده و یکی از با اطلاع‌ترین و کارآمدترین مجریان سیاست‌های استعماری بریتانیا در ایران می‌باشد طاعون بزرگ سالهای ۱۸۳۰/۳۱ «تقریباً دو سوم جمعیت گیلان را هلاک کرده است»^۷ ولی در ۱۸۴۴ همو گزارش کرده است که «تردیدی نیست که جمعیت گیلان

۴ - فریزر: سفر و ماجراها در ایالات جنوبی کرانه‌های بحر خزر - لندن ۱۸۲۹ ص ۸۹

۵ - چرچیل - گزارش کنسولی، «گیلان» در، اسناد و مدارک پارلمانی سال ۱۹۰۱

۶ - Rabino-Lafont: La culture du Riz en Guilan, 1910 ۶۱-۶۰ ص

۷ - ابوت «یادداشت‌هایی درباره گیلان» در Journal of Geographical Society

به شدت روبه افزایش است...»^۸ تخمین او از کل جمعیت صدنا صدوپنجاه هزار نفر بود.

در سال ۱۸۵۸، مکنزی که کنسول بریتانیا در رشت بود کل جمعیت را صدوپنجاه هزار برآورد کرد و افزود که «به این رقم باید ۴۰/۰۰۰ نفر ساکنین موقت که از دیگر ایالات برای کار کردن به گیلان می‌آیند را اضافه کرد»^۹. ابوت در گزارشی که در ۱۸۶۵ تهیه نموده کل جمعیت گیلان را ۲۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده^{۱۰}. برآورد دیگری از جمعیت گیلان در دست است که آن را برای سال ۱۹۱۰، ۳۴۵۶۹۰ نفر برآورد می‌کند^{۱۱}. گرچه به درستی این ارقام اعتمادی نیست و حالت تخمین و حدس و گمان دارند، ولی اگر متوسط تخمین ابوت را برای ۱۸۴۴ بعنوان پایه در نظر بگیریم، تخمین سال ۱۹۱۰ افزایش سالیانه‌ای برابر با ۱۰۶٪ را نشان می‌دهد که اگر صحت داشته باشد برای قرن نوزدهم رقم نسبتاً بالایی است. ما مجدداً به این مقولات برمی‌گردیم و شماری را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در مقوله خراب شدن محصول در دیگر نقاط ایران بعلت کم آبی یا بی‌آبی، در مناطق جنوبی قراراً اوضاع به مراتب وخیمتر از اوضاع گیلان بوده است. کنسول مید در ۱۹۰۰ گزارش کرده است که «تجارت این مناطق عمدتاً به مقدار بارانی که می‌بارد بستگی دارد، چون باران فراوان موجب رونق صادرات غلات شده و به این ترتیب موجب افزایش واردات کالاهای خارجی می‌شود...»^{۱۲}. براساس اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه، بریتانیا در فاصله ۳۰ سال بین ۱۹۰۵-۱۸۷۵، ۲۲ بار یعنی در بیشتر از ۷۰٪ موارد محصولات کشاورزی در مناطق جنوبی کشور بعلت کم آبی و بی‌آبی صدمه دیده است^{۱۳}. در اسناد مربوطه به سالهای ۱۸۷۵، ۱۸۸۸ و ۱۸۹۸ بطور

۸- ابوت «سفرنامه مازندران و گیلان...» ۱۸۴۴، اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا F.O.251-40

۹- مکنزی: «گزارشی درباره گیلان» ۱۸۵۸ - اسناد و مدارک امور خارجه بریتانیا، F.O.60-235

۱- ابوت: گزارش کنسولی، «گیلان» ۱۸۵۸، اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۶۷-جلد ۶۷

۱۱- رابینو - لافانت: «کشت برنج در گیلان...» ص ۶۰

۱۲- مید: گزارش کنسولی «خلیج فارس» اسناد و مدارک پارلمانی ۱۹۰۰ جلد ۹۵

۱۳- نگاه کنید به: گزارش‌های کنسولی راس = در اسناد و مدارک پارلمانی، ۱۸۸۰

مستقیم از خرابی محصول صحبت نشده است، ولی برای مثال راجع به سال ۱۸۷۵ آمده است که «در پی موارد متعدد تظاهرات و شورشهای خیابانی، از ۱۲ ژانویه ۱۸۷۵ صادرات غلات از این مناطق ممنوع شده است...»^{۱۱} در ۱۸۸۸ و ۱۸۹۸ هم فقط به ممنوعیت صادرات غلات اشاره شده است و کنسول می‌افزود که در ۱۸۹۸ قیمت غلات ۶۰٪ بیشتر از معمول بوده است. براساس اطلاعات موجود کم‌آبی و بی‌آبی موجبات خرابی محصول را فراهم کرده بود و اگر «وابستگی تجارت را به مقدار باران» در نظر داشته باشیم، خرابی مکرر محصول باید به تجارت منطقه هم لطمه زده باشد.

نظر به موارد مکرر خرابی محصول این پرسیدنی است که آیا از این تکرار میتوان برای فرضیه «تغییرات اقلیمی» ایران حجت آورد؟ آیا دلیلی وجود دارد که به کم‌شدن مقدار باران سالیانه در ایران دلالت داشته باشد؟

جواب مشخص به این سؤال بسیار دشوار است. براساس آنچه که در بعضی از اسناد قرن نوزدهم می‌توان یافت بنظر می‌رسد که پاسخ به سؤال بالا مثبت باشد. در آنچه که می‌آید بعضی از این اسناد را مرور میکنیم.

تردیدی نیست که در طول قرون هیجدهم و نوزدهم امکانات آبیاری در اقتصاد ایران به شدت کاهش یافت. در نیمه اول قرن ۱۸ ایران هنوز مراحل بسیار عقب‌مانده ماقبل سرمایه‌داری را می‌گذراند که گذشته از محدودیت‌های خویش بعنوان یک نظام اقتصادی باید پی‌آمدهای تلاشی استبدادی صفویه را که بصورت سالهای متمادی جنگ داخلی نمایانگر شده بود با تمام تأثیرات سوئی که بر اقتصاد داشته از سر بگذراند.

در دوره استبداد لجام گسیخته نادر نه تنها مملکت نفس راحتی نمی‌کشد، بلکه هزینه‌های جنگهای غارتگرانه خارجی هم اضافه میشود. «فتوحات» نادر برخلاف نظریات تاریخ نگاران دریاری تأثیرات منهدم کننده‌ای بر اقتصاد ایران می‌گذارد، چون

۱ - ۱۸۸۲ جلد ۷۰ - ۱۸۸۳ جلد ۷۴ - ۱۸۸۴/۸۵ جلد ۷۸ - ۱۸۸۷ جلد ۸۵ - ۱۸۸۸ جلد ۱۰۲ - ۱۸۹۰ جلد ۷۶ - تالیوت: گزارش کنسولی در اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۹۲ جلد ۸۲ - ۱۸۹۲ جلد ۸۳ - ۱۸۹۳/۹۴ جلد ۹۵ - ویلسون: گزارش کنسولی: در اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۹۵، جلد ۹۹، ۱۸۹۷ جلد ۹۲ - مید: گزارش‌های کنسولی، اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۹۸، جلد ۹۷ - ۱۸۹۹ جلد ۱۰۱ - ۱۹۰۰، جلد ۹۵ کیمبال - گزارش‌های کنسولی، اسناد و مدارک پارلمانی ۱۹۰۲ جلد ۱۰۹ - ۱۹۰۳، جلد ۷۸ - ریچاردز - گزارش‌های کنسولی اسناد و مدارک پارلمانی ۱۹۰۵ جلد ۹۱ - مک دوال - گزارش کنسولی «عربستان» اسناد و مدارک پارلمانی ۱۹۰۵ جلد ۹۱

بخش مهمی از مازاد و بخش قابل توجهی از نیروی کار در لشکر کشی نادر به هندوستان... و داغستان به هدر می‌رود. تولید کنندگان مستقیم و دیگر اقشاری که سهمی در تولید دارند با مالیاتهای بی‌قاعده و افسانه‌ای بفر و فلاکت افتاده و از هستی ساقط میشوند.^{۱۵}

در اواخر قرن ۱۸ جنگ‌های داخلی که مجدداً با مرگ کریمخان زند شروع میشود، به پیروزی خاندان قاجار خاتمه می‌یابد. حتی وقایع نامه‌هایی که بوسیله مورخین درباری مدافع قاجاریه تنظیم شده، برآوردهای وحشتناکی از میزان خرابی و کشت و کشتارها به دست می‌دهند. در ابتدای قرن نوزدهم ایران درگیر جنگ خارجی میشود. در نتیجه جنگهای اول و دوم ایران و روس بخشهای حاصلخیز وسیعی از ایران جدا و ضمیمه روسیه تزاری میشود. پس از یکدوره کوتاه در اوائل قرن که ایران بازیچه تضادها و رقابت‌های فرانسه و انگلستان میشود، برای بقیه قرن بصورت یک مستعمره پنهانی روسیه تزاری و انگلیس درمی‌آید. امتیازاتی را که روسیه تزاری بعنوان فاتح جنگهای ایران و روس بر حکومت فاسد و از هم پاشیده و پوکیده از درون فتحعلیشاه تحمیل می‌کند، بزودی چوب حراج می‌خورد و شامل بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی میشود. این امتیازات تمام زمینها را دربرمی‌گیرد. در حیطه سیاست نه تنها سیاست خارجی سلاطین سفاک قاجاریه را تعیین می‌کند، بلکه دست این دولت‌های خارجی را در به مسند نشاندن شاه و تعیین جانشین او باز می‌گذارد. در حیطه تجارت و اقتصاد بر اقتصادی که هنوز از ضربات مرگبار جنگهای داخلی قرن ۱۸ کمر راست نکرده، سیاست دروازه‌های باز را با امتیازات قابل توجهی برای کالاها و تجار خارجی تحمیل می‌کند.

اما از کشاورزی ایران در این دوران، بعنوان بخش عمده اقتصاد باید جوربخش عمده‌ای از این خاصه خرجی‌ها را بکشد. نه تنها فعال‌ترین نیروی انسانی‌اش را به ارتش شاه و حکمرانان محلی بفرستد، بلکه شکم‌شان را هم سیر کند. از آن گذشته، نیازها و مصارف ضروری و غیر ضروری طبقات حاکمه و حرمسراهای طول و درازشان هم هست که باید عمدتاً از محصولات زمینی تأمین مالی بشود.

برای بهبود بازدهی زمین و حتی اجتناب از کاهش آن کوچکترین قدمی برداشته نمیشود. به این ترتیب تعجیبی ندارد که در سفرنامه پوتینجر می‌خوانیم که

۱۵ - نگاه کنید به مقاله نگارنده: «استبداد و تروپاشی اقتصاد ایران ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰» در

«مقاله‌هایی درباره تاریخ اقتصادی خاورمیانه» ویراستار - پروفیسور خندوری (زیر چاپ)

«جلگه‌های وسیع حوالی کرمان که متروکه شده‌اند به سرعت به صورت بیابان لم‌بزرع در می‌آیند...»^{۱۶}. سالها بعد فیروز میرزا در سفرنامه کرمان خویش نوشت که در بمپور «رعایا... از گرسنگی و پریشانی حالت خود تشکی می‌نمودند و علف می‌خوردند و نه در سر کلاه و نه در پای کفش، لوت و عور مثل حیوانات...»^{۱۷}. همو می‌افزاید که چون «از ملاحظه حالات آنها رقت دست می‌داد» او تصمیم گرفت که ۲۰ تومان ۵ شاهی میانشان تقسیم کند «... گفتند پول نمی‌خواهیم پول را نمیتوان خورد، بماها خوراکی چه ذرت... و چه گندم و جو بدهید که همه عیال و اطفال و خودماها از میان می‌رویم...»^{۱۸}.

استاک که در ۱۸۸۰ به ایران سفر کرد در کتابش نوشت که «شماره قنوات در گذشته بسیار بیشتر از حالا بوده است»^{۱۹}. ضمن بحثی که راجع به قهقرا رفتن اقتصاد ایران مطرح می‌نماید، استاک اشاره می‌کند که «زمین‌شناسان براین باورند که مقدار باران سالیانه در ایران در گذشته بیشتر بوده است»^{۲۰} ولی این نکته را با جزئیات بیشتری بررسی نکرده است.

هربرت، یکی دیگر از ناظرین امور ایران در قرن ۱۹ در گزارش برارزش خویش تحت عنوان «وضعیت کنونی ایران» راجع به مناطق مرکزی در ۱۸۸۶ نوشت:
 «... اینکه تا چه حد شرایط اقلیمی در مناطق مختلف تغییر کرده است را می‌توان از مقوله زیر دریافت. جنرال هوتم شیندلر می‌گوید که چند سال قبل که وی از جلگه تخت سلیمان که در ۱۱۰ سال قبل کلاً و کاملاً سرسبز بود، دیدن کرد، به مرد ۷۳ ساله‌ای برخورد که مدعی بود حدود ۵۰ سال قبل این منطقه سرسبز و پردرخت بود. درحالیکه در حال حاضر حتی یک درخت هم دیده نمی‌شود...»^{۲۱}

در سال ۱۹۰۵، دو مهندس هلندی که نظامهای آبیاری جنوب ایران را بررسی می‌کردند و علل از بین رفتن این نظامها را مورد مطالعه قرار داده بودند به این نتیجه

۱۶ - پوتینجر - سفرنامه... ص ۲۲۱

۱۷ - فیروز میرزا: سفرنامه... ص ۳۱

۱۸ - همان منبع: ص ۳۲

۱۹ - استاک: «۶ ماه در ایران» لندن ۱۸۸۲ - جلد دوم، ص ۲۸۷

۲۰ - همان منبع: ص ۲۸۳

۲۱ - هربرت: «موقعیت کنونی ایران»، گزارش کنسولی، اسناد و مدارک پارلمانی

رسیدند که جنوب ایران در گذشته تا به این حد بیابان و غیر حاصلخیز نبوده است. بنظر آنها «در گذشته، خوزستان بسیار مولد و حاصلخیز بود، ولی با از بین رفتن سیستم‌های آبیاری به حالت کنونی خویش درآمده است...»^{۲۲}

در تأیید نظریات خویش اضافه کردند که برخلاف وضعیتی که در افریقا وجود داشته، صحرا در خوزستان شنی نبوده، بلکه خاک رسی است و بحقیقه نویسندگان این تفاوت به این معنی است که - خوزستان در گذشته حاصلخیز بوده است. - اگر سیاستهای صحیح پیاده شود خوزستان مجدداً می‌تواند مولد شده و کشاورزی پیشرفته‌ای داشته باشد.^{۲۳}

در این که خوزستان در گذشته کشاورزی حاصلخیزی داشته است مدارک زیادی در دست است. در گزارشی که راجع به «کشت نیشکر در ایران» در نشریه «انجمن هنرها» در سال ۱۸۸۹ چاپ شده آمده است که نیشکر بمقدار زیاد در خوزستان کشت میشد. زمین‌ها بوسیله کانال‌هایی که از رود کارون آب می‌آورد، آبیاری میشده است، ولی با «نزول جندی‌شاهپور در قرن سیزدهم، به کانالها توجه نشد و در نتیجه کشت نیشکر متوقف شد»^{۲۴}. گزارش ادامه می‌دهد «صدها سنگ آسیاب متروکه که در گذشته برای کشیدن عصاره نیشکر مورد استفاده قرار می‌گرفته، اکنون در همه جا پراکنده‌اند...»^{۲۵}. از جانب دیگر فریدالملک در خاطرات خویش مدعی شده است که «خوزستان» از نظر لغوی یعنی سرزمینی که پنبه تولید می‌کند و از یک سند رسمی دولتی نقل می‌کند که چون در گذشته پنبه (خوز) به مقدار زیاد در این ابالت تولید میشده، از ترکیب «خوز» و «استان» «خوزستان» درست شده است. البته برخلاف نام، دیگر پنبه‌ای در خوزستان تولید نمیشود.^{۲۶}

کرزن که کتاب «ایران و قضیه ایران» او هنوز یکی از معتبرترین منابع موجود درباره ایران قرن نوزدهم است در این باره با قاطعیت بیشتری سخن می‌گوید: «تربیدی نیست که با گذشت زمان شرایط طبیعی کشور تغییر کرده است. انهدام نسنجیده درختان و اتلاف منابع آبی موجود باعث نزول حاصلخیزی گشته است. در حال حاضر

۲۲ - به نقل از کیهان: جغرافیای مفضل ایران، جلد سوم ص ۵۸

۲۳ - همان منبع، جلد سوم ص ۶۲

۲۴ - نشریه انجمن هنرها: کشت نیشکر در ایران ژوئیه ۱۸۸۹ ص ۶۸۵

۲۵ - همانجا ص ۶۸۵

۲۶ - فرید الملک: خاطرات فرید ص ۱۵۹

کمتر از سابق در ایران بارندگی میشود...»^{۲۷} و همو می‌افزاید: «نشانه‌های ویرانی و انهدام فراوان و آزار دهنده‌اند یک مسافر اتفاقی در پیرامون خود فقط شهرها و دهات متروک، بازارهای خالی، دیوارهای پوسیده و در حال ریزش باغهای مبدل شده به بیابان، کاروانسراهای خراب و پلهای شکسته خواهد دید...»^{۲۸} بعضی از نکات مطروحه کوزن در دیگر منابع هم آمده‌اند. برای مثال در ۱۹۰۴ یعنی ۱۵ سال پس از سفر کوزن به ایران، چرچیل که کنسول بریتانیا در رشت بود مدعی شد که بنظر او مقدار باران سالیانه کاهش یافته است و دلیل عمده آنهم «از بین رفتن تعداد بیشماری درختان بلند که جذاب بارانند» می‌باشد.^{۲۹} ابتدا به ساکن ممکن است چنین برآورد شود که جنگلها را بمنظور افزایش زمین زیر کشت از بین می‌برده‌اند. در واقع در بسیاری از گزارش‌های قرن نوزدهم راجع به گیلان به این مطلب اشاره شده است. البته تردیدی نیست که افزایش زمین زیر کشت تا حدودی موجب از میان رفتن جنگلها میشد، ولی بعقیده نویسنده عوامل دیگر و بعضاً مهمتر از افزایش زمین زیر کشت وجود داشته‌اند. براساس گزارش‌های کنسولی گیلان این مطلب را بررسی خواهیم کرد و بطور خلاصه به دو عامل توجه میکنیم:

۱ - صادرات بی‌رویه و نسنجیده چوب شمشاد از گیلان و مازندران که عمدتاً تجار خارجی، بویژه تجار یونانی، صورت می‌گرفته است. برای مثال چرچیل گزارش کرده است که در ۱۸۷۶ و ۱۷۰۴ تن چوب شمشاد از گیلان به ارزش ۲۳۰۸۰ لیره استرلینگ صادر شده است که کلاً ۶۰۰۰۰ قطعه بود.^{۳۰} ابتدا به ساکن این رقم ممکن است چندان مهم نباشد ولی در گزارش چرچیل آمده است: «ندرتاً از هر درخت بیشتر از یک قطعه بدست می‌آید. در سال گذشته ۲۰۰/۰۰۰ درخت شمشاد را در گیلان و مازندران قطع کرده‌اند. به این ترتیب درک این نکته دشوار نیست که هرچه که جنگل در این مناطق انبوه باشد از بین بردن درخت به این معیار مسلماً بر آب و هوای این منطقه تأثیر خواهد گذاشت و به این دلیل است که در چند سال گذشته... باران کمتری در دامنه کوههای البرز باریده است...»^{۳۱}

۲۷ - کوزن: ایران و قضیه ایران: لندن ۱۸۹۲، جلد دوم ص ۲۲۷

۲۸ - همان منبع جلد دوم، ص ۲۸ - ۲۲۷

۲۹ - چرچیل - گزارش کنسولی «گیلان» اسناد و مدارک پارلمانی ۱۹۰۴ جلد ۱۰۱

۳۰ - چرچیل - گزارش کنسولی «گیلان» اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۷۷ جلد ۸۲

۳۱ - همان منبع

اگر برنامه‌هایی برای جایگزینی این درختان وجود می‌داشت و اگر دولت وقت در فکر حفاظت جنگلها بود تأثیر این صادرات بی‌رویه کمتر می‌بود، ولی زعمای قوم نه علاقه‌ای به جنگلها داشتند و نه برنامه‌ای در آن جهت در کار بود. برای نشان دادن درجه بی‌علاقگی زعمای قوم به حفظ منابع طبیعی بد نیست به موردی اشاره کنیم که اعتمادالسلطنه در «خاطرات روزانه» نقل کرده است. در ذیل خاطرات ۱۲ صفر ۱۳۱۳ می‌نویسد «...امروز شنیدم که بندگان همایون می‌خواهند چنار گل مازندران را به دویست هزار تومان بفروشند. بعضی از خواص حضور عرض کرده بودند که اینجا را اگر بفروشید زغال در طهران کمیاب، بلکه نایاب میشود. فرموده بودند بر فرض هم شد خرواری صد تومان به ماچه...»^{۳۲} دلواپسی خواجگان دربار ناصرالدین شاه هم نه نابودی جنگلها بلکه کمیابی زغال در طهران بود.

به هر ترتیب، کنسول بریتانیا در رشت، چرچیل در ۱۸۹۳ گزارش کرده است که در نتیجه قطع بی‌رویه درختان شمشاد در ۲۰ سال گذشته «در-گیلان و استرآباد به سختی می‌توان درخت شمشاد پیدا کرد. عرضه این درختان به اتمام رسیده است...»^{۳۳} جدول زیر که از گزارش‌های کنسولی راجع به گیلان استخراج شده است تا حدودی وضعیت را نشان می‌دهد.

سال	ارزش به لیره استرلینگ	منبع
۱۸۶۵	۱۳۰۴۴	ابوت: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی ۱۸۶۷ جلد ۶۷
۱۸۶۶	۱۷۵۱۰	ابوت: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی ۱۸۶۷/۸ جلد ۶۸
۱۸۷۱	۲۶۰۸۶	ابوت: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی ۱۸۷۲ جلد ۵۸
۱۸۷۳	۳۰۰۰۰	ابوت: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی ۱۸۷۱ جلد ۶۷
۱۸۷۴	۱۲۸۰۰	چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی ۱۸۷۶ جلد ۷۶

۳۲ - اعتمادالسلطنه: خاطرات روزانه... ص ۱۰۲۳

۳۳ - چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان»، اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۶۳-۹۴ جلد ۹۵

چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی جلد ۱۸۷۷ / ۸۲	۲۰۰۰۰	۱۸۷۵
چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی جلد ۱۸۷۷ / ۸۲	۲۳۰۸۰	۱۸۷۶
چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی جلد ۱۸۷۸ / ۷۴	۸۰۰۰	۱۸۷۷
چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی جلد ۱۸۷۸/۷۹ / ۷۰	۸۸۴۶	۱۸۷۸
چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی جلد ۱۸۸۰ / ۷۴	۴۴۴۴	۱۸۷۹
چرچیل: گزارش کنسولی «گیلان» - اسناد پارلمانی جلد ۱۸۹۳/۹۴ / ۹۵	۲۰۷۸	۱۸۹۱

ارزش چوب شمشاد صادراتی به وضوح یک روند نزولی را نشان می‌دهد و در ۱۸۹۱ فقط ۱۶ درصد صادرات سال ۱۸۶۵ و فقط ۷٪ صادرات در سال ۱۸۷۳ بود. با در نظر داشتن این واقعیت که مسئولین کمترین توجهی به حفظ جنگلها نمی‌کردند این روند نزولی نشانه آن است که جنگل در گیلان صدمه دیده و در واقع کمبود چوب شمشاد توضیح دهنده این کاهش صادرات می‌باشد. کنسول رایینو در گزارشی که در سال ۱۹۰۶ تهیه کرد متذکر شد که در ۱۹۰۶ کلاً ۲۱۰۰ تن چوب شمشاد از مازندران به ارزش ۴۴۱۴ لیره که مجموعاً ۱۲۶۰۰۰ قطعه بود صادر شده است.^{۳۱} اگر یادآوری کنسول چرچیل یادمان باشد که از هر درخت فقط یک قطعه به دست می‌آید، نکتهٔ بالا به این معنی است که در طول یکسال فقط ۱۲۶۰۰۰ درخت شمشاد را در مازندران قطع کرده‌اند.

۲- عامل دوم، مسئله مواد سوختنی در قرن نوزدهم ایران است. مادهٔ اصلی سوخت در سرتاسر قرن در سراسر ایران ذغال چوب بود. با وجود اشارات مکرر به معادن ذغال سنگ، سندی که دلالت بر استفاده از این منابع باشد در دست نداریم. ذغال به شیوه‌ای که برای حفظ جنگلها مضر بود با قطع بی‌رویهٔ درختها تهیه میشد. در این باره کنسول ایستویک به نکتهٔ جالب و با اهمیتی اشاره کرده است: «...با وجودی که معادن ذغال سنگ در سرتاسر سلسله جبال البرز، در نزدیکی همدان و در بسیاری از

نقاط دیگر وجود دارند، همه جمعیت ایران خانه‌هایشان را با سوختن ذغال گرم می‌کنند، غذایشان را با همین ذغال‌ها می‌پزند. اگر کسی بتواند محاسبه کند که چقدر چوب لازم است تا بتوان برای مصارف ده میلیون نفر ذغال تهیه شود آنوقت می‌توان تخمینی از شماره درختانی که در سال در ایران از بین می‌روند به دست آورد...»^{۳۵} برای سالیان متمادی ذغال کماکان عمده‌ترین ماده سوخت در ایران بوده و مدتهای مدید، تا نیمه اول قرن بیستم، زمان لازم بود تا نفت بتواند تا حدودی جایگزین ذغال شود. بنظر می‌رسد که بر اساس مدارکی که در این مقاله عرضه شده‌اند، بویژه انهدام جنگلها در ایران، و همچنین با توجه به از بین رفتن امکانات آبیاری مصنوعی در ایران، که موضوع مقاله دیگری خواهد بود، می‌توان نتیجه گرفت که شرایط اقلیمی در ایران دستخوش تغییر شده و مقدار باران سالیانه در ایران کاهش یافته است. و از آنجائی که امکانات آبیاری مصنوعی هم سال بسال کمتر میشده، خرابی مکرر محصول که به آن قبلاً اشاره کرده‌ایم را می‌توان توضیح داد.

۳۵ - ایستویک: «خاطرات سه سال اقامت یک دیپلمات در ایران» لندن ۱۸۶۴ - جلد

دوم ص ۶۴

نقشه سبزهمیدان و دستور ناصرالدین شاه

دوست ممتاز و عزیزم آقای سعید اعتماد مقدم (فرزند حسین‌خان اعتماد مقدم) یادگاری نفیس برای تاریخ گوشه‌ای از تهران قدیم دارد که در نوع خود کم نظیرست و آن طرح و تصویری است از نمای چهارطرفه سبزهمیدان که برای ساختن طراحی شده بود.

این طراحی که روی ورقه‌ای تقریباً به اندازه سی در سی سانتیمتر انجام شده آبرنگ است. ناصرالدین شاه در حاشیه آن نوشته است:

« ساختن این سبزهمیدان به این وضع و ترکیب خیلی واجب است که دیگر کسافت (کنا) این میدان نقل مجالس کل ایران و عالم نباشد. به علت اینکه راه رو گذرگاه جمع روی زمین است. انشاءالله تعالی جناب صدراعظم قرار تقصوا خرج این را بدهند و حاجی علی‌خان فرمایشی به زودی اینجا را بسازد به همین ترکیب و اصنافهای خوب پاکیزه بیاورد بشنند. چون برای نشستن اصناف جای بسیار مرغوبی است.

لهذا پولی که برای خرج اینجا داده‌ایم حاجی علی‌خان باید در چهار سال به دیوان پس بدهد.

البته البته جناب صدراعظم قرار بدهند از فردا به دست گرفته بسازند. بسیار واجب است.

دو سند دربارهٔ رواج نوروز در مصر باستان

مرحوم سید حسن تقی‌زاده در کتاب بسیار نفیس گاهشماری در ایران باستان و همچنین سایر آثاری که دربارهٔ تاریخ تحول گاهشماری در فلات ایران از خود بجا گذاشته است، در یک نکته چه تلویحاً و چه تصریحاً اصرار دارد و تأکید می‌ورزد، و آن اینکه تقویم و سیستم گاهشماری ایران باستان متأثر و متحول از گاهشماری مصر قدیم است. بخصوص تأکید می‌کند که اصلاحات در گاهشماری اوستائی قدیم که منجر به پیدایش گاهشماری اوستائی جدید گردید، بعد از تسخیر مجدد مصر بدست داریوش اول و تحت تأثیر گاهشماری رایج در مصر آن زمان صورت گرفته‌است. بعضی شواهد و امارات سبب شک و تردید در صحت این حدس مرحوم تقی‌زاده می‌شود، از جمله سیوع پدیدهٔ دهگانها یا دکانها، باوری که ریشه‌های آن را در فلات ایران هنوز می‌توان دید.

یا رواج سال سیصد و شصت روزهٔ بدون کبیسه و بدون خمسه بمدت تقریباً هزار سال از اواخر هزارهٔ سوم ق.م تا اواخر هزارهٔ دوم ق.م در مصر باستان. یا اطلاعاتی که جسته و گریخته دربارهٔ رواج مفهوم نوروز با همین اسم نوروز، در مصر باستان بدست می‌آید. عجیب آنکه ظاهراً تا همین زمان حاضر - لااقل تا پنجاه سال قبل - مراسم نوروز در دهات دورافتاده و قبطنشین مصر اجرا می‌شده است. در این‌باره دو سند ارائه می‌گردد. امید است که مورد توجه متخصصین و محققان فارسی زبان که در این رشته کار می‌کنند قرار گیرد و موارد دیگر. وجود این قرائن و امارات می‌تواند حکایت از آن کند که مطلب بدان سادگی و

سهولت که مرحوم سید حسن تقی‌زاده حدس زده است نبوده است.

سند اول

«شکوهی که مصر باستان داشت»^۱

تألیف خانم مارگارت الف. موری (۲)

از نشریات مؤسسه سید ویک اند چکسون، لندن (۳)

چاپ یازدهم ۱۹۷۷-

نقل شده از مجله کرنهیل ماگازین (۴) ۱۹۳۴

سال نو مقدس

شب ساکت و پرستاره. سه ساعت بعد از نیمه شب. اوائل پاییز در مصر علیا. ده، همیشه در این وقت خواب بود. اما امشب بیدار مانده است زیرا شب «نوروز الله» سال نوی مقدس بود. کوچه پس کوچه‌های تاریک ده را صدای پای برهنه کسانی که بجای نیل می‌دوند فرا گرفته است.

دهکده بر باریکه‌ای از ساحل واقع شده است که یکطرف آنرا رودخانه لبریز از آب فرا گرفته است. در آنسو دریاچه کم عمق باقیمانده از سیلاب نیل تا افق ادامه دارد. در شب‌هایی که باد شمال می‌وزد صدای بلور موجهای ظریف همه جا را فرا می‌گیرد، اما امشب همه چیز و همه جا ساکت است. سکوت را فقط صدای زمزمه پای‌برهنگان درهم می‌شکنند.

در ایام باستانی، رسم بر این بود که در سراسر مصر، در آن شبی که آنرا متعلق به رودخانه مقدس نیل می‌دانستند با عبادت و آئین خاصی از «ازیریس» ارباب و خدای رودخانه نیل حق‌شناسی بعمل آید. اما امروز فقط در این دهکده دورافتاده قبطی‌نشین است که این سنت باستانی رعایت می‌گردد. فقط در این جاست که مراسم جنبه عبادی و شکرگزاری خود را حفظ کرده است.

در شهرها و روستاهای بزرگ مصر هم هنوز این مراسم جشن و شادی بجا آورده می‌شود. اما این مراسم پرزرق و برق، همانند کارناوال‌های موسمی و یا نمایش

- 1- Splendour that Was Eygept.
- 2- Margaret A.Murry
- 3- Sidwick and Jackson
- 4- Cornhill Magazine
- 5- Nāuruz Allah

سالانه شهردار لندن، فاقد محتوی و بی بهره از وجاهت است بخصوص هم که با ابتذال معمول شرقیها هم آلوده شده است.

اما در این دهکده قبطی نشین، که از همه شهرها و روستاهای بزرگ مصر بدور است و چون اهالی آن قبطی نشین می باشند نوعی حصار عزلت و تنهایی آنها از نفوذ همسایگان مصرن داشته است. این جشن هنوز نمونه سادگنی و ظرافت است.

ساکنان آن، همانند ایام باستان، هر سال مراسم پرستش نیل را بجای می آورند با این تفاوت که مراسم بعوض نام اوزیریس، بنام عیسی مسیح اجرا می شود. همانند ایام باستان، مرادی که با اجرای این مراسم می طلبند التماس برکت و نیک بختی برای فرزندان و اجاق فامیل خویش است.

آب مورد نیاز ده از چهار نقطه بخصوص که در ساحل رودخانه تعبیه شده است تأمین می شود و زندهای ده هر روز برای آوردن آب و آب دادن چارپایان، بدانجا می روند.

تمام مردم دهکده، امشب، برای انجام مراسم نوروز الله متوجه این چهار نقطه هستند.

رودخانه با نور سرد و خاکستری رنگ چشمتک می زند. ستاره شباهنگ با شعرای یمانی که در افق مشرق می درخشد، تصویر پل باریک نورانی را بر رودخانه تقریباً یک میل پهنا دارد نقاشی می کند. دایره نورانی مبهمی در افق نشان می دهد که ماه از کجا می خواهد سر بزند. ماهی که دورهاش - در آخرین روز ماه و آخرین روز فصل - دارد بسر می آید.

نور مبهم بتدریج می شکفتد و پراکنده می شود و روشن می گردد، تا آنکه هلال باریکی همچون سیمی ظریف از نقره، از پشت درختهای نخل نمایان می شود.

رنگ آب رودخانه دگرگون می شود. حال سیمایی یکدست، همانند شیشه است. درختهای نخل، مماس بر خط افق، تیره تر می نمایند و ساحل آن طرف را بسختی می توان شناخت. روده خاموش و بی صدا، در شب بی باد، می دود. شاخه های نخل که آنچنان در مقابل نسیم حساس می باشند اکنون چون مجسمه ریخته شده بی جنبش اند. گوئی که در این شب مقدس همه طبیعت آرام شده است.

زنها تا زانو وارد رودخانه می شوند. نه بار آب می آشامند، نه بار دست و رویشان را می شورند و نه بار غسل می کنند. مادری با نوزاد گریانش وارد رودخانه می شود. نه بار آب بر سر کوچک نوزاد می ریزد. خشکی آب گرمای بدن کودک را می زداید و

گریه‌اش بند می‌آید.

دو زن دیگر هیجان‌زده، با کودک همراه، برودخانه می‌آیند با شتاب وارد آب می‌شوند. کودک چمباتمه می‌زند تا آنکه آب بگرددش برسد. مادرش نه بار دست خود را پراز آب کرده بر سر تراشیده او می‌ریزد. خنکی اولین مشت آب سبب می‌شود که کودک جیغ آرامی بکشد. مادرش آرام و ملیح می‌خندد. مادر بزرگ متلک می‌گوید. صدای خنده هر سه شنیده می‌شود.

بعد از آنکه کودک را نه بار غسل دادند از جای برمی‌خیزد و دوباره می‌نشیند و نه بار دیگر غسل می‌کند و باز برمی‌خیزد و می‌نشیند تا برای بار سوم نه بار غسل بکند. مادر بزرگ هم نه بار او را غسل می‌دهد. معلوم است که کودک عزیز دردانه است و مورد محبت شدید اینسن‌دوزن، شاید آخرین کودک بازمانده برای مادر است.

کودک بازیگوش دیگری نمی‌خواهد در آب بنشیند، شاید هراس دارد، زیرا صدای زنی که باو جرئت می‌دهد شنیده می‌شود. چند لحظه بعد صدای غوطه خوردن جسمی در آب، بعد هم آوای خنده کودک از این حکایت می‌کند که او مشغول برکت‌یابی از نوروز خداست. زنی تنها ایستاده است. هیکل جوان و ظریف او در جامه تر، به بدن چسبیده، در زمینه رنگ خاکستری روشن رودخانه واضح است. تنها و جدا از گروه‌های پدران و مادران و فرزندان‌شان، مراسم را بجا می‌آورند.

خم می‌شود. دستانش را از آب پر می‌کند و راست می‌شود و آب را می‌نوشد. لحظه‌ای درنگ می‌نماید و دوباره و سه باره با دستانش آب می‌نوشد تا آنکه نه جرعه آب بنوشد. در فاصله دو جرعه لحظه‌ای کوتاه درنگ می‌کند و در فاصله‌ای هر سه جرعه مکشی بلندتر.

فقط دستپایش است که می‌جنبید. بقیه هیکلش همچون مجسمه ساکن و بی حرکت است. گویی از شدت اشتیاق دعا بدنش سنگ شده است و فضای اطراف او از سوز عبادتش مواج است.

در زیر آسمان کبود فقط یک اشتیاق است که می‌تواند زنی را بچنین شدت در دعا و تقاضا برساند. داشتن نوزاد.

شاید زنی نازا است که مشتاق باردار شدن است. شاید هم مادری است که برای سلامتی تنها فرزندش تضرع می‌کند. آخر در این سرزمین طبیعت نسبت بهمه چیزه حتی کودکان قسی‌القلب است. زن از جای برمی‌خیزد نه بار دامن جامه‌اش را در آب

می‌زند، آنگاه از ساحل بالا می‌رود و در تاریکی محو می‌گردد. خانواده‌ها معمولاً با هم به کنار آب می‌آیند، کودکان اغلب قلم‌دوش پدرها می‌شوند. مردهای دهکده معمولاً با کمی استهزا از این مراسم صحبت می‌کنند و آنرا مزبوط به زنان و از جمله خرافات می‌دانند؛ اما همینکه خاطرهٔ مادران و خواهرانشان، در سینه‌شان، بیدار می‌شود و به یاد کودکی خود می‌افتند، گوشهٔ خلوتی را می‌جویند تا نه بار از آب نیل بنوشند.

چند جوان تازه بدوران رسیده خود را به آب می‌اندازند با سروصدا شنا می‌کنند. این کار احساسات مردم را جریحه‌دار می‌نماید، زیرا جو، جو عبادت و پرستش است که سکوت و آرامش شب بدان طراوت و شادابی می‌دهد. چندین هزار سال است که در شب فیضان نیل، مادران مصری به ساحل رودخانه می‌آیند تا از صاحب رودخانه برای فرزندان خویش طلب برکت کنند. در ایام قدیم صاحب یا خدای رودخانه جهت برآوردن مراد پرستندگان، قربانی انسانی می‌خواست اما اکنون او خدائی است که خودش روزی کودک بوده و مادری داشته است.

امروز هم مانند آنروز، رودخانه، بر سینهٔ پهناور خود انعکاس امواج بیشمار دعا و امید و آرزو و هراس قلبی آدمی را تحمل می‌کند.

آنچه که در خاطرهٔ من بیادگار مانده است، تصویر رودخانهٔ پهناور و تاریکی است که شتابان می‌رود و زمزمهٔ ملایم عبادت و دعا، آرامش و سکوت آن شب سال نو خداوندی. یعنی هلال ابونوروز^۷

سند دوم

کتاب «شاخهٔ زرین»^۸ کتاب عظیم جورج جیمز فرایزر^۹ شاید جامع‌ترین تألیفی است که در زمینهٔ تاریخ عقاید و باورهای تمدن و جوامع باستانی و اولیه شده است.

بخش چهارم این کتاب با عنوان آدونیس، اتیس اوزیریس شامل دو جلد است، قطعه‌ای که خواهد آمد از صفحهٔ ۱۵۵ جلد دوم کتاب سوم "اوزیریس" ترجمه شده است:

در عصر بربریت ماقبل تاریخ، مصریها همانند دیگر اقوام آفریقائی و هندی، پادشاهی را که در ضمن پادشاهی کاهن بزرگ هم بود در فواصل معین به قتل

7- Abu Nauruz Hallal

8- The Golden Bough

9- George James Frazer

میرساندند تا اینکه حکمران با سلامت جسم و روان بتواند جامعه را در نهایت کفایت اداره کند. در این هنگام دوشیزگان خانواده پادشاهی آماده آن بودند تا شاید بزوجیت جانشین پادشاه معدوم درآیند. ایزدی که صورتک شغال بر چهره داشت پیشاپیش او حرکت می کرد تا راه را برای ورود او بدنیای نادیده باز کند.

پر شترمرغی حامل و ناقل روان پادشاه معدوم بود که با وزش نسیم از دیده پنهان می گردید، این مراسم آخری یا (جشن سد) میخواندند. باین ترتیب پادشاه معدوم به تخت سلطنت مردگان جلوس می کرد و حافظ و پشتیبان تمام افرادی می شد که در زمان سلطنت دنیوی او مرده بودند، و این مراسم حکایت از این داشت و نشان این بود که پادشاه معدوم با اوزیریس سلطان مردگان وحدت وجود می یافت.

همانند سرزمینهای دیگر در مصر هم این آئین خون آلود بتدریج تغییر شکل داد و رسم بر این گذاشت شد. تا شخص دیگری بعنوان نایب یا جانشین بجای پادشاه قربانی شود.

این باور بصورت افسانه ابو نوروژ قبطی دوام یافت. بصورت پیرمرد بلند قدی که تاج مصر علیا را بر سر و برسومی در دست و ریشی عاریه بر چانه دارد. از آنزمان این جشن (جشن سد) بصورت مهمترین جشن سلطنتی درآمد که در طی آن پادشاه در زمان حیات به مقام اولوهیت می رسید و بعد از مرگش اوزیریس و نگهبان مردگان می گشت.

وطن

ای وطن با تو بسندم عهدی
شمر و شور و سرودم اینجا بود
نام ایران بود شناسنامه من
زندم و مردم بدین خاک است
استخوان پدر نهان اینجا است
شب اگر وهمینا که و تاریک است
جانم از آن تخت تن تا هست
تخت و تابهوت و گورم اینجا هست
این چنینم جهان شناسا هست
غیر از اینم کجا پذیرا هست
تن مادر به گور تنها هست...
روشنی بجای صبح فردا هست
سیمین بهیپانی

نوشته: پرفسور نه ایچی ایموتو *

برگردان: دانشجویان رشته فارسی
دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا

هشت گوشه و رمز و راز آن

ای آمده از عالم روحانی تفت حیران شده در پنج و چهاروشش و هفت
هیپات ندانی ز کجا آمده ای افسوس ندانی به کجا خواهی رفت

خیام چنان در ششدر حیرت در راز و رمز چهار عنصر و پنج حس و شش
جهت و هفت آسمان سرگردان است که به معماهای دیگر عالم نمی‌رسد، و اکنون
استاد نه ایچی ایموتو رئیس بخش فارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا در تحقیقی
دقیق و فراگیر کوشیده است معمای طرح هشت گوشه را بررسی و ریشه و مایه این
نقش و ترکیب جادویی و نمادین را در اینسو و آنسوی شرق افسانه‌ای و در پهنه باختر
زمین بازشناسد.

شماره هشت در ژاپن معنایی رمزی و آیینی دارد. نیمهون شوکی، تاریخ باستانی
و افسانه آمیز ژاپن، در داستان آفرینش می‌گوید که ایزانامی و ایزاناگی از تیره خدایان
آسمان دیدار کردند و شیفته هم شدند و از پیوندشان هشت جزیره اصلی ژاپن یکی پس
از دیگری به دنیا آمد که «کشور بزرگ هشت جزیره» نامیده شد. شاهزاده
ماگاری-نو-اوهینه در بیان دلدادگی خود به شاهزاده خانم کاسوگا از «سرزمین
هشت جزیره» که همان ژاپن است یاد می‌کند: «سرزمین هشت جزیره» در شعر
ژاپن بجای نام این کشور بسیار آمده است.

* استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه مطالعات اوساکا

در همان افسانه آفرینش در تاریخ باستانی ژاپن، چون ایزاناگی در پی همسر از دست رفته‌اش به ظلمات می‌رود تا او را به این جهان باز گرداند، خود را با هشت خدای رعد رویرو می‌بیند.

افسانه‌ای دیگر در نیهون شوکی می‌گوید که سوسانو-وو - نو - میکوتو از نژاد خدایان اژدهای هشت سر و هشت دم را که تنش کوزه و هشت دره را می‌پوشاند و هشت دختر یک زوج از خدایان زمین را سال بسال و یکی از پی دیگری دریده و در کام فرو برده (یادآور داستان ضحاک) و اینک برای بردن دختر دیگر آمده بود، به تمسیدی مدهوش ساخت و سپس او را با شمشیر از هم درید.

طالع‌بینی و آینده گویی که هنوز ژاپنی‌ها بیش و کم به آن عقیده دارند و حضور فالگیرها شب هنگام در سر کوی و گذر نمودار این باور است، بیشتر با طرح هشت خانه‌ای که از چین آمده است انجام می‌شود.

در طبع زیبایی‌شناس مردم ژاپن تقریباً هر جای خوش منظری هشت نما یا دیدگاه دارد. معروفترین نمونه آن هشت منظر دریاچه بیوا ("اوه می هاکی") نزدیک کیوتو است که آنرا چنین می‌شمارند: منظره ماه پاییز از ایشی‌یاما، منظره برف در شب از هیرایاما، منظره غروب در سه تا، ناقوس شبانگاه در می‌ایدرا، منظره بازگشت قاین‌ها در کاراساکی، و سرانجام، چشم‌انداز مرغاییهای وحشی هنگام فرود آمدن در تاکاتا.

هشت (بژاپنی "یاتسو") در ادبیات قدیم در بسیاری جاها بمفهوم اصلی آن، «بسیار» آمده است. یاتا گاراسو، کلاغ چندین پا، که در واقع فقط سه چنگال دارد، از این نمونه است. کلمه ژاپنی یورودزو بمعنی بیشمار نیز از همین ریشه است و هشت در اینجا مانند هزار فارسی است. در نیهون شوکی در شرح رویداد روز بیستم و هشتم ماه دوم سال بیستم پادشاهی ملکه سویکو از هشت خانواده بزرگان سخن به میان آمده که به همان مفهوم هزار فامیل در فارسی است.

در سنت ایرانی و ادب پارسی نیز هشت، هر چند که به منزلت هفت نمی‌رسد، باز مفهومی نمادین دارد: هشت گنج خسرو پرویز، «هشت صفات» که صفات مردان خداست، و هشت باغ یا هشت جنت یا هشت بهشت ازین نمونه است. خاقانی می‌گوید:

زنه‌هواس برون شویکوی هشت صفات که هست حاصل این هشت، هشت باغ بقا
تحقیق پر نکته استاد ایمرتو را دانشجویان سال دوم رشته فارسی دانشگاه
مطالعات خارجی اوساگا از ژاپنی به فارسی برگردانده‌اند: احتمال دارد که تلفظ نامهای

خارجی، بعلمت برگردان آنها به ژاپنی و سپس به فارسی، بعضاً دقیق نباشد. متنی که در زیر می‌خوانید نوشته دانشجویان ژاپنی است که آنرا تنظیم و هماهنگ کرده‌ام. نام این ایراندوستان، جوان در زیر می‌آید تا در این دفتر به یادگار بماند:

ماساکو آداچی، کیکو فوجی، کازوکی فوکوموتو، یاسونه ایباراگی، نوشیمی ایتو، میسانو کامیکورا، تنسویا کامورا، یومیکو کاشیهارا، هاتسویه کاتو، تویوکو موریتا، ساچی موری یاما، میتسوهیرو سایتو، ساتوشی شیویاما، هاروگو تاکاناشی، آکیکو تاکه زاکی، مایومی اوئه هیرا، هیرومی یابوشیتا، و، یوشیاکی یامامورا

هاشم رجب زاده

هشت گوشه و رمز و راز آن

این روزها معنای رمزی هشت گوشه مورد توجه است، بویژه که گور امپراتور قدیم ژاپن در آسوکا (درنارا) بر پایه هشت بر بنا شده است. سخن اینست که نمای هشت گوشه و ظهور آن در ژاپن نتیجه نفوذ آیین بودا یا بیشتر بتأثیر تمدن چین است. از آنجا که جز ژاپن و چین، در باختر آسیا هم نمونه‌هایی از نماد «هشت» هست که معنایی رمزی دارد، نخست به این نمونه‌ها می‌نگریم.

در ایران از هنگام باستان، هشت گوشه معنایی رمزی داشت. سرپرسی سایکس (P.M. SYKES) در کتابش بنام «ده هزار میل در ایران» می‌نویسد که در میدان چخماق یزد نمایی هشت گوشه از آجر بیلندی حدود سه متر برپاست. این نما را کلک می‌نامند و آن ظرفی است ساخته از گل که برای گذاشتن ذغال چوب بکار می‌رود. این آتشدان در چشم سایکس شگفت آمده، زیرا که چنین پایه و آتشدانی در هر نیایشگاه زرتشتی هست، و چنین می‌نماید که معماران اسلامی در یزد و کاشان این طرح را از نمادهای دین زرتشت گرفته‌اند. در ایام محرم بر این پایه چراغ می‌گذارند یا، در صورت نیاز، آتش روشن می‌کنند و محوطه را برای سینه‌زنی و عزاداری شهادت امام حسین (ع) آماده می‌سازند.

در آیین زرتشت ستون هشت بر و سرسرای هشت گوش در بنای آتشکده بکار می‌رفت و هشت را عدد مبارکی می‌دانستند. آتشدان در سربای هشت گوشه که از هشت ستون ساخته شده و هشت دروازه داشت و بی سقف بود، نهاده شده بود (تصویر روی جلد کتاب " آیین زرتشت " نوشته آکینوری، نشر هیراکاوا، ۱۹۸۲؛ عکس از نائوکی اوئه باباشی).

در ایران باستان الهه آب با تاجی هشت بر تصویر می‌شد. این الهه تاجی دایره

مانند بر سر داشت که با صد گوهر و نقش زرین به هشت بر تقسیم می‌شد و آراسته بود (اوستا، یشتها، ۵ : ۱۲۸). طرح آن را اوستا «چرخ مانند» نوشته است؛ پس به نظر می‌آید که تاج مانند باشد، یا شاید کلاهی هشت بر مانند تاجی که «کانون» * بر سر دارد.

(در آیین ایران باستان) هشت اسب سفید کالسکه‌ای را که اهورا مزدا بر آن سوار بود، می‌کشید. بگفته هردوت، در سفر خشایارشا به یونان، هزار نگهبان شخصی پادشاه پیشاپیش می‌رفتند و در پی آنان ده ده اسب فرشتگان می‌آمد و بدنبال آن کالسکه اهورا مزدا که هشت اسب سفید آنرا می‌کشید. خشایارشا از پی این موکب پادشاهی راه می‌پیمود (یشتها، ۷ : ۴۰). در اینجا می‌توان دید که عدد هشت با نگاره آیینی اهورا مزدا پیوسته است.

میترائیسم که در رم برآمد قرینه آیین میترا در ایران باستان است. در این آیین نماد «هفت» و «هشت» نمایان می‌شود.

در نیایش آیین میترا درباره زندگی جادوان می‌گویند که هفت پله یا هفت عرش را بالا می‌روند و در پایان، از دروازه هشتم می‌گذرند و به ایدیت می‌رسند. در بین‌النهرین الهه‌ای برای رفتن به عالم سرمدی از هفت دروازه گذشت. در اینجا دروازه هشتمی نیست.

هردوت دژ و بارویی را وصف می‌کند که هر حصار آن، یکی در میان دیگری، سفید و سیاه یا ارغوانی و آبی یا رنگ دیگر داشت و درون حصار میانی، قصر و خزانه بود. چنین می‌نماید که در اینجا قصر را با هشت حصار و دروازه ساخته بودند.

نمونه دیگر بنای گنبد سلطانیه در حدود حمد و سی کیلومتری غرب قزوین، مقبره هشت گوشه سلطان خدابنده از خاندان ایلخانان ایران است. اولجایشو، ایلخان پیش از او که طرح این مقبره را ریخت، می‌خواست که بقایای تربت حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) را از نجف (و کربلا) به اینجا بیاورد. اما نیتش راست نیامد و این بنا مدفن خود ایلخان شد. این مقبره ساختمانی هشت گوشه دارد که گنبدی بر بالای آن زده و در هر کدام از هشت گوشه مناره‌ای ساخته شده است. این ترکیب به بنای مقبره تاج محل هند شباهت دارد.

در دوره قاجار در کنار قصر شاهی ساختمان هشت بر شمس‌العماره ساخته شد، که گمان می‌رود که رمز و راز آن - هر چند که داستانونه است - همان باشد که

* کانون (Kwannon) در آیین بودا الهه رحمت شناخته می‌شود.

درباره بنای هشت گوشه در ژاپن است. ازین بنا در کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (ترجمه ژاپنی پرفسور شوکو اوکازاکی، نشر هیبونشا، ۱۹۸۴) یاد شده است. بلندی این عمارت ۳۰ متر است و (در تهران قدیم) از همه جا دیده می‌شد. شاه اغلب در این عمارت استراحت یا در بالای آن هواخوری می‌کرد. زنی را برای مجازات از بام این عمارت بزیر انداختند (همان کتاب، ج ۲، ص ۶۸). این عمارت هشت گوشه اقامتگاه خصوصی شاه و در همان حال مکان به کیفر رساندن محکومان بود. از آنجا که مجازات نشانه حاکمیت است، مردم تهران (عصر قاجار) همان ترسی را از تخت طاووس در دل داشتند که شاید مردم روزگار عباسیان از بارگاه و تخت خلیفه داشتند. مقبره رضاشاه، بنیانگذار خاندان پهلوی، در شهرری، هشت گوشه ساخته شد که نشانی از ادامه مقبره خدابنده در سلطانیه است.



هرودوت در وصف معبد بابلی جگرات می‌گوید که آن بنای هشت چینه‌ایست که بر بالای آن معبدی دیگر هست و در این معبد تختی است برای غودن رب‌النوع و زنی که خدمتگزار اوست. رب‌النوع اینجا می‌آمد و بر این تخت می‌آرمید. این داستان در مصر نیز هست. این برج هشت گوشه نشانه ارتباط میان الهه و خدمتگزار اوست. در خاور باستان تصویر الهه با عدد هشت ارتباط دارد.

هرودوت می‌گوید که از دوازده خدایی که یکی از آنها هرکول (Hercules) مصر است، هشت خدا پدید آمد. تا دوره اماسیس (Amasis یا «احمس» از شاهان مصر باستان) هفده هزار سال گذشت. گمان می‌رود که این هشت خدا بر شرق و غرب و جنوب و شمال و چهارسوی میان آنها (شمال شرق و شمال غرب و جنوب شرق و جنوب غرب) متوکل بودند. چنین ترکیب و تصویری در آیین بودا هم هست.

در آیین بودا از «هاپوتن» که خدایان هشت گوشه‌عالمند، با افزودن خدایان نگهبان آسمان و زمین «جونن» (خدایان دهگانه) را ساختند. هشت خدای افسانه‌ای ژاپن مانند تا کاموسوبی نو کامی، کامی موسوبی نو کامی، تاماچومه موسوبی نو کامی، و، ایکوموسوبی نو کامی خدایان حافظ سرای امپراتورند، و از روزگار باستان «هاسپیدن» نیایشگاه آنها بود. بعدها این نمایشگاه به معبدی در کوه پوشیدا در کیوتو، که اکنون یکی از سه معبد بزرگ است، جابجا شد.

خدایان هشتگانه در افسانه‌های ژاپن به هشت سو یا هشت گوشه‌عالم تعلق می‌دارند.

فدارند، اما آیین ویژه‌ای در نیایش بسوی خدای خاندان امپراتوری هشت خدا (" شین شیکان ") را همچون خدایان بزرگ تقدیس می‌کرد. و نیز هنگامی که کاگو تسوجی از ایزانامی نومیکوتو (نیای بزرگ خاندان امپراتوری ژاپن در افسانه‌ها) به دنیا آمد، بندبندش از هم جدا شد و ازو خدای هشت ستون پدید آمد؛ دیگر هاشوشین، راه سایه روشن در عهد نیهون شوکی * که خوشبختی و بدبختی در فرمان او بود.

در سومر ستاره هشت پر نشانه خدا و آسمان است و نام و مظهر خدای آسمان یا خدای بزرگ سومر می‌باشد. این نشانه در بین‌النهرین نمودار تنها مظهر آسمان بنام شاه نارام سین، پسر برادر سارگون است (از کتاب " خاور باستان "، نوشته جاک فینگان، ترجمه تاکاهیتو میکاسا نومییا، نشر ایوانامی، ۱۹۸۳، فصل ۲۴، ۵۰). در کتاب «خاورمیانه قدیم براساس آثار نقاشی» (نشر دانشگاه پرینستون، چاپ دوم، ۱۹۶۹) بسیاری نمادهای هشت گوشه گوناگون بین‌النهرین را می‌توان دید. در این تصویرها، نماد هشت گلبرگ یا هشت چرخ هست، به‌رووی، این قابل توجه است که این نمادهای هشت پر باور انسان به خدا را می‌نمایاند.

یهودیان و هم مسیحیان و مسلمانان جایی در بیت‌المقدس را که «قبة الصخره» نامیده می‌شود مقدس می‌دانند. یهودیان عقیده دارند که در اینجا ابراهیم پسرش اسحق (اسمعیل) را برای قربانی کردن آورد. عبدالملک خلیفه اموی در سال ۶۹۱ میلادی گنبد باشکوهی با پایه هشت گوشه ساخت در چند متری این گنبد و در شمال غرب آن پایه هشت گوشه‌ای است که می‌گویند پایگاه معراج حضرت محمد (ص) بوده است.

نمی‌توان ژینجا گفت که نشانه هشت گوش را اسلام به اینجا آورده، زیرا که این نشانه در یهود هم هست. علامت دولت یهود ستاره‌ای است (شش پر) که روی سکوی هشت گوش و دو مرتبه ایستاده است. این نشانه بر طاق نصرت یادگار پیروزی سربازان روسی امپراتور نیتوس نیز حک شده است، و اکنون هم بر برج یادبود مقابل پارلمان دولت یهود جلوه دارد.

امر شایان توجه در اینجا اینست که جز نشانه هشت، نماد هفت هم که شمعدان هفت شاخه است، می‌توانیم ببینیم. می‌شود چنین دریافت که نشانه هشت گوشه در بنای

* در «نیهونگی» یا «نیهون شوکی» تاریخ باستانی و افسانه‌ای ژاپن از آغاز تا سال ۶۹۷ میلادی، آمده است که زوج خدایان بنام سوسانو اونو میکوتو و آماته راسو نو اومی کامی از خرده‌های شمشیر سوسانو به دختر و از رشته جواهر بهشتی آماته راسو پنج پسر بوجود آوردند که آنها را اکنون بنام هاجی - نو - جی (هشت شاهزاده) نیایش می‌کنند؛ نگاه کنید به:

گنبد و سنگ، نمادی پیوسته با نژاد سامی است. می‌توان انگاشت که سکوی هشت گوش، مکان قربانی کردن بود و اینست که در آنجا این نشانه را نهاده‌اند. تخته‌تعمیدی هم که در تمییدگاه کلیسای عیسوی است هشت گوش است. صفت تعمید هم می‌بایست، در اصل، قربانگاه بوده باشد. در این مکان یا در کنار آن، آب حیات برمی‌جوشید. گمان می‌رود که این چشمه آب حیات هم نمادی مانند صفت تعمید در این جایگاه بود. نیز می‌توان پنداشت که سنت عیسوی غسل تعمید دادن نوزاد جایگزین رسم قدیم کنعانی عرضه داشتن فرزند برای قربانی شد.

در شمال اکروپولیس در آتن، خرابه‌های آگورا است، بازمانده از دوره تسلط روم، و نزدیک دروازه برج اندرونیکوس که از سنگ مرمر ساخته شده است. این برج هشت سر دارد و هر ضلع آن سمت دقیق شمال، جنوب، مشرق و مغرب و چهارسوی میان آنها را نشان می‌دهد. در درون برج، گاه نمایی آبی بود. ستون هشت بر، نمادی دیگر از سنگ جهت نما است. جهت نما و گاه نما (ساعت شمار) در دروازه قربانگاه آگورا پیوند این دو نماد را نشان می‌دهد. از نمونه سنگ جهت نما در ژاپن، سنگ کوه هیپوری در ناحیه نوبا مشهور است. در اینجا سنگ هشت گوش پس از دوره ادر (سده‌های هفده تا نوزده میلادی) در زندگی روزانه به کار می‌آمد. ستون هشت بر و بنای هشت گوشه زرتشتی که از آن یاد شد نیز نخست قربانگاه بود و سپس تحول پیدا کرد و به ستون و کاخ بدل شد. مقبره هشت گوشه هم شاید که در آغاز بنایی بود که در آن قربانی پیشکش (خدایان) می‌کردند، و با گذشت روزگار به صورت آرامگاه درآمد.

در درفوی (در یونان) هر هشت سال یکبار جشن عجیبی برگزار می‌شد و در آن شاه به مردم خود غله می‌داد. درست‌تر اینست که تداول ۸ بعنوان عدد مقدس تا دوره متون بوده، هنگامی که تقارن ۱۹ سال خورشیدی (۲۲۸ ماه خورشیدی) و ۲۳۵ ماه قمری به تقویم راه یافت (این را در چین باستان "شوه هوه" می‌گفتند). می‌توان تصور کرد که این تحول به یونان محدود نبوده است. هر تمدنی که علم نجوم را پیشرفت داد، به این جا رسید. دور ۷ برای سال کیبسه دور "متون" است، و سه سال کیبسه در دور ۸ ساله بود، و از اینرو شماره ۳ را مقدس دانستند. این دور گاه ۷ و گاه ۸ به نظر می‌آید، و شاید این بازمانده دوره‌ای باشد که با رواج دور «متون» هر شماره پرشگون و مبارک بود. در افسانه «مینوس شاه» هر هشت سال ۷ پسر و ۷ دختر به قربانی و نیاز خدایان فرستاده می‌شوند. این قربانی‌ها اگر زنده می‌ماندند در سیاهچال زندانی

می‌شدند، یا که آنها را در آتش می‌انداختند و می‌سوختند تا امپراتور را زنده گانی بخشند.

در جشن عجیبی که هر هشت سال در "درفوی" برپا می‌شد، پادشاه به مردم غله و حبوبات پخته می‌داد و سپس با پا به تندیس دختری که پایه تخت او را گرفته بود می‌زد. آنگاه ریسمانی به گردن آن تندیس می‌بستند و در گودالی دفنش می‌کردند (فریزر J.G. FRASER، "افسون نفرین و سرنوشت پادشاه"، ج ۱، ۱۹۱۱، ص ۴۶). گمان می‌رود که این مراسم به دوره هشت ساله پادشاهی مربوط است. بواقع هم در اسپارت دوره فرمانروایی پادشاه هشت سال بود. دوره هشت ساله ازینجا پدید آمد که نود و شش ماه شمسی که هشت سال می‌شود با نود و نه ماه قمری برابر است. پایه و مایه این فکر اینست که دوره پادشاهی و نیز نیروی فرمانروایی هر دو نو شود. می‌گویند که در این میان شاهزادگان مدعی تاج و تخت با پادشاه درافتادند و شاهزاده‌ای پیروز شد و بر تخت نشست، اما شاه بزودی او را کشت و سریر و نیروی فرمانروایی را باز آورد. این نکته نیز هست که اگر هم پادشاه همه عمر بر سریر خود بماند، باز هر هشت سال یکبار پیوند زندگی را با بانوی خود تجدید و باینوسیله نیروی خود را احیا می‌کند. شاید که این زمینه و تعبیر بتواند روشنگر جشن عجیب «درفوی» باشد (نگاه کنید به فریزر J.G. FRASER، خدائی که می‌میرد، ۱۹۱۲). در باور یونانیان باستان، هشت سال دوره کوتاهتری از تجدید عالم بود، و نیز هشت جهت همه سوی عالم را نشان می‌دهد. و باز، هشت سال قمری با افزودن سه ماه به آن با هشت سال شمسی برابر می‌آید.

در نوشته‌های بودایی درباره شاکیامونی (بودا) هشت جای مقدس را می‌یابیم:

- اول - باغ روئینی که او در آنجا به دنیا آمد،
 - دوم - پای درخت بودهی (بوده) که در آنجا شاکا یا معرفت را دریافت،
 - سوم - قصر واراناسی، که در آغاز در آنجا آموخت،
 - چهارم - بیشه گیداه که در آنجا اهریمن و نیروی ایمان بودا بیکار کردند،
 - پنجم - قصر کانیا کوبجا که از سی و سه مرتبه آسمان در آنجا فرود آمد،
 - ششم - قصر لوشا که در آنجا بودا انبوه مریدان را آموخت و به رستگاری رهنمون شد،
 - هفتم - قصر کوگن که در آنجا در کار و زندگی اندیشه کرد، و
 - هشتم - در نزدیکی یک جفت درخت سالا که شاکیامونی در آنجا از جهان در گذشت.
- تعالیم آیین بودا هشتگانه است. آموزشهای اخلاقی پادشاه یونان و نیز امپراتور

ژاپن هم هشت تا است.

می‌گویند که شمار هشتاد و هشت مکان مقدس شیکوکو * با عدد هشت و راز و رمز تقدس آن رابطه دارد.

چون شاکیاموچی در گذشت، خاکستر او را نخست به هشت بخش و سپس به بخش‌های بیشتر تقسیم کردند و به جاهای بسیار (به تبرک) فرستادند.

در بین شهرین چرخشی با هشت پره بود که همانند آن در هند بنام هورین، یادآور و مظهر روح بود. جالب است که در نقش سنگ‌های بازمانده در بامیان، جایی که فرهنگ بودایی و تمدن هلنیستی** درهم آمیختند در طرح و تصویرها، جز نقوش دایره که اندک است، هشت گوش زیاد دیده می‌شود.

از آنجا که طرح و بنای هشت گوشه در سراسر جهان هلنیستی مقدس شناخته می‌شده، نقش هشت گوشه‌های بامیان می‌بایست از سرزمین‌های باختر به شرق آسیا راه برده باشد، چون تصور می‌رود که بنای معبد هوریوجی در ژاپن هم در آغاز با طرح هشت گوشه پی افکننده شد، می‌توان گفت که طرح گور هشت گوشه امپراتور ژاپن در ناحیه آسوکا (نارا) هم از هلنیسم نفوذ پذیرفته است. درباره هشت گوشه در سنت معماری هند می‌توان انگاشت که این هم تأثیر هلنیسم در رسم و راه بودایی و هم برخاسته از سنت و فرهنگ محلی هند بود. در هند بنا و برج هشت گوشه هست که در عصر اسلامی ساخته شده است. مقبره تاج محل در هند که ادامه سنت الگوی مقبره خدابنده در سلطنت ایرانست، نمای هشت بر دارد. تاج محل آرامگاه شاه جهان است که نیز پسرش او را در برج هشت گوشه قصر آگرا بازداشته بود و او آنجا در انزوا می‌زیست (نگاه کنید به: تاکاباسو هیگوچی، غارهای سنگی بامیان، نشر دوهوشا، ۱۹۸۰؛ و: ناومی تسونودا و کومی مای، سیاحت هند، نشر هوای کوشا، ۱۹۸۰، ص ۴۳-۴۱).

بازداشتن ملکه (شاه جهان) در برج هشت گوش، در جایگاه برگزاری آیین نیایش که مکان پاک بوده نشانه آن بود که کسی را به عالم قدسی می‌فرستند. شونوکو تایشی (نایب السلطنه و دولتمدار نامی ژاپن که از ۵۷۲ تا ۶۲۱ میلادی می‌زیست) به

* هشتاد و هشت معبد در شیکوکو، جزیره اصلی ژاپن، که مؤمنان بودایی زیارت این مجموعه را مایه رستگاری می‌دانند.

** عصر هلنیستی (Hellenistic)، ۳۲۳-۳۰ پیش از میلاد، دوران پس از مرگ اسکندر تا عروج امپراتوری روم. این دوره برای استیلای فرهنگ یونانی بر مدیترانه و خاورمیانه معروف است.

بومه دونو (بنای هشت گوشه) رفت تا در آنجا در خلوت بماند. اما برج هشت گوشه برای گرفتاران همچون دوزخ بود زیرا که از آن راهی به بیرون نداشتند. در ژاپن برجی چهار مرتبه در نیایشگاه شینشو آنراکو (معبد آنراکو در ناحیه شینشو در ایالت ناگانو) باز مانده است، و در کاتاکیباراهایچی در ناحیه نیشیکو در شهر کیوتو، پایهٔ برج هشت گوشه متعلق به دورهٔ نارا (سالهای ۷۱۰ تا ۷۸۴ که نارا پایتخت بود) پیدا شده است. در سایدایچی هم آثار پایهٔ هشت گوش برج یافته‌اند. تالار هشت گوشه‌ای در معبد هی زان هم اکنون برجا است. در معبد هوریوجی هم ستون میانی بنای برج مقدسی که پنج مرتبه دارد، هشت گوشه است. این ستون از دو تنهٔ درخت ساخته شده و حدود سی متر بلندی دارد. پایهٔ زیرین چهار گوش است اما ستون میانی هشت گوشه دارد. بدینسان در هر دو نماد این بنا رمز هشت گوشه در کار آمده است.

دنیاله دارد

کتابخانهٔ ابراهیم دهگان

فرزندان فرهنگ پرورنده و شریف مرحوم ابراهیم دهگان (دانشمند ایران دوست اراکی) نسبت پدرشان را برآورده کردند و کتابخانهٔ او را که مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی و کتابهای خوب چاپی بود به کتابخانهٔ عمومی شهر اراک سپردند. باشد، که شهر اراک و مقامات دولتی ارزش چنین بزرگواریهای فردی و اجتماعی را بدانند.

یک نسخه ماشین شده کتاب «مطبوعات ایران در نخستین سال انقلاب اسلامی ایران» تدوین اینجانب حاوی شناسنامهٔ حدود ۴۷۰ روزنامه، مجله و بولتن، مفقود شده است. از یابنده خواهشمند است با تلفن ۶۸۵۱۵۹ تماس گرفته مزدگانی خود را دریافت دارد.

مسعود بوزین

تسلیمت

در مصیبتی که به دوست همکارمان آقای محمدرسول دریاگشت رسیده است همکاران مجلهٔ آینده همدردی خود را ابراز می‌داریم.

موسیقی حروف و واژه‌ها

زبان وسیله‌ایست برای برقراری ارتباط و تفهیم و تفهم. بعبارت دیگر علت پیدایش زبان نیاز به برقراری ارتباط بوده است. از این رو در امر تفهیم و تفهم تنها مفاهیمی که از طریق زبان ابلاغ می‌شود اهمیت دارد و نه خود واژه‌ها و زبان. اما در ادبیات، بویژه در شعر، زبان تنها وسیله ارتباط نیست، بلکه خود زبان و واژه‌ها در عین حال هدف نیز هست. برای شاعر واژه‌ها و زبان اگر بیش از معنی و مفهوم اهمیت نداشته باشد، کمتر ندارد.

اهمیت لفظ در شعر از دیرباز مورد توجه بوده است. چندانکه بسیاری از علما لفظ را ارجح بیشتری می‌نهادند و بعضی معنی را و برخی این دو را لازم و ملزوم هم می‌دانستند.

در روزگار ما عده‌ای لفظ را ارجح بیشتر نهاده حتی شعر را هنری از مقوله نقاشی و پیکرتراشی و آهنگسازی می‌شمرند و لذا برای شاعر رسالتی قائل نیستند. بعبارت دیگر باعتقاد اینان زبان و واژه‌ها برای شاعر وسیله نیست، بلکه هدف است.^۱ البته نظر

۱- مذهب بیشتر اهل فن اینست که لفظ را بر مضمون ترجیح می‌دهند و می‌گویند هر کسی می‌تواند معنی بکر و تازه ایجاد کند. حقیقت اینست که مدار شاعری یا انشاءپردازی بیشتر بر الفاظ بوده است شلانی نعمانی: شعرالمعجم، چاپ دوم، جلد ۴، ص ۵۱ دنیای کتاب، پیتا. (ترجمه سید محمد فخر داعی گیلانی).

۲- ژان پل سارتر: ادبیات چیست، تهران، ۱۳۵۲ کتاب زمان (ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی)، ص ۱۷

اینان شاید افراطی بنماید زیرا به گفته بعضی شعری که دارای پیامی و حرفی نباشد کلامی است بی محتوا گرچه آراسته و زیبا، اما نباید فراموش کنیم کلامی که از زیبایی، و آراستگی لفظی عاری باشد اصلاً شعر نیست. زیرا شعر آفرینش زیبایی بوسیله واژه‌هاست، همانگونه که نقاشی و پیکرتراشی آفرینش زیبایی بوسیله رنگ و سنگ و فلز... است. با این تفاوت که مصالح کار شاعر در آفرینش شعر یعنی واژه‌ها برخلاف رنگ و سنگ و... دارای دو بعد است:

لفظ و معنی، و از این نظر شاعری با نقاشی و پیکرتراشی و موسیقی و... متفاوت است و به همین دلیل (دو بعدی بودن واژه‌ها) شاعر در عین حال که دست به آفرینش زیبایی می‌زند می‌تواند و می‌باید حرفی برای گفتن داشته باشد و پیامی را ابلاغ کند، و حال آنکه موسیقیدان و نقاش و مجسمه‌ساز بسبب یک بعدی بودن مواد کارشان (صدا، رنگ، سنگ...) نمی‌توانند رسالتی داشته باشند.

به هر حال شاعر با زبان و واژه‌هاست که زیبایی می‌آفریند. شاعر با واژه‌ها انس و الفتی دارد. روی واژه‌ها مکث و آنها را لمس می‌کند. هیأت ظاهری و موسیقی واژه‌ها و حروف و نحوه تلفیق آنها و معانی حقیقی و مجازی آنها همچنین نظم میان هجاها (وزن) و هماوایی واژه‌ها (قافیه) همه مورد توجه اوست. شاعر با واژه‌ها مانوس است و واژه‌ها رام اویند. خوش آهنگترین و مناسبترین واژه‌ها، برای اینکه به احساس و اندیشه شاعر هرچه دل‌انگیزتر و زیباتر شکل بدهند همدیگر را در آغوش می‌گیرند و موسیقی دلپذیر و سحرانگیزی پدید می‌آورند. فی‌المثل شاعر مضمون: «وقت سحر باد آرام می‌آید بحدی که شبنم از برگ گل نمی‌افتد» را به یاری واژه‌های زیبا با نغمه مناسب چنین بیان می‌کند.

سحرگاهان نسیم آهسته خیزد چنان کزیرگ گل شبنم‌نریزد

مضمون زیباست اما شاعر در نغمه پردازیش - در ترکیب و تلفیق و همنشین ساختن حروف و واژه‌ها - دست به ساحری زده است، چندانکه نه تنها از معنی واژه‌ها بلکه از نغمه حروف و واژه‌ها زمزمه نسیم برمی‌خیزد، ببینید در فارسی دو حرف صفیری داریم. س و ز هر دو در این شعر صفیر می‌کشند و صدای نسیم سر می‌دهند آن هم نه یک بار بلکه هر کدام سه بار نسیم را در گوشمان زمزمه می‌کند.

حرف د مشی ه و ح نیز سه بار در شعر آمده یعنی سه بار دمیدن نسیم را به آرامی در گوش احساس می‌کنیم. از حرف تکریری ر نیز. با ویژگی تکریریش سه

بار «وون» «وون» نسیم برمی‌خیزد. بنابراین در این شعر حروف صفیری و دمشی و تکریری با ویژگیهای خویش سمفونی دلپذیری را بوجود آورده‌اند و وزش نسیم را زمزمه می‌کنند. علاوه بر این حروف، حرف طنین‌دار «ن» پنج بار و حرف طنین‌دار «م» دوبار با صدای پرطنین کشش‌دار خود بنوعی دیگر وزش نسیم را درین بیت همراهی می‌کنند.

یک بار دیگر شعر را با تأمل و مکث روی واژه‌ها بخوانید تا بهتر دریابید که چگونه واژه‌ها با نغمات حروفشان همچون نت‌های موسیقی آهنگ نسیم را سر می‌دهند:

سحر گاهان نسیم آهسته‌خیزد چنان کزبرگ گل شبنم‌نریزد
به این بیت حافظ نیز توجه فرمایید که چه غم‌انگیزست:

به‌یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که راه و رسم سفر از جهان براندازم
غمی که درین بیت موج می‌زند تنها ناشی از مضمون آن نیست زیرا شاعران مضامینی غم‌انگیزتر ازین سروده‌اند اما چنین اندوه‌بار نیست. در این بیت نغمه‌های غمبار حروف و واژه‌ها نه تنها بیانگر دل‌دردمند شاعرند بلکه همچون او ناله سر می‌دهند:

دو حرف اد در واژه باد و بویژه دو حرف ار در واژه‌های یار، دیار و زار ناله سر می‌کنند، ناله درد آلودی همچون نوای غم‌افزای نی، چهار حرف آ (در آنچنان، راه، براندازم) و بخصوص حروف طینتی (دو تا حرف ن و یک حرف م) نیز طنین افکن ناله شاعرند. حرف نرم ی (که چهار بار در مصرع آمده) نیز متناسب است با حالت افسردگی و اندوه شاعر و حال آنکه در مصرع دوم حرف صفیری (۲ س و ۲ ز) بیشتر حالت اعلام‌کنندگی دارند و حرف انفجاری یا ضربه‌ای د در واژه براندازم عصبانگری شاعر را می‌رساند.

این دو مثال و هزاران مثال دیگر بیانگر آنست که شاعر آفرینشگر می‌تواند حروف و واژه‌ها را چنان کنار هم بنشانند و هماغوش سازد که موسیقی متناسب و هماهنگ با مضمون و حالات عاطفیش پدید آورند.

از جمله این شعر فرخی:

زیباغی باغبان مارا همی بوی بهار آید کلید باغ ماراده که فردامان به کار آید

بسیار زیبا و گوشنواز است. زیبایی این شعر همه مرهون موسیقی زیبای لفظی است زیرا مفهوم آن بسیار عادی و همان مطالب روزمره است: فرخی به باغبان می‌گوید بهار نزدیک است (بوی بهار می‌آید)، کلید باغ بیاور که بزودی خواستاران زیادی خواهند داشت...

در این شعر تقریباً تصویری هم وجود ندارد آنچه این شعر را دل‌انگیز ساخته تکرار حرف «آ» است و تلفیق حروف و بعد وزن و قافیه البته از نغمه و موسیقی حروف و واژه‌ها نمی‌توان دقیقاً انتظار موسیقی واقعی داشت. زیرا موسیقیدان در خلق یک آهنگ دستش باز است و به هر نحوی که بخواهد می‌تواند «نت»ها را کنار هم قرار دهد و قطعاتی موسیقی بیافریند. اما شاعر در تلفیق حروف آن آزادی را ندارد زیرا ابزار کار شاعر واژه است و واژه چنانکه گفتیم برخلاف «نت» موسیقی دو بعد دارد (لفظ و معنی)، لذا شاعر با در نظر گرفتن «معنی» باید موسیقی شعرش را بیافریند. از طرفی نحوه تلفیق حروف در واژه‌ها نیز به اختیار شاعر نیست، و واژه‌ها از پیش ساخته شده‌اند اما شاعر در سرودن شعر، واژه‌هایی را کنار هم می‌نشانند که حروف یا بعضی از حروف آنها در آفرینش موسیقی دلخواه و متناسب با مضمونش یاریگر او باشند.

به هر حال خود زبان و واژه‌ها برای شاعر هدف نیز هستند. البته اینکه می‌گوییم زبان برای غیر شاعر جز وسیله‌ای برای تفهیم و تفهم نیست و آنها به واژه‌ها توجه ندارند، غرض این نیست که بگوییم دیگران نغمه حروف و واژه‌ها را در نمی‌یابند. برعکس در مواردی، مردم - همین مردم عادی - نسبت به موسیقی واژه‌ها بسیار حساس هستند. این حساسیت بقدری است که گاه موسیقی واژه‌ها راهمتر از معنی می‌دانند. حتی به خاطر نغمه زیبای واژه‌ها به معنی بی توجه هستند. مثلاً در نامگذاری فرزند - از آنجا که اسم خیلی مهم است یک عمر با فرد پیوند دارد و حتی پس از مرگ هم یادآور صاحبش است - مردم اغلب به موسیقی واژه اهمیت بسیار می‌دهند و نامهایی انتخاب می‌کنند خوش‌آهنگ و زیبا، گرچه از نظر معنا مناسب و خوب نباشد. برای روشن شدن قضیه چند مثال می‌آورم:

بسیاری از مردم واژه مژگان را برای نام دختر خود انتخاب کرده‌اند و می‌کنند. اینان فقط فریفته آهنگ خوش و زیبای مژگان شده‌اند و گرنه معنی این واژه - مجموعه‌ای از مژه‌ها - ابتدا برای نام مناسب نیست. (وقتی این نکته را به کسی گفتم، در پاسخ گفت: آخر «مژگان» خود هم زیباست و هم محافظ چشمان. گفتم: مژگان زیباست اما از نظر معنی مناسب اسم انسان نیست بعلاوه اگر قرار باشد نام هر عضو زیبا بعنوان اسم انسان بکار رود، چه می‌گویی در مورد کلمه‌های چشمان و ابروان! آیا چشمان و ابروان زیبا و حتی زیباتر نیستند؟ اما اینکه می‌گویی «مژگان» بدلیل محافظ چشم بودن اهمیت دارد و برای اسم دختران بکار رفته، چرا خود چشمان که اصل است بعنوان اسم بکار نرفته است!)

مثالی دیگر: از دیرباز در زبان فارسی اسم بعضی از گلها را بعنوان اسم دختران بکار برده‌اند مانند: نرگس، سوسن، کوکب، نسترن، لاله، بنفشه، نیلوفر، یاسمین، گلنار، نسرين... اما نام یکی از گل‌هایی که از اکثر این گلها زیباتر است هرگز برای اسم دختران انتخاب نشده و آن زنبق است. می‌دانید چرا؟ کلمه زنبق را به صدای بلند اما شمرده تلفظ کنید. می‌بینید که موسیقی خوشی ندارد. هجای دوم آن یعنی «بق» خیلی ناخوش است و «وق» می‌زند. قرنفل نیز از این مقوله است. برای روشنتر شدن این نکته مثالهای دیگر می‌آوریم، واژه آژنگ آهنگی بسیار خوش دارد. اما معنی اصلی آن «چین و شکنی که بسبب خشم، بیماری یا پیری بر چهره و ابرو و پیشانی افتد» شکنج، نورد، ترنجیدگی است. نغمه، خوش این واژه با معنیش هیچ هماهنگی ندارد. عجیب اینک زمانی این واژه اسم روزنامه‌ای بود. پیدا است که شیفته نغمه خوش این واژه شده بوده‌اند و گرنه چین و چروک و اخم چه مناسبتی و لطفی برای اسم روزنامه دارد؛ حتی اگر این معانی مناسب اسم روزنامه می‌بود چرا کسی اسم روزنامه‌اش را اخم نگذاشته است؟

بعضی از اسامی پرندگان نیز بعنوان اسم خاص انتخاب می‌شوند مانند: پوپک، پرستو، طاووس، طوطی، هما، شاهین و غیره و این صرفاً به دلیل زیبایی و احیاناً مظهر صفات خوب بودن آنهاست (فی المثل پوپک مظهر خیر خوش است و گفته‌اند که به سلیمان خیر خوش آورد لذا نام دیگرش مرغ سلیمان است.) زیرا پرندگانی دیگر هستند زیباتر مثل قرقاول، خروس و یا از نظر مظهر صفات نیک بودن برتر مانند: باز، کبوتر، ولی بعنوان اسم انسان به کار نمی‌روند. دلیل انتخاب گروه اول خوش آهنگی آنهاست. بعلاوه اگر صرف زیبایی و مفهوم سمبولیک آنها دلیل انتخاب می‌بود می‌بایستی اسامی دیگر بعضی از این پرندگان نیز بعنوان اسم انسان بکار گرفته شود. مثلاً پوپک نامهای دیگری نیز دارد: هدهد، شانه سر، شانه سرک، پویه، پویه، پویه، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک، پوپوک... ولی از تمام این اسمها تنها پوپک و پویه خوش نغمه است و لذا بعنوان اسم انسان برگزیده شده و اسمهای معروف و غیر معروف دیگر آن هرگز به کار نرفته مانند شانه سر، هدهد، پوپو و غیره.

کلمه پرستو نیز همین وضع را دارد و مترادفهای متعدد آن برای اسم انسان انتخاب نمی‌شوند مانند: پرستوک، چلچله، بلوایه، ابابیل، پرستک، فرشتو، فرشتوک،

فراشتروک، فراشتروک، فراشتک، فراستوک، پالوایه، پیلوایه، فرستو، دالبوزه و غیره. سارنگ گاه بعنوان اسم بکار رفته و حال آنکه از مترادفهای آن یعنی ساری، سارو. برای اسم انسان استفاده نشده است. می‌بینیم که مردم همه نسبت به موسیقی خوش و ناخوش واژه‌ها حساسیت بسیار دارند، و تنها شاعران نیستند که به زیبایی واژه‌ها و نغمه حروف اهمیت می‌دهند.

باید توجه داشت که موسیقی واژه‌ها معمولاً با مفاهیم آنها مطابقت دارد یعنی واژه‌هایی که بر مفاهیم خوب و زیبا و... دلالت دارند نغمه حروف آنها خوش و گوشنواز و متناسب با آنهاست. برعکس واژه‌هایی که به بدی و زشتی و... دلالت می‌کنند دارای حروف خشن و ناهنجار هستند. اما در مواردی که موسیقی واژه‌ها با معنی آنها مطابقت دارند، از طریق این واژه‌ها بهتر می‌توان به موسیقی آنها پی برد. فی‌المثل به تلفظ واژه قالباق توجه کنید. بد آهنگ است اما مذلولش زیباست و برای زینت بکار می‌رود.

قیماق و قورمه نیز صدایی ناخوش دارند اما خوشمزه هستند و حال آنکه نغمه واژه‌های خامه و بریان با مزه آنها مطابقت دارد. قیمه و شله مژه‌ای بهتر از آهنگ خود دارند. لفظ شرنگ نغمه‌ای خوش دارد، لذا مردم آنرا از قورمه و قیمه خوشتر می‌یابند. و عجیب است که اسم بعضی غذاهای خوشمزه در زبان فارسی ناخوش است و برعکس اسم بعضی از امراض ناخوش، سخت‌خوش. ملاحظه بفرمایید: مخملک، سرخک، گل افشان، گل مژه.

بعضی از واژه‌هایی که نغمه آنها با مفهومشان مطابقت نداشته در طی زمان تغییراتی یافته و مطابقتی میان لفظ و مفهوم بوجود آمده است. این تغییرات در معنی است یا در لفظ:

۱- تغییر در معنی: واژه فالناق تلفظی ناخوش دارد. معنی آن در اصل «زین اسب» بوده و با تلفظ آن ناسازگار، و به همین دلیل این واژه تغییر معنی داده است. (امروز به معنی زرنگ، ناباب، حراف، وقیح و فریبکار). واژه قاراشمیش به معنی مخلوط است و آمیخته اما برای مطابقت یافتن با تلفظ ناخوش آن بار عاطفی منفی به خود گرفته و به معنی شلوغ و بی نظم بکار می‌رود. کلمه «تیوز» در زبان ترکی به معنی گوی چوگان و تیانچه است اما به علت تلفظ ناخوشش در زبان محاوره بار عاطفی منفی به خود گرفته و بر چیزی سنگین و نامطبوع دلالت دارد.

۵- ر ک که لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معاصر (نوشته منصور انزلی‌نژاد و منصور ثروت، تهران، ۱۳۶۶، ناشر امیرکبیر) برای دو معنی متفاوت (اصلی و لغوی این واژه).

۲- تغییر تلفظ: مفهوم واژه مخمل زیباست اما تلفظ اصلی آن در زبان عربی مخمل است (باصطلاح به ضم اول) که ناخوش است، لذا فارسی زبانان ضمه را تبدیل به فتحه کرده‌اند و موسیقی واژه خوش شده است. برعکس واژه هزیر بمعنی شیر برای اینکه قدرت و صلابت شیر را بهتر برساند کسره آن بدل به ضمه شده است * و غیره. خوش و یا ناخوش بودن موسیقی واژه‌ها را از طریق واژه‌های ناآشنا و مهجور - در صورتیکه معنی آنها را ندانیم - بهتر می‌توان دریافت. واژه قرفاق را تلفظ کنید به گوش زیبا می‌آید یا گوشخراش است؟ قتلخ چطور؟ شک نیست که هر دو به نظر تان بد آهنگ است. اما معنی واژه اول «کنیزک» است (با ک تحبیب و باز معنایی ضمنی "زیبا") و معنی دومی مبارک و خجسته.

واژه چامین تلفظ خوشی دارد اما معنایش خوب نیست.

گمان می‌کنم وجود این مثالها بخوبی مسأله موسیقی واژه و اهمیت آنرا روشن و ملموس کرده باشد. مثال دیگر: توجه فرمایید شاندیز. بقمج. نقندر نام سه روستای خوش آب‌وهوای اطراف مشهد است. بی شک شما هم اولی را خوش آهنگ و دومی و سومی را بد آهنگ می‌دانید. خوش آهنگی واژه اول سبب شده که بعضی در تهران و شهرستانها اسم مقارنه خود را شاندیز بنامند. اما گمان نمی‌کنم که حتی روستائیان بقمج و نقندر این واژه‌ها را زیبا بدانند.

مارلین دترش اسم هنرپیشه معروفی بود. آیا از دو قسمت نام این هنرپیشه کدام نرم و خوش است و کدام خشن و درشت؟ گمان می‌کنم شما هم با منتقدی که درباره اسم او نیز اظهار نظر کرده بود موافق باشید و قسمت اول را نرم و دوم را خشن بدانید. وجود این مثالها خط بطلان می‌کشد بر نظریه‌ای که منکر خوش و ناخوش بودن موسیقی واژه‌هاست. طبق این نظریه واژه‌ای که مفهومش زیبا باشد موسیقی آن نیز زیبا و خوش به نظر می‌رسد و برعکس واژه‌ای که بر بدی دلالت دارد تلفظ آن ناخوش احساس می‌شود.^۶ طرفداران این نظر معتقدند که فی‌المثل اگر کلمه جماعی به جای سروش بکار می‌رفت تلفظ آن زیبا و مناسب می‌نمود و اگر واژه شیرین بجای زمخت بکار برده می‌شد لفظ شیرین نیز ناخوش بنظر می‌رسید. ولی چنانکه دیدیم این نظر باطل است. البته گاهی به موسیقی واژه کم توجه یا بی توجهیم فی‌المثل همه واژه‌های مترادف روی، رخ،

* البته ابدال ز به ژ از صلابت این واژه کاسته است

6- Charles F. Hochett: A Course in modern Linguistics. New York, 1967, P. 295.

رخسار، رخساره، چهره، چهره، سیما، صورت را خوش آهنگ می‌دانیم. اما اگر روی تلفظ واژه‌ها مکتب کنیم درمی‌یابیم که واژه رخ چندان زیبا نیست و حال آنکه چهره، سیما، رخساره، رخسار زیباست.

اصولاً در گفتار عادی که غرض از آن فقط تفهیم و تفهم است به واژه‌ها و موسیقی آنها توجه نداریم، اما هنگامیکه بخواهیم با سخن در روح و عقل شنونده نفوذ کنیم و او را با خود همعقیده سازیم. همچنین در گفتارهای عاطفی به واژه‌ها توجه داریم و در پی انتخاب بهترین و مناسبترین هستیم. زیرا برای افزودن به حسن تأثیر کلام و واژه‌هایی که میان لفظ و معنای آنها رابطه طبیعی وجود داشته باشد اهمیت کافی دارند.^۶ رابطه لفظ با معنی را می‌توان بر سه گونه تقسیم کرد:

۱- واژه‌هایی که میان لفظ و معنای آنها نوعی رابطه طبیعی هست اعم از اینکه تقلید صداهای طبیعی باشد مانند شرشر و جیک جیک یا به مولد صدا دلالت کند مانند کوکو که صدای فاخته است و هم بر خود فاخته اطلاق می‌شود، همچنین بوق، پتک و اژه. یا واژه‌هایی که میان لفظ و معنای آنها رابطه غیر مستقیم هست مثل خس و خاشاک که بر خشکی دلالت دارد و لیت، لیج و لای و لجن، لیز و شل و غیره که بر مایع یا چیزهای شل و آبدار دلالت دارد. به عبارت دیگر حروف خ و س بر خشکی و حروف «ل» و «ر» و «ش» بیشتر بر آب و مایع دلالت می‌کنند.

۲- میان لفظ و معنای بعضی از واژه‌ها رابطه‌ای نیست مانند لفظ کتاب و معنی مصداق آن

۳- میان لفظ و معنای بعضی حتی تضاد است مانند دلالت لفظ شیر (اسد) بر معنی آن یا شرنگ و قرمه و معانی آنها:

در بعضی از واژه‌ها رابطه لفظ و معنی بر مبنای شباهت نیست. بلکه دلالت لفظ زیبا بر مفهوم زیباست و برعکس مانند دلالت لفظ شیرین، آذین، مانند زمخت و قزمیت بر مفاهیم آنها.

دلالت لفظ بر معنی گاه واضح است و گاه لافل برای همه روشن نیست. با این همه باید گفت حتی در مواردی که مردم دلالت لفظ بر معنی را تشخیص ندهند باز کلامی که رابطه‌ای میان الفاظ و معانی آنها باشد در ایشان اثر خواهد داشت. بهترین مثالی که درین باره می‌توان آورد این شعر نیماست که اخوان ثالث آنرا نقد کرده است:

۷- در کتابی که نگارنده به نام فرهنگ نام آواها و اصوات نوشته و آماده چاپ است، دربارهٔ واژه‌های طبیعی به تفصیل بحث شده است.

... و در آن تیرگی وحشتزا

نه صدایی است بجز این که کز اوست

هول غالب همه چیزی مغلوب.

اخوان درباره کلمه هول در این شعر چنین می‌گویند: هول در این جا بهتر و مناسبتر از همه کلمات هموزن یا ناهموزنی است که به جایش می‌توانست بیاید. زیرا در هول، خوف بیشتری است و هول مرطوب است، شبناک و مه‌آلود و جنگلی است. اما خوف بیشتر بیابانی و گورستانی است و در تنگناها و سرپوشیده‌ها بیشتر است. و ترس سرد است و حال آنکه شب‌های ما گرم و مرطوب است.

کسی که این شعر را می‌خواند، اگر مانند اخوان برداشتی آگاهانه درباره اهمیت کلمه «هول» در این شعر نداشته باشد. باز کلمه هول در او اثری بیش از خوف و ترس می‌گذارد و ترس را در شب گرم شالیزار تقویت می‌کند. خضر و الیاس بترتیب حاکم بر خشکیها و دریاها هستند. شاید تاکنون به علت تناسب این واژه‌ها با وظیفه این فرشتگان توجه نکرده باشد. حقیقت اینست که واژه خضر بسبب حرف خ با خشکی تناسب دارد و واژه الیاس بسبب حرف ل با آب.

به هر حال چنانکه دیدیم موسیقی حروف و واژه‌ها، بویژه، در شعر، بسیار مهم است و هدف با درین گفتار بررسی عینی و تجربی اهمیت نغمه حروف و واژه‌هاست. البته تاکنون چند تن از محققان درین مورد سخن گفته‌اند، اما این سخنان بیشتر جنبه احساس شخصی دارد و ذهنی و نظری است. بنابراین ضرورت داشت که این مطلب به صورت تجربی و عینی بررسی شود. در گفتار بعد درین باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۸- مهدی اخوان ثالث: بدعتها و بدایع نیما، تهران، انتشارات توکا، ۱۳۵۷، ص ۲۷۵.
 ۹- کارهایی که درین زمینه شد - جز کار دکتر خانلری که تا حدی جنبه عینی دارد، گرچه خالی از اشکال نیست و نگارنده در کتاب فرهنگ نام آواها و اصوات به این اشکالات اشاره کرده به قرار زیر است:

پرویز نائل خانلری: «نغمه حروف»، مجله سخن، سال پنجم، شماره ۸، ۱۳۳۳

محمود کیانوش: قداونقد ادبی، تهران، انتشارات رز، ۱۳۵۴، ص ۲-۱۶۱

رضا پراهنی: طلا در مس، تهران، انتشارات زمان، ۱۳۴۷، ص ۴۳

محمدعلی اسلامی: جام جهان بین، تهران، این سینا، ۱۳۴۹، ص ۲۶۱

غلامحسین بومسفی: تصویر شاعرانه در نظر صائب، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۴،

سال ۱۳۵۴، ص ۵۷۶

محمد رضا شفیع کدکئی: موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸، ص ۳۱۵

چند پسوند فارسی

آژ - اوک - اول - ال - ایش

به استاد گرانمایه و دوست گرامس، جناب
دکتر محمد مقدم، تقدیم می شود

(۱) آژ

این پسوند که به صورتهای: آژ، آج، آچ، آس و آش نیز در فارسی به کار
رفته، پس از بن مضارع برخی فعلها * و پس از پاره‌ای از اسمها، و گاه پس از صفت
آمده است.

الف - پس از بن مضارع برخی از افعال (که معنی صفت فاعلی یا مفعولی، اسم مصدر و
اسم مکان بدان می‌افزاید)

۱ - قاراج = غارت و پراکنش - از تاریدن (لازم و متعدی) = پراکندن که تاراج بن
(پراکندن و رماندن) متعدی دوباره آن است. صورت دیگر این فعل تالیدن * (با تپا بدیل
ر به ل) = تاراج کردن است که از آن تالان (بن مضارع + ان) در معنی اسم مصدر
و تاراج، آمده است در این مثل فارسی:

حالا که تالان تالان امست ، صدتومان هم زیرپالان است

۱ - قابل مقایسه با پسوند age در فرانسه (و انگلیسی) که پس از اسم، و بن مضارع غالب فعلها
می‌آید. مانند: HOMMAGE و PLUMAGE از HOMME و PLUMIE؛ و
CHAUFFAGE و TIRAGE (از CHAUFFER و TIRER)

* - ستاره نشان فعلهای کم کاربرد، یا فعلهایی است که خود کاربردی ندارند، و تنها مشتق یا
مشتبهایی (اسمی یا وصفی) از آنها به کار می‌رود.

و از تاریدن و تالیدن است ترکیبهای اتباعی فاروهاره و تاله و هالی.

۲- قلاج (از تلیدن *) بانگ و سروصدا:

طیان (لغت فرس):

شب بیامد بر درم دربان بواج در بجنابانید با بانگ و تلاج و تلنگ = سروصدا و بانگ در گفتار عامه از همین فعل است. (تلنگ صدلی دررفت = شکست و صدای شکستش برخاست).

۳- جواز (- djo از جویدن، مخفف جاویدن = خرد کردن) = هاون سنگی یا چوبین که در آن سیر و چیزهای دیگر کوبند. فرخی (لغت فرس):

ای به کویال گران کوفته بیلان را پشت

چون گرنجی (برنجی) که فرو کوفته باشد به جواز

۴- چرس (CHARAS) که ظ. مخفف چراس (از چریدن) = چراگاه است. سنائی:

همره جان و خردباش سوی عالم قدس نه ستوری که ترا عالم حسنی است چرس

۵- چغاز (CHAQ-) = دشنام گو و زبان دراز، از چفیدن (صورتی از چخیدن) در معنی توسمی آن = دشنام دادن. زبان درازی کردن. ناصر خسرو:

چون چفر* گشت بنا گوش چوسیبسترتو

چندنازی پس این پیرزن زشت چغاز

۶- خراش (از خرا خار، بن مضارع خریدن * + اش) = ساییدگی، و زخمی که بر اثر آن پدید آید؛ و نیز خلاشه (از خل، بن مضارع خلیدن + اش + ه = خلنده) = خاشاک. خریدن * صورت اصلی خلیدن = کشیدن یا کشیده شدن چیزی نوک نیز بر سطحی (چون پوست) یا فرو رفتن در آن است که ساییدگی یا زخمی پدید آورد. به جای این صورت که کاربردی ندارد (و خلیدن به جای آن کاربرد یافته است) خازیدن نیز در فارسی به کار می‌رود.

از خراش + بدن (پسوند مصدری) فعل خراشیدن ساخته شده است. خراش، بن مضارع این فعل، صفت مفعولی و در معنی هرچیز افگندنی و دور ریختنی نیز به کار می‌رود. رودکی (لغت فرس):

بست اگر چه لطیف دارد نقش

به بر دو رخسانت هست خراش

۲- چنر (Chaqar) - که امروز چنر (Cheqer) تلفظ می‌شود - بونهای است سخت و سفید؛ و نیز بستبری که در پوست و گوشت بر اثر کار زیاد پدید می‌آید.

۷- خرناس (XOR) و خرناسه (اسم مصدر) = یک: خرخر از خرنیدن به معنی خریدن (فعلی نام آوایی = آواز خر از گلو یا بینی در خواب یا بیداری برآوردن) که در خرناس و خرناسه کشیدن پا زدن به کار می‌رود.

(دو) و خرناس در معنی صفت فاعلی = خرخر کننده در ترکیب حاجی خرناس = بی سروپا و ناتراشیده‌ای که از بینش صدای خر برآید، و کودکان را از نام او ترسانند.
۸- دهاز- [بن مضارع دادن یا دهیدن * (حمله‌بردن، زدن و کشتن) + آژ] در معنی بانگ و فریاد، آیا از توسجی در این معنی دادن نیامده است، از آن رو که ظ. هنگام حمله برای ترسانیدن دشمن بانگ و فریاد برمی‌آورده‌اند؟ فرخی:

فرخی بنسده تو بر در تو از نشاط تو برکشیده دهاز
۹- رواج- از رو (بن مضارع رفتن) + آج = روایی و رونق، که به زبان عربی نیز رفته، و ترویج از آن است.

۱۰- زاج^۲ (زاج) از زا (بن مضارع زادن) + اج (یا حذف یک \bar{a}) : ۱) صفت فاعلی گذشته در معنی زن تازه زاییده، زائو: ابوالمؤید بلخی:

دلیری که ترسد زهینکمان تیز

زن زاج خوانش مخوانش دلیر

(دو) اسم مصدر = زایش، زایمان. لیبی:

خزاین تهی شد در آن زاج سور

درونها پر آمد زعیش و سرور

۱۱- فرناس (FAR, FER) از فرنیدن * = خریدن و خرنیدن) = خفته‌ای که آواز

فرفر (خرخر) از بینی برآورد، و توسعاً در معنی غافل و نادان. بوشکور (لغت فرس):

این جهان سر به سر همه فرناس

نزجهان من یگانه فرناسم

و عنصری (همانجا):

گفت نقاش چون که شناسم؟

که نه دیوانه و نه فرناسم

۱۲- کناژ^۲ و کنازه- صفت فاعلی و نام افزار از بن مضارع کنندن = بیل که زمین را

۳- زاگ و زاغ (در زاغ و زوغ یا زاغ و زیغ = فرزندان خردسال) بن مضارع زاگیدن *

= زاییدن، و صفت مفعولی است، و زاج صورتی از زاگ نیز می‌تواند بود.

۴- از لغت فرس اسدی، چاپ اقبال آشتیانی.

بدان بکنند. شماره:

مجلس و مرکب و شمشیر چه دانه‌های آنک

سروکارش همه با گاو و زمین است و کناره

۱۳ - گواژ و گواژه - از گو (بن مضارع گفتن) + از (+ ه) = طعنه و سرزنش،
و مزاح و فسوس. شمس فخری:

کند بحر را طبع او سرزنش

زند جلود او در معادن گواژ

و بو شکور (لغت فرس):

گواژه که خندانمندی کند

سراتجام با دوست جنگ افکند

۱۴ - نماز (اسم مصدر)، از نمیدن (خم شدن، سر فرود آوردن برای احترام و بزرگداشت) در ترکیب نماز بردن = سر به احترام فرود آوردن؛ و نیز پرستش خداوند به آیین خاص هر دین، و با سخنانی در تسبیح و تزییه او.



دو واژه زیر باید قاعدتاً مشتق از فعل باشند، اما نه از بن مضارع، بلکه به صورتی خاص از ماده اصلی فعل:

۱ - آماج = نشانه‌ای که بر زمین نصب می‌کنند، و تیر بر آن می‌آید، ظ. از آمدن که ریشه آن (- هرن - شماره ۴۸) در اوستایی و فارسی باستان: آ + گم (GAM) است. از ریشه گم، گام (قدم) در فارسی هست، و جزء دوم واژه انجمن (آنجا که با هم گرد می‌آیند) نیز همین «گم» است.

آیا غماج در گویش لری به معنی هدف و نشانه تیر، که جزء اول آن ظ. همین گم، و جزء دوم آن " آج " (پسوند آژ) است، مؤید اشتقاق آماج از آمدن نیست؟ (برای غماج ع گویش لری از حمید ایزدپناه [انجمن فرهنگ ایران باستان] تهران - ۱۳۴۳)

۵ - از صحاح الفرس، محمد بن هندوشاه نخبوانی، به تصحیح عبدالملی طاعتی - تهران ۱۳۴۱، که در این بیت به جای کناره گواژ (۴) آورده است.

۶ - گواژه و گواژیدن را هرن زیر کلمه واج (شماره ۱۰۷۲) از ریشه اوستایی " وچ " - که واج و باج و واژه [وواختن پهلوی = سخن گفتن] از آن است، و از کلمه واج داده. با این حال، گواژ مانند دیگر نمونه‌های این بند - که از بن مضارع هستند - از گو (بن مضارع گفتن) + از نیز می‌تواند بود.

۲- کاز و کازه - اولی بیشتر در معنی: زمین کنده که چارپایان را در آن کنند (لغت فارس) - شعر (همین کتاب):

شهریاری که خلافت طلبید زود فتنه

از سمزار به خارستان وز کاخ به کاز

و دوم در معنی خانه محقره و نیز سرپناه و سایبانی که از چوب و شاخ و برگهای خشک درخت در کشتزارها برپا می کنند. مولانا (در معنی خانه محقر)

امید و صل تونیست در وهم من، که آخر

در کازه گدایان سلطان چگونه باشد؟

این کاز و کازه ظ. از فعل نام آوایی کدن * (= کندن) است که کد و کده و کدی به معنی خانه (کدخدا - کدبانو؛ بتکده، میکده؛ کدیور = صاحبخانه؛ و کته (از کتن *، صورتی از کدن) از آن در فارسی هست. و خانه (از کاندن * = کندن، که اینجا جای سخن از چگونگی اشتقاقش نیست) خود اصلاً به معنی کنده (در زمین یا کوه) است که آدمیان نخستین برای پناهگاه خود و دامهای خویش پدید می آورده اند.

به- پس از اسم (که پس از آن، اسم معنی یا صفت پدید می آورد)؛

۱- پیچاز (پیچ + از) - چهارخانه های پهلوی هم مانند خانه های شطرنج، و پیچازی صفت و نقش آن = خانه خانه

۲- گراز (از نام آوای گر (GOR) = آواز شعله بلند آتش، و توسعاً خود این شعله) = گرمی و حرارتی که در تن زن زانو به هم رسد، و رنج و آزاری که بر اثر آن پدید آید (برهان قاطع)

۳- وراج (از نام آوای ور (VER) = آواز سخن گفتن تند و بسیار و درهم (به طنز) = پرگو، پر حرف. و با پسوند "ی" مصدری: وراجی در وراجی کردن = پرگفتن.

۴- هراش (از نام آوای هر (HOR) = ار (OR)، آواز بیرون ریختن غذا از معده از راه گلو) در معنی:

۱- قی و استفراخ ۲- آنچه بدین گونه از راه گلو بیرون ریزد.

۵- هناس و هناسه (از نام آوای هن HEN, HAN = آواز نفس) = نفس و آه سخت و بلند در ترکیب هناسه زدن = نفس بلند و سخت بر آوردن.



در فارسی تاجیکی پس از نام آواها پسوند "اس" می افزایند، مانند: عراس (عرعر خر)

۷- CASA در لاتین نیز به معنی خانه است که شاید با کازه فارسی از یک ریشه و بن باشد (؟)

و جرنگاس = جرنگ (آواز شکستن شیشه، آواز پول مسکوک) و ...
 ج- پس از صفت (بی‌تغییر در معنی صفت): یک نمونه که ازین پسوند پس از صفت
 یافته‌ام، در چرب و چلاسی = چرب، چرب و چسبان در فارسی کرمان و معادل
 چرب و چیل است.

۲) اوک UK، OK یا او U، O (= واو مجهول یا ا کشیده) - پسوند نسبت
 الف - پس از بن مضارع و گاه بن ماضی فعل که معنی صفت فاعلی یا مفعولی، اسم
 مصدر و اسم مکان بدانها می‌افزاید:

۱- برشتوک (برشت، بن ماضی برشتن + اوک) در معنی صفت مفعولی: شیرینی
 که از آرد در کره یا روغن سرخ کرده و به خاکه قند و هل و دارچین و مغز پسته
 برآمیخته، سازند.

۲- ترازو - از تراز، بن مضارع ترازیدن (لازم و متعدی = برابر کردن، و برابر شدن
 یا بودن، که این معنی آن از فرهنگها فوت شده است) + و، در معنی: ۱- صفت
 فاعلی و نام افزار: وسیله کشیدن، که وزن سنگ و کالا را در دو کفه خود برابر
 می‌سازد ۲- برابر و مساوی. امیر خسرو دهلوی:

«میزان شعر فارسی وزن است، و در این موازنه ایشان [فارس و عرب] با هم ترازو
 نتوانند شد، زیرا که آنچه در شعر ایشان [عرب] زحف است، اگر در شعر پارسی باشد،
 آن را ناموزون خوانیم. اوزان از غایت استحکام، به تفاوت حرفی، بلکه به تغیر حرکتی
 بشکند. اما نزدیک ایشان به تغیر حرف و لفظه و ازدیاد و انتقاص آن درست باشد.»
 (نقل از ص ۱۳۴ موسیقی شعر - چاپ دوم - از دکتر شفیمی که کنی)

۳- چروک CHOR. (صفت مفعولی و اسم مصدر):
 یک- به هم فشرده، و چین و شکن و تاخوردگی یافته.
 دو- چین و شکن و تاخوردگی. این واژه از فعل نام آوایی شریدن (SHOR, SHER)
 ریختن آبی اندک از بلندی کم ارتفاع به پایین) و صورتی از شاریدن (ریختن آب
 بسیار از جایی بلند به پایین) است.

شریدن (-SHER) در معنی آب پس دادن چیزی آبدار بر اثر فشار، و شراندن متعدی
 آن، در معنی فشار دادن چیزی آبدار - چون پارچه شسته برای بیرون کردن آب از آن

۸- منوچهر ستوده - فرهنگ کرمانی - تهران ۱۳۳۵

۹- "او" و "اوک" در شماری از واژه‌های مختوم به آنها (به عنوان پسوند، یا از اصل کلمه)
 در فارسی کهن با ا کشیده (ه) تلفظ می‌شده‌اند، مانند: نیرو، تپو، و نیکو و ...

نیز هست، که صورت چلیدن و چلانیدن از آنها (با تبدیل ش به چ، و ر به ل) به جای آنها به کار می‌رود. این چلیدن و چلانیدن اندک اندک در معنی فشردن تنها (لازم و متعدی) به کار رفته است؛ و چروک صورتی از شروک (با تبدیل ش به چ) است که با پسوند مصدری "یدن" فعل چروکیدن = چین و شکن یافتن و تا خوردن و به هم آمدن، از آن ساخته شده است.

۴- دارو - (صفت فاعلی، ظ. از "دار" بن مضارع داشتن در معنی نگاه داشتن، مراقبت و مواظبت کردن) = آنچه تن را در برابر بیماری نگاه می‌دارد. درمان به معنی: دارو (که در پهلوی نیز به همین معنی و صورت به کار می‌رفته) و نیز علاج، از همین فعل داشتن، و ظ. صورت تخفیف یافته دارمان^{۱۰} (بن مضارع + مان) است.

۵- رهوک - صفت فاعلی از رم، بن مضارع رمیدن + اوک = رمنده

۶- غالوک (صفت فاعلی) از "غال" بن مضارع فعل نام‌آوایی غالیدن (غلتیدن و گردیدن) = سنگ یا مهره گنین یا سفالین که آنها را برای گذاشتن در کمان گروهه (= تیرکمان امروز) گرد و غلتان می‌کردند. خسروانی (لغت فرس):

کمان گروهه زرین شده محاقی‌ماه

ستاره یکسره‌غالو کهای سیم اندود

۷- کابوک (اسم مکان) از "کاب" بن مضارع کابیدن * (صورتی از کپیدن = خوابیدن) در معنی خوابگاه و آشیانه مرغان و کبوتران. بوشکور (لغت فرس):
چون بچه کبوتر منقار سخت کرد

هموار کرده سوی و بیو گندموزرد

کابوک زان شاید و شاخ آرزو کند

وز شاخ سوی بام شود باز گردگرد

۸- کشوک (صفت مفعولی و نام افزان) در فارسی تاجیکی: جوانی که با آن کودکشند: «دهقان بچگان در کشوکها به خرهاشان نوری (کود) بار کرده آورده، در زمینهای کشته شدنی می‌ریختند»^{۱۱}

۹- گردو و گردوک (جوز، میوه معروف) از گرد + و (وک). گرد، بن مضارع از فعل نام‌آوایی گردیدن = غلتیدن و چرخیدن (با تبدیل a به e) و صفت فاعلی است

۱۰- این نکته را دکتر صادق‌کیا به نگارنده یادآوری کرده، که درست است، و صورت صفت فاعلی دارو (پهلوی: داردگ) آن را تأیید می‌کند.

۱۱- یادداشتها، از صدرالدین عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی، [آگه] تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۴

که در ترکیبهای: گرداب و گردباد (آب و باد چرخنده) نیز هست.

۱۰- تندو (عنکبوت) صفت فاعلی از تند، بن مضارع تنیدن * (صورتی از تنیدن) + و؛ وزائو = زن در حال زادن، یا تازه زاییده، از زاء، بن مضارع زادن + و هستند.
ب- پس از اسم- که از آن صفت - گاه با معنی شدت و بسیاری - می‌سازد: اخمو، ریشو، سبیلو، ریغو، گروک و گرو (دارای جرب و گر)، و پس از چند اسم دیگر، نازوک (نیزه نازول) از ناز (نعمت و آسایش) است که U یا O در آن با O در واژه نازک روی هم افتاده و ترکیب: نازک نارنجی (به ناز و نعمت برآمده و رنج نکشیده) را ساخته است.

ج- پس از صفت (که گاه معنی شدت بدان می‌افزاید).

- تندو (عنکبوت)، از تند (صفت فاعلی) از تن بن مضارع تنیدن + ند (پسوند فاعلی) + و
- چنگلوک (از لغت فرس): کسی باشد که دست و پایش سست شده باشد و کژ.
عنصری:

بمردن به آب اندرون چنگلوک

به از رستگاری به نیروی غوک

این چنگلوک از چنگ (سست و خمیده، تا شده و به هم آمده، که در ترکیب چنگ و چروک، و چلاق و چنگک، در گفتار عامه هست) + پسوند OL است که پسوند "اوک" بدان پیوسته. ممکن است تصور شود که این واژه از ترکیب جوشخورده چنگ + و + لوک (آن که از سستی و ضعف چون کودکان به دودست و زانو راه می‌رود) پدید آمده است. ولی صورت چنگولی یا چنگلی در ترکیب وصفی چار چنگولی (دست و پاها کج شده و به هم آمده و از کار مانده) مؤید چنگل + وک است (پس پسوند اول UL) -

غرو^۱ یا قرو = دارای فتق

- گولو از صفت گول (احمق) + و، که عامه گاه آن را به تکرار: گولو گولو نیز می‌گویند.

- لافرو = سخت لاغر و نحیف.

- فروک یا نرو (-NAR) = بسیار زورمند و پرکار در مثل: گاو نروک (نرو) هزار جریب زمین به گندش (تخمش) است؛ و نیز درختی که پیوند نیافته است و بار

نمی‌دهد.

نیکو = از نیک + و *

۳) اول یا OL (+ "ه" یا "و" یا "ی.") در معنی نسبت و انصاف، شباهت و تصغیر

الف - پس از بن مضارع فعل:

۱ - گلوله (غلوله): (صفت فاعلی) از گل یا غل، بن مضارع فعل نام آوایی گلیدن یا گلیدن = گردیدن و غلتیدن (که واکه یا مصوت e یا a در هجای اول، با واکه u در هجای دوم تجانس یافته، و بدل به O شده است)، به معنی مهره گلین یا سفالین که آن را برای گذاشتن در کمان گروه گرد و غلتان می‌ساختند. این واژه پس از اختراع تفنگ و توپ، برای آنچه از لوله این سلاحها رها می‌شود و آتشین می‌گردد، به کار رفته است.

۲ - مجولک - MACH (صفت مفعولی) از مج بن مضارع مجیدن * (= مزیدن و مکیدن) + ول + ak - در گفتار مردم: خوراکی چون آلوی خشک یا آب نبات که در دهان گذارند، و اندک اندک بمکند، و آب دهان را که با آن آمیخته شده است فروبرند. تنقلات خرد چون کشمش و نخودچی و ... را نیز که اندک اندک و پیوسته خورده شود در این حالت مجولک می‌نامند.

ب - پس از اسم (که معنی نسبت، شباهت، تصغیر یا تحبیب بدان می‌افزاید).

۱ - اسم + ول = اسم

- پنجول (از پنج بن پنج + ول) = پنجه و چنگ خاصه در کودکان، و حیوانات کوچک چنگدار: گربه دست بچه را پنجول کشید.

- چنگول = چنگ - چنگال

- چنگولک (چنگ + ول + ak) که با تبدیل گ به خ به صورت چنغولک (در ترکیب چنغولک بازی) به کار می‌رود: بگو مگو و مشاجره لفظی با هیاهو و سروصدای بسیار، خاصه که اساسی نداشته باشد.

- زنگوله یا زنگله (زنگ + ول + ه) = زنگ کوچک

۲ - اسم + ول = صفت

* * - "او" و "اوک" در همه اسما و صفتهای فارسی مختوم به آنها پسوند نیستند، و در بسیاری از آنها از اصل کلمه هستند، یعنی نمی‌توان آنها را پس از حذف "او" یا "اوک" اسم یا صفت به شمار آورد. مانند: آرزو، آهو، خستو، بازو، نیبو، کاهو، خیر، زانو، نیرو، چارو (ساروج)

و ...

- تپیل یا قپیل OL = فربه و گوشتالود و گرد. ظ. از تپ، صورتی از توپ (گوی پارچهای و بعدها پلاستیکی) + OL، و نیز تیلی.

- کپیل یا کپیل = نیز کپلی = گرد و فربه و گوشتالود ظ. از کپ kop = گونه و لب (که در شیراز قپ گفته می‌شود) خاصه که فربه و گرد باشد؛ یا از کپه (کپ + ه؛ پسوند نسبت و شباهت) = توده و انباشته از هر چیز که مخروطی گرد برآمده باشد. خردسالان دختر و پسر هنگام نارضایی در بازی با یکدیگر، از هم جدا می‌شوند، و دختران به پسران می‌گویند: دختر به (با) دختر قند و عسل، پسر به پسر که خاکستر و پسران همین سخنان را به عکس (پسر به پسر قند و عسل...) به دختران می‌گویند.

میخول. ظ. از سیخ + ول = سیخی (که همچون اسم به کار می‌رود) = خارپشت کلانی که خارهای خود را چون تیر رها می‌کند (برهان قاطع)

ج- صفت + ول = صفت

- چاقول = چاق، فربه. گونه

- چپول = دارای چشم چپ

- چنگولی = (از چنگ، صفت = ناشده، خمیده و به هم آمده) + ول + ی نسبت، در ترکیب چارچنگولی: فلان به زمین افتاده، و چارچنگولی ماند (← چنگلک در گفتار پیشین).

- دنگول - از دنگ = سرگشته، آشفته و شوریده: فلان شور (شوریده) و دنگول است.

- زاغول = زاغ (دارای چشم آبی رنگ).

- شنگول - از شنگ (سرزنده و با نشاط) + ول

- منگول (۱) تابع شنگول و به همان معنی در ترکیب: شنگول و منگول. (۲) از منگ (= بنگ، حشیش) که در معنی وصفی نیز به کار می‌رود (فلان از بسیاری فکر و

خیال منگ شده است) + ول = گیج و گنگ

- کوچولو^{۱۳} = کوچک و خرد - از کوچ (در کوچک) + ول + و

- کوتوله^{۱۳} = کوتاه قد (به طنز و تحقیر) از کوت (در کوتاه) + ول + ه

نازول (ی) - از ناز = نعمت و آسایش + ول - در ترکیب نازول بیه = فرزند به ناز و نعمت برآمده و رنج نکشیده

گدول - GOD (از واژه گدا) - که تنها به عنوان تابع - در ترکیب اتباعی گدا گدول

۱۳ - در این دو واژه که اولین هجای آنها به واکه (مصوت) ختم می‌شود، پسوند "اول" - که با واکه آغاز می‌شود - پس از نخستین همخوان (صامت) هجای دوم آمده است.

در گفتار عامه به کار می‌رود.

۴) پسوند - EL(a)

الف - اسم + EL(a) = اسم:

۱ - پشکل و پشکله = سرگین چارپایان، خاصه گوسفند و بز و شتر که ریز و گرد است، از پشک (به همین معنی) + EL و ELa. قآنی:

جایی که پشک و مَشک به یک نرخ است

عطار گو بسندد دکان را

فسقلی در گفتار عامه به معنی ریز و خرد، صورت مؤدبانه‌تری از پشکلی (پشکل + ی نسبت) است.

ب - اسم + EL(a) = صفت

- خپل و خپله (XEP) = کوتاه قد و فربه (به طنز). ظ. از خپ و خف = خفتگی و پهن‌شدگی (برای خواب) بر زمین (با تغییر وا که در هجای اول). در تهران گفته می‌شود: گربه برای گرفتن جوجه خف (xaf) کرده است = خود را جمع کرده و خفته ساخته و آماده حمله شده است.

ب - صفت + Ala, Dla = صفت (و نیز اسم)

- پسله از صفت با قید پس + له Ela, ala = پنهان، پنهانی، پشت سر و در خفا. فلان پسله خیلی کارها می‌کند که پیش‌رو (در حضور) انجام نمی‌دهد، و نیز در ترکیب پنهان پسله: از کارهای پنهان پسله او سر در نمی‌آورم.
- جفله (DJEQ-)، در گفتار عامه به معنی کوچک‌اندام و خرد به کار می‌رود که اصل آن بر من روشن نیست.

گندله (- gon) در گفتار عامه = گنده ناهموار و بی‌اندام

۵) ایش - پسوند نسبت، و دازندگی و اِصاف

الف - اسم + ایش^{۱۴} = صفت

- خدیش^{۱۵}، از خد (صورتی از " کد " = خانه) + ایش = خانه خدا (کدخدا یا

۱۴ - قابل مقایسه با پسوند isch در آلمانی و ish در انگلیسی، که از اسم صفت می‌سازند؛
swedish و persisch

۱۵ - گفتن ندارد که صفات غالباً به جای موصوف محذوف خود و همچون اسم نیز به کار می‌روند: خرب و پاک و راست به معنی شخص خوب و ... و جمع آنها: خوبان و پاکان و راستان.

کدبانو). رودکی (لغت فرس):

نکو گفت مزدور با آن خدیش مکن بدبه کس گرنخواهی به خویش
- لبیش^{۱۵} و لبیشه یا لوبشه = از لب + یش + ه = دهانگیر، اسب و استروخر.
عنصری (لغت فرس):

تو نبینی که اسب تو سن را به گه نعل بز نهند لبیش
ب- پس از بن مضارع فعل

- خریش، از خر (بن مضارع = اسم مصدر از خریدن * = خریدن و خراشیدن) +
ایش است به معنی خلیده و خراشیده، که با پسوند "یدن" فعل خریشیدن =
خراشیدن و خریدن (یعنی خراشیدن در بخش اول، پسوند "آز") از آن ساخته شده
است. و خریش در ترکیب خنده خریش = به خنده آزوده و رنجیده از خنده +
خریش است (که صورت اول، و بن مضارع خریشیدن هردو هست). فرخی:
ای کرده مرا خنده خریش همه کس مارا زتوبس جاننا مارا زتوبس

خار دشت وطن

سحرگه بر آمد به شاخی فسر از
زشادی بسی زیر و بم ساز کرد
که میسنوب باشد بسان حجاز
چرامی دمدم بدم بوی مشک؟
گلستان نباشد بدین رنگ و بوی
بر آن مرغک خوشنوا بر گذشت
نمای آگه از مرغزار بمن
همه سال چون ماه اردیبهشت
تو گویی که پیوسته جشن گل است
به گلگشت گلزار من مارویم
که ای باد زمین گفت بیهوده بس
نباشد بدین گفته همداستان:
ره ملک بیگانه گیرد به پیش
نیرزد به خاری زدشت و وطن
عبدالرحمن فرامرزی

یکی مرغ خوشگوبه دشت حجاز
نسوانی دل آویز آغاز کرد
همی گفت بانغمه دلنواز
ازین دشت بی آب و صحرای خشک
به گیتی چنین جای خرم مجوی
همان گه نمی در آمد ز دشت
بدو گفت ای مرغ شیرین سخن
جهانی است خرم چرباغ بهشت
درودشت آن لاله و سنبل است
بیاتا همین دم بدان چارویم
جوابش چنین داد آن خوش نفس
کسی کش بود گوهر از راستان
که دل بر کند از زیر و بم خویش
همه سر به سرباغ و راغ بمن

دست‌نوشته‌های مانوی

«متون فارسی میانه و پهلوی اشکانی مکشوف در ترفان»

Mary Boyce : A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian.
Acta Iranica 9 Leiden: 1975

(۱)

قطعه‌ای از شرح زندگانی مانی به زبان خودش^۱
[پهلوی اشکانی]

۱ - آمدم پیش شاه، و گفتم که درود بر تو از یزدان.
شاه گفت که از کجایی؟
من گفتم که پزشک هستم، از بابل زمین.

[چند سطر از بین رفته]

۲ - ... و به همه بدن، آن کنیزک (دختر) درست شد (بهبودی یافت).
با شادی بزرگ به من گفت که از کجائی تو، ای سرور و جان‌بخش من؟

(۲)

از ماجرای به کیش خود در آوردن مانی تورانشاه را^۲
۱ - فرشته ارداو^۳ را به هوا رهنمون شد (پرواز داد)^۴. گفت: چه بزرگتر؟ ارداو گفت:

سیاه (سپهر) من. فرشته گفت: پس از این چه بزرگتر؟ گفت که زمین، که هر چیز ببرد (نگهدارد). پس گفت که از اینها چه بزرگتر؟ ارداو گفت که آسمان... گفت که از این چه بزرگتر؟ گفت که مهر و ماه. پس چه روشتر؟ گفت که... آگاهی.

۲ - آنگاه تورانشاه گفت که از این همه تو بزرگتر و روشن تر هستی. چه راستی تو خود بودا هستی. پس آن دیناور به تورانشاه گفت که چنین بکنی.

[چند سطر از بین رفته]

۳ - ... [به] کشورها آمدند. نیکوکار و بزه کار و کردگان ارداو و نبوشا.

۴ - پس وقتی تورانشاه و آزادان (اشراف) این سخن شنیدند، شاد شدند، ایمان آوردند و با فرشته و دین شیرگامه (دوست) شدند.

[چند سطر از بین رفته]

۵ - آنگاه برادران در برابر نکوکار (مانی) نماز بردند و فرشته به تورانشاه حکایتی گفت: مردی بود [او را] هفت پسر بود. وقتی که زمان مرگ آمد، پسران را صدا زد...

[به اندازه نامعلومی افتادگی دارد]

۶ - ... نیکویی بکنی و وقتی تورانشاه دید که نکوکار (مانی) برخاست، آنگاه خود از دور به زانو ایستاد و التماس کند و به نکوکار گوید و نماید که اینجا به سوی من میایید. آنگاه نکوکار آنجا آمد (رفت). ایستاد و خود فراز شد و او را بوسید. آنگاه به نکوکار می گوید که تو بودا هستی و ما مردم گناهکار هستیم. نه سزاوار [است] که تو به سوی ما آیی... چند گام ما به سوی تو آیم، پس نیکویی و ...

۷ - رستگاری برای ما باشد و چند گام که تو به سوی ما آیی، بسی بی برکتی و گناه برای ما باشد (به ما روی کند). پس نکوکار او را آفرین (ستایش) کرد. و به او گوید که ستوده باشی، آنگونه که اکنون در شهر (دنیا) میان مردمان فرخ و محترم هستی، همانگونه نیز به روز بازپسین روان (رستاخیز) [در] چشم ایزدان فرخ و نیکو باشی. و در میان ایزدان و اداوان، نیکو کاران، جاودان [و] انوشه باشی. پس... دست گرفت.

(۳)

به کیش خود در آوردن مانی فرمانروای میشان را^۱

[پهلوی اشکانی]

مهر شاه، فرمانروای میشان

۱ - دیگر برادر شاپور شاهان شاه، فرمانروای میشان بود، و مهر شاه نام بزد (داشت) و

[نسبت] به فرشته (مانی)... سخت دشمن بود. و او بوستانی ویراست که بس نیکو و سخت فراخ [بود]، که هیچش مانند‌ی نیست. چون فرشته دانست که زمان رستگاری نزدیک شده، آنگاه برخاست و به سوی مهر شاه شد، که در بوستانی به بزم (مهمانی و ضیافت) بود با شادی بزرگ.

۲ - ... آنگاه به فرشته گفت که در بهشتی که تو نام بری، چنین بوستانی بود، همانند این بوستان من؟ پس فرشته دانست آن اندیشه ناباوری را (بی‌اعتقادی او را). پس به ورز (معجزه) بهشت روشنی را نشان داد و همه خدایان و ایزدان و روح انوشه زندگی را و همه گونه بوستان و دیگر دیدنی‌های پسندیده آنجا را. پس [مهر شاه] بیپوش افتاد تا سه ساعت. و آنچه دید، در دل به یادگار [نگاه] داشت. آنگاه فرشته دست بر سر نهاد. به هوش آمد. پس برخاست، به پای فرشته افتاد، دست راست بگرفت. و فرشته گفت...

یادداشتها

۱ - قطعه d تحت شماره 87. Mst. 30 : HR.ii M566 نک cat - منبع دیگری در دست نیست تا بتوان هویت شاه مزبور یا دختری که تحت معالجه پیامبر فرار گرفت را تعیین کرد. (درباره پزشکی دانستن مانی تردیدی وجود ندارد. چرا که بسیاری از منابع قدیم آنرا برشمرده‌اند. بنا به روایت الفهرست، فیروز پسر شاپور، مانی را به دربار شاهی دعوت کرد. گویند که شاپور از مانی خواست که فرزند بیمارش را درمان کند. اما کودک در آغوش او جان داد. «نک، گریستن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۱۷» بنابر نوشته‌های فارسی میانه از جمله دینکرد سوم، برای سلامت تن و جان دو نوع پزشک وجود داشته است. پزشک روحانی و پزشک جسمانی. «نک. همان. ص ۴۴۲»، در مورد مانی، با توجه به اینکه بخش‌هایی از قطعه d از بین رفته است. نمی‌توان به یقین حکم کرد که از کدامیک از این دو نوع پزشکی اطلاع داشته و به آن می‌پرداخته است. احتمالاً از هر دو نوع. چونکه در بند ۲ قطعه مزبور آمده که «دختر به همه بدن بیبودی یافت.» از طرفی دیگر در قطعه n که وصف ملاقات مانی با مهر شاه است، می‌خوانیم که مانی مهر شاه را به آسمان برد و بهشت روشنی را بدو نمود، آنگاه دست بر سر او نهاد و او را از بیپوشی درآورد. آیا این را نمی‌توان نوعی طبابت روحانی برشمرد. مترجم)

۲ - قطعه e تحت شماره 13-14. Mst. 86. HR. ii M48: نک. cat., + M1306 II. همچنین M1307, M5911, M8286 نک.

W. Sundermann, « Zur frühen missionarischen Wirksamkeit Manis » Acta Orient. Hung xx 117 193, 1971, 102 - OS, 371-78.

قطعهٔ بد نگهداشته شده‌ای از تاریخ دین، دربارهٔ عزیزت مانی به هند. (در این باره نک. دیباچه ص

- ۱) این قطعه تصریح می‌کند که تورانشاه پیش از آنکه به مانویت گراید، بودایی بود.
- ۳ - ardaw نکوکار، پارسا، عادل، مرد دین و نیز از گزیدگان. در اینجا مراد تورانشاه است. در فارسی میانه: *ahlaw* و اشو صورت دیگر این واژه است. م
- ۴ - *pad andarwaz wast* اندرواز و اندروای به معنی هوا و *wast* از ریشه *vay* به معنی پرواز کردن و رهنمون شدن است (م). مانی ظاهراً از قدرت «پرواز در عالم خواب» برخوردار بوده است. چنانکه در اینجا «ارداو» را با خود پرواز می‌دهد. گفتگوی آنها در فواز زمین انجام می‌گیرد. معجزه‌ای که ظاهراً باعث تقویت ایمان تورانشاه به کیش نو در آمده می‌شود. زوندردمان «ارداو» را روحی از بهشت دانسته است. نک. Sundermann, loc. cit. p. 374f
- ۵ - *isper* * این واژه را مولر بازسازی کرده است. دو واژه به همین شکل هست (نک، واژه نامه). چون در اینجا با ضمیر شخصی *man* به کار رفته، پس بایستی به معنی «سپاه» باشد، نه «سپهر». زوندردمان (همان، ص ۳۷۵) از آنجائیکه «ارداو» را به معنی «روح» مفروض دانسته، پس این واژه را «سپهر من» ترجمه کرده است. اما زمین چگونه می‌تواند بزرگتر از آن باشد؟
- ۶ - *but* در سندی *put*. در متون چینی نام مانئی «بودای روشنایی» است. توضیح از استاد گرانقدر خانم دکتر پدري قریب. م
- ۷ - *karah*: شناسه دوم شخص امر *-ah* است که تحت تأثیر دوم شخص التزامی و تمنایی است. *kar* تنها در متون پهلوی اشکانی و زبانهای نزدیک به آن ماده مضارع است. در فارسی میانه *kun* است. م

- ۸ - فاعل این جمله ظاهراً باید «فروشتگان» باشد. نک. آسوسن، ادبیات مانوی ص ۱۹ (م)
- ۹ - حکایتی که در این متن به طور ناقص آمده است، احتمالاً حکایت پدري است که به فرزندانش می‌گوید چوبها را یک به یک و به تنهایی می‌توان شکاند، اما اگر همه به هم بسته شوند، کسی نمی‌تواند آنها را بشکند. کتابه از اتحاد و یگانگی است. م
- ۱۰ - قطعه f تحت شماره 12 - 13, Mst. 12, HR. ii82-3, M47 1 نک. Cat. این قطعه شرح گفتگوی مانئی با مهرشاه، برادر شاپور اول است که فرمانروای میشان یا میشون (*Mesun/Mesan*)، قلمرو کوچکی واقع در دهان دجله بوده است. این واقعه باید پیش از ۲۶۲ م اتفاق افتاده باشد، چه در آن تاریخ، یکی از فرزندان شاپور فرمانروای میشان بوده است.

صحبت بیگانگان

دلتم ز صحبت بیگانگان به جان آمد / روم به دیده کشم خاک آستانه خویش
 من آن کبوتر مسختم که در وطن خواهی / بهشت رانستم به جای لانه خویش
 ابوالقاسم لاهوتی

سیندرلا و افسانهٔ سیستانی

از معروفترین سفره‌های نذری که در سیستان برپا می‌شود و بلکه معروفترین آنها سفرهٔ بی‌بی سه شنبه است که البته به آن سفرهٔ بی‌بی حور و بی‌بی نور هم می‌گویند و این بی‌بی حور و بی‌بی نور و بی‌بی سه‌شنبه که در ادامهٔ سخن هم از آنها یاد خواهد شد سه زن پاک نهادند که برآورندهٔ حاجات حاجتمندان می‌باشند و هر کس حاجتی دارد به آنها متوسل می‌شود و نذر می‌کند که در صورت برآورده شدن حاجتش، پیاپی در سه سه‌شنبه یا حداقل در یک سه‌شنبه سفرهٔ نذری به احترام این پاک زنان برپا دارد. ویژگیهای این سفره عبارتست از: توسل به زنان مقدس، برگزارشدن سفره در محیط کاملاً زنانه و بدور از چشم مردان؛ هرچه فقیرانه‌تر برگزار شدن سفره، گردآوری مواد سفره به شیوهٔ فقرا و اهل سوال و برای درهم شکستن غرور خویشان، وجود عناصر آب و آتش و آیین و نان در این سفره، ذکر افسانه‌ای مفصل پس از قرائت قرآن و انجام نماز بر سر سفره و در حضور مدعوین. و همین افسانه است که ماجرای معروف سیندرلا را در روایتی سیستانی تکرار می‌کند. این افسانه را در ادامهٔ نوشته خواهم آورد ولی قبل از آن لازم است مراسم برگزاری سفرهٔ بی‌بی سه‌شنبه را از آغاز بیان کنیم.

کسی که می‌خواهد سفرهٔ بی‌بی سه‌شنبه را برگزار کند ابتدا از در سه یا پنج یا هفت خانه تمامی مواد مصرفی را باید به تکدی جمع‌آوری کند. خانه‌هایی که از آنها این مواد جمع‌آوری می‌شود حتماً باید در هر کدامشان یک نفر فاطمه نام زندگی کند. چیزهایی که از آن خانه‌ها گرفته می‌شود عبارتست از: نمک، آرد، روغن و پنجه، این چیزها حتماً باید در شب جمع‌آوری شود. در ضمن گرفتن این مواد از خانه‌ها صاحب

هر خانه را هم برای شرکت در مراسم سفره‌ای که فردا صبح برگزار می‌شود دعوت می‌کنند. فردا اول صبح ابتدا خواهش می‌کنند همه افراد مردینه (ذکور)، کوچک و بزرگ از خانه بیرون بروند، آنگاه ابتدا در اطاقی با آرد و نمک و روغن مقداری لیتی درست می‌کنند و با مقداری آرد هم یک کوکه (koka نانی گرد که به شیوه کماج چوپانان) می‌پزند. این نان باید در اجاق وسیله آتش و خاکستر داغ به همان شیوه کماج‌پزی شبانان پخته شود.

سپس بر سفره‌ای آیینی‌ای پشت به قبله تکبیه داده جلوی آن کاسه‌ای را آب کرده می‌گذارند و دو سه چوب گز چند شاخه را اطراف کاسه آب در گرده‌ای که از گل سفت فراهم شده است می‌نشانند، بعد از پنهان کردن تا فتیله به اسم بی‌بی حور و بی‌بی نور و بی‌بی سه‌شنبه درست می‌کنند. فتیله‌ها را با روغن حیوانی آغشته کرده بر سر شاخه‌ها آویزان می‌کنند، پس از آن به هر تعداد دیگر و به اسم هر کس از مدعوین یا صاحبان حاجت چه حاضر و چه غایب به همین شیوه فتیله آغشته به روغن درست می‌کنند و بر شاخه‌های گز افراشته به گرد کاسه آب می‌آویزند. بعد مدعوین و افراد دور سفره که باید وضو گرفته و روزه‌دار باشند حدود ساعت نه صبح ابتدا فتیله‌ها را روشن کرده بعد رو به قبله در حالیکه سفره با تمام وسایلیش یعنی آینه، آب، قرآن، لیتی، کوکه و مشعلها جلوی رویشان است، به صورت دسته جمعی نماز فرادا می‌خوانند و آینه درست روبروی نمازگزاران است و البته پشت هم دیگر وسایل سفره (توجه شود که در حالت معمول نماز گزار سعی می‌کند حین ادای نماز به هیچ‌وجه شیئی جلوی روی او نباشد و اگر باشد تسبیح خود را جلوی مهر بین خود و آن شیئی قرار می‌دهد. ولی این احتیاط در نماز این سفره رعایت نمی‌شود و می‌بینیم که در اینجا سفره نذری با تمام متعلقاتش از مشعل گرفته تا آب و آینه مستقیماً پیش روی نمازگزاران و سجده کنندگان است). پس از ادای نماز زنها نشسته و سوره الرحمن را می‌خوانند. در حالیکه بعد از هر فبای آلاء ریکما تکذبان شرکت کنندگان در سفره دسته جمعی می‌گویند: لا بشی من آلاء ربنا اکذب ملک الحق. پس از ختم سوره الرحمن یک از زنها افسانه بی‌بی حور و بی‌بی نور و بی‌بی سه‌شنبه را آغاز می‌کند و یک دختر بچه، که اگر یتیم باشد ثوابش بیشتر است، می‌نشیند سر کاسه لیتی و ضمن اینکه آن زن افسانه را می‌گوید این کودک با انگشت کوچک دست راست خود لیتی را به آرامی هم می‌زند به این تعبیر که افسانه به لیتی دمیده شود. در ضمن این دختر بچه در تأیید افسانه‌ای که گفته می‌شود هر از چند گاه یکبار آرام می‌گوید بله.

وقتی افسانه تمام شد ابتدا صاحب نذر یک فاشق از لیتی توی کاسه می خورد و بعد بقیه افراد از آن لیتی و کوکه (نان کماج گونه) اندکی محض تبرک می خورند و کمی هم از آب توی کاسه می آشامند. پس از آن دیگ بزرگ لیتی را آورده و افراد با آن پذیرایی می شوند. گاه هم تمامی لیتی توی کاسه را که افسانه بر آن خوانده شده است قاطی بقیه لیتی که در دیگ بزرگ مانده است کرده خوب بهم می زنند و بعد همگان با آن پذیرایی می شوند. در پایان یکایک مدعوین و حضار انگشتهای خود را در بقیه آبی که در کاسه مانده خیس می کنند و با گوشه دامن صاحب نذر پاک می کنند و خداحافظی کرده می روند. در خانهای که این سفره برگزار می شود همانگونه که گفته شد نباید مرد و حتی پسر بچه هر چند هم کوچک باشد. فقط دو نفر پسر بچه نابالغ می توانند در خانه بمانند، یکیشان به عنوان چوپان بی بی ها و دیگری به عنوان سگ چوپان. حتی زن حامله در این مراسم نمی تواند شرکت کند که مبادا در شکم او پسر بچه ای باشد، مگر دو زن حامله که در آن صورت دیگر هیچ پسر بچه ای نباید بر سر سفره باشد و اگر یک زن حامله باشد تنها یک پسر بچه می تواند بر سر سفره حاضر شود، در غیر این صورت سفره مورد قبول واقع نمی شود و کودک زن حامله هم حتماً ناقص بدنیا می آید. مثلاً شش انگشتی می شود، و اصولاً بهتر آنست که حتی هیچ پسر بچه یا زن حامله ای در مجلس نباشد. پس از ختم سفره تا ظرفهای سفره شسته نشده است چشم هیچ مرد یا پسر بچه ای نباید بر آن بیفتد، حتی پس آب ظرفهای شسته را برای اینکه مرد آنها را نبیند باید در چاه ریخت.

اینک گزارش افسانه سیستانی ویژه سفره های بی بی حور که البته در برگردان آن بسیار کوشیده ام نشیوه افسانه گویی بومی را تغییر ندادم.



بود بود از خدای ما کسی بهتر نبود. یک پیرمرد بوته کشی بود، زنش مرد، یک دختر از او بنام فاطمه باقی ماند، پیرمرد علاوه بر این دختر یک گاو هم داشت. هر روز این دختر گاو را می برد چرا و غروب می آورد خانه تا اینکه پدرش زن جدید گرفت. این زن به دختر بی نهایت ظلم می کرد. از جمله هر روز مقداری پنبه به او می داد و چرخ نخریسی هم بر دوشش می کرد و می گفت روزها که می روی گاو را بچرانی در ضمن بیکار باش و این پنبه ها را هم در طول روز بریس. دختر با هزار مشقت این کار را می کرد، تا اینکه یک روزی ضمن نخ کردن پنبه ها، متوجه شد که گاو دور و برش نیست و گم شده است. دختر به دنبال گاو شروع کرد به گشتن تا رسید به غاری.

رفت سر بکشد که ببیند آیا گاو آنجاست که متوجه شد سه زن می‌خواهند در آنجا نماز بخوانند. آتشی هم پیش آنها روشن است و دورتر از آنها پسر بچه چوپانی به همراه یک سگ گله‌ای را که متعلق به بی‌بی‌ها است می‌چراند. دختر که چنین دید خواست برگردد، ولی یکی از زنها او را صدا زد که بیا، و دختر توضیح داد که بدنیاال گاوش می‌رود که پیدایش کند و آن زن گفت بیا گاوت همین جاست، غصه مخور. دختر آمد سر آتش و گفت کجاست؟ زن گفت اول وضو بگیر و با ما در نماز شرکت کن تا بعد بگویم گاوت کجاست. دختر این کار را کرد. بعد از نماز آن زن سر نخ‌ری را که گاو بدان بسته بود بدختر داد و گفت پس از این آن پنبه‌هایی را که مادر اندرت به تو می‌دهد هر روز که گاو را می‌آوری چرا، بده به دهان گاو، گاو آنها را می‌خورد در عوض از یک شاخ گاو نخ بیرون می‌آید و از شاخ دیگرش خوراکی و میوه که بخوری و به این ترتیب از نخ رشتن راحت می‌شوی.

اما به زودی زن پدرت به سرز گاو واقف می‌شود و خود را به مریضی می‌زند و می‌رود پیش دعانویس و با دعانویس تباری می‌کند که بگوید این گاو را و حتماً همین گاو را باید بکشد و گوشتش را خیرات بدهند تا خوب شود در نتیجه این گاو را می‌کشند. وقتی گاو را کشتند تو بگو چون این گاو را بسیار دوست می‌داشتم. اجازه بدهید گوشتش را خودم در خانه همسایه‌ها برده تقسیم کنم. وقتی گوشت را تقسیم کردی به همسایه‌ها سفارش کن گوشت را که خوردند سعی کنند استخوانهایش را نشکنند و آنها را جای دوری هم نریزند. داشته باشند تا خودت بروی و خودت آنها را جمع‌آوری کنی. وقتی استخوانها را جمع کردی ببر پای تنور، جلوی دمل (domol) یعنی سوراخ پایین تنور زیر خاکسترها دفن کن. هر وقت برایت گرفتاری پیش آمد برو بالا سر استخوانهای دفن شده خاکسترها را از روی آنها پس بزن. خاصیت آنها برای تو معلوم می‌شود. فقط یادت نرود وقتی از آن استخوانها مراد گرفتی برتر واجب می‌شود که هر هفته روز سه‌شنبه وضو بگیری دو رکعت نماز بخوانی و سه مشعل با پنبه برای بی‌بی حور و بی‌بی نور و بی‌بی سه‌شنبه روشن کنی.

دختر از پیش آن زنان آمد و گاوش را هم آورد و هر روز طبق دستور پنبه را می‌داد گاو می‌خورد، از یک شاخ گاو نخ و از شاخ دیگرش میوه می‌گرفت. اما زن پدرش پس از آنکه کسی شک کرد که او چگونه این همه پنبه را روزانه تبدیل به نخ می‌کند. یک روز دختر خود را با ناخواهریش همراه کرد و گفت برو با فاطمه و در طول روز مواظبش باش و ببین چکار می‌کند و دختر آمد و ماجرای گاو را دید و

اندکی از میوه‌ها را هم از شاخ گاو بدست آمده‌بوده، گوشه چادرش بسته برد برای مادرش و حکایت گاو را به تمام و کمال برای مادرش گفت و مادرش گفت که به کسی چیزی نگویی. آنگاه چون شب شد رفت پیش دعانویس محل و گفت اگر فردا شوهرم برای دعا نزد تو آمد بگو علاج مریض تو اینست که گاو سور (Sur) فرمز حنایی را بکشی و گوشتش را نذر کنی. آنگاه آمد خانه و خود را انداخت و شروع کرد به نالیدن که مریضم و شوهر وقتی برای دعا نزد آخوند رفت دعانویس گفت باید گاو سور را بکشی و مرد اینکار را کرد و گوشتش را هم فاطمه به همان ترتیب تقسیم کرد و استخوانهایش را روز بعد گردآوری کرد و زیر خاکسترهای دم دمل دفن کرد.

این ماجرا گذشت و دختر همچنان زیر ستم نامادری خود زندگی می‌کرد و از جریان استخوانها هم بکلی یادش رفت، تا اینکه پس از مدتها روزی شنید دختر پادشاه را شوهر می‌دهند و جارچی همه را به این عروسی دعوت می‌کند. نامادری دختر با دختر خودش راه افتاد بروی مجلس عروسی دختر پادشاه، برای فاطمه هم مقداری گندم و جو و ارزن را با هم مخلوط کرد و گفت اینها را از هم جدا می‌کنی و پس از آن هر یک را سوا با دستاس آسیامی‌کنی، آردش را خمیر کرده و خمیرش را برای شب نان می‌پزی. فاطمه هر چه اصرار کرد اینکار باشد برای بعد تا او هم بتواند به عروسی بروی فاطمه نکرده. نامادری فاطمه با دخترش به عروسی دختر پادشاه رفت، و فاطمه دست بکار غلها شد و دل شکسته و نازاحت با خودش می‌گریست، تا اینکه پادشاه آمد از استخوانهای مدفون گاو در زیر خاکسترها و اینکه آن زنان مقدس به او گفته بودند موقع مشکل برو بالا سر استخوانها و کمک بطلب. رفت و با اشتیاق خاکسترها را از روی استخوانهای گاو که در کیسه‌ای زیر خاکستر نهان کرده بود کنار زد و بیکباره دید از زیر خاکسترها در شهری برویش باز شد، بسیار زیبا و بزرگ و همه چیز در آن موجود. وارد شهر که شد همه از هر طرف به او سلام می‌دادند و می‌پرسیدند: بفرمایید فاطمه چه فرمایشی داری؟ و فاطمه گفت مشکل من همین غله‌هاست که باید سوا کنم، آرد کنم و از آن تا شب نان تهیه کنم. اهالی شهر گفتند این که مسأله‌ای نیست ولی مگر تو نمی‌خواهی بروی عروسی دختر پادشاه؟ فاطمه گفت بدم نمی‌آید.

بلافاصله اسب زیبایی برایش حاضر کردند با لباسهای بسیار فاخر و غلامی که رکابداریش را بکنند. فاطمه لباسها را پوشید، سوار بر اسب شد، غلام هم جلو دارش و روانه مجلس عروسی شد. وقتی به محل عروسی رسید دید چادر بسیار بزرگی برپا شده است. داخل شد، همگان به او احترام کردند و او را به صدر مجلس راهنمایی کردند و

او از صدر مجلس زن پدر خویش را دید که دم در نشسته با ناخواهریش. دل تو دلش نماند که خدایا داستان غله‌ها و نان شدنشان تا شب چه می‌شود. پس از مدتی ناهار را آوردند و فاطمه پس از خوردن ناهار ته مانده غذایش را داد و گفت این را هم بدهید به آن دختری که با مادرش دم در نشسته است، یعنی به ناخواهریش. در ضمن در تمام مدتی که فاطمه با آن لباسهای فاخر در مجلس حاضر بود ناخواهریش مرتب می‌گفت: مادر این دختر که مانند فاطمه ماست و مادرش می‌گفت: ساکت باش او دختر یکی از پادشاهان است مبدا بشنود و ناراحت شود. ناهار جمع شد و فاطمه از ترس اینکه شاید غله‌ها را آرد نکرده باشند بلند شد که برود. هر چه اهل محل گفتند که هنوز مراسم ادامه دارد و هنوز عروس را نیاورده‌اند و از این قبیل حرفها، هیچ فایده نکرد و فاطمه روانه شد و رفت. در راه برگشت به خانه خود رسید به نهر آبی و ضمن رد شدن از آن ناگهان یک کفش از پایش درآمده در نهر آب افتاد و هر چه غلام جلودارش گشت نتوانست کفش را بیابد. فاطمه که عجله داشت با یک کفش رفت که زودتر به خانه برسد. وقتی به خانه رسید دید نانها پخته و آماده است. لباسهایش را عوض کرد و همان لباسهای همیشگی را پوشید و نشست سر کارهای روزمره‌اش، نامادریش هم پس از اندکی رسید و از اینکه دید نانها پخته است تعجب کرد.

اما اینرا بشنوید که از آن سو پسر پادشاه پس از فاطمه گذرش به همان نهر آبی افتاد که فاطمه ساعتی پیش از آن رد شده بود. به محض رسیدن به لب آب دید اشیش از رفتار ایستاد. هرچه به اسب نهیب زد جلو نرفت. پیاده شد و پیش پای اسب را نگاه کرد. دید درون آب یک لنگه کفش است که چون خورشید می‌درخشد. آنرا برداشت رفت پیش پدرش و گفت من دختری را می‌خواهم که این لنگه کفش از آن اوست. فردا پدرش جارچی به شهر انداخت که کسی امروز از خانه خود بیرون نیاید. آنگاه مأمورینی را فرستاد که در تمام شهر آزمایش کنند و ببینند کفش به پای کدامین دختر اندازه می‌شود. مأمورین چندین روز در شهر گشتند و چنین کسی را نیافتند. اگر هم کسی بود که کفش به پایش اندکی اندازه می‌شد، وقتی از او می‌پرسیدند لنگه دیگر کفش کجاست آن دختر جوابی نداشت که بدهد، تا رسیدند به خانه پدر فاطمه. نامادری که از ماجرا آگاه شد قبل از آمدن مأموران شاه بهترین لباسها را به دختر خودش پوشاند و برعکس دختر شوهرش یعنی فاطمه را در تنور پنهان کرد و پالان خری را هم روی تنور گذاشت، مقداری هم گندم بالای تنور پهن کرد که مثلاً بگوید آنها را خشک می‌کند. مأمورین آمدند و مثل همه جا کفش را به پای او و دخترش

اندازه کردند، دیدند اندازه آنها نیست. پرسیدند دختر دیگری در این خانه نیست. گفتند: نه. مأموران خواستند از خانه بیرون روند یکباره خروس منزل پرید بالای تنور و گفت: کوکو کوکو (به سیستانی یعنی قوقولی قوقو) فاطمه خوب در تنور است. نامادری چوبی پرت کرد سوی خروس ولی همچنان خروس ادامه داد کوکو کوکو، فاطمه خوب در تنور است.

در این هنگام توجه پسر پادشاه که همراه مأمورین آمده بود به خروس جلب شد و پرسید خروس چه می‌گوید. بروید ببینید در آنجا چیست. رفتند و تنور را باز کردند، دیدند چه دختر زیبایی در تنور پنهان است. کفش را به پای او هم اندازه کردند کاملاً اندازه بود، آنگاه سراغ لنگه دیگر کفش را از او گرفتند و او گفت همین جاست غصه نخورید. مأمورین رفتند و خبر به پادشاه رساندند که صاحب کفش را پیدا کردیم. در این فاصله فاطمه خاکسترهای پای تنور را دوباره کنار زد و از آنجا لنگه کفش را با یک دست لباس فاخر درآورده پوشید و فردایش هم مراسم عروسی او با پسر پادشاه روبراه شد. سه شب و سه روز یا بقولی هفت شبانه‌روز جشن گرفتند و فاطمه شد زن پسر پادشاه. پس از مدتی که در خانه پسر پادشاه بود روزی پادشاه آمد که آن زن مقدس که گاو را برایش پیدا کرده بود به او گفته است که پس از برآورده شدن حاجت هر روز سه‌شنبه دو رکعت نماز بخوانی و مراسم سفره بی‌بی حور و بی‌بی نور و بی‌بی سه‌شنبه را برپا کنی. وقتی بیادش آمد با خود اندیشید حال که عروس پادشاه شده‌ام چگونه می‌توانم از قصر بیرون رفته وسایل سفره را از در خانه‌ها به تکدی گردآوری کنم. ناچار چاره‌ای اندیشید و آن اینکه وسایل سفره را لب طاقچه‌های مختلف خانه گذاشته، به فرض اینکه هر یک از آن طاقچه‌ها خانه یکی از همسایه‌هاست، می‌رفت جلوی هر طاقچه و می‌گفت بده بیاد بی‌بی سه‌شنبه و آن لوازم را گرفته می‌رفت سراغ طاقچه دیگر. پس از گردآوری لوازم سفره لیستی مخصوص سفره را بخت. (کوکه) مخصوص آنرا نیز پخته سر سفره گذاشت. آئینه‌ای و کاسه آبی نیز گذاشت. چند مشعل هم با روغن و پنبه درست کرد و بر چند شاخه چوب روی سفره برافراشت. آنگاه رو به قبله در حالیکه سفره با تمام مخلفاتش پیش روی او بود به نماز ایستاد. در این موقع یکی از نوکران شاهزاده آمد که زمین اسب شاهزاده را ببود، چرا که شاهزاده عزم شکار داشته است، ولی آن نوکر هر چه در زد دید در را باز نمی‌کنند. رفت و گفت در بسته است شاهزاده خودش آمد و هر چه در زد در باز نشد، چرا که فاطمه مشغول نماز بود و نمی‌توانست در را باز کند. شاهزاده با ناراحتی در را با لگد باز کرد وقتی داخل شد دید

زنش نماز می‌خواند، سفره‌ای هم به همان‌گونه که وصفش شد جلوی رویش پهن است، با ناراحتی لگدی به دیگ لیتی زد و سفره را هم کشید لوازم رویش را بهم ریخت. به زنش یعنی به فاطمه هم تشر زده گفت خوی گدایی تو از سرت نمی‌افتد. در قصر پادشاهی هم دور از چشم من لیتی و (کوکه) گدایی می‌پزی. آنگاه رفت بیرون و عازم شکار شد. فاطمه هم در خانه نزد خدایش نگریست و گفت که خدایا من که می‌خواهم سفره بی‌بی سه‌شنبه را برپا دارم ولی تو شاهدی که امکانش برایم نیست و پس از آن هم دیگر سفره را برپا نکرد.

از آنسو پسر پادشاه با دیگر برادران خویش و پسران وزیر جمعا هفت نفره به شکار رفتند. ولی در صحرا حین شکار گردباد سرخ و سیاهی برخاست و چنان همه جا را به هم ریخت که پس از آرامش طوفان پسر پادشاه هیچیک از برادران و همراهان خود را ندید. ناچار رو به شهر برگشت ولی در راه برخورد به پالیز هندوانه‌ای، با خود گفت حال که شکار هم دست نداد خوبست برای خوشحال کردن همسرم که او را آزرده‌ام، چندتایی از این هندوانه‌ها چیده برایش ببرم. شش عدد هندوانه چیده در دو قسمت خورجین خود گذاشته ترک اسب خویش بست و روانه قصر شد. به محض اینکه وارد شهر شد دید همگان به او طوری دیگر نگاه می‌کنند. به خود و به پشت سر خود نگاه کرد دید تمام مسیر پشت سرش یکسره سرخ شده است و از خورجینش به شدت خون می‌ریزد. در قصر خود پیاده شد و تعجب می‌کرد که این چه ماجرای است. فکر کرد شاید هندوانه‌ها شکسته است و این آب هندوانه‌هاست. ولی وقتی خورجین را پیاده کردند از نوبی آن شش سر بریده بیرون افتاد. سرها از آن برادران وی و پسران وزیر بود.

ماجرای او را پادشاه گفتند و پادشاه دستور داد پرسش را به زندان بیندازند تا در این باره بررسی شود. در زندان هرچه از خانه برای او خوردنی می‌فرستادند تا او دست بر آن می‌زد بدل به سنگریزه می‌شد. او حتی به مادرش پیغام داد من به شما چه بدی کرده‌ام که بجای غذا برایم سنگ ریزه می‌فرستید. مادرش این بار مرغی را برشته کرده خود غذا را ضمن دیدار از پرسش به وی داد، ولی با ناباوری دید تا پسر سفره را گشود مرغ تبدیل به سنگ شد. مادر که این وضع را دید به گریه افتاد و به پرسش گفت مادر جان من فکر می‌کردم کسی غذای تو را که از جاهای مختلف برایم می‌فرستند در بین راه عوض می‌کند. امروز خودم برایت غذا آوردم ولی با ناباوری می‌بینم که غذا سنگ شد. این یک کار خدایی است و تو ببین چکار کرده‌ای که به این عقوبت شوم دچار

شده‌ای. پس با خوداندیشه فراوان کرد چیزی بخاطرش نرسید، مگر ماجرای آن روز که قبل از رفتن به شکار همسر خود را آزرده بود و به سفره و نماز او بی حرمتی کرده بود. شاهزاده به مادر گفت شاید به همان علت به این عقوبت دچار شده‌ام. مادرش به فراست دریافت آنچه عروس او انجام می‌داده است و پسرش به آن بی حرمتی کرده است احتمالاً یک چیزی از نوع نذر و نذورات بوده است. بلافاصله به خانه عروس خود رفته ماجرا را از او دوباره و به دقت پرسید و عروسش هم همه چیز را درباره آن روز و درباره آن سفره و فلسفه آن از ابتدا تا انتها گفت. مادر شاهزاده از عروسش خواست همین فردا که سه‌شنبه است دوباره آن نذر خود را بجا آورد و سفره خود را بیندازد. خودش هم به اتفاق عروس خود وسایل سفره را از در هفت‌خانه از خانه‌های همسایگان تکذبی کرد.

در اولین ساعات روز سه‌شنبه سفره را برپا کردند. هنوز عروس پادشاه و مادر شوهرش سر سفره بی‌بی حور مشغول نماز بودند که سروصدا در کوچه و محله شهر پیچید که پسران گمشده پادشاه و وزیر از شکار برگشته‌اند و بدین گونه پسر پادشاه از اتهام قتل برادرانش و پسران وزیر میرا شد و پس از آن هم زن پسر پادشاه یعنی فاطمه هر سه‌شنبه سفره بی‌بی سه‌شنبه را برپا داشت. خدایا همانگونه که آرزوی او را برآوردی مراد همه بندگانت را بده.



این بود ماجرای تمام و کمال سفره و افسانه بی‌بی حور در سیستان و اما درباره سفره بی‌بی حور بدون افسانه‌اش، یا نام بی‌بی حور بدون سفره و افسانه‌اش، یا تکیه و زیارتگاه بنام بی‌بی حور در مناطق مختلف ایران از جمله در تهران، خراسان، گرگان و خوزستان هم از دوستان و آشنایان چیزهایی شنیده‌ام که البته هیچکدامشان به منصلی گونه سیستانی آن نیست ولی نشان می‌دهد که احتمالاً این سفره و شاید افسانه‌اش در سراسر ایران مرسوم بوده است و شاید ریشه‌ای سکایی و آریایی یا هند و اروپایی دارد که البته نیازمند پژوهش است %

خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش
 خواهشمندیم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را (ایران: ۵۰۰۰ ریال و خارجه: ۱۰۰۰۰ ریال) هرچه زودتر بفرستید. کمک بزرگی است به ما.



عباسقلی گلشانیان

گوشمای از زندگانی مرحوم داور

این جانب از شروع تشکیلات دادگستری بتاريخ بیست و نهم ۱۳۰۵ شمسی توسط مرحوم داور تا شب نوزدهم ماه ۱۳۱۵ که با سمت وزیر دارائی خودکشی کرد با ایشان از نزدیک همکار بودم و در تمام مسافرت‌های ایشان در داخل کشور همراه ایشان و در داخل اتومبیل داور سفر کردم. به این جهت از اقدامات ایشان و نظریات معظمه کاملاً وارد بوده و تنها از مستخدمین وزارت دارائی که در شب نوزدهم ایشان را ملاقات کرده و دستورهائی دادند من بودم که از جریان زندگی داور اطلاع کامل دارم و تمام را یادداشت کرده آرزو مندم روزی موفق شوم آنها را منتشر نمایم.

در سفر آخری که با ایشان بفارس رفتیم موضوع کلاه پهلوی و کشف حجاب خانم‌ها در کشور مطرح بود. در آن سفر که آخرین سفر داور است، استاندار اصفهان میرزا رضاخان افشار بود. استاندار فارس مرحوم مجید آهی. صبح زود برسم تمام سفر از طهران ظهر وارد اصفهان شدیم. مستقیماً به استانداری رفته پس از رفع خستگی برای نهار سر سفره که بودیم (فراموش کردم بنویسم آقایان انتصار السلطنه رئیس محاسبات وزارت دارائی و آقای رام رئیس خالصحات هم با اتومبیل دیگر هم سفر ما بودند). باری در موقع نهار مرحوم و کیلی که رئیس شرکت مرکزی بود از طهران رسید. داور پرسید چه خبر دارید؟ گفت درباره قیام مشهد و تحصن مردم در مسجد گوهرشاد و قتل و عام با تحریک بهلول (این خود داستان مفصلی است که در خاطراتم جزئیات آنرا نوشته‌ام) در نتیجه رسیدگی توسط شهربانی خراسان مرحوم اسدی نایب التولیه خراسان مجرم شناخته شده و حتی او را متهم کرده بودند، رعایای آستانه را به مشهد آورده که در صحن مطهر بر خلاف کشف حجاب شلوغ کنند - در نتیجه حکم اعدام اسدی صادر و تیرباران شد - بعدها معلوم شد پرونده را سرهنگ نوائی رئیس نظمی‌های خراسان

درست کرده و در حقیقت بیچاره اسدی تقصیری نداشته است - مرحوم داور از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد و بدون اینکه به خوردن غذا ادامه دهد از سر سفره بلند شد و باطاق خودش رفت. عصر من به کارهای عدلیه رسیدگی کردم. سرشب داور برای شام هم از اطاقش بیرون نیامد، فقط پیشخدمت بمن اطلاع دادند که فردا صبح زود عازم شیراز می‌شویم. با آنکه کارهای اصفهان هنوز رسیدگی نشده بود.

صبح زود از اصفهان حرکت کردیم من در اتومبیل با داور بودم - همراهان در اتومبیل دیگر - قیافه داور پیدا بود شب ناراحت بوده و نخوابیده است. در راه یک مرتبه بی مقدمه بمن گفت: این رضاجوزانی را که دزد سرگردنه بود و چندی قبل در بین راه اصفهان و شیراز راه‌زنی میکرد گرفتار و تیرباران شد مرد بود و از خیلی‌ها مردتراست. من از این صحبت تعجب کردم. بعد ادامه داد چون از این دزد سرگردنه بعد از آنکه خواستند او را اعدام کنند پرسیده بودند میل دارد مادرش را ببیند جواب داده بود من مرد هستم مادرم مرا می‌شناسد - من مثل شماها نیستم از کشتن باکی ندارم. روزی من قدرت داشتم اشخاص را می‌کشتم، حالا شما قدرت پیدا کردید مرا می‌کشید. دیگر نه من غریب معنی ندارد. من مردانه جنگ کردم مردانه می‌میرم. بعد داور ادامه داد و گفت این شخص مرد بود. چون زندگانی ارزش آن ندارد که انسان وقتی گرفتار شد صبر کند و التماس نماید از هرناکسی و جزع و فزع نماید. برای چند روز زنده ماندن با بی‌آبرویی - انسان باید مرد زندگی کند و مرد بمیرد.

من فهمیدم داور اگر روزی گرفتار شود تصمیم بخود کشی دارد چنانکه اینطور هم شد.

باری چون فاصله اصفهان با شیراز زیاد بود قرار شد شب در آباده بخوابیم. در آباده به عمارت دارائی منزل کردیم - سرشب داور درد دل شروع کرد و قضیه اسدی را پیش کشید و از اعدام اسدی بسیار اظهار تأسف کرد و گفت من یقین دارم دیگران سعایت کرده‌اند که باعث سوء ظن شاه شده و چنین دستوری را داده است. بعد اضافه کرد نزدیکی با سلاطین موجب حسادت دیگران می‌شود و در نتیجه ذهن شاه را خراب، پسا مردانی که با نهایت صمیمیت با سلاطین نزدیک بوده‌اند و در نتیجه سعایت دیگران مورد غضب واقع شده‌اند. نمونه‌اش در کشور خود ما - خواجه نظام‌الملک - وزیر ملک‌شاه سلجوقی - ساروتقی وزیر شاه صفی - امیر کبیر وزیر ناصرالدین شاه و اشاره به گفته سعدی که به مرحمت شاهان و صدای خوش کودکان نباید امیدوار بود - بعد داستان این مقله وزیر القادر بالله خلیفه عباسی را بیان کرد که مورد حسد دیگران واقع

شد، چون قرآن را با خطوط مختلف با شہایت خوبی می‌نوشت در نتیجه سعایت دیگران دست راستش را خلیفه برید، بعد با دست چپ به نوشتن پرداخت. آن‌دست‌راهم خلیفه دستور داد بریدند - و به محبس افتاد. در محبس با انگشتان پا کتابت میکرد بالاخره او را کشتند، و جسدش را سوزاندند و او از این گفتار نتیجه گرفت که نزدیکی با سلاطین و مردان نامی و رؤسای کشور عاقبت خوشی ندارد. این گفتار داور حاکی از نگرانی بود و بعد خودش تلویحاً گفت من نمی‌خواهم روزی که مورد بی‌مهری واقع شدم مثل تیمورتاش یا فیروز کارم بمحاکمه بکشد و با بی‌آبرویی چند سالی در محبس بمانم بعد با آمپول دکتر احمدی بمیرم. مرد نباید از مرگ هراس داشته باشد ولی با بی‌آبرویی و محاکمه بدنام شود.

عصر وارد شیراز شدیم. در منزلی که برای ما تهیه کرده بودند رفتیم و ماندیم. مرحوم آهی برای شام ما را دعوت کرد با تمام رؤسای ادارات شیراز و اشاره شده بود آقایان با خانم‌هاشان باشند - چون این ایام مصادف بود با روزهای کشف حجاب و کلاه فرنگی برای مردان - در طهران هم وزراء چنین دعوتی کرده بودند.

بیچاره صدراشرف وزیر عدلیه هم با خانمش و روسری آمده بود. بهر تقدیر رؤسای ادارات که آمدند شاهزاده رخشانی پیشکار مالیه با خانمش که چادر بر سر داشت وارد شد - با آنکه خانم آهی به همه خانم‌های رؤسای ادارات کلاه فرنگی و روسری بخشیده بود ولی خانم رخشانی با چادر بود. داور خیلی ناراحت شد بمن دستور داد فوراً حکم انتظار خدمت سلطان حسین میرزا رخشانی پیشکار مالیه را صادر نمایم و مرحوم صدیق وزیر به کفالت پیشکاری منصوب شد. داور سر خوردن شام بمن گفت ما فردا صبح زود حرکت می‌کنیم و بطهران برمی‌گردیم. داور از این پیش آمد خیلی ناراحت بود چون از یک طرف شاهزاده رخشانی از صاحب منصبهای امین وزارت دارائی بود و حیف بود منتظر خدمت شود. از طرفی داور یقین داشت شبانه رئیس نظمی به طهران اطلاع خواهد داد که پیشکار مالیه با خانمش با چادر باستانداری آمده بودند، هم برای داور خوب نبود هم برای مرحوم آهی بد بود که برخلاف میلش شاهزاده رخشانی را منتظر خدمت کرد.

البته بعدها داور جبران کرد. بطهران که آمدیم شاهزاده رخشانی را رئیس انحصار تریاک کرد و از همین آقای رخشانی بود که داور شب انتحارش دولول تریاک گرفت و خورد.

بازی صبح زود ما از شیراز حرکت کردیم. چون ماه بهمن بود هوا بسیار سرد،

تمام جاده از تخت جمشید تا اصفهان برف بود - این آخرین مسافرت داور بود - در اصفهان ما نماندیم، نهار خورده به طهران حرکت کردیم. داور اصرار داشت برای سوم اسفند که سالروز که کودتای رضاشاه بود و همه ساله در مدرسه نظام با حضور شاه و سفرا و وزرا و امرا جشن می گرفتند حاضر باشد.

این بود مختصری از آخرین مسافرت داور - همان طور که قبلاً اشاره کردم چون در تمام مدت وزارت دادگستری و دارائی با مرحوم داور کار میکردم اطلاعات زیادی دارم که در خاطراتم نوشته‌ام - و بامید طبع آن می‌باشم تا حقایق زیادی از جریانات آن ایام که ارتباط با داور دارد روشن شود.

در این جا یک مطلب هم برای خوانندگان یادداشت‌هایم تذکر می‌دهم و آن علت خودکشی داور و اطلاعاتی است که من دارم. چون گرفتاری داور در کارهای دارائی نبود، بلکه قسمت اقتصادی وزارت دارائی بود که در داور ایجاد کرد. در وزارت دارائی علاوه بر معاون که چندی میرزا ابوالقاسم خان فروهر و بعد مرحوم بدر بود دو مدیر کل داشت. یکی مدیر کل اداری و مالی تحت نظر مرحوم اللهیار صالح، دیگری مدیر کل اقتصادی تحت نظر این جانب. ادارات پرسنلی - کارگزینی - کارپردازی - امتیازات و نقط - خزانه داری کل - بودجه - گمرک - مالیات‌ها تحت نظر مرحوم صالح بود. انحصارات - تعویض اتلاک - تشبیت غله - انحصار قند و شکر و پنبه و فرش و برنج و سایر انحصارات و ادارات تریاک - مذاکرات با نماینده تجارتنی آلمان فروشنال - نماینده شوروی - مبادلات سرحدی - مذاکرات خرید از انگلستان - با من بود. باری اگر عمرم کفاف داد - روزی تمام اطلاعاتی که مربوط به کشور و شخص داور است منتشر خواهم نمود. بفرمایش سعدی علیه الرحمه

گر نیاید به گوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس

(شهریور ۱۳۶۸)

آینده: وعده فرمودماند که موضوع فحطی خراسان و خودکشی داور را در مقاله دیگری مرقوم دارند.

خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش
خواهشمندیم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را (ایران: ۵۰۰۰ ریال و خارجه: ۱۰۰۰۰ ریال) هرچه زودتر بفرستید. کمک بزرگی است به ما.

سیر ایران

یادداشت مترجم

شمس‌العلما مولوی محمد حسین آزاد (ذی‌الحجه ۱۲۴۵ هجری - محرم ۱۳۲۸ لاهور) نویسنده معروف اردو زبان از تبار ایرانی بود - نیای بزرگ او مولانا محمدشکوه بروزگار شاه عالم (۱۱۱۹-۱۱۲۴) از همدان به دهلی رفت و همانجا مقیم شد و به درجه اجتهاد رسید. محمد اشرف فرزند محمدشکوه و محمد اکبر فرزند محمد اشرف نیز مجتهد بوده‌اند و زندهای ایرانی در حباله نکاح خود داشته‌اند. تا زمان محمد اکبر این خانواده زبان مادری خود را که همانا فارسی بود، حفظ کرده بود و در خانه بدین زبان گفتگو می‌کردند. محمد باقر فرزند محمد اکبر نیز با یک زن ایرانی الاصل ازدواج کرد که آزاد از بطن او متولد شد.

اگر چه شهرت آزاد بخاطر سبک اعلای نثر اردو ویست، اما این سبک مرهون وقوف کامل او به نازکیهای زبان و ادب فارسی بوده است و احیاناً چندین آثار او به زبان و ادب فارسی و ایران‌شناسی مربوط می‌شود. مانند نگارستان فارس، سخندان فارس، قند پارسی که آزاد دستنوشته آنرا با خود به ایران برده بود و حاجی محمد ایرانی در آن تجدید نظر کرد. لغت آزاد در تحقیق بعضی الفاظ فارسی که آزاد در سفر ایران بعمل آورده بود. آموزگار پارسی، کتاب درسی فارسی اول و دوم. سیر ایران که گزارش سفر او به ایران است.

بعضی شرح حال نویسان آزاد معتقداند که آزاد دوبار به ایران سفر کرده است. نخستین بار در ۱۸۶۵ م / ۲-۱۲۸۱ و بار دیگر در ۱۸۸۳/۱-۱۳۰۰. اما محققان معاصر نوشته‌اند که آزاد فقط یک بار در سال ۱۸۸۵/۳-۱۳۰۲ به ایران رفته و ده ماه در سفر بوده است و مقاله حاضر گزارش همین سفر می‌باشد. پس از مراجعت او به لاهور در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۸۸۶ مجلس سخنرانی تشکیل شد و آزاد در آن وقایع سفر خود را بیان کرد که بعداً در نشریه "رفیق هند" چاپ لاهور شماره ماه ژوئیه ۱۸۸۶

بجای رسیده. ترجمه حاضر بر مبنای همان سخنرانی می باشد.

شرفای قوم! بنده آزاد به شما که در این مجلس حضور دارید خیرمقدم عرض می کنم و به روزنامه هائی که بمناسبت مراجعت من از سفر تبریک گفته اند * سلامت باشید * می گویم. شما سفر مختصر بنده را به هیجان وطن دوستی تعبیر نموده چنان مبالغه کرده اید که من از کوتاهی خدمت دوستان خود را شرمند می بینم.

راستش اینست که پیری من به اشارت عصا به جوان همتان راهنمود کرده است - یعنی من نتوانستم بدوم، شما بدوید که در پی هر قدمی موفقیت موجود است.

از لاهور تا کراچی

به خدمت شما عرض کنم که از لاهور سوار اژدهای آتش نشان * (= قطار) شدم و فرش خاک را طی نموده سپس از دو روز و یک شب در کراچی فرود آمدم -

از کراچی تا بوشهر

از کراچی سوار نهنگ دخانی * (= کشتی) شده، سطح آب را پیموده، روز دهم به بوشهر رسیدم. چون مزاجم صغراوی است در سفر کشتی نسبت به دوران سر و خلل طبع تشویش داشتم. خدا را شکر که مشکلی احساس نکردم - زیرا از شوق سفر و ذوق سواری کشتی چنان هیجان زده بودم که موقوعه ای درباره تأثیر سفر دریا بر طبعم اندیشیدم که کشتی چندین میل دور شده بود و در آن موقع هیچ خللی در طبع نیافتم.

بوشهر

بوشهر فقط از روی اسم خاک بیگانه است. چون مأمورین ایرانی در حق ما بیش از هموطنان خود مروت رعایت می کنند - اما آنچه بیش از همه برای من شگفت آور بود، کودگانی را دیدم که بازی می کردند و مثل بلبل به فارسی حرف می زدند و حرف خود را چنان بخوبی ادا می کردند که من مبهوت می ماندم - بوشهر جایی گرم است. خرما زیاد بود، فصل انار هم بود اما فراوان نبود و چندان لطافت و آبدازی نداشت. هشت روز منتظر بودم که بالاخره راهوار کهنه ای پیدا شد و سوار شدم و همراه با کاروانی حرکت کردم. نه روز در راه، کوهها و دشتها را پیمودم و به شیراز رسیدم.

شیراز

عمر خود را در آرزوی دیدار شیراز بسر برده بودم که بالاخره به لطف خدا باین

* کلماتی است که خود آزاد بکار برده است.

آرزو نایل آمدم - سبحان الله شیرازی که وطن عزیز خواجه حافظ و شیخ سعدی است و مردم گلهای ستایش و آرزوهای نیک بدانجا می‌برند. من چرا آرمان دیدن آنجا را نداشته باشم. من شیراز را دیدم و با شگفتی دیدم - چون شیرازی که بزرگان ملکوتی نور خود را بر آن افکنده بودند، رونق و آبادی آن شیراز، با رفتن آن بزرگان از میان رفته است. در حال حاضر مسجدهای بزرگ کهنه و مدرسه‌های قدیم ریخته و افتاده است، و بیانیگر همت معماران خود می‌باشند. طلاب نوجوان در این مساجد و مدارس کتابهای صرف و نحو و بلاغت و فقه و اصول را پیش خود باز کرده بدون کمک از کتاب درباره مسائل کتابی به بحث می‌پردازند. علما با تدریس کتب علمی گویا آب حیات بر استخوانهای فرسوده می‌باشند. البته قابل تذکر است که در آنجا مثل هندوستان رسم نیست که طلاب جمله به جمله درس یاد بگیرند بلکه معلم کتاب را پیش خود گذاشته است و طلاب نیز کتابهای خود را جلوی خود باز نموده ساکت نشسته‌اند. معلم از روی کتاب مطالب آنرا با نهایت توضیح و تفضیل بیان می‌کند و طلاب گوش می‌دهند و هر کسی به استعداد خود استفاده می‌کند.

خلاصه، وضع کنونی شیراز طوری است که اگر بازار بزرگ و راست و مسجد بلند و فراخ کریم خان زند که یک قرن پیش ساخته شده است از آنجا برچینده شود، شیراز بیش از یک قصبه معمولی باقی نمی‌ماند - چند سال پیش مشیرالملک هم با ساختن مسجدی باشکوه و کاروانسرای شهر کهن را جلوه نویی داده بود.

نواب میرزا علی خان صدر که از امرای اصیل می‌باشد، وجودش باعث عمران شیراز است و مهمان دوستی او خاک پاک آنجا را مثل قبائل کهن می‌ماند - میرزا مرا نیز دو روز مهمان کرد. با وجودیکه وی تشکیلات امارت داشت و پیر هم شده بود، اوقات خود را با کتابها می‌گذرانید - یک دو نفر آخوند در کنار او نشسته‌اند و خودش در وسط آنان مشغول به مطالعه یا تصحیح یا حاشیه نویسی است. یک نفر خوشنویس کتابهای ناقص را تکمیل می‌کند. نقاش به نقاشی می‌پردازد. هنگام غذاخوری همانجا سفره باز می‌شود. وی از جا برمی‌خیزد، نخست سجده شکر بجا می‌آورد، نان را برمی‌دارد و با چشمانش می‌ساید. آنگاه در کنار همه ملازمان غذا می‌خورد - گویا این هم وظیفه‌ای بوده که وی انجام داده است. و پس از صرف غذا دوباره در میان کتابها می‌نشیند. از آثار پدر مرحوم او کتابهای بسیار ضخیم وجود دارد که من بعضی از آنها را از بازار خریده‌ام - از تالیفات او باید رساله‌ای در اثبات حرکت زمین را نام برم که میرزا علی خان شخصاً رونویس آن را به بنده مرحمت فرموده است -

توجه داشته باشید که چهل سال پیش این چنین نظریات بکر از سوی کسی ارائه شده که در محیط آسیایی درس خوانده بود. این امر قطعاً دلالت بر پاکی خاک فارس می کند.

در اینجا باید از حکیم حاذق حاجی میرزا حسن نیز یاد کنم که تاریخ مفصل شیراز را به نام "پارسی نامه" نگاشته است. علو نسب او از کتب بر من ثابت شده است. نیای هفتم او خواجه منصور و نیای چهارم او سید علی خان بلاغت بود که تألیفات این یکی در جهان مشهور است. تفصیل آثار او را به سفرنامه خود موقوف می کنم. وقتی حکیم میرزا حسن شنید که من آنجا هستم پیش علی خان صدر آمد. آن موقع یک شب به حرکت من مانده بود، هوا تاریک شده بود و باران می آمد. باز هم بسیار اصرار کرد و با اجازه علی خان مرا به منزل خود برد. در شب پیوسته مطالبی از آثار خود می خواند و با من مشورت می کرد. من نیز مطالب بسیار از او یادداشت کردم.

در ایران به طور عموم در منزل هر کس از اشراف محترم ایرانی اطاق مردانه می باشد که از اطاق زنانه آراسته تر است و همه لوازم مورد نیاز در آن اطاق مهیا است. اکثر چنین اتفاق می افتد که دوست صمیمی یا مبادی برای ملاقات با صاحب خانه آمده و پس از نماز ظهر مرخص شده است یا احياناً شب هم همانجا بسر برده و صبح دیگر پس از صرف صبحانه رفته است.

هنوز مردم شیراز سنت لباس و آداب بزرگان خود را حفظ داشته اند - علما و مردم معتبر بر سر عمامه و بر تن عبا دارند. ترکان اصیل کلاه پوست بره می پوشند - فرهنگ جدید طهران هنوز به شیراز سرایت نکرده است.

در شیراز دیدم که قالب های کوچک کوچک می فروشند که مردم سر و صورت خود را بآن می شویند - این قالب ها نوعی گل است که معدن آن در حوالی شهر واقع است. این گل استعداد طبیعی دارد که خوشبو جذب کند - این گل را لای گلها می گذارند و صاف می کنند و بعداً قالب می سازند و می فروشند و به شهرستانها سوغات می برند. آن را "گل گل" می نامند. من به یاد درس گلستان سعدی افتادم که می گوید:

گل خوشبوی در حمام روزی

در روزهایی که ما این درس را خوانده بودیم خدا می داند از آن چه استنباط کرده بودیم - وقتی چیزی سر در نیاوردیم آن را واهمه شاعر پنداشتیم - حالا معلوم شد که سوغات اصلی شیراز همان گل است.

زمستان همراه با برف بر کوهها نزدیک می رسید. بنده هم که پیر بودم و از سرما تشویش داشتم با خود گفتم شیراز را دیده ای حالا نوبت اصفهان است. راه پیش بر که

منزل مقصود هنوز دور است. دوستان شیرازی بسیار مانع شدند و از سرمای راه ترساندند. اما وقتی کاروان حرکت کرد شوق سفر مرا در گجاوه نشانند.

در راه اصفهان

در هر چهار پنج فرسنگی کاروانسراهای ساخته شاه عباس دیده می‌شد که هنوز آباد و مثل قلعه محکم و فراخ بودند. اگر مسافر پول داشته باشد در این سراها هرگونه لوازم آسایش فراهم است. مثلاً مرغ با قیمت چهار پنج قران و دو عدد تخم مرغ یا قیمت یک شاهی بدست می‌آید - میوه و آجیل هم بسیار اعلا و ارزان بود.

در سرتاسر راه آب جاری و سبزه و آبادی دیده می‌شد. هر جا فرود می‌آمدم به دهکده‌ای می‌رفتم و با مردم باسواد ملاقات می‌کردم - در کوچکترین ده هم یک دو نفر روحانی و حتی مجتهد را دریافتیم - وضع آنان برای من شگفت‌انگیز بود. مثلاً از مزرعه‌ای گاه می‌دروند و بر پشت خود بار می‌کردند یا کنار جوی لباس می‌شستند. پسرهایشان آجور دیوار را می‌چیدند. وقتی فارغ می‌شدند پدر به پسر درس شرح لعمه یا قوانین الاصول می‌داد. از آنان سوال کردم چرا به شهر نمی‌روید و به ترویج علم نمی‌پردازید که رواج کار هم باشد. گفتند در شهر مزه خلوت یافت نمی‌شود و به حضور قلب خلل وارد می‌شود. این دنیا چند روزه است همین جا می‌گذرانیم و درمی‌گذریم. نور دانش سرتاسر کشور ایران را فرا گرفته است که نتیجه مساعی پادشاهان پیشین می‌باشد. به آنان می‌گفتم ما و شما هر طوری شده زندگی را گذرانیده‌ایم اما شما بچه‌های خود را به طهران بفرستید که در دارالفنون درس بخوانند - روزگار عوض شده است. در پاسخ اکثرها می‌خندیدند و بمن می‌گفتند که خودت این مسئله را به بچه‌ها درمیان گذار، این کار مربوط به آنان است. بعضی‌ها بحث می‌کردند اما در نهایت می‌گفتند حق با تو است.

چون با خود مواد خوراکی نداشتم هر جا که فرود می‌آمدم از خانه کسی نان می‌خریدم. از جایی تخم مرغ و روغن تهیه می‌کردم و اشکنه درست می‌کردم. نان در آن می‌ریختم و می‌خوردم و خدا را شکر می‌گفتم. بدین ترتیب فرصت مناسب برای پی بردن به بعضی امور بدست می‌آوردم. مردم هم با من همکاری می‌کردند و این را جزء مهمان‌دوستی و وظیفه به حساب می‌آوردند.

اصفهان

خلاصه، پس از مسافت دوازده روزه در اصفهان فرود آمدم. قبل از رسیدن به شهر، میدان تخت فولاد واقع است که در آنجا از جسدهای بی‌روح هزاران هزار بزرگ

دین و دنیا یک " شهر خاموشان " به وجود آمده است. میرباقر داماد علیه‌الرحمه مؤلف حکمت یمانیه همانجا نقاب خاک بروی خود کشیده و نام خود را زنده نگه داشته است. روز پنجشنبه بود و صدها مرد و زن برای فاتحه به گورستان آمده بودند. رفته رفته دروازه شهر پدید آمد - خیابان وسیعی را در پیش دیدم که صف‌های درخت‌های بلند سپیدار و سروهای آسمان خراش و دو جوی آب آن را به پنج خیابان تقسیم کرده بودند. بی‌اختیار گفتم زهی پادشاهان صفویه! سلطنت باید این چنین باشد - در خیابان مذکور چند میل راه رفتم که به رودخانه‌ای بزرگ به نام " زنده‌رود " رسیدیم. واقعاً تمام منطقه اصفهان از همین رود زنده است. وقتی در هندوستان نام این رودخانه را می‌خواندم لذت می‌بردم. حالا آن را با چشم سر دیده‌ام. اگرچه (در هند) پل‌های بسیار عالی ساخته انگلیسیان را دیده بودم و دیگر به هیچ پل محل نمی‌گذاشتم باز هم پل زنده رود دیدنی است. شهر اصفهان واقعاً بسیار گسترده است و بی‌خود نیست که به شعرای فارسی مجال داده است که با غلو بگویند:

جهان را اگر اصفهانی نبود جهان آفرین را جهانی نبود

و یا

اصفهان نیمه جهان گفتند نیمه‌ای وصف اصفهان گفتند

شهر اصفهان را می‌توان موزه‌ای گفت که با تلاشهای شاهان صفویه فراهم آمده است از ساختمانهای عالی چه بگویم. از صبح تا غروب در شهر می‌گشتم و شب روی بستر می‌فتادم. سر قبر ملا باقر مجلسی علیه‌الرحمه رفتم که در مکانی در گوشه مسجد جامع واقع است. گور پدر و پسر در کنار همدیگر است. آخوندها بر سر قبرش قرآن می‌خوانند. کتیبه‌های گور آنان را به سختی یادداشت کردم. در اصفهان بایستی ماهها می‌ماندم اما خوف سرما نگذاشت که بیش از پنج روز توقف کنم. من هم هوای رفتن داشتم و با خود گفتم که در طهران رحل اقامت می‌افکنم.

کاشان

از اصفهان حرکت کردم و پس از طی نمودن هشت منزل به کاشان رسیدم. نام این شهر به علت صنعت مخملبافی هنوز روشن است. قبر فاضل رحمانی علا محسن کاشانی علیه‌الرحمه امروز هم زیارتگاه عوام و خواص است. سه روز در کاشان بودم.

دنباله دارد

درباره اعتصاب ۱۶ آذر ۱۳۴۰

جناب آقای دکتر مهدی آذر در شماره ۹-۱۲ سال چهاردهم ماهنامه آینده درباره اعتصاب ۱۶ آذرماه ۱۳۴۳ (۴) دانشجویان دانشگاه طهران مطالبی نوشته‌اند به خلاصه اینکه: اعتصاب دانشجویان توطئه‌ای بود از طرف شاه برای سقوط دولت دکتر امینی که سیدجعفر بهبهانی و رشیدیان و فرود و چند نفر دیگر عامل اجرائی آن بودند ولی جبهه ملی با آن اعتصاب موافقت نداشت؛ دیگر آنکه علت عدم توقیف مرحوم صالح را بستری بودن ایشان در بیمارستان ذکر کرده‌اند.

بنده چون نمی‌توانم نظر آن نویسنده محترم و معمر را که بهر حال یکی از برجستگان ملیون ایران بوده و هستند حمل بر غرض شخصی کنم، بناچار این خلط مبحث را که درست در جهت عکس قضیه عنوان شده، بر بعد زمانی و ضعف حافظه و نسیان حمل می‌کنم و آنچه در این باره می‌دانم و همراه با دلایل و اسناد به ماهنامه آینده تقدیم می‌کنم اینست که:

اول - آن اعتصاب بتاريخ ۱۶ آذرماه - ۱۳۴۰ روی داد و نه سال ۱۳۴۳

دوم - دستور اعتصاب چنانکه در فتوکپی اعلامیه‌های ضمیمه ملاحظه می‌شود از سوی گروهی از افراد جبهه ملی صادر شد. در یکی از این اعلامیه‌ها که از طرف کمیته دانشجویان دانشگاه طهران وابسته به جبهه ملی صادر شده چنین آمده است:

«... بدین مناسبت صبح پنجشنبه ۱۶ آذر را روز تظاهر پرشکوه برای زنده نگاهداشتن

خاطره این روز اعلام داشته و با تعطیل کلاسها یاد این روز بزرگ را جاویدان می‌سازیم...»

در اعلامیه دیگر که بتاريخ ششم بهمن ماه ۱۳۴۰ از سوی هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران صادر شده و سراسر آن اعتراض بدولت امینی و دعوت از مردم برای ساقط کردن اوست چنین می‌خوانیم:

«... جبهه ملی ایران پیرو اعلامیه دوم بهمن ماه ۱۳۴۰ که مبنی بر تقاضای اعتصاب و

اعتراض برای سقوط دولت غیرقانونی آقای دکتر امینی انتشار داده بود بصورت این اعلامیه مبادرت می‌نماید...»

سوم - پس از توطئه سقوط دولت ملی مرحوم دکتر مصدق و حبس و تبعید و انزوای اجباری آن بزرگمرد، یک جبهه ملی متفق و هم فکر وجود نداشت و چند نفری هم که شادروان اللهیار صالح فرد شاخص و ممتاز آنها بود با روش دوستان آقای دکتر آذر در قضیه اعتصاب هم رأی نبودند. علت عدم توقیف صالح هم همین بود نه بستری بودنشان در بیمارستان نجمیه.

چهارم - نویسنده از اینکه دربار و فرود و رشیدیان در آنوقعه چه نقشی داشته‌اند بی اطلاع ولی از روش سیاسی مرحوم آقا سید جعفر بهبهانی چون شخصاً از دست‌اندرکاران آن قضایا بودم کاملاً مستحضرم و می‌دانم که آن مرحوم با اطلاعاتی که از تحریکات توده‌های ما بین دانشجویان وابسته به جبهه ملی داشت سخت بیمناک و از عواقب آن اعتصاب نگران بود ولی چون تلاش‌های او برای جلوگیری از اعتصاب بجائی نرسید ناچار برای جلب کمک شادروان اللهیار صالح نامه‌ای بایشان نوشت که فتوکپی دستخط آن مرحوم ضمیمه است - در قسمتی از این نامه چنین می‌بینیم:

«پیشنهاد می‌کنم که دستور فرمائید اگر قرار است حتماً در دانشگاه یا محل دیگری تظاهراتی صورت بگیرد خیلی با مناسبت و بدون فوهای اهانت بکسی و یا بمقامی انجام پذیرد و فقط در مورد احیاء قانون اساسی و شروع فوری انتخابات باشد... زیرا بنده معتقدم که خیلی دست‌های مخرب بطوریکه می‌شوم در کار است که آن تظاهرات را باثوب و بلوا بکشاند... الخ»

حامل این نامه من بودم که بتوسط و با حضور جناب آقای علی اردلان که بحمدالله در عین سلامت و استقامتند بشادروان صالح تقدیم شد و ادامه فعالیت‌ها و مذاکرات ما منجر بصدور اعلامیه مشترکی بامضاء آندو نفر شد. متأسفانه آن اعلامیه را در میان اوراق بازمانده از آن دوران نیافتم ولی خوب بخاطر دارم که صدور آن موجب اعتراض گروهی از آقایان منتسب به جبهه ملی بشادروان صالح گردید.

به همین جهت مرحوم بهبهانی هم بجرم تحریک دانشجویان باعتصاب دستگیر نشد بلکه توقیف او بسبب اقدام بسیار متهورانه‌ای بود که پس از حادثه دانشگاه بعمل آورد که تاکنون در جایی ثبت نشده و اینک برای آنکه محققین رویدادهای سیاسی آن ایام از آن مستحضر شوند شرح واقعه را همراه با اسناد و مدارک کتبی آن بهمانه آینده تقدیم می‌کنم:

مرحوم آیه‌الله میرسیدمحمد بهبهانی به پیشنهاد فرزند خود از عده‌ای از رجال استخواندار و سیاستمداران محترم وقت دعوت کرد که ساعت ۷ صبح روز جمعه بیستم بهمن (چند روز پس از واقعه دانشگاه و ضرب و جرح و کشتار دانشجویان) برای

مطلب مهمی در منزل ایشان واقع در محله سر پولک طهران حاضر شوند و برای آنکه عوامل اطلاعاتی سازمان امنیت حتی المقدور از آن دعوت دیرتر مطلع شوند، کلیه دعوتنامه‌ها پنجشنبه شب نوزدهم بهمن از ساعت ۷ تا ۱۰ بعد از ظهر بوسیله آشنایان مدعوبین بدست آنها رسانده شد که از جمله دعوتنامه‌های شادروانان نجم‌الملک و حسین نقوی را من بخدمتشان بردم.

صبح جمعه کلیه دعوت‌شدگان بااستنشاء صدراالاشراف، دکتر علی اکبر سیاسی، باقر شاهرودی و دیوان بیگی بشرحی که نامشان در اعلامیه آمده است در منزل آیةالله حاضر شدند و اولین آنها مرحوم علی‌اصغر حکمت بود.

ابتدا آیةالله شرحی راجع بوقایع خونین دانشگاه و افزایش روزبروز استبداد شاه و برنامه‌های مشکوکی که در غیاب مجلس قصد اجرای آنها را دارد بیان کرد و نتیجه گرفت که همه این پیش آمدها معلول نبودن مجلس است و افزود که باید دولت را برای شروع انتخابات آزاد زیر فشار گذاشت و گفت بنظر من می‌رسد که فعلاً بعنوان اولین قدم تلگراف صریح و بدون مجامله‌ای بشاه مخابره کنیم و عواقب تعطیل مشروطیت و کارهای خطرناکش را باو تذکر دهیم، سپس علماء و بازاریان و دانشجویان و دیگر اقشار مردم با تشکیل اجتماعات و صدور اعلامیه‌ها و مخابره تلگراف‌ها ما را تأیید کنند تا او مجبور بباز کردن مجلس شود. آنگاه متن تلگرافی که از پیش تهیه شده بود برای اظهار نظر و جرح و تعدیل و امضای حضار قرائت شد.

مدتی کوتاه هیچکس سخنی نگفت تا بالاخره تقی‌زاده که نسبت بدیگران شیخوخیت و احتمالاً از برنامه‌های آینده که در جهت افکار تجدد خواهانه خود او بود، اطلاع داشت سکوت را درهم شکست و با اظهار توفیر و تقدیر بسیار نسبت بفداکاریها و خدماته خاندان بهبهانی مخصوصاً آقا سیدعبدالله در راه مشروطیت وحدت ذهن و فراست خود آقای امیر سیدمحمد که همیشه در مشکلات سخت با بمیدان گذاشته ملت را راهنمایی فرموده‌اند، گفت:

متأسفانه اینروزها به رأی و نظر رجال و سیاسیون قدیمی اعتقاد و اعتنا ندارد و ما هر چه بگوئیم نتیجه معکوس خواهد داشت. ایشان اینطور بفکرشان خطور کرده که شاید برای رفع همه مشکلات و اصلاح امور یکنوع بعثتی دارند و باید تنها به تشخیص خود عمل کنند و می‌دانند که از دست ما هم کاری ساخته نیست ولی در مورد حضرتتعالی اینطور نیست چون هم بحضرتعالی احترام می‌گذارد و هم بطور کلی مقابله با علماء و روحانیت را بمصلحت خود نمی‌داند. بهتر است این تلگراف با امضای خود

حضرتعالی مخابره شود البته ما هم بعداً فرمایشات حضرتعالی را جداگانه تأیید می‌کنیم و آقایان هم حتی المقدور دولت را برای شروع انتخابات زیر فشار خواهند گذاشت.

این پیشنهاد که در جهت تمایلات باطنی غالب حضار در جلسه بود از طرف اکثریت تأیید شد و در نتیجه تلگراف مزبور با اصلاحاتی بامضاء آیةالله بهبهانی بشاه مخابره گردید.

مجلس ساعت ۸ صبح ختم شد و اولین کسی که جلسه را با عجله ترک کرد دکتر متین دفتری بود که پس از خروج ایشان منصورالملک گفت: «رفت تا زودتر خبر را بنویس برساند!»

فتوکی پیشنویس متن تلگراف دستخط مرحوم سیدجعفر بهبهانی است و همچنین اعلامیه‌ای که بعدها در این زمینه از طرف ایشان انتشار یافت ضمیمه است: در اعلامیه چنین آمده است:

«در تاریخ جمعه بیستم بهمن ماه سال جاری بنا بدعوت حجة الاسلام والمسلمین حضرت آیةالله بهبهانی ادام الله افاضاته و یکی از مجاهدین صدر مشروطیت جنابان آقایان زین در منزل معظمه حضور بهم رسانیدند: علی‌اصغر حکمت، سردار فاخر حکمت - دکتر متین دفتری - منصورالملک - نجم‌الملک - سروری - تقی‌زاده - اللهیار صالح، فرامرزی - نقوی - وارسته - سیدجعفر بهبهانی و حضرات حجج اسلام آقایان شیخ بهاءالدین نوری و حاج میرزا عبدالله تهرانی. بدو حضرت آیةالله خطاب با آقایان مطالبی فرمودند که خلاصه آن ازاین قرار است: من عمر خود را کرده‌ام وابستگی بجهان فانی ندارم اما همواره بنا بوظیفه مذهبی خود حفظ حقوق مسلمانان و دفاع از جان و مال شیعیان را عندالقوة والاستطاعة انجام داده‌ام. در پنجاه سال پیش پدران ما برای بدست آوردن آزادی با کمک مردان دین و منادیان شریعت مطهر جهادی مقدس کردند و با دادن خون خود آزادی را بدست آوردند و اشقیای را سرکوب کردند. حالیه و در ایام اخیر حملات بر حقوق مسلمین و آزادی، توسعه بی سابقه یافته و اعمال فجیع در مورد جوانان صورت گرفته است. اما من می‌خواهم دین خود را در قبال مسلمانان و ملت ایران انجام دهم. خود آقایان نیز که از این مملکت بهره‌مند و صاحب مقامات عالی بوده‌اند وظیفه دارند برای حفظ آزادی و حقوق مسلمانان چه منفرداً و چه مجتمعاً مجاهدت فرمایند. من فکر کردم فی‌المجلس تلگرافی به پیشگاه ملوکانه مخابره شود و حقایق برای معظمه تشریح گردد و استدعا شود که اقدامات عاجل برای نجات ملت و آزادی صورت گیرد.

سپس جناب آقای تقی‌زاده و سایر آقایان ضمن تأیید فرمایشات متین حضرت آیة‌الله مطالبی بیان کردند و تلگراف زیر فی‌المجلس تهیه و به پیشگاه شاهنشاه معظّمه گردید اما دولت از آنجا که بینهایت جسور و گستاخ گردیده و بساط خفقان را گسترده اجازه نداد متن تلگراف پیشوای بزرگ مذهبی و مرجع تقلید شیعیان و این رادمرد بزرگ در جراید درج گردد. اینک متن تلگراف.

تلگراف حضرت آیة‌الله بهیمنانی بحضور اعلیحضرت همایونی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه عظم سلطانه با تقدیم ادعیه خالصانه مصدع است، هر قدر حقیر سعی می‌کنم که مزاحمتی نکرده خاطر مبارک را مصدع نشوم اوضاع آشفته مملکت و دگرگونی آرامش و تزلزل امور اجتماعی فکر این فرسوده را راحت نمی‌گذارد، بطوریکه تصور می‌کنم جریان فجایع غیر مترقبه و بلاسابقه که هر حقه بعرض نمی‌رسد و گرنه چگونه اجازه می‌دهند که این فجایع و تضییقات نسبت بذکور و اناث، اطفال و نونهالان ملت در پایتخت و بعضی شهرستانها واقع شود و اعلیحضرت همایونی ساکت بمانند و خونسردی نشان دهند. خیلی لازم می‌دانم اولاً تحقیق فرمایند که جریان چه بوده و تا چه حد قلوب ایرانیان بلکه انسانیت را خریجه‌دار ساخته، تا معلوم شود در این موقع مسئولین امور به بهانه حفظ انتظامات مرتکب چه اعمالی شده‌اند و ثانیاً بهر وسیله که باشد معلوم شود این جریان فجیع مرضی خاطر مبارک نبوده است و گرنه تصور می‌کنم این عمل شنیع عهد سلطنت اعلیحضرت همایونی را لکه‌دار می‌کند. همچنین خیرخواهانه بعرض مبارک می‌رسانم که تمام این فجایع و اعمال بی‌رویه‌ای که پیش آمده و باز هم مترقب است از تأخیر در افتتاح مجلس و نبودن آزادی برای مردم می‌باشد که تا بحال بی سابقه بوده مورد اعتراض شدید عموم ملت می‌باشد و اعداری هم که در این باب گاهی ذکر می‌شود بهیچوجه قابل قبول نیست. اینست که باید صریحاً عرض کنم تأخیر در این امر بتمام شئون مملکت مضر است و هرگاه بیش از این تعویق و مسامحه شود اعلیحضرت در انجام وظیفه کوتاهی فرموده‌اند.

علیهذا وظیفه خود می‌دانم که استدعا کنم امر فرمائید دولت بلا تأخیر انتخابات مجلسین را بجریان بیندازد و یقین است نمایندگان صالح ملت که آزادانه و بدون مداخله از هیچ طرف انتخابات بشوند مقاصد خود را تقویت خواهند کرد انشاء‌الله. الاحضر محمد الموسوی البهبهانی بتاريخ جمعه سوم شهر رمضان المبارک مطابق بیستم

بهمن ماه ۱۳۴۰

در مورد این مجلس و تلگرافی که مخابره شد و اعلامیه بعدی آن چند نکته قابل ذکر است:

۱- آنچه از مرحوم آیت‌الله بهبهانی و تقی‌زاده نقل شد خلاصه بسیار کوتاهی از بیانات نسبتاً مفصل آنها بود.

۲- با اینکه متن تلگراف اول که برای امضای همه حضار تهیه شده بود خیلی مایل‌تر از آن بود که بعداً با امضای آیت‌الله بهبهانی مخابره شد تنها کسی که صراحتاً موافقت کرد مرحوم عبدالرحمن فرامرزی بود و چند نفر دیگر هم قیافه موافق نشان دادند ولی اکثریت سکوتی سنگین آمیخته با عدم رضایت و بیم داشتند تا آنکه تقی‌زاده با زرنگی خاصی بار را از دوش دوستانش برداشت و بر دوش خود آیت‌الله گذاشت.

۳- در تلگراف دوم هم بر سر جملاتی مانند «این عمل شنیع عهد سلطنت هسایونی را لکه‌دار می‌کند» و «اعلیحضرت در انجام وظیفه کوتاهی فرموده‌اند» اختلاف نظر بود که بالاخره اصرار و ابرام مرحوم آقا جعفر بر انکار دیگران چربید و تلگراف با همین صورت مخابره شد.

۴- پس از چاپ و انتشار اعلامیه و متن تلگراف از طرف «انجمن دوستان» که بدنبال سکوت جراید بر اثر فشار سازمان امنیت صورت گرفت، همزمان با توقیف چند تن از افراد جبهه ملی و فرود و رشیدیان، مرحوم سید جعفر بهبهانی و چند نفر از دوستان ایشان منجمه شادروان سیداسماعیل مرتضوی برازجانی، ناصر اعتمادی، نگارنده این سطور و یکی دو نفر را هم که نامشان بخاطرم نیست دستجمعی با دو جیب بشهریانی بردند و پس از چندین ساعت معطلی در یکی از اطاقها بدون هیچ پرس و جویی، بهبهانی را توقیف و ما را مرخص کردند. پس از آنهم از هیچکس صدائی برنخاست و کارها بر وفق اراده ملوکانه و با دستپاری آقای دکتر امینی که تنها بخاطر مقام نخست‌وزیری سیاسی شبیه ماجرای بندبازی داشت ادامه یافت. اللهم اغفر معشر الماضین

۱۶ اذر خوزین، روز دانشگاه

روز همبستگی جوانان ایران

وزی که غمگینم، یاد دیگر پرده از بهر به بر گرفت و بسودای خون آمد. تو
به چنگ زنده گیر از به گشت و سر نیزه‌های خونین را با دشمنان تور فرمانده
برد تا در خونزه چنایت و کشتار و حکومت گردانی ایران بیلاک برساند
و روزی که تراه می آردم پیروزی خرف انسانی فضای ایران را پر جشن
کرد و قش دلاوریها را بر بارگاه شربت بر جای گذاشت.

سیمه دم ۱۹ آذر سال ۱۳۳۲ با سیمای آغازت. زیرا خیمه‌دان دانشگاه
آستان صبح را با غوغای سرخ خود آذین بست و آفتاب پیکر هائی به -
طرز اورت جوانه هائی شاداب ، با نهامت پت انسان بخون غلغلید
تا حکومتی پدید و غارتگر قوام بگیرد .

صبح آرزو ز بسوی نهیای نظامی سر بست اذورد و در یک چنانک بزرگ ۱۱ مرد
خیابانهای ساکت و آرام دانشگاه موجب گرفت و در حالیکه فرمانده
فرمان آذینکشان را در دست می‌نشرد و پرورش بسوی فرزندان خلق و وطن آغاز
گردید و مسلطها بکار افتاد و در یکدم آگولر ها ، پیکر بر پیکر هائی را
متپاک کرد و یک توده دیگر حکومت گردید با کشتار جوانان وطن با بنیام
رسید ، و آنگاه ستونهای نظامی شما دانشجوی اسیر را به جیل زندانیان
حکومت ایران انورد .

از آن سال آذرماه ، خاطره دیگری را در خاطر ما زنده کرد و باران
و باد خیمه‌های دلیر دانشگاه هر سال دو زبیر برقی سوزیزه حکومت
آزادی کشای ایران و طایر خم توده مسئولین دانشگاه سیاس این روز نادر یعنی
را آنگاه داشتند .

۱۶ آذر : صبح نفرت و انزجاری را که جوانان کشور ما از توده‌های
میت ساک ایران داشت بسوی تر کرد و نام تنگ چهار ان را که با گردنهای
پیش راه خود ستیز نهخت ملی ایران را بخول خورد . بر قف آوردند آشکار تر
بود .

و اسال نیز گاه ملت ما با توده خائنه‌های علیه سبیر وطنیت و قانون
انسانی مواجه است یاد این روز و یاد دلاوریهای شهیدان این روز نیز در
مطلب جوانان کشور ما را در مبارزه علیه هر گونه تجاوز بجهت ملت فشرده
کرده و به آذرماه نوبه یک روز بزرگ دیگر را میبندد .

با پرور گشت دلیرهای شهیدان دانشگاه و با الهام از نهر مانتهای آنان
۱۶ آذر روز دانشگاه را روز همبستگی

جوانان ایران در سراسر گیتی اعلام کرده و از همه نبردهای اسبیل
و ارزنده که در هر نقطه از جهان خاند چایبهای میت ساک فاسد ایران
مستند میشوند امیدیم که با سیاس از ندادگرهای شهیدان دانشگاه تنگ و نفرت
خورد و از آرام کشی‌های میت ساک ایران اعلام داشته بر شکوه و جلال
این روز تاریخی بیفزاید .

بهین مناسبت صبح پنجشنبه ۱۶ آذر را روز تقاضای پر شکوه
برای زنده نگه داشتن خاطره این روز اعلام داشته و با تمهیل
همه آلاسها ، یاد این روز بزرگ را جاویدمان میسازیم .

زنده است خاطره شهادت - قدیمی - بزرگ نیسا - شریعت رضوی
فرزادان نهجنت ملی ایران ، شهیدان دلیر دانشگاه .

کمیته دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی ایران

بایستی در نظر آن که در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

مکان است و در هر لحظه همه چیز تغییر می کند

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

موضوعات مختلف

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها

در هر لحظه همه چیز تغییر می کند و در این روزها



دکتر خسرو خسروی

انفجار جمعیت (شهری و روستایی)

بنابر آمارهای رسمی، جمعیت ایران در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۱۸/۹۵۴ میلیون تن، و در سال ۱۳۴۵ به ۲۵/۰۷۸ میلیون تن، و در سال ۱۳۵۵ به ۳۳/۷۰۸ میلیون تن و در سال ۱۳۶۵ به ۴۹/۴۴۵ میلیون تن رسید.

جمعیت شهری در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۵/۹۵۳ میلیون تن (۳۱ درصد جمعیت کل کشور) و در سال ۱۳۴۵ به ۹/۷۹۴ میلیون تن (۳۹/۰۴ درصد جمعیت کل کشور) و در سال ۱۳۵۵ به ۱۵/۸۵۴ میلیون تن (۴۷/۰۳ درصد جمعیت کل کشور) و در سال ۱۳۶۵ به ۲۶/۸۴۴ میلیون تن (۵۵/۱۶ درصد کل جمعیت کشور) رسید. جمعیت روستایی در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۱۳/۰۰۱ میلیون (۶۹ درصد جمعیت کل کشور)، این رقم در سال ۱۳۴۵ به ۱۵/۲۸۴ میلیون تن (۶۰/۹۶ درصد جمعیت کل کشور) و در سال ۱۳۵۵ به ۱۷/۸۵۴ میلیون تن (۵۲/۹۷ درصد جمعیت کل کشور) و در سال ۱۳۶۵ به ۲۲/۸۱۱ میلیون تن (۴۵/۸۴ درصد کل جمعیت کشور) افزایش یافت. نسبت رشد سالانه جمعیت شهرنشین در سال ۱۳۴۵ شمسی نسبت به سال ۱۳۳۵ معادل ۵/۱۱ درصد بوده است، در حالی که نسبت رشد جمعیت روستائین در همان مدت به ۱/۶۳ درصد می‌رسید. در سال ۱۳۵۵ شمسی نسبت رشد سالانه جمعیت شهری نسبت به سال ۱۳۴۵ به ۴/۹۴ درصد رسید در حالی که در همان مدت نسبت رشد جمعیت روستایی ۱/۵۶ درصد بوده است.

بررسی آمار مذکور نشانگر این است که با این که رشد جمعیت روستایی نسبت به جمعیت شهری رقم پائینی را نشان می‌دهد، جمعیت روستائین افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است به طوری که در مدت ۲۰ سال از ۱۳/۰۰۱ میلیون تن به

۱۷/۸۵۴ میلیون تن رسیده است. به عبارت دیگر ۴/۸۵۳ میلیون تن بر جمعیت ده‌نشینان افزوده شده است. نسبت رشد سالانه جمعیت شهرنشین در سال ۱۳۶۵ شمسی نسبت به سال ۱۳۵۵ معادل ۵/۴ درصد بوده است.

در حالی که نسبت رشد جمعیت روستانشین در همان مدت معادل ۲/۳ درصد را نشان می‌دهد که نشانگر افزایش جمعیت روستایی در طی سالهای ۱۳۵۵ شمسی تا ۱۳۶۵ شمسی از حدود ۱۸ میلیون تن به حدود ۲۲/۵ میلیون تن و افزایش جمعیت شهرنشین از حدود ۱۵/۵ میلیون تن به حدود ۲۷ میلیون تن است. آمار مذکور از سویی نشانگر افزایش جمعیت شهری نسبت به جمعیت روستایی طی سرشماری‌ها و از سوی دیگر نشان‌دهنده افزایش جمعیت روستایی نیز هست. ظاهراً یکی از دلایل افزایش درصد رشد سالانه جمعیت شهری نسبت به جمعیت روستایی به زاد و ولد فراوان (مورچه‌وار) روستائیان مهاجر در شهرکها (کانون‌های زیستی نخستین مهاجران) و در حاشیه شهرها ارتباط دارد.

شهرهای ایران

از دیدگاه جمعیتی شهرهای ایران را به گروه‌های مختلف می‌توان تقسیم کرد شهرهای ۵ تا ۲۵ هزار تن جمعیت، ۲۵ هزار تا ۵۰ هزار تن، ۵۰ هزار تا ۲۵۰ هزار تن، ۲۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار تن، ۵۰۰ هزار تا ۸۰۰ هزار تن و ۸۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون تن. تهران تنها ابرشهر ایران است که جمعیت آن از مرز ۶ میلیون تن گذشته است. ۴ کلان شهر مشهد و اصفهان و تبریز و شیراز که جمعیت آنها بین ۸۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون تن است و هریک از آنها از مراکز استان‌های مهم کشور به شمار می‌آیند. ۴ بزرگ شهر اهواز و قم و باختران و ارومیه که هریک بین ۳۰۰ هزار تا ۶۰۰ هزار تن جمعیت دارد، برخی از آنها مانند باختران و ارومیه و اهواز مرکز استان به شمار نمی‌آید. تعدادی میان شهر داریم که جمعیت آنها بین ۵۰ تا ۳۰۰ هزار تن است. سرانجام می‌رسیم به شهرکها که از ۵ هزار تا ۵۰ هزار تن جمعیت دارد.

آمار سرشماری سال ۱۳۶۵ هنوز به طور کامل منتشر نشده بنابراین وضع شهرهای ایران را طبق سرشماری‌های قبلی مورد بررسی قرار داده‌ایم، تا روشن شود که افزایش شهرهای ایران از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ چگونه بوده است.

شمار شهرهای ایران با جمعیت ۵ هزار تن و بیشتر، در سال ۱۳۳۵ به ۱۸۶ شهر، در سال ۱۳۴۵ به ۲۴۹ و در سال ۱۳۵۵ به ۳۶۷ شهر رسید.

اگر شهرک‌های کم‌تر از ۵ هزار تن جمعیت را نیز به آن بیفزائیم باید گفت که تعداد آن‌ها در سال ۱۳۳۵ به ۱۹۹ شهر و در سال ۱۳۴۵ به ۲۷۲ شهر، و در سال ۱۳۵۵ به ۳۷۳ شهر رسیده است.

- تعداد شهرک‌های کم‌تر از ۵ هزار تن جمعیت، در سال ۱۳۳۵ شمسی ۱۳ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی ۲۳ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی ۶ شهر گزارش شده است. بدین طریق در طی ۱۰ سال بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی شهرهای مذکور ۷۶/۹ درصد افزایش داشته است و طی ۱۰ سال دوم یعنی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی درصد افزایش چنین شهرهایی منفی بوده و به عبارت دیگر به ۷۳/۹ - درصد رسیده است.

- تعداد شهرهای ۵ تا ۱۰ هزار تن جمعیت: در سال ۱۳۳۵ شمسی ۹۰ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی ۱۱۸ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی ۱۶۸ شهر گزارش شده است.

بدین طریق چنین شهرهایی در طی ۲۰ سال، یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی ۳۱/۱ درصد و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۴۲/۴ درصد افزایش داشته است.

- تعداد شهرهای ۱۰ تا ۲۵ هزار تن جمعیت: در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۵۶ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی به ۷۲ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی به ۱۰۹ شهر بالغ شد.

بدین طریق چنین شهرهایی در طی ۲۰ سال، یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی ۲۸/۶ درصد، و در بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۵۱/۴ درصد افزایش داشته است.

- تعداد شهرهای ۲۵ تا ۵۰ هزار تن جمعیت: در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۲۲ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی به ۳۰ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی به ۴۵ شهر رسید. بدین طریق چنین شهرهایی در طی ۲۰ سال، یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی ۳۶/۴ درصد، و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۵۰ درصد افزایش داشته است.

- تعداد شهرهای ۵۰ تا ۱۰۰ هزار تن جمعیت: در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۹ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی به ۱۵ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی به ۲۲ شهر رسید. بدین طریق چنین شهرهایی در طی ۲۰ سال یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا

۱۳۴۵ شمسی ۶۶/۷ درصد و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۴۶/۷ درصد افزایش داشته است.

تعداد شهرهای ۱۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن جمعیت؛ در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۶ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی به ۸ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی به ۱۵ شهر رسید. بدین طریق چنین شهرهایی در طی ۲۰ سال، یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی ۳۳/۳ درصد، بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۸۷/۵ درصد افزایش داشته است.

- تعداد شهرهای ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار تن جمعیت: در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۲ شهر و در سال ۱۳۴۵ شمسی به ۵ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی به ۴ شهر رسید. بدین طریق چنین شهرهایی در طی ۲۰ سال، یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی ۱۵۰ درصد، و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۲۰ درصد افزایش داشته است.

- تعداد شهرهایی که از ۵۰۰ هزار تن بیش‌تر جمعیت داشته‌اند: در سال ۱۳۳۵ شمسی به ۱ شهر، و در سال ۱۳۴۵ شمسی به ۱ شهر، و در سال ۱۳۵۵ شمسی به ۴ شهر رسید.

بدین طریق چنین شهرهایی، در طی ۲۰ سال، یعنی بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی افزایش نداشته، و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۳۰۰ درصد افزایش داشته است.

در کل ایران بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ شمسی تعداد شهرها ۱۳/۶ درصد، و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی ۳۷/۱ درصد افزایش داشته، گروه‌بندی درصد افزایش تعداد شهرها در ۱۰ سال اول عبارت است از نخست شهرهای بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار تن جمعیت، سپس کم‌تر از ۵ هزار تن جمعیت و بعداً ۵۰ تا ۱۰۰ هزار تن جمعیت و در مرتبه چهارم شهرهای ۲۵ تا ۵۰ هزار تن جمعیت.

در ۱۰ سال دوم دسته‌بندی درصد افزایش تعداد شهرها عبارت است از نخست شهرهای با جمعیت ۵۰۰ هزار تن و بیش‌تر، سپس شهرهای ۱۰۰ هزار تا ۲۵۰ هزار تن جمعیت، و بعد از آن شهرهای ۱۰ تا ۲۵ هزار تن جمعیت و در مرتبه آخر شهرهای ۲۵ تا ۵۰ هزار تن جمعیت.

شهرها و مهاجرت

در دو دهه پیش از انقلاب، طی سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ بر اثر

سرمایه گذاری‌های هنگفت در ایران شهرنشینی گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت که از نتایج آن مهاجرت دهقانان تبعیدست به شهرک‌ها به ویژه به شهرهای بزرگ بوده است که پس از اصلاحات ارضی که در سال ۱۳۴۱ آغاز گردید سرعت بیش‌تری پیدا کرد. ظاهراً در این دوره شهرها از مناطق مهاجرپذیر جمعیت روستائی به ویژه مردان بوده، به طوری که بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی حدود ۶/۰۶۰ میلیون تن بر جمعیت شهری ایران اضافه شده است که از آن میان تنها ۲/۱۱۷ میلیون تن بر اثر مهاجرت بوده است. میزان رشد سالانه جمعیت از طریق مهاجرت نسبت به جمعیت پایه ۱/۹۰ درصد بوده است. در همین مدت از طریق مهاجرت بر جمعیت شهرهای کم‌تر از ۵۰۰ هزارتن جمعیت ۱/۵۶۴ میلیون تن اضافه شده است (میزان رشد سالانه ۲/۰ درصد) و نیز در دهه مذکور جمعیت شهرهای کم‌تر از ۲۵۰ هزارتن، ۱/۲۱۶ میلیون تن افزایش داشته (میزان رشد سالانه ۲/۱ درصد) هم‌چنین در همان مدت بر جمعیت شهرهای کم‌تر از ۱۰۰ هزار تن حدود ۸۷۲ هزار تن افزوده شد (میزان رشد سالانه ۱/۸۰ درصد) و نیز بر جمعیت شهرهای کم‌تر از ۵۰ هزار تن افزوده شد (میزان رشد سالانه ۱/۷۱ درصد) حدود ۵۵۶ هزار تن اضافه شده است. بالاخره به جمعیت شهرهای کم‌تر از ۲۵ هزار تن جمعیت (با میزان رشد سالانه ۱/۵ درصد) حدود ۳۱۳ هزار تن اضافه شده است. ملاحظه می‌شود که شهرهای بزرگ ایران بیش‌ترین مهاجران را به خود پذیرفته است. و نیز باید گفت که از ۲/۱۱۷ میلیون تن که بر اثر مهاجرت، بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ شمسی بر جمعیت شهرنشین ایران اضافه شده است، شهرهائی که اندازه جمعیت آنها بین ۱۰ تا ۲۵ هزار تن بود، حدود ۱/۱۱۹ میلیون تن مهاجر جلب کرده که حدود ۹۳۹ هزار تن آن رشد ناشی از جای‌گزینی بوده است، شهرهائی که ۵۰۰ هزار تن و بیش‌تر جمعیت داشته حدود ۹۸۰ هزار تن مهاجر پذیرفته است. شهرهائی که بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار تن جمعیت داشته حدود ۲۴۵ هزار تن، شهرهائی که جمعیت آنها بین ۱۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن بوده حدود ۱۴۵ هزار تن، و شهرهائی که بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار تن جمعیت داشته، حدود ۲۹ هزار تن و بالاخره شهرهائی که بین ۲۵ تا ۵۰ هزار تن جمعیت داشته حدود ۸۶ هزار تن مهاجر پذیرفته است.

مناطق مهاجرخیز ایران بین سال‌های ۴۵ - ۱۳۵۵ به ترتیب عبارت بوده است از استان‌های آذربایجان شرقی، خراسان، گیلان، همدان و مازندران.

مناطق مهاجر پذیر ایران در سال‌های مذکور به ترتیب عبارت بوده است از

تهران (استان مرکزی) اصفهان، فارس، خوزستان، کرمان، استان مرکزی بیش از ۵۰ درصد حجم کل جابجائی‌ها را در سطح کشور به خود جذب کرده است. در بعضی از استان‌ها تحرک جمعیت کم بوده است. به طوری که حجم جابجائی‌ها را در سطح کشور به خود جذب کرده است. در بعضی از استان‌ها تحرک جمعیت کم بوده است. به طوری که حجم جابجائی جمعیت در آنجا نسبت به حجم جابجائی در کل کشور بین ۱ تا ۵ درصد بوده است. این استان‌ها به ترتیب عبارت است از: آذربایجان غربی، زنجان، کردستان، کرمانشاهان، ایلام، یزد و سمنان. مناطقی که جمعیت روستائی آن در بین سال‌های ۴۵ - ۱۳۵۵ بیش از ۴۰ درصد کاهش داشته عبارت است از نواحی: یزد و تهران، مناطقی که جمعیت روستائی آن در همان سال بین ۳۰ - ۴۰ درصد کاهش داشته عبارت است از نواحی خراسان و کرمانشاهان و آذربایجان شرقی. مناطقی که جمعیت روستائی آن بین ۱۰ تا ۲۰ درصد کاهش داشته عبارت است از: بلوچستان و سیستان، هرمزگان، بوشهر، خوزستان، چهارمحال، لرستان، همدان، کردستان، زنجان، آذربایجان غربی، گیلان و مازندران و سمنان. مناطقی که جمعیت روستائی آن کم‌تر از ۱۰ درصد کاهش داشته است عبارتست از کرمان و فارس. بی شک سرمایه‌گذاری هنگامت دولت در یزد به خصوص در تهران و در اصفهان رابطه نزدیکی به کاهش جمعیت روستائی این نواحی دارد. به خصوص که ناحیه اصفهان، خوزستان و کرمان در سال‌های بین ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ ناحیه مهاجر خیز بوده است.

طبق آمارهای موجود همه شهرهای ایران یکسان رشد نکرده‌اند، برخی از شهرها به ویژه شهرهای بزرگ رشد بیش‌تری از لحاظ جمعیتی داشته‌اند. رشد جمعیت در شهرهایی که در سال ۱۳۴۵ بیش از ۱۰۰ هزار تن جمعیت داشته است نشانگر این است که شهرهای بزرگ ایران تا سال ۱۳۵۵ رشد غول‌آسایی داشته، به ویژه شهر تهران رشد عظیمی یافته است.

شهرهایی که رشد جمعیت مهمی داشته‌اند به قرار زیر می‌باشد:
تهران، اصفهان، مشهد، تبریز، آبادان، شیراز، اهواز، کرمانشاه، رشت، قم، همدان، ارومیه.

۱- در سال ۱۳۶۶ شمسی جمعیت شهرهای مذکور برطبق داده‌های سرشماری ۱۳۶۵ به قرار زیر بوده است:

تهران ۶/۰۲۲/۰۷۹، مشهد ۱/۴۶۶/۰۱۸، اصفهان ۱/۰۱/۲۴۸، تبریز ۱/۰۱/۳۷۷/۰۹۹۴، آبادان؟، شیراز ۸۴۸/۰۱۱، اهواز ۵۸۹/۵۲۹، کرمانشاه (باخران) ۵۶۵/۳۴۴، رشت ۲۹۲/۸۸۱، قم ۵۵۰/۶۳۰، همدان ۲۷۴/۲۷۴، ارومیه ۳۰۴/۸۲۳.

آینده - سال شانزدهم / ۱۹۰۰

در مورد تعداد افزایش جمعیت بین سال ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ در شهرهای بزرگ کشور از ۱۰۰٪ جمعیت در سال ۱۳۴۵ داشتند.

ردیف	نام شهر	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۵۵	درصد افزایش نسبت به سال ۱۳۴۵
۱	تهران ^(۱)	۱۵۱۲۰۸۲	۲۷۱۹۷۲	۴۵۳۲۲۳	۱۹۹٫۶۰
۲	اصفهان	۲۵۴۷۰۸	۴۲۴۰۴۵	۶۶۱۵۱۰	۵۵٫۹۹
۳	مشهد	۲۵۱۹۸۹	۴۰۹۶۱۶	۵۶۷۷۷۰	۶۲٫۰۲
۴	تبریز	۲۸۹۹۹۶	۴۰۲۴۱۲	۵۹۷۹۷۶	۴۸٫۲۳
۵	آبادان	۲۲۶۰۸۲	۲۷۲۶۶۲	۳۹۴۰۶۸	۷٫۷۳
۶	مشیراز	۱۷۰۶۵۹	۲۶۹۲۶۵	۴۲۵۲۱۲	۵٫۷۴
۷	اهواز	۱۲۰۰۹۸	۲۰۶۴۷۵	۳۳۴۴۹۹	۶۲٫۰۳
۸	کرجشاه	۱۲۵۴۲۹	۱۸۷۹۳۰	۲۹۰۶۰۰	۵۶٫۴۳
۹	تجریش	۲۶۵۲۵	۱۵۷۴۸۶	—	—
۱۰	رشت	۱۰۹۴۹۱	۱۴۳۵۵۷	۱۸۸۹۵۷	۴۱٫۶۲
۱۱	قم	۹۶۶۹۹	۱۳۴۴۹۲	۲۴۷۲۱۹	۸۶٫۰۹
۱۲	همدان	۹۹۹۰۹	۱۲۴۱۶۷	۱۵۵۷۸۵	۳۳٫۵۴
۱۳	ارومیه	۶۷۶۰۵	۱۱۰۷۴۹	۱۶۴۴۱۹	۴۸٫۴۶

(۱) دولت ۱۳۵۵ جمعیت شهرکها را تجریش و ری و گن جزو شهر تهران محاسبه شده در سال ۱۳۴۵ جمعیت شهرک های اوی - دریکه ، فیاوران ، رستم آباد ، تلمیک ، زرگنده ، ضرابخانه ، اهریبه ، زرگنده ، داوریه ، کوی سمان و رهنماویه جزو شهر تهران منظور شده بود.

شماره شهری	سال ۱۳۴۵		سال ۱۳۵۵		سال ۱۳۶۵		نسبت رشد سالانه جمعیت هر منطقه سرشماری
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	
۱	۵۹۵۲۵۶۲	۳۱	۹۷۴۲۲۴۶	۲۹٫۰۶	۱۵۸۵۲۶۸۰	۲۷٫۰۳	۱۳۴۵-۵۵
۲	۱۲۰۰۱۱۴۶	۶۹	۱۵۲۸۶۶۷۷	۶۰٫۹۶	۱۷۸۵۲۶۶۴	۵۲٫۹۷	۱۳۵۵-۴۵
۳	۱۸۸۵۴۷۰۴	۱۰۰	۲۳۷۰۸۷۲۲	۱۰۰	۴۳۲۲۵۰۱۰	۱۰۰	۱۳۶۵-۳۵

۲ : با احتساب جمعیت سرماکن

توزیع جمعیت کشور به تفکیک نقاط شهری و روستایی در مناطق سرشماری و پراکنده و مناطق جمعیت بین مناطق سرشماری

جمعیت شهر مشهد در سال ۱۳۵۵ نسبت به سال ۱۳۳۵ حدود ۱۷۵/۹۵ درصد، و نسبت به سال ۱۳۴۵، ۶۳/۰۲ درصد افزایش داشته است. جمعیت شهر اهواز نسبت به سال ۱۳۳۵، ۱۷۸/۴۴ درصد، و نسبت به سال ۱۳۴۵، ۶۲/۰۳ درصد افزایش یافته است. جمعیت شهر اصفهان نسبت به سال ۱۳۳۵، ۱۵۹/۷۱ درصد، و نسبت به سال ۱۳۴۵، ۵۵/۹۹ درصد افزایش داشته. جمعیت قم نسبت به سال ۱۳۳۵، ۱۵۶/۱۹ درصد و نسبت به سال ۱۳۴۵، ۸۴/۰۹ درصد افزایش داشته است. در نتیجه باید گفت که بر اثر مهاجرت در برخی از شهرهای ایران به لحاظ نیروی کار ارزان صنایع کوچک و فعالیتهای در ارتباط با خدمات رشد کرده، و زراعت به ویژه در کنار شهرکها از رونق افتاده است. از نتایج اجتماعی مهاجرت دهقانان به شهرها از سوی افزایش جمعیت و دگرگونی در ترکیب جمعیت شهری و تغییرات در قشریندی اجتماعی، و تقسیم جامعه به دو قشر غنی و فقیر، به ویژه تهیدستان شهری از جمله پادوها و شاگرد مغازهها و مشاغل کم درآمد بوده، از سوی دیگر دهقانان زدگی شهرکها و از میان رفتن " هویت " آن است. به طوری که در سابق یکی از وظایف این گونه شهرها بهره کشی از رعیتها در روستاها بوده، و چنین شهرهایی اعیان نشین منطقه محسوب می شده، و از مراکز خرده مالکان و بزرگ مالکان به شمار می آمد. بر اثر حوادث نامبرده این گونه شهرها به کانونهای تجاری و سلف خری و نزول خواری تبدیل گشت و فروشگاههای بزرگ از فروشندگی تولیدات صنایع داخلی گرفته تا محصولات صنایع و کشاورزی خارجی در آنجا تأسیس شد. در نتیجه مشاغل آزاد به مقدار قابل ملاحظه‌ئی رشد یافت. بالاخره بر اثر ادامه رشد جمعیت و مهاجرت، شهرها گسترش یافته و نظام اداری نیز در آنجا نیرو گرفت، و در همه جا شهرک و میان شهر و شهرهای بزرگ دشواریهایی مانند مسکن و آموزش و بهداشت و غیره پدیدار شد. این فرآیند در گذشته چنان سریع انجام گرفت و چنان ساختار اجتماعی را به هم ریخت که تنها جرقه‌ئی لازم بود که جامعه را به انفجار بکشاند که در سال ۱۳۵۷ شمسی کشاند.

نتیجه گیری

مقایسه تطبیقی داده‌های آماری در دوره‌های سرشماری نشان می‌دهد که جمعیت شهرهای ایران از ۵/۹۵ میلیون تن در سرشماری سال ۱۳۳۵ به ۲۷ میلیون تن در سرشماری جدید (آبان ماه ۱۳۹۵) رسیده است. به عبارت دیگر در خلال ۳۰ سال اخیر، جمعیت شهری ایران حدود ۲۱ میلیون تن افزایش داشته است. این افزایش ناشی

از رشد طبیعی جمعیت شهرهای اولیه، و مهاجرت روستائیان به شهرها و پیدایی کانون‌های زیستی جدید (روستا - شهرها) بوده است. پیدایش کانون‌های زیستی جدید، ارتباط با توسعه یافتگی تعدادی از آبادی‌های بزرگ روستایی و افزایش جمعیت آنها دارد. در دوره مذکور رشد متعارف و طبیعی جمعیت شهرهای ایران (سالانه حدود ۲/۹٪)، باید جمعیت شهری را از ۵/۹۵ میلیون در سال ۱۳۳۵ به ۱۴/۱ میلیون تن در سال ۱۳۶۵ می‌رساند. در حالی که طبق برآورد سرشماری اخیر، جمعیت شهرها به حدود ۲۷ میلیون تن رسیده است. بنابراین باید پذیرفت که حدود ۱۳ میلیون تن از جمعیت کنونی شهرهای کشور به پیدایی کانون‌های زیستی جدید (روستا - شهرها) و به مهاجرت روستائیان ارتباط دارد. از سوی دیگر بنا بر مآخذ موجود چون جمعیت شهرهای جدید حدود ۵ میلیون تن است ظاهراً بقیه اضافه جمعیت شهری (حدود ۸ میلیون تن) باید به مهاجرت جمعیت روستایی به شهرها و رشد این جمعیت در خلال سال‌های ماندگاری در شهرها مربوط باشد. بر طبق محاسبات آماری حدود ۴/۵ میلیون تن در خلال ۳۰ سال اخیر از روستاها به کانون‌های شهری اولیه مهاجرت کرده، و در طول دوران زندگی شهری، این جمعیت حدود ۳/۵ میلیون تن (نسل‌های بعدی) افزایش داشته است. در پایان باید یادآور شد که قسمتی از جمعیت شهرهای جدید نیز ناشی از مهاجرت روستائیان به این کانون‌هاست که تخمین میزان آن دشوار است.

فرایند افزایش جمعیت شهری با منشاء اجتماعی روستایی و شهری می‌توانست سودمند واقع شود. اگر از نیروی جمعیت اضافی در صنعتی کردن کشور بهره گرفته می‌شد و شهرها به مراکز تولید تبدیل می‌گشت و بیکاری و بیکاری پنهان از میان رفته و ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه دگرگون می‌گشت، اما چنین نشد. روستائیان که بر اثر اضافه جمعیت روستایی، و نتایج اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ شمسی از زمین جدا شده و تولید معیشتی خود را از دست داده و به شهرها روی آورده بودند به طور عمده در فعالیت‌های خدماتی به کار مشغول گردیدند. در دوره مذکور یا به عبارت دیگر در دو دهه پیش از انقلاب در شهرها به جای گسترش صنایع سبک و سنگین، بیش‌تر سوداگری، ساختمان سازی و مشاغل مرتبط با خدمات رواج یافت. و دولت‌ها بر اثر اتخاذ سیاست اقتصادی نادرست و تنها اتکاء بر درآمد نفت وابستگی اقتصادی کشور را به خارج به ویژه از لحاظ فن آوری (تکنولوژی)، بیش‌تر کردند، در نتیجه پاره‌ئی از بخش‌های اقتصادی کشور هم در اقتصاد جهانی ادغام شد و به دنبال آن شهرنشینی هم در فضای ناسالمی گسترش یافت و شهرها به لحاظ بالا رفتن فوه خرید

پاره‌ئی از گروه‌های اجتماعی مردم بر اثر درآمد نفت، به بازار تولیدات کالاهای مصرفی صنایع کشورهای خارجی و تولیدات صنایع داخلی وابسته و "مونتاژ" تبدیل گردید. به دنبال آن سرمایه‌داری صنعتی ایران که بر اثر رقابت با تولیدات صنایع خارجی و نوعی وابستگی فن آوری توان خود را از دست می‌داد ناگزیر به غیر از بازارهای شهری فضای اقتصادی خود را تا مناطق روستایی کشانید، و به دنبال آن نیز بورژواهای نجاری هم بازارهای روستا - شهرها را تصاحب کردند.

در روستاها نیز بر اثر افزایش حجم کالاهای مصرفی هزینه زندگی دهقانان و خوش نشینان و حتی مردم عشایر به مقدار قابل ملاحظه‌ئی بالا رفت و مشاغلی مانند دلالی و واسطگی، و داد و ستد در شهرک‌های مناطق روستایی توسعه پیدا کرد و بر اثر رشد جمعیت هر شمار بیکاران افزوده شد و گروهی از مهاجران روستا به ویژه دهقان‌زادگان تنگدست به شهرها روی آورده به خیل شهیدستان شهری مانند دستفروش‌ها و شاگرد مغازه‌ها و دیگر گروه‌های پائین از جمله هرزک‌های (= Lumpen) شهری پیوستند. به طوری که نیروی کار ارزان مهاجران شرایط مناسبی برای بهره‌کشی از آنان در احداث ساختمان‌ها پدید آورد، و به تدریج آنان در شهرها ماندگار شدند.

با همه این احوال قسمت‌هایی از مناطق کشور از همین توسعه اقتصادی نامطلوب جامعه ایران نیز جدا مانده، و در آن ادغام نشده، و مصرف کننده باقی ماند. در نتیجه به تدریج جمعیت اضافی تولیدات کشاورزی و صنعتی را بلعید و کشور را هر روز بیش‌تر از پیش به خارج نیازمند ساخت و سرانجام به لحاظ عدم اتخاذ سیاست‌های درازمدت تولیدی جامعه با دشواری‌های بزرگی روبرو شد.

قبالة تاریخ

مجموعه‌ای عکسی از شبنامه‌ها، اعلامیه‌ها، فوق‌العاده‌ها و ورقه‌ها و اعلانهایی که از میان رفته است و سندیت تاریخی دارد.

گردآوری ایرج افشار - انتشارات طلايه

منتشر شد

نگاهی به وضع ترجمه در زبان فارسی

(بخش اول در شماره ۱۰-۱۲ سال ۱۳۶۸)

در مرحله کنونی چه آثار خارجی باید به فارسی ترجمه شود؟

پیش از دخول در اصل موضوع به دو سؤال باید پاسخ داد که تا بحال به کرات مطرح شده است و ارتباط مستقیم با بحث ما دارد. یکی اینکه آیا ترجمه این همه کتاب درباره این همه موضوعات و مباحث گوناگون که به کار تعلیم و آموزش فنون نیز نمی آید ضروری یا دست کم مفید است یا خیر. آیا برای کشوری در حال رشد که افرادش نیاز مبرم بلکه حیاتی به فراگرفتن رشته‌های تخصصی و عملی دارند ترجمه فلان اثر فلان شاعر یا نویسنده اروپائی و مشاهدات و خاطرات فلان سفیر خارجی و یا پژوهشهای خاورشناسان درباره مثلاً لهجه‌های محلی فارس نوعی تجمل و تفتن محسوب نمی‌شود؟ وانگهی حساب کنید چه قدر کاغذ و ماشین و سرب و کوشش مغزی و پول و وقت صرف ترجمه و چاپ و توزیع و فروش و بالاخره قرائت این کتابها می‌شود، با توجه به اینکه نود درصد اینها را از خارج وارد می‌کنیم چه مقدار ارز مملکت به هدر می‌رود؟

در پاسخ گونیم این گونه استدلال در موارد کاملاً ضروری درست است ولی در موارد دیگر تا حدود زیاد نادرست و سفسطه آمیز است، زیرا هر کتابی حاجتی را برمی‌آورد و حاجات بشر تنها مادی و روزمره نیست و اصولاً کتب درسی و تخصصی را نباید با کتاب به معنی اعم کلمه اشتباه کرد. پس از اینقرار روزنامه و فیلم و موسیقی و نقاشی هم چه فایده عملی دارد و بسیاری کسان در جامعه ما هنر را بطور اطلاق جزء

محرمات و زوائد و تغنی‌های زندگی می‌دانند. کتب تخصصی و درسی اغلبشان مورد استفاده گروه‌هایی اندک است که گاه شمارشان به صد تن هم نمی‌رسد و هیچ شخص عادی غیر از اهل آن فن آنها را مطالعه نمی‌کند و اضافه بر این چاپ آنها اکثر گران تمام می‌شود و گاه دولت برای رفع حاجت استفاده‌کنندگان باید مبلغی از مخارج آنرا خود بپردازد. کسی هم که به آنها رجوع می‌کند برای آموزش حرفه و رشته خود می‌باشد و در مواقع فراغت خواندن کتاب عادی را ترجیح می‌دهد. انسان متمدنی که در اجتماع می‌زید، خاصه در دورانی که عصر فضا یا ارتباطاتش می‌نامند و کره زمین، بسیار کوچک و افرادش بسیار به هم نزدیک شده‌اند، علاوه بر تخصص در کار و پیشه خود ناگزیر از داشتن اطلاعات عمومی و معلومات روزانه درباره آنچه که در پیرامونش می‌گذرد هست و این آگاهی و هشیاری است که او را از یک ماشین بیجان که کارش را لایقتر و بهتر از سازنده‌اش انجام می‌دهد، ممتاز می‌سازد. کتابهایی که در رشته‌های گوناگون دانش بشری نگاشته شده‌اند تراویده احساسات و زائیده تخیل و چکیده ذوق و عصاره دانش انسانها از هر قوم و ملت و در هر زمانی و مکانند و معیار سنجش درجه تمدن و فرهنگ آنان و گنجینه‌ایست که تمامی دستاوردهای معنوی و علمی و ذوقی بشر از روزگارهای پیشین تا به حال در آنها ضبط و مدتون شده و به نسلهای پسین منتقل گشته است. از این گذشته خواندن کتاب حس کنجکاوی و قوه تخیل را برمی‌انگیزاند و روش درست اندیشیدن و شیوه پژوهش و طرز تخیل و اسلوب نگارش و آئین آفرینش ادبی و هنری را می‌آموزد. از اینرو کسی که زیاد چیز می‌خواند - البته چیزهایی از این دست که گفته شد - افق ذهنش باز و میدان دیدش فراخ و خویش نرم و عواطفش تلطیف می‌شود و عقاید مخالف را تحمل می‌کند، خاصه اگر با زبانهای پویا و غنی آشنا باشد. وانگهی سلیقه و ادراک خوانندگان یکسان نیست و بسیاری کسان که کتاب را برای سرگرمی و لذت می‌خوانند و نویسندگان بیشماری برای این گونه کسان می‌نویسند، فی‌المثل قصه‌پردازی در اعصار قدیم و زمان و داستانهای عشقی و پلیسی در عصر جدید که برای عامه مردم نوشته می‌شود امروزه شاخه تنآوری از ادبیات جهان را تشکیل می‌دهد و نه تنها تجمل به شمار نمی‌آید بلکه تغنی است بی‌ضرر و آرامش‌بخش و در بسیاری موارد آموزنده. اما حکم در این باره که فلاں جور کتاب ترجمه‌اش مضر و زائد و فلاں قسم دیگر سودمند و لازم است در پهنه فرهنگ و کتاب‌کاری است دشوار و دقیق و مخاطره‌انگیز، و تشخیص آن باید بر عهده خود نویسندگان و خوانندگان آگاه و دانا باشد ورنه به محدودیت یا امحای آزادی فکر و قلم می‌انجامد که عواقب زیانبار آن به

مراتب از ضرر کتاب نامفید بیشتر است. این مثل مشهور علم اقتصاد که پول خوب پول بد را از رواج می‌اندازد در مورد کتاب نیز مصداق دارد چه کتاب خوب دیر یا زود جای خود را باز و کتاب بد را از میدان بدر می‌کند.

سؤال دوم اینکه برخی کسان بر این عقیده‌اند که ترجمه قریحه را سترون و ذهن را کامل و نیروی خلاق را فلج می‌کند و جلو تالیف و پژوهش و پیشرفت فرهنگ ملی را می‌گیرد و در ناپدید و تصنیف و تحقیق علمی به مراتب بیش از کتابهای ترجمه شده می‌باشد و تا بدانجا پیش می‌روند که یکی از علل انحطاط ادبی و بی و بندوباری در نگارش و مخدوش شدن زبان فارسی کنونی را وفور ترجمه در پنجاه سال اخیر وانمود می‌کنند. یکی از نویسندگان پرفروش و به اصطلاح «مردمی» که نزد جوانان بیشتر شهرت بهمزده سخنی گفته است که اگر نگوئیم سخیف لاف‌زن غریب بنظر می‌رسد. او افتخار می‌کند که زبان خارجی نمی‌داند و هرگز ترجمه آثار نویسندگان خارجی را نمی‌خواند، زیرا شیوه قلمش ضایع می‌شود و اصالتش از میان می‌رود! این دیگر از آن حرف‌هایی است چنان غیر منطقی که نیازی به رد آن نمی‌بینیم، تنها می‌گوئیم مگر سعدی که معمار زبان فارسی و افصح شاعران است تسلط خارق‌العاده بر شعر و ادب عرب نداشت؟ مگر حافظ که سال پیش ششصدمین سالگرد ولادتش را جهانیان جشن گرفتند با از بر بودن قرآن به چهارده روایت و احاطه بر ادبیات عربی و حتی تضمین ابیات شاعران عرب در غزلیاتش اصالتش را از دست داد یا شعرش ضایع شد؟ مگر سید محمدعلی جمالزاده که هفتاد و اندی سال از عمرش را متوالیاً در اروپا بسر برده و سی سال در یک مؤسسه بین‌المللی به زبانهای خارجی کار کرده و در پیرامونش بندرت فارس می‌شنیده است، این موضوع کوچکترین صیغه فرنگی به نوشته‌هایش بخشیده یا تأثیر سونی در آنها بر جا گذاشته است؟

می‌دانیم طه حسین ادیب نامدار عرب و نویسنده «الایام» دکترای ادبیات از سوربون داشته و همسرش فرانسوی بوده است و نویسنده و شاعر زمانتیک عرب جبران خلیل جبران که به امریکا مهاجرت کرد و بیشتر عمرش در آن دیار سپری شد و به هر دو زبان انگلیسی و عربی می‌نگاشت، و به شدت در تحت تأثیر نیچه آلمانی و ویلیام بلیک انگلیسی قرار گرفت هرگز اصالتش را از دست نداد و امروز از نویسندگان برجسته عرب به شمار می‌رود. اتفاقاً قضیه درست برعکس ادعای آن نویسنده ایرانی است و بسیار نادر دیده شده کسی بدون آشنائی با شاهکارهای ادبی و فکری جهان و خواندن آنها به زبان اصلی یا از طریق ترجمه و البته احاطه بر زبانی که بدان می‌نویسد

بتواند آثاری پربها و ماندنی بیافریند. اینجا باز بر نقش مهمی که ترجمه در غنای زبان و پیشرفت ادبیات و فرهنگ دارد تأکید می‌ورزیم. آری، از بیم رخنه فکر اجنبی دیوار چین گرداگرد مغز خویش کشیدن مانند شتر عساری به دور خود چرخیدن و در همان جای اول ماندن است و حاصلی جز به تنگ نظری و خشکاندن سرچشمه ذوق و اندیشه و الهام ندارد. زمزمه‌هایی این سالها از سوی کسانی درباره منع و حتی کوبیدن فرهنگ باصطلاح منحنی غربی شنیده می‌شود و به یقین این یا به مصداق المزمء عدو لما جهلوه ناشی از جهل است و یا فرهنگ را با آداب و عادات ناپسند و کین‌توزی سیاسی اشتباه می‌کنند و شگفت اینکه اینان پوشاک و خوراک و مرکوب و تقریباً تمامی لوازم زندگی و کارشان از غرب وارد می‌شود و فرزندان و نزدیکانشان را به غرب می‌فرستند تا از زبان و فرهنگ و دانش غربی بهره گیرند و حتی برای اخذ تکنولوژی که جزئی از فرهنگ غربی است یقه می‌درانند!

دانستن یک یا چند زبان معتبر خارجی یا خواندن ترجمه آثار بیگانه خاصه غربی نه تنها مانع بروز اصالت نمی‌شود بلکه قریحه را زاینده‌تر و عرصه فکر را فراختر و میدان تخیل را پهناورتر و ذوق را تیزتر و قلم را پربارتر می‌کند. احدی از شاعران و نویسندگان و دانشمندان نامدار قدیم یا جدید فارسی زبان را سراغ نداریم که به زبان عربی یا یک زبان عمده اروپائی یا به هر دو آشنائی یا تسلط نداشته بوده باشد!

اکنون که به این دو سؤال پاسخ داده شد باید از خود پرسیم که در حال حاضر و در مرحله‌ای از تحول که جامعه ما قرار دارد ترجمه چه نوع کتابهایی به فارسی بهتر و شایسته‌تر است؟

چنانکه در بالا گفته شد بطور اصولی ترجمه هر گونه کتاب راجع به هر موضوع تا آنجا که با مقتضیات زمان و مکان وفق دهد بیضرر و سودمند و گاه ضروری است و ایجاد محدودیت ولو به دلائل عامه‌پسند زبان دارد. جای تأسف است که در کشور ما چون سطح فکر و فرهنگ آنان که کتاب می‌خوانند هنوز زیاد بالا نرفته است و قشر آگاه و روشنفکر ما نشان داده که به مسئولیت خویش عمل نمی‌کند و ناشران صلاحیت و توان و امکانات محدود دارند و اتحادیه‌های مولفان و مترجمان وجود ندارد و اگر هم به وجود بیاید سوابق نشان داده است که یا بوسیله زرنگترها یعنی هرچیزها و یا از طرف گروههای سیاسی و بهر حال برای تأمین مقاصد شخصی یا سیاسی تشکیل می‌شود، این نیز تکلیفی خواهد بود که لامحال به گردن دولت و دستگاههای وابسته بدان می‌افتد. اما دولت هم نباید در صدد دخالت ناروا برآید بلکه باید در امر ترجمه راهنما و یاری رسان

باشد مثلاً از ناشران فرهنگدوست و باحسن نیت و مترجمان صالح و ورزیده حمایت و به آنان کمک مالی و معنوی کند تا آثاری را که ترجمه آنها ضروری یا مفید است و در زیر برخورداریم شمرد ترجمه و منتشر نمایند. این کار در گذشته نیز به صور مختلف شده است ولی چون مردم نوعاً به دولت بدگمان بوده‌اند و هر اقدام مقامات دولتی را کاسه زیر نیم کاسه و به نیت خیر نمی‌دانستند، دولت و مؤسسات وابسته بدان باید بدون غرض و بدون از خاصه خرجی عمل کنند تا اطمینان عامه جلب شود. یکی از اقدامات دولت می‌تواند تعیین اولویت و برنامه‌ریزی باشد.

وقتی می‌گوئیم مقام دولتی منظورمان فلان کارمند پشت میز نشین که فقط بازگشت به نامه فلان و پیرو نامه بهمان بلد است بنویسد و نامه‌ها را به هم سنجاق کند یا مدیرکل شکم‌گنده‌ای نیست که کارش امضاء کردن و زیرورو نمودن نامه‌های اداری است، بلکه باید اشخاص صاحب‌نظر و بصیری به دور از ملاحظات فردی بدین کار گمارده شوند و اینان نیز سلیقه‌های شخصی خویش را اعمال نکنند و کارشان نیز به صورت گروهی مانند کمیسیون انجام شود.

در وهله اول سزاوار است آثاری از میراث فرهنگی قدیم و جدید ملل که شخصیتشان محرز است و جزئی از گنجینه معارف بشری به شمار می‌آیند یا کتب دینی و اخلاقی و عرفانی که بنیان‌کیشها و اعتقادات معنوی انسان بر آن استوار است، ترجمه شوند. این آثار با توجه به اهمیت و تأثیرشان در مسیر جوامع بشری به سوی تکامل یا دگرگونی‌هایی که در تحول اندیشه و فوץ و معنویات آدمی در طی تاریخ به وجود آورده‌اند انتخاب خواهند شد، و از این جمله‌اند: مجموعه وادهای هند و سوتراهای بودائی و کتب دینی و اخلاقی یا گفته‌های منسوب به کنفوسیوس و لائوتسه و زرتشت و مانی و قدیسان مسیحی همچون سنت اگوستین و سنت توماس آکینی و کتاب مردگان مصریان قدیم و نیز حماسه‌های دینی و پهلوانی و ملی (مانند عنتره عربی - افسانه سلطنتهای سه گانه چینی - ماهابهاراتا و رامانایای هندی - گیل گمش سومری - ایلپاد و اودیسه یونانی - حماسه انیید، لاتینی اثر ویرژیل - چکامه پهلوانی رولان فرانسوی - بیلیناهای روسی - ساگهای اسکاندیناوی - سرودهای نیبلونگن، ژرمنها - و بتولوف، آنگلوساکسونها و نظایر آن) و همچنین افسانه‌های قدیمی و قصص حیوانات (خصوصاً

1- Saint Thomas d'Acouain

2- Eneide حماسه روم قدیم

3- Bilyna افسانه‌های عامیانه روسی

4- Nieblungenlied

5- Beowolf پهلوان افسانه‌ای و قدیمی انگلیس

در ادبیات شفاهی افریقائی‌ان و اساطیر کهن و داستانهای عاشقانه معروف جهان. در زمینه فلسفه و علوم انسانی لازم است آثار حکیمان و مورخان و شاعران بزرگ یونان و روم مانند افلاطون و ارسطو و هرودت و کزنفون و دموستن و اخیلوس و اروپیدوس و آریستوفان و هومر و لوکرس و پلوتارک و سنک و سیرون و مارکوس اریوس و بزرگان مغرب زمین از قبیل: دکارت - بیکن - جان لاک - هوبس - اسپینوزا - کانت - استوارت - میل - لایبنتز - هگل - روسو - منتسکیو - ولتر - نیچه - برگسون - فروید - هایدگر - کروچه - دیوئی و مورخان و اقتصاددانان و جامعه‌شناسانی همچون کارل مارکس - تامس مور - ماکس وبر - دوتو کوپل - دور کهایم - آدام اسمیت - ریکاردو - کینز... و معاصران به فارسی برگردانده شود. یقیناً ترجمه فارسی شاهکارهای ادبی جهان از نظم و نثر ضرور است. متقدمان مغرب زمین مانند دانت - بوکاچیو - رابله - مونتینی - پترارک - شکسپیر - گوته - شیلر - سروانتس - فنلون - چوسر - میلتن - لافونتین... و شاعران و نویسندگان و نمایش‌نویسانی همچو: مولیر - بالزاک - استاندال - فلوربر - دیکنس - سویفت - پوشکین - تولستوی - داستایوسکی - تورگنیف - گوگول - چخوف - مویاسان - تنیسون - بایرن - شیلی - کیس - ویکتور هوگو - زلا - آندرسن - ایبسن - استریندبرگ - ادگار آلن پو... و متأخران و معاصرانی چون: توماس مان - کفوت هامسون - پرلاگر کوپست - لاگرلوف - هرمان هسه - کافکا - پیر اندلو - ژید - پروست - جیمز جویس - هرمان ملویل - والت ویتمن - کامو - فالکنر - همینگوی - استینبک - آنتول فرانس - تسوایگ - سلین - بودلر - سینکویج - شاو - پرل باک - بکت - سارتر - پاسترناک - سن ژون پرس - وایلد - الیوت - ریلکه - هینریش بول - آرتور میلر... و از امریکای لاتین و اسپانیا - لورکا - اونا مونو - ارتگای گاست - بورخس - نرودا - آستوریاس - خورخه آمادو - خیمنز - اوکتا ویویاز - گابریلا میرال - گارسیا مارکز - فوئنس... باید ترجمه شوند.

از آسیا و مشرق زمین نیز کسانی را که شایسته ترجمه هستند نام می‌بریم: رابیندرانات ناگور شاعر هندی - لوهسون و هان سو بین (نویسندگان چینی) - لی پو (شاعر متقدم چینی) - میشی می‌یوکیو و کاواباتا (نویسندگان ژاپنی) - یاشار کمال و

1- Lu Hsiin

2- Han Su Yin

4- Mishimi Yukio

3- Li - PÔ

5- kawabata

ناظم حکمت (نویسنده و شاعر ترک) - طه حسین - توفیق الحکیم - محمد حسین هیکل - نجیب محفوظ - محمود تیمور - یحیی حقی (نویسنده گان مصری) - جبران خلیل جبران (نویسنده لبنانی) - محمود درویش (نویسنده و شاعر فلسطینی).

در مورد زبانهای عمده شایسته است که ترجمه از زبان اصلی انجام شود ولی در مورد السنه مهجور مثلاً ژاپنی یا فنلاندی و نروژی ترجمه از زبانهای رایج و بزرگ اروپائی مانعی ندارد.

لازم به ذکر نیست که آثار زیادی از فرهنگ و تمدن اسلامی به زبان عربی برجای مانده است که آنها نیز بخشی از گنجینه معارف بشری به شمار می آیند که اکثر مؤلفانشان ایرانی و از مفاخر ملی و فرهنگی ما هستند و همچنانکه ترجمه‌هایی از ابن خلدون و ابن بطوطه و ابن رشد به فارسی در دست است برخی از کتبی که ایرانیان به عربی تألیف کرده و نگاهشاند جای خالی‌شان باید در زبان کنونی پارسی پر شود، خاصه اینکه تا قرن اخیر فلاسفه و متفکرانی همچو ملاصدرا، شیرازی و حاجی ملاهادی سبزواری آثارشان به عربی است و برخی مانند سهروردی گذشته از رسالاتی به فارسی باز آثار عمده‌شان به عربی تحریر شده است. این کتابها آینه‌ای هستند که فرهنگ گذشته خودمان را به ما می‌نمایاند و ترجمه‌شان ضرور است.

در درجه بعد آثار دیگری که ترجمه‌شان اهمیت دارد کتابهایی هستند که در بالا بردن اطلاعات عمومی و تقویت روح آزاداندیشی و انتقادی و آگاهی بر تاریخ و جغرافیای جهان و معضلات ممالک پیشرفته و به خصوص کشورهای معروف به «جهان سوم» یا در حال رشد تأثیر زیاد دارند و ضمناً حس تمیز و قضاوت را در افراد پرورش می‌دهند و نظرشان را درباره دنیای معاصر گشاده‌تر می‌کنند. اینگونه کتابها که بیشتر اختصاص به مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارند بیشک در تحول فکری افراد و سوق دادن جامعه به سوی پیشرفت و تکامل تأثیر خاصی را وجه نظر قرار ندهند. گفتیم تحمیل و نه تبلیغ. وانگهی اگر تبلیغ هم بکطرفه باشد و به ابراز عقاید مخالف اجازه نشر داده نشود، آن هم خطرناک است حتی اگر آراء مخالف مغرّب هم تشخیص داده شود منع آنها خوانندگان را مشتاقتر و حریص‌تر به شناسائی‌شان می‌سازد. بدبختانه در جامعه ما به ندرت چنین بوده است و بارکش این گناه تعصب مع‌الاسف روشنفکران مغرّب بوده‌اند که دود آن به چشم خودشان هم رفته است و می‌رود. اغوای خوانندگان با حذف یا تحریف قسمت‌هایی از کتابی که ترجمه می‌شود آن هم بخش‌های حساس، از سوی کسانی که داعیه روشنفکری و حتی رهبری فکری جامعه را دارند نه

تنها خطائی است نابخشودنی بلکه خیانتی است به مؤلف و خواننده. ظاهراً در ترجمه آثار برتراند راسل چنین کاری شده است که نمی‌توان آن را حمل بر غفلت نمود یا غیر عمد تلقی کرد.

ترجمه سفرنامه‌های سیاحان خارجی و همچنین ترجمه خاورشناسان درباره تاریخ و ادب و فرهنگ و هنر و کیشهای ایران یقیناً نافع خواهد بود چه خویش را از زاویه دیدی متفاوت مشاهده می‌کنیم و می‌شناسیم، زیرا چه بسا شخصی خود عیوب خویشان را نمی‌بیند و دیگری آنها را بی‌پرده‌تر و بهتر به او می‌نمایاند.

شماری از آثاری که در بالا بدانها اشاره شد تاکنون و گاه چندین بار به فارسی ترجمه شده‌اند ولی معدودند آثاری که ترجمه صحیح و خوبی از آنها به فارسی شده باشد و برخی به صورت مسخ شده و ملخص و مغلوط انتشار یافته‌اند. بنابراین تجدید چاپ ترجمه‌های خوب قدیمی و برگردانی مجدد ترجمه‌های معیوب امری لازم است حتی اگر یک اثر به توسط دو نفر ترجمه بشود، آن یک که فصیحتر و صحیحتر است ماندگار خواهد بود.

به هر حال ترجمه آثار بزرگانی که ذکر شد به فارسی کاری است که اگر بخواهیم زبانمان فراخور مقام بلندی که داشته است سرزنده و پویا باقی بماند، باید دیر یا زود انجام گیرد و بیشک این امری است خطیر و پرزحمت و مستلزم جهد و مداومت و تنها در طول زمان و با مشارکت جمعی کثیر از مترجمان با صلاحیت و علاقمند و با راهنمایی و کمک صمیمی مقامات دولتی امکان‌پذیر خواهد بود، ورنه زبان پرمایه و شیرین فارسی نمی‌تواند در برابر زبانها و فرهنگهای غالب و قاهر مغرب زمین بر سر پا بایستد و حامل فرهنگی غنی و پربر در شان گذشته پرافتخار خویش گردد. البته ترجمه هر چه بیشتر کتب خارجی که ذکر شد و تشویق عامه به مطالعه و تأمل در آنها نبوغ خفته‌ای را که در نژاد ایرانی نهفته است بیدار خواهد کرد و ما هم می‌توانیم با داشتن تولستویها و بالزاکها و همینگویها خود را به کاروان ادبیات جدید جهان برسانیم و سهمی در غنی ساختن آن ایفا کنیم.

اینک می‌رسیم به موضوع دوم و آن اینکه مترجم چه شرایطی را باید دارا باشد؟

از روزگار قدیم ایرانیان پیوسته در سه موضوع خود را صاحب‌نظر می‌دانسته‌اند: معماری و طبابت و شعر. سابق بر این هر کس کوره سواد داشت شعری هم، خوب یا بد، می‌یافت و تخلیصی برای خود می‌جست. اکنون که سواد گسترش یافته و شمار کتابخوان زیاد شده و به همان نسبت تعداد کسانی هم که زبان خارجی می‌دانند

افزون گشته است، ترجمه را هم باید به این سه تخصص دیرین اضافه کرد. شاید در ایران چند صد هزار نفر در مدرسه یا کلاسهای زبان شکسته بسته انگلیسی را فرا گرفته باشند و دهها هزار نفر نیز به عنوان تحصیل در کشورهای خارجی کمابیش این زبان و فرانسه و آلمانی و ایتالیایی و روس و یا السنه مهجور دیگری را آموخته‌اند. قریب به اکثریت این افراد اگر هم بالفعل دست به ترجمه نمی‌زنند بالقوه خود را در این کار توانا می‌پندارند. تکرار می‌کنم منظور من ترجمه حرفه‌ای و فنی و اداری و حقوقی نیست چه کسانی که در خارجه حتی برحسب تفنن هم درس خوانده باشند قاعده در رشته تخصص‌شان باید از عهده این کار برآیند و این نیز هنری بشمار نمی‌آید و درباره ترجمه‌های خبری و روزنامه‌ای هم که برای اهل فن بالنسبه آسان است حرفی ندارم گو اینکه این گروه مترجمان بیش از همه به زبان فارسی لطمه زده‌اند و می‌زنند و نفوذشان در میان خوانندگان عادی بسیار است. لکن گروه مورد نظر من آنانی هستند که به ترجمه آثار ادبی و فلسفی و تاریخی و تحقیقی دست می‌زنند و با اینکه نود درصدشان صلاحیت این کار را ندارند خود گمان خلاف آنرا دارند زیرا به جهل مرکب دچارند.

ابتلای بزرگ جامعه ما جهل ساده نیست که توده بی‌سواد ناآگاه بدان دچارند بلکه جهل مرکب است که بیماری خاص باسوادان و گاه روشنفکران یا به تعبیر بهتر و روشنفکرمان‌بان و کم‌سوادان می‌باشد و قدمای ما آنرا به خوبی می‌شناخته و چنین تعریف کرده‌اند آن کس که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند! یکی از نشانه‌های این بیماری تهوّر جاهلانته است. اگر حمل بر اغراق نشود بیش از نود درصد مترجمان ادبی ما - حتی آنان که به کسب شهرت کاذب از این راه به نام و نانی رسیده‌اند - به این عارضه درمان‌ناپذیر که فضل فروشی و تبختر و خود را یک سروگردن بالاتر از دیگران دانستن یکی از علائم دیگر آنست مبتلایند. عدم توجه زبان‌دانان با سواد که معمولاً این گونه آثار ادبی و فلسفی را به زبان اصلی یا یکی از زبانهای عمده جهان می‌خوانند و فقدان یا کمبود نقد صحیح و اصولی کتاب موجب شده است این مترجمان که اکثریت عددی دارند عرصه را خالی ببینند و بتازند. مرحوم دکتر صورتگر استاد شوخ طبع ادبیات انگلیسی دانشگاه می‌گفت من نان بیسواد می‌خورم مردم را می‌خورم زیرا چه بسیارند معلمان عادی مدارس هند که بیشتر و بهتر از من انگلیسی می‌دانند!

پنجسال پیش یکی از ناشران معتبر از نگارنده خواست که «خاطرات روزانه» آندره ژید را که از آثار معروف ادب و فرهنگ فرانسه در قرن اخیر است از فرانسه به فارسی ترجمه کنم و اصل کامل کتاب را هم به من داد. من سابقاً تکه‌هایی پراکنده از

ملخص این خاطرات را خواننده ولی هیچگاه به چشم خریداری آنرا برانداز نکرده بودم و این بار با فرصتی که در پیش بود تقریباً تمامی این هزار و اندی صفحه ریز نوشته را که متضمن همه گونه نکات سیاسی و تاریخی و ادبی و هنری و فلسفی است با لذت خواندم. چندی بعد ناشر پرسید چه تصمیم گرفته‌اید؟ گفتم این کار از من بر نمی‌آید. با حسن ظنی که نسبت به من داشت گفت: حیف است شما از این کارهای اساسی و جدی که از عهده‌تان برمی‌آید سرباز بزنید. جوابش دادم حیف اینست که نتوانم حق چنین اثر بزرگی را ادا کنم و هم نزد وجدان خویش و هم آیندگان - البته اگر آن را بخوانند! - سرافکننده شوم. بعدها شنیدم ترجمه این اثر و چند اثر مهم و دشوار دیگر را به یکی از آن مترجمان حرفه‌ای پرآوازه سپرده شده است که «کارخانه ترجمه‌سازی» شان آئی از کار نمی‌ایستد و تا بحال دهها شاهکار ادبی اروپائی را مسخ شده و مچاله و مخلوط به خورد خوانندگان بینوا داده‌اند!

اینجاست که ناگزیر از خود می‌پرسم آیا مترجمانی که سالهاست شهرت کاذب به دست آورده‌اند نان بیسوادی و بی‌توجهی خوانندگان را نمی‌خورند؟ آیا تنها روان و ساده و حتی دلپذیر بودن نشر فارسی یک ترجمه مطابقت آن را با متن اصلی تضمین می‌کند؟ اگر این معیار را وجه قیاس فرار دهیم پس آیا ذبیح‌الله منصور که انصافاً فارسی را روان و شیرین و درست می‌نوشت بزرگترین مترجم زمانه نیست؟ تا آنجا که شنیده‌ام آن مرحوم لااقل فرانسه را به آن حد می‌دانست که کاملاً مفهوم متن اصلی را درک کند و از نظر لغت دانی فرانسه نیز کم‌نظیر بود! پس مترجم خوب باید چه شرایطی را داشته باشد.

شرط اول اینست که یک مترجم خوب و نه زبردست (ارزش کار مترجمان زبردست گاه کمتر از نویسنده اصلی نیست) به زبانی که از آن ترجمه می‌کند تسلط کامل داشته باشد به این معنی که لطف کلام و سبکهای گوناگون نگارش و ریزه کاریهای آن را درک نماید و تعبیرات و ضرب‌المثلهای آنرا بداند حتی در پاره‌ای موارد با اصطلاحات عامیانه آشنا باشد و این حاصل نمی‌شود مگر با آشنائی عمیق و در طی مرور زمان با خود آن زبان و ادبیات و فرهنگ آن و داشتن توانائی ادای مقصود حتی نگارش به آن زبان. بیگمان اگر به زبان مزبور تحصیلاتی کرده و مدتی در میان اهل آن زبان زیسته و با آنان حشر و نشر داشته باشد حصول این منظور آسانتر خواهد بود. شرط اخیر استثنا هم دارد زیرا چه بسا کسانی که عمری در سرزمین بیگانه زیسته و تحصیل و کار کرده‌اند ولی زبان محل را در حد رفع حاجات شغلی و مکالمه روزمره

می‌دانند و گاه از سخن گفتن و نوشتن صحیح به آن زبان عاجزند و در مقابل هستند کسانی که بر اثر استعداد ذاتی و جدیت و ممارست در تحصیل زبان و مطالعه بسیار بی‌آنکه در میان اهل زبان زیسته حتی با آنان مراد داشته باشند دست کم لسان ادبی را در حد کمال فرا گرفته‌اند و چندین تن از مترجمان قابل و زبردست قدیم ما از جمله این کسان بوده‌اند.

البته شرط اول لازم است ولی کافی نیست زیرا شرطی که کمتر از آن اهمیت ندارد تسلط بر زبانی است که ترجمه به آن انجام می‌گیرد چه فکر و کلام نویسنده باید در قالب این زبان ریخته شود. هیچکس نمی‌تواند ادعا کند به صرف اینک زمانی که زبان مادری اوست یا به آن تکلم می‌نماید و تحصیل کرده است آنرا خوب می‌داند. متأسفانه در نسلهای اخیر بسیار کسان را می‌بینیم که دیپلم متوسطه دارند یا لیسانس ادبیات هستند و کتاب هم می‌خوانند و نشر متقدمان که هیچ، حتی نشر متأخران و معاصران را هم درک نمی‌کنند. آیا بدون آشنائی با شعر فارسی - می‌دانیم زبان فارسی را شعر حفظ کرده است - و متون نثر قدیم و جدید و دست کم تا حدودی آشنائی به عربی که برای فارسی همچون لاتینی برای السنه بزرگ اروپائی ریشه و خزانه لغت محسوب می‌شود، می‌توان بر زبان پارسی تسلط یافت؟ من به زبان کهن پهلوی کاری ندارم که برخی از ادبای نامدار معاصر ما همچو ملک‌الشعراء بهار به فرا گرفتن آن نیز نپرداخته‌اند تا ریشه‌یابی لغات پارسی سره و ساخت واژه‌های نازه برایشان آسانتر گردد. به طریق اولی مترجم باید به اصطلاحات خاص و لسانی که مربوط به موضوع کتاب است عمیقاً آشنا و چه بهتر که در آن رشته صاحب‌نظر باشد. ترجمه متون فلسفی چنانکه محمدعلی فروغی و عباس زریاب خوئی و محمود صنایع کرده‌اند کار اهل فن است. به فرض دارا بودن این شرایط آیا قبول ندارید که ترجمه به معنای والای آن هنری است چون شاعری و نویسندگی که قریحه لازم دارد و مترجم خوب غالباً عاشق کتابی می‌شود که ترجمه می‌کند و گاه خود را به جای نویسنده می‌گذارد.

بالاخره آنچه در دیار ما حکم اکسیر را دارد وجدان حرفه‌ایست و همانقدر که این خصلت برای پزشک و استاد و لوله‌کش و بنا اهمیت دارد برای مترجم نیز واجد اهمیت است. آیا مترجمی یافت می‌شود که نسبت به نویسنده یا مولفی که اثرش را ترجمه می‌کند احساس مسئولیت داشته باشد و همچو قابیل که هنگام کشتن برادرش هابیل چشم غضبناک خداوند را نگران بر خود دید چشم نویسنده را ناظر بر کار خویش ببیند؟ چنین کسانی شمارشان اندک است و بیدقتی و کار را سرسری گرفتن بدبختانه نزد ما امری عادی است.

جایگاه زبان و ادب فارسی در جامعه کنونی ایران

زبان فارسی بزرگترین نشانه ملیت قوم ایرانی است. سامانیان - مهمترین خاندان ایرانی که در قرنهای سوم و چهارم هجری زبان و ادب فارسی ذری را تشویق و تقویت می کردند - بیغین این نکته را می دانستند و دریافته بودند که برای کسب استقلال فرهنگی و سیاسی، باید زبان فارسی احیا و تقویت شود. فردوسی نیز که خود به فارسی عشق می ورزیده و حتی بزرگ بر گردن ملت ایران دارد، گفته است: «عجم زنده کردم بدین پارسی». شاعران و نویسندگان بزرگ چون رودکی و فرودسی و نظامی و خاقانی و حافظ و سعدی و مولوی و بیهقی و نصرالله منشی و دیگران در طی بیش از هزارسال درخت تناور فارسی را از سرچشمه ذوق و دانش خویش آبیاری کردند و آن را شاداب و باطراوت به دست آیندگان سپردند، اما مردم جامعه ما به علل گوناگون سخت بدان بی توجهاند و این بی التفاتی خطری بزرگ برای زبان و ادب فارسی است. ورود لغات بیگانه چون واژه های عربی و ترکی و انگلیسی و فرانسه ... اگر مطابق نیاز و بنا بر سیر و تطور و تکامل زبان باشد البته خطری نیست و ورود بیش از حد آنها هم اگرچه خطر است، اما بی اعتنایی به زبان و بی ارزش شمردن آن خطری است بسیار بزرگتر که باید جدی گرفته شود. زبان دوم عالم اسلام، زبانی که روزگاری از جیحون و هند و سند تا آسیای صغیر را در سیطره خود داشت و در زبان اقوام و ملل گوناگون تاریخ و کشورهای مختلف جهان از چین گرفته تا اروپا و افریقا آثار نفوذ آن را می توان یافت و ادبیاتی که گوته و دانت و آندره ژید و امثال آنان را تحت تأثیر قرار داده است، سالیانی است که در زادگاه خویش خوار و خفیف است و چه خطری بزرگتر از این!

امروز بسیاری از مردم جامعه ما می گویند: «زبان و ادبیات هم شد رشته تحصیلی؟ عصر صنعت و تکنیک و موشک و ماهواره است، زبان و ادبیات به چه کار

۱- نگارنده این سطور، در شماره هفتم سال ۱۳۶۰ مجله آینده در مقالتی مختصر درباره زبان فارسی بحثی کرده است که با این نوشته بی ارتباط نیست. پرهیز از تفصیل را، آن مطالب تکرار نشد.

می‌آید؟ مگر شمر هم ارزش تحصیل کردن دارد؟». حتی بسیاری از همکاران دانشگاهی بخصوص در رشته‌های علمی و فنی، پرداختن به زبان و ادبیات را نفعی بیش نمی‌دانند. این مردم گمان می‌کنند که کشورهای بزرگ و پیشرفته صنعتی جهان با پتک و گرز بر سر زبان و ادبیات خویش کوبیده و آن را پاره پاره کرده و در آتش قهر خویش سوزانده‌اند و در نتیجه امروز به این پایه از پیشرفت رسیده‌اند. مردم ما نمی‌دانند که این فکر، خود فکری است استعماری - نمی‌دانند که استعمارگران این اندیشه را رواج داده‌اند تا جامعه ما زبان و ادبیات خویش را تضعیف کند و رابطه‌اش با فرهنگش قطع شود و چون این رشته‌ها بریده گشت، تنه خشکیده این ملت را به اربابه هوس خویش بریندند و به هر کجا که می‌خواهند ببرند، زیرا ملتی که از زبان و فرهنگ خویش بریده باشد چون کودکی است سر راهی که نه اسم خود را می‌داند و نه اصل و نسب و هویت خود را. قوم بی فرهنگ هم در چهارسوی تاریخ وجودی است بی نام و نشان و بی هویت که وی را به هر راهی که بخواهند می‌برند و به هر کاری که بخواهند می‌کشند. اگر این تصور ما ایرانیان درست است چرا ملل فرنگی خود زبان و ادبیات و فرهنگ خود را فراموش نمی‌کنند؟ چرا درس تاریخ امریکا از درس‌های عمومی دانشجویان در دانشگاه‌های امریکا حذف نمی‌شود؟ چرا اروپایی زبان در مقابل غلطی که بر زبان بیگانه اروپایی گوی جاری می‌شود بی‌تاب می‌شود و باشتاب اشتباه او را تصحیح می‌کند؟ یکی از ادیبان و فاضلان می‌فرمود که وقتی در یکی از دانشگاه‌های امریکا در رشته تاریخ تحصیل می‌کردم، روزی با دانشجویان امریکایی سخن می‌گفتم: یکی از آنان پرسید چه رشته‌ای می‌خوانی؟ گفتم: تاریخ. با عجاب به من نگریست و گفت: تاریخ؟! ایرانی و تاریخ؟! عجیب است؟ تاریخ و ادبیات و سیاست از آن ماست، شما باید رشته کثافت‌شویی بخوانید! و منظورش پزشکی بود.

دکتر سید فخرالدین شادمان در کتاب «تسخیر تمدن فرنگی»^۲ رمز غلبه بر تمدن فرنگی و دفع غریزدگی را زبان فارسی دانسته است. اگرچه مرحوم آقا احمد در کتاب غریزدگی^۳، بعضی از نظریات و عقاید وی را نپسندیده، اما باید گفت که نظر او درباره زبان فارسی است، زیرا فرهنگ در اینگونه مسائل عاملی اساسی است و مهمترین رمز و کلید آشنایی با فرهنگ اصیل ایرانی - اسلامی، زبان فارسی است.

۲- مراجعه شود به کتاب «تسخیر تمدن فرنگی»، دکتر سید فخرالدین شادمان، تهران،

۳- غریزدگی، جلال آل احمد، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۵۶، ص ۶۸-۹.

بهر تقدیر در جامعه امروز ما آنچه حاکم است پول است و آنچه معیار است ظواهر است و محسوسات. دانشجویی که پزشکی و مهندسی می‌خواند آثار عملش در جامعه محسوس است، اما کسی که رشته ادبیات و تاریخ می‌خواند اثر کارش ملموس نیست، زیرا تحولات فرهنگی را به چشم نمی‌توان دید و به دست نمی‌توان سود. بهمین سبب طبابت مثلاً که شغلی پول‌ساز است و نتیجه‌اش محسوس، در جامعه اهمیت خاص دارد. این است که از میان جوانان، آنان که بتوانند علوم پزشکی یا فنی می‌آموزند و آنان که نتوانند به ادبیات و تاریخ و امثال آن روی می‌آورند و معدودند کسانی که با وجود استعداد و توانایی به رشته‌های علوم انسانی کشیده شوند، مگر در مواردی خاص.

کم نبوده‌اند دانشجویانی که به نگارنده این سطور مراجعه کرده‌اند و گفته‌اند که پدر و مادر و اقوام و آشنایان ما را سرزنش می‌کنند که چرا در رشته ادبیات درس می‌خوانی، و البته روشن است که تا زمانی که ادبیات نیز جایگاه و مقام واقعی خود را در جامعه نیابد، جوانان ما از تحصیل در این رشته یا امتناع می‌کنند یا احساس حقارت.



امروز به سبب همین بی‌اعتنایی، زبان فارسی در مدارس و دانشگاه‌ها مهم شمرده نمی‌شود. دانشجویان سایر رشته‌ها درس فارسی عمومی‌را به دیده تحقیر می‌نگرند و آن را درسی می‌دانند که صرفاً باید گذرانده شود و نمره‌اش آنان را از مشروطی و اخراجی نجات دهد.

امروز بسیاری از معلمان در مدرسه به شاگردان خویش می‌گویند که وقت خود را صرف خواندن فارسی و تاریخ نکنید، آنچه مهم است علوم و ریاضی است.

امروز حتی بسیاری از تحصیل کردگان ادبیات و معلمان ادبیات به کار خویش بی‌اعتقادند و بیمقداری زبان و ادبیات را خود به شاگردان تلقین می‌کنند و اگر همکاری داشته باشند معتقد به آن، می‌گویند فلانی هم باورش شده است.

امروز مردم جامعه ما به آموختن زبان فارسی در سطحی بسیار نازل قناعت می‌کنند و گمان می‌کنند همینکه ارتباط زبانی در حد نیاز روزانه با دیگران برقرار شده کافی است.

امروز مردم جامعه ما به سبب ندانستن زبان فارسی و نشناختن ظرائف و لطائف آن به زبانی سخن می‌گویند ناقص و سراسر غلط: واژه‌های نادرست و جمله‌بندی‌های معیوب و ناهماهنگ. چه نیکو گفت دکتر خانلری آنجا که اینگونه زبان را زبان

«یاجوج و ماجوج» خواند.

امروز کتاب‌هایی که برای کودکان و نوجوانان و جوانان نوشته می‌شود و به میزانی وسیع چاپ می‌شود، به همین زبان یاجوج و ماجوج نوشته می‌شود و کودکان و جوانان از آغاز به این زبان انس می‌گیرند.

امروز علاوه بر ترجمه‌های نارسایی و غلط و علاوه بر نشرهای مغلوط‌روزنامه‌ها، عاملی بزرگ در تخریب و فساد زبان فارسی کوشاست و آن رادیو و تلویزیون است. گفتارهای رادیویی و تلویزیونی از هر نوع که باشد و گوینده، خواه گوینده آن سازمان باشد و خواه افرادی دیگر که به مناسبت‌های گوناگون سخنشان پخش می‌شود، معمولاً به زبان یاجوج و ماجوج سخن می‌گویند، و بچه‌ها و جوانان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند و از شنوندگان و بینندگان پرویاقرص برنامه‌های رادیو و تلویزیون‌اند، هیچ‌ظن به دل راه نمی‌دهند که زبان رادیو و تلویزیون مملکت، ممکن است غلط باشد، آن را می‌شنوند و می‌آموزند و تکرار می‌کنند و اگر احیاناً پدر و مادرشان آن غلط را به کار نبرند، سخن آنان به اصطلاح تصحیح می‌کنند. اگر پدرشان بگوید: «در را ببند» می‌گویند غلط گفتی: «درب را ببند»

تعجب نکنید، بسیاری از دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی - که معلمان و مدافعان و محافظان آینده این قیمتی در دری‌اند - وقتی ورقه امتحانی یا تکلیف درسی می‌نویسند از اینگونه ترکیبات و اصطلاحات غلط فراوان به کار می‌برند. «در رابطه با»، «در راستای»، «زیر سوال بردن چیزی»، «مورد... قرار دادن»، «آوردن رای مفعولی پس از فعل جمله - بجای اینکه پس از مفعولی بیاید» و «سقف چیزی» (ظاهراً بجای میزان و معیار یا حداکثر چیزی) و مواردی از این دست دیگر بسیار جا افتاده است و کسی به نادرستی و زشتی این واژه‌ها آگاه نیست.

امروز زبان یاجوج و ماجوج در کتابهای درسی دانش‌آموزان نیز راه یافته است و دانش‌آموزان حتی از طریق کتابهای درسی خود نیز این اغلاط را می‌آموزند. جستجویی اندک در کتابهای درسی نشان می‌دهد که مولفان این کتابها در جمله‌بندی و انتخاب الفاظ دقت کافی نداشته‌اند، اگر نه جای اینگونه کلمات و عبارات در کتب درسی نیست:

- «دستورات دینی - اندیشمندان - همواره بیم آن می‌رود که قدرت این نیروها

۱- زبان یاجوج و ماجوج، دکتر پرویز نائل خانلری، مجله سخن، سال هفتم، شماره سوم،

مورد سوء استفاده واقع شود.»^۵

- «بررسی مجموعه قوانین و روابط اقتصادی و مراحمی که یک کالا از تولید تا مصرف طی می‌کند را علم اقتصاد می‌گویند - هرگونه فعالیت اقتصادی و غیر آن که طبیعت را به صورتی غیر قابل جبران آلوده یا نابود سازد ممنوع است - در اسلام پرداخت مالیات یک عبادت است.»^۶

- «ویژگی‌های اخلاقی ابن‌سینا در ارتباط با تربیت اسلامی او.»^۷

امروز دانشجویی در کلاس ادبیات دانشگاه پیدا می‌شود که اگر فصیده «مادر می» رود کسی را برای او بخوانی، می‌گوید این شعر وزن و قافیه ندارد.

اگر شما معلم ادبیات باشید و شاگردتان - که در آینده‌ای نزدیک، لیسانسیه - یعنی مجتهد زبان و ادبیات فارسی خواهد شد، در ورقه خود از اینگونه غلطهای املایی و انشایی داشته باشد و کاری هم از دستتان ساخته نباشد، گریبان خود را چاک نخواهید زد؟ اینهاست نمونه‌های غلطهای املایی و انشایی و سخافت‌هایی که از نوشته‌های دانشجویان استخراج شده است و بیانگر ضعف شدید اطلاعاتی دانشجویان نیز هست:

- استاد به شما خسته نباشید می‌گویم.^۸

- اهمیت یادداشت برداری در کارهای تحقیقی از درجه بالایی برخوردار است.

- به کتبی که در تذکره یا معرفی افراد خاص از یک گروه پرداخته باشند را طبقات گویند.

- مجموعه‌ای از مثل‌های زبان عربی که وارد زبان فارسی شده است را جمع آوری کرده‌اند.

- این کار در قرن پنج در زمان صفویه [یعنی صفویه] انجام شده است.

- ورق‌های قدیم در چاپخانه‌ها کار می‌کردند.

- اندازه کاغذ یادداشت باید اندازه مخروط باشد!

- اگر تحقیقی را بنمائیم.

- یک سری مشاهدات

۵- تعلیمات اجتماعی سوم راهنمایی، سال ۱۳۶۸، به ترتیب صفحات ۱۰، ۱۳، ۱۹ و

۶- تعلیمات اجتماعی دوم راهنمایی، سال ۱۳۶۸، به ترتیب صفحات ۳۵ و ۵۷.

۷- فارسی اول دبیرستان، ۱۳۶۷، ص ۵۱ و نیز صفحات ۵۲ و ۵۳.

۸- ضمناً تأثیر زبان رادیو و تلویزیون در این جمله‌ها کاملاً مشهود است.

۹- کلمات داخل دو ایرو، نقل است و واژه‌های داخل دو قلاب را نگارنده افزوده است.

- مجمع الامثال نوعی از کتب رجال (امثال) است که در آن ضرب‌المثلهای و جملات کنایی آورده شده.
- کتاب المصادر به شکل دساتیر است.
- «امه هاویه»: کسی بوده که انزوا و گوشه‌نشینی را اختیار کرده و از متصوفه بوده است و به جزء حق به وجود دیگری توجه نداشته باشد.
- مثلی را می‌زند.
- نخ با سوزن باید در ارتباط باشد.
- همانطوری که نخ در ارتباط با سوزن است.
- بی تفاوت از کنار اینها بگذرند.
- کسی که مورد حق واقع شده
- هر چیزی بسوی کل خودش در ارتباط و روان است.
- مولوی در این ابیات مقدم بودن معنی بر صورت را ارائه می‌دهد.
- اگر سالک کاملاً از دستورات مرید عمل کند.
- از کسانی که غیر هستند توجه نکند.
- دف طبلی تو خالی بوده است.
- جام جهان نما جامی است که اسکندر مقدونی از خسرو پرویز داشته است.
- خود غزنین هم در بغداد است.
- بدانجهت که بدانند من را در این کار منفعتی برای من نداشته است.
- اسماعیلیه در قرن ۵ و ۶ ظهور پیدا کرده
- هلاکو باعث شد که نقار و کدورتی که بین علاءالدین نکش و سلطان محمد خوارزمشاه بود از میان برود.
- در دوره اشکانی، مینورسکی از ویس و رامین صحبت می‌کند.
- او یک سری عقایدی که بوی الحاد از آن می‌آمد را ارائه می‌دهد.
- خلافت عباسی انقراض پیدا می‌کند.
- مولوی غزلیات شمس تبریزی را می‌خوانده و در مثنوی از آنها تأثیر می‌پذیرفته.

۱۰- جمله در شرح پیتی است از مثنوی مولوی که اشاره دارد به آیه نهم سوره القارعه: «و اما من خفت موازینه فامه هاویه». برای خوانندگان مجله آینده این فیض عظمی کافی است اگر معنی و تفسیر صحیح «امه هاویه» را از نویسنده این جمله بیاموزند!!

- دیوان شمس نیز توسط مولانا مطالعه می‌شده
- ای کسی که با خدا در رابطه‌ای.
- طرز استفاده و روشی که پیامبران هر کدام در دین خود آورده‌اند را بیان می‌کند.
- می‌توان از زمان حیات ناشر پی به تاریخ کتابت نسخه خطی برد.
- اصول کافی ناشر آن کلینی است.
- کتابی است در رابطه با شرح حال کلمات عربی.
- معجم البلدان از یاقوت حموی است در رابطه با جغرافیاست که در رابطه با نامهای کسان و جایها توضیح داده است.
- سخنان حلاج بوی حلول و اتحاد را می‌داد.
- در صوفیه به علم ارزش زیادی قائل می‌شوند و نمونه‌های آن کتاب کیمیای سعادت از احیاءالعلوم خود غزالی که در آن علم زیاد به آن توجه شده است.
- انسان باید دست به شیخ و مراد بزند و از آنها کمک بگیرد.
- آنها رذالت را به خرج می‌دادند.
- علم باید از طریق ریاضت و سلوک انجام گیرد.
- در رابطه با یک سری فعالیت‌ها.
- او توانست تصوف را به مرحله بالایی ارتقاء کند.
- توکل با توحید مربوط است که توحید به چهار دسته تقسیم می‌شود.
- اصل کلمه تصوف را همان صوف می‌دانند مشتق از صفا.
- روح به بدن دیگر منتقل پیدا می‌کند.
- انسان کامل آن انسانی است که شامل تمام عنایت خداوندی درش باشد.

نمونه غلط‌های املائی:

راجعه به (راجع به)، ثبط (ثبت)، نقطه‌های ریز (نکته‌های...)، در موقعه (در موقع)، غیرو (غیره)، استساق (استساق)، نخسه خطی (نسخه خطی)، ارجأ (ارجاع)، راجب به (راجع به)، وابسطه (وابسته)، پزیرا (پذیرا)، مصتفیض (مستفیض)، تیره گی (تیرگی)، ساددلی (ساده‌دلی)، کلی (کولی)، حروف غریب المخرج (قریب المخرج)، نسب کردن (نصب کردن)، تلف (تلف)، اسمائیل (اسماعیل)، قواعد (قواعد)، محیا (مهیّا)، لحجه (لهجه)، فسق معامله (فسخ معامله)، حوضه (حوزه)، حاضر (حاضر)، اتلاق (اطلاق)، اتلاغ (اطلاق)، قصابد قرا (غرا)، خوا و ناخوا (خواه و ناخواه)، بمعجوج

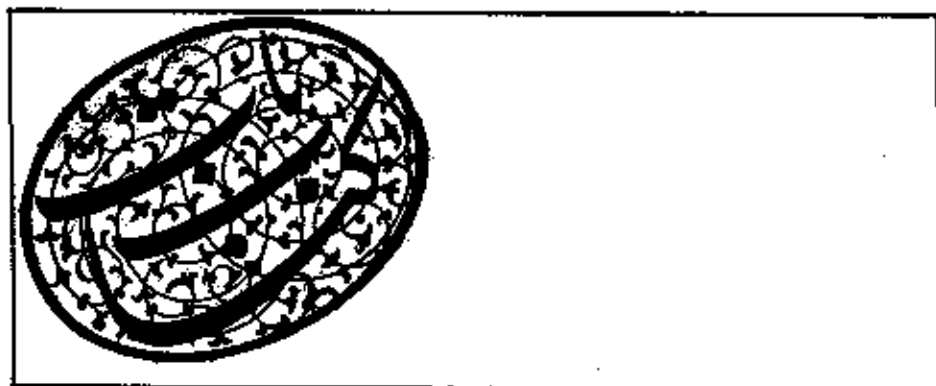
و معجوج (باجوج و ماجوج)، نشعت (نشأت)، حضر کردن (حذر کردن)، جحد (جهد)، مصوٓط (مصوت)، غصال (غسال)، قالباً (غالباً)، سماء (سماح)، الفاء (الفا) و... البته گفتن این نکته نیز لازم است که ما معلمان ادبیات از سالیانی پیش خود حرمت امامزاده را شکستیم و در مدرسه و دانشگاه، زبان و ادبیات فارسی را ناچیز شمرده‌ایم. روحیهٔ تساهل در ما سبب شده است که کمترین مقدار درس بدھیم و کار از شاگردان نخواهیم و عالیترین نمره‌ها را اعلام کنیم و در نتیجه بدینی جامعه را نسبت به زبان و ادب تقویت کنیم. بدین ترتیب، دانش‌آموزانی که در دبیرستان، درس فارسی را بدین نمط خوانده‌اند با پایه‌ای ضعیف به دانشگاه می‌آیند و پس از آنکه مایه‌ای اندک کسب کردند حکم اجتهادشان صادر می‌شود. همینها هستند که معمولاً برای تدریس فارسی به مدارس می‌روند و این دور کم سوادى همچنان برقرار می‌ماند.

انتشارات مزدا

ده سالی می‌گذرد که احمد جبلی مؤسسهٔ انتشارات مزدا را در کالیفرنیا بنیاد گذارده و همیش را مصروف به نشر کتابهای مربوط به ایران و بخش کتابهای چاپ شده در ایران کرده است و هر فصل دفتري به نام «پیام مزدا» به چاپ می‌رسند که حاوی نام و نشان هر دو دسته از آن کتابهاست. جزین بخش و فروش سلسله انتشارات Persian Heritage Series با آن مؤسسه است. يك رشته از کتابهای مورد علاقهٔ مؤسسه ترجمهٔ اهمیت معاصر ایران است و درین زمینه تاکنون این کتابها را منتشر کرده است:

- ترجمه سنگ صبور از صادق چوبک که م.ر. قانونپروز آن را به ترجمه درآورده و با مقدمه و توضیحات لغوی و موضوعی (برای خوانندهٔ فرنگی ناآشنا) همراه ساخته است. (۱۹۸۹)
- منتخبات درامهای ایرانی برگزیدهٔ م.ر. قانونپروز و جان گرین اثر نوشته‌های فلامحسین سعیدی، صادق چوبک، بهرام بیضی، نادر ابراهیمی (دو نمایشنامه)، حسن یفغنی، محمود رهبر، فرامرز طالبی. در پایان کتابشناسی برگزیدهٔ نمایشنامه‌های ایرانیان توسط جان گرین ملحق شده است. (۱۹۸۹)
- نویسندگان ایرانی داستانهای کوتاه. بررسی سرگذشت نامه و کتابشناسی، اثر جان گرین. (۱۹۸۹). کلری است که این دوستان ادبیات فارسی براساس مجلهٔ راهنمای کتاب، پیک کتاب، کتابشناسی ملی ایران، منتشر کرده است

- 1) The Patient Stone
- 2) Iranian Drama. An Anthology
- 3) John Green



علی محمد هنر
(سیامک گیلک)

مقامات حریری

به تصحیح علامه کدین افتخار جوادی - طهران - ۱۳۶۳

«مقامه» در زبان تازی، اصطلاحاً نوعی از قصه‌های بسیار کوتاه به هم پیوسته است بانثری مسجع و آهنگین و کلاً مصنوع، از ابداعات بدیع‌الزمان همدانی (قرن چهارم هجری قمری) که بعدها با مقامه‌های پنجاه‌گانه حریری (قرن پنجم و ششم هجری قمری) به حدّ کمال نزدیک گردیده است.

قدرت حریری در نوشتن مقامات، از جهت صحت عبارات و رعایت قواعد صرف و نحو و مقید بودن به اصول فصاحت - برطبق ذوق اهل زمانه - و درست به جا نشانیدن تعبیرات و کلمات، تا به آن حدّ بود که به زودی «مقامات» کتاب درسی شد و بعضی از اهل قلم باسواد و کتاب خوانده و آشنا به رموز فصاحت و بلاغت زبان تازی، از برای تفهیم خوانندگان و تلقین تازی آموزان، بر آن شرح و توضیح‌ها نوشتند و به دیگر زبانها، از جمله فارسی، برگردانده شد که کتاب مورد بحث، از آن جمله است. از قرائن موجود، می‌توان دریافت که ترجمه لغظ و درعین حال، استادانه این کتاب، به فارسی نیز، به چنین منظوری بوده است.

توانائی مترجم ناشناخته فارسی، در، یافتن و به کار گرفتن کلمه‌ها و تعبیرهایی که به طور دقیق و درست، بتواند به جای تعبیرات و کلمات پر از ابهام و ابهام و چند معنایی عربی، بنشیند، به راستی شگفتی آفرین است و می‌تواند سرمشق غالب مترجمان تنک حوصله و تنک مایه روزگار ما بشود؛ که حکایت‌های کنتربروری چابتر و

نمایشنامه‌های شکسپیر و حکایات گی دوموپاسان و داستانهای چخوف و... را با همان الفاظ و تعبیراتی، ترجمه می‌کنند و در دستها می‌اندازند که مقاله‌های بسیار ساده روزنامه‌ها و گفتگوهای مردان سیاست و تجارت فرنگ را.

گنجینه لغات مترجم، آن چنان غنی و مالا مال است که خواننده دقیق و کمال‌جوی را به شگفتی می‌اندازد. چه در کمتر ترجمه‌ای، چنین تسلطی بر لغات را توان دید. به احتمال نزدیک به یقین، آنچه را که از لغت و اصطلاح، مترجم به کار برده است؛ در حوزه ادبی آن سامان وجود داشته؛ اما نکته مهم و بسیار سزاوار توجه، معادل‌گذاریهای دقیق و برابری‌های باریک بینانه او و دیگر گزارندگان ما در گذشته‌هاست. با اینهمه، مترجمان، همیشه در گزیدن لغات و اصطلاحات مناسب و رواج از میان انبوه کلمات، کامیاب و موفق نبوده‌اند و گاه شده است در متنی که به فصاحت و بلاغت، اختصاص داشته است، آن گونه بد و نامفهوم، یعنی به زبان یا جوج و مأجوج، ترجمه کرده‌اند؛ که خواننده از مطلب، ابدأ، لذتی نمی‌برد، سهل است حتی مطلب به آسانی، دستگیرش نمی‌شود.^۲

در روزگار ما نیز وضع ترجمه، چنین است. برای بهتر دریافتن موضوع، کافی است، مثلاً خواننده دقیق و نکته‌یاب، ترجمه‌ای را که دانشی فردی بسیاریان در عصر ما، از درام عرفانی و بلندپایه «فرانسیس تامپسن» شاعر انگلیسی^۳، به نام: The Hound of Heaven کرده است؛ با ترجمه‌ای که دیگری، سی سالی پس از آن، کرده است؛ بسنجد تا دریابد که تسلط بر زبان و موضوع و برگزیدن بهترین‌ها در کار ترجمه، چگونه از ترجمه اول، شاهکاری ساخته است ماندنی و از ترجمه دیگر، متنی روزنامه‌ای و ناپایدار...

در کار ترجمه قدیم مقامات، نگاهی گذرا به کاربردهای کلمه «فراخ» و ترکیباتی که با آن مترجم ساخته و افعالی که درست کرده است و نیز مقاصدی که مثلاً به پیشاوند «فرو» ساخته، مطلب را روشن‌تر می‌سازد و از این دست موارد بسیاری را می‌توان در کتاب او یافت. البته این، غیر از لغات و ترکیبات نادر و کمیابی است که به

1- Wortschatz

۲- تجربه الاحرار، حسن قاضی طباطبائی، ۹۹/۲ متن و حاشیه

۳- ۱۸۵۹-۱۹۰۷ میلادی

۴- پانزده گفتار، مجتبی مینوی، فرانسیس تامپسن / ۴۰۴-۴۱۳

۵- خرد و کوشش، دوره پنجم، دفتر اول، ص ۸۷ و مابعد

حذ و فور، در کتاب توان دید: بیابان فراخ (۱۹۰ عکسی)، خداوند بخششی فراخ (۹۸ ع)، خداوند راههای فراخ (۴۷ ع)، خیمه فراخ (۵۳ ع)، دامن فراخ (۳۰ ع)، راههای فراخ (۱۲۳ ع)، عیش فراخ (۱۵۸ ع)، گمان فراخ (۵۶ ع)، فراخ بار (۱۴۸ ع)، فراخ بریدن از (۱۳۵ ع)، فراخ تر (۹۳ ع)، فراخ جود و گواز (۱۷۸ ع)، فراخ دادن (۲۵ ع)، فراخ دستی (۱۰۱ ع)، خداوندان فراخ دستی (۹۸ ع)، اشتر فراخ رو (۲۴ ع)، فراخ سالی (۷۳ ع)، فراخ سرای (۱۷۸ ع)، فراخ شدن (۲۱۱ ع)، فراخ عرصه (۱۱۸ ع)، فراخ عطا (۱۱۰ ع)، فراخ عیسی (۴۷ ع)، فراخ فرارسیدن (۱۱۰ ع)، فراخ کردن (۴۲)، فراخ گذرانیده (۴۲۱).

با پیشوند «فرو» (منقول از نسخه عکسی):

فرو آرامیدن (۳۲ عکسی)، فرو آمدن (۴۱ ع)، فرو آمدن از (۱۴۰)، فرو آمدند به (۱۴)، فرو آمدن خواستن (۱۱۰)، فرو آمدن در (۵۰)، فرو آوردن (۱۵)، فرو استادن (۱۵۳)، فرو انگندن (۵۵)، فرو ایستادن (۱۴۴)، فرو بردن (۱۰)، فرو بردن در (۵۹)، فرو بستن (۴۵)، فرو بسته شدن (۱۰۶)، فرو بندانیدن (۱۶۹)، فرو خفتن (۵۹)، فرو خوابانیدن (۱۰۲)، فرو خواندن (۲۰۳)، فرو خوراندن (۵۶)، فرو خوردن (۱۰۸)، فرودادن (۵۹)، فروداشتن (۴۵)، فروریختن (۱۱)، فروریختن بر (۶۸)، فروریختن در (۳۸)، فرو ریپیدن (۹۴)، فرو شدن (۱۰۵)، فرو شدن بر (۱۳۹)، فرو شدن به (۴۳)، فرو شدن در (۳۵)، فرو شکستن (۴۹)، فرو فرستادن (۹۰)، فرو کردن (۳)، فرو کشفتن (۱۷۴)، فرو کشیدن (۲۱۱)، فرو گذاختن (۳۵)، فرو گذاختن از (۶۸)، فرو گذاشتن (۱۳)، فرو گذراندن (۶۳)، فرو گردیدن (۲۱۵)، فرو گرفتن (۷۷)، فرو گشتن (۴۳)، فرو گلو کردن (۳۹)، فرو ماندن (۵۴)، فرو مردن (۱۶)، فرو نشاندن (۲۷)، فرو نشستن (۷۷)، فرو نهادن (۱۲۲)، فرو نهادن از (۴)، ...

به هر حال، علاقه‌ای که مصحح محترم، به مطالعه اینگونه آثار منشور داشته‌اند، باعث شده است که تصحیح ترجمه فارسی مقامات حریری را [به عنوان رساله دکتری] به عهده گیرند. این کار تحت مراقبت و ارشاد استادان محترم و از جمله آقایان دکتر حریرچی و دکتر حاکمی و دکتر لسان و دکتر روشن، صورت گرفته است. علی رغم «طعانه‌ای چند» خیره گفتار، که در نقد علمی متون فارسی، طعن کرده‌اند؛ هر کتابی که از گذشته‌های بسیار دور، به درستی، به چاپ رسد؛ و رقمی است روشنگر، از سابقه

فرهنگ اصیل و تمدن ریشه‌دار ما. به شرط آن که، این امر، از سر دقت و فهم و دانائی و دلسوزی و حوصله و امانت‌گزاری کرده شود. پس، از جهت طبع این کتاب، باید از آقای علاءالدین افتخار جوادی، بسیار سپاسگزار بود که با صرف وقت و بذل همت، متنی چنین دشوار خوان و دشوار فهم را به چاپ رسانده‌اند و در اختیار علاقه‌مندان و عاشقان متنهای قدیم فارسی، قرار داده‌اند. اگرچه با کمال تأسف و از سر درد، از یادآوری این نکته ناگزیر است که - چنانکه خواهد آمد - نادرستیهای فراوانی در متن چاپ شده و در پیشگفتار آن، راه یافته است و کاستن‌ها و افزودنهای بسیاری در آن صورت گرفته که نشانگر بی دقتی‌ها و بدخوانی‌ها و امانت‌ناگزاری‌ها است و در نتیجه، متنی شده است بی اعتبار.

مسود این سطور، برای آنکه بتواند به نحوه و کیفیت متن چاپی، پی ببرد و نیز اشکالات بی شمار خود را در خواندن متن رفع نماید؛ به ناچار عکس نسخه اساس طبع، را از کتابخانه صدیقی بزرگوار و دانشی مردی بسیاردان به امانت گرفت و به دقت آن را با متن مطبوع، مطابقت کرد، نتیجه کار، بی اندازه حیران کننده و پام آور بود. زیرا متن چاپ شده با نسخه عکس اساس طبع، در حدود یکهزار و پانصد مورد - بلی در حدود یکهزار و پانصد مورد - اختلاف دارد و این، جز از اغلاط و اشتباهات، بزرگ و کوچکی است که در شانزده صفحه اول کتاب - پیشگفتار - به چشم می‌خورد. اما چون آوردن همه آن نادرستیها، در این یادداشت مختصر، ناممکن است؛ به ناگزیر، «اندکی» از «بسیاری» نوشته می‌شود. چه، هر کس که بخواهد؛ می‌تواند متن چاپ شده را با عکس نسخه اساس طبع، بسنجد و بی گمان به همان نتیجه‌ای نامنتظر خواهد رسید که بنده رسیده است...

کتاب دربردارنده این مطالب است: پیشگفتار (تا ص ۸)، شرح احوال و آثار حریری (تا ص ۱۰)، معرفی نسخ خطی و ترجمه‌های فارسی؟ (تا ص ۱۱)، روش تصحیح (تا ص ۱۲)، مختصات سبکی و... (تا ص ۱۶)، متن (تا ص ۲۷۶)، عکس چهار صفحه از نسخه خطی اساس طبع و دست نوشته‌های دیگر، [واژه‌نامه] (تا ص ۲۹۲)، فهرست اعلام و فهرست اقوام و قبائل (تا ص ۲۹۶).

کتاب نه غلط نامه دارد و نه فهرست مآخذ و مراجع ممد کار و نه نام ناشر، ظاهراً، مشخص است.

در صفحه ۷ و ۸ مرقوم فرموده‌اند: «... شیخ اجل سعدی - رحمه‌الله - با نوشتن

«گلستان» شیوهٔ مقامه نگاری فارسی را... جهت ادامه و استفادهٔ نویسندگان بعد از خود ترسیم و تعیین نمود.» رد این موضوع، احتیاج به استدلال ندارد، تنها قسمتی از «گلستان» که یحتمل، سعدی به مقامه و مقامه‌نویسی، نظر داشته است؛ «جدال سعدی با مدعی»^{۱۰} است که آن هم طرف نسبت با هیچ یک از مقامه‌ها که دیگران به فارسی یا تازی، نوشته‌اند، نیست. بلکه ابداع و ابتکار خود سعدی است. «سعدیانه» است.

در ص ۹ نوشته‌اند: «در ممالک غربی نیز ترجمه‌هایی از این کتاب، صورت پذیرفته و شروحی بر آن نوشته شده است که از بین آنها شرح «دوسامی» قابل ذکر و دارای اهمیت می‌باشد.» باید نکته‌ای را در این مورد یادآوری کرد و آن اینست که ترجمهٔ سیلوستر دوسامی، به علت پاره‌ای کمبودها، بعدها به دست «رینو» و «درتبورگ» پس از مقابله با نسخه‌های دیگر و افزودن تعلیقات جدید به چاپ رسید.^{۱۱}

گذشته از آن «ترجمهٔ فریدریش روکرت»^{۱۲} به آلمانی و نیز ترجمهٔ انگلیسی مقامات، به دست «طامس چنری»^{۱۳} و «فرانسیس یوزف شتینگاس»^{۱۴} با اهمیت بسیار و در خور یادآوری است.

در ص ۱۰، آثار خامهٔ حریری را به‌طور ناقص و بی هیچ توضیح و ذکر مآخذی، بر شمرده‌اند. مثلاً رسائل حریری، منحصر به دو رسالهٔ «السییه» و «الشینییه» نیست. بلکه این دو رساله، معروف‌ترین آنهاست.^{۱۵}

همچنین از سود جستن بعضی از نویسندگان قدیم ما در آثار خود از مقامات حریری، سخنی نرفته است. در حالی که پاره‌ای از اشعار حریری، در متنهای قدیم ما و در این کتاب و آن رساله^{۱۶}، به کار رفته است که هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. مانند ابیاتی

10- Le Seances de Hariri Publiees en arabe avec un commentaire choisi Par de Sacy. 2 eme ed. Par M. Reinaud et M. Derenbourg, 1-3, Paris, 1847.

11- Rückert, F.

12- Chenery, Th.

13- Steingass, F.

۱۴- تاریخ ادبیات عربی، بروکلمان (ترجمهٔ عربی)، ۱/ ۲۷۷

۱۵- نفیة المصدر، دکتر یزدگردی / ۹، ۷۸، ۱۱۹

طوطی‌نامه، شمس آل احمد / ۳۳، ۹۹، ۱۱۸، ۲۷۷، ۲۹۲، ۴۸۹

سندبادنامه، احمد آتش / ۴۴، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۷۶، ۳۲۰

که «حریری» در نتایش فضل و شعر مسعود سعد سلمان^{۱۱}، سروده و در سندبادنامه ظهیری سمرقندی، به مناسبتی، نقل گردیده است.^{۱۷}

در ص ۱۰، پیش از اسم ماندنی مجتبی مینوی رحمةالله علیه رحمه واسمه لقب «جناب آقا» افزوده‌اند که بسیار، تعجب آور است. زیرا در عرف فارسی زبانان و فارسی‌نویسان، تاکنون رسم نبوده است که پیش از نام فردی که در ششم بهمن‌ماه ۱۳۵۵، دعوت حق را لبیک گفته و به دیار باقی، شتافته است؛ لقب «جناب آقا» بیاورند.

در ص ۱۱، در ذیل «روش تصحیح» نوشته‌اند: «نسخه نور عثمانی نسخ محمدبن رشید را به جهت کامل بودن و ترجمه دقیق لفظ به لفظ، اساس کار قرار دادیم و از نسخه ثانوی فقط برای جایگزینی کلمات و عبارات محذوف و احتمالاً ناخوانا با در نظر گرفتن معادل‌های عربی، استفاده نموده و آنها را در متن حاضر با این علامت () نشان داده‌ام.»

اولاً در نسخه اساس، یقیناً، بیش از ده، یازده کلمه ناخوانا، وجود ندارد. ثانیاً وقتی، نسخه نور عثمانی را بجهت کامل بودن و ترجمه دقیق لفظ به لفظ، اساس کار قرار داده‌اند؛ دیگر «جایگزینی کلمات و عبارات محذوف و...» چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ باز در همین صفحه، در دنباله مطلب متناقض قبلی، آمده است: «کلماتی که در داخل این علامت» نوشته شده‌اند؛ نشانگر این است که آن کلمات در هیچیک از دو نسخه ترجمه نشده بود... «کاشکی ایشان که در کار ترجمه، دستی تمام دارند؛ همه مقامات را به فارسی عام فهم خاص پسند، برمی‌گردانیدند تا همگان به ترجمه‌ای درست و کامل از مقامات دست می‌یافتند.

در ص ۱۲، نوشته شده است: «از نظر رسم الخط، در این متن سعی شده است حتی‌الامکان شیوه معمول امروزی زبان فارسی رعایت گردد تا از احتمال غلط خوانی جلوگیری گردد.»

دانسته نیست وقتی، جناب ایشان، شیوه معمول امروزی زبان فارسی به خط فارسی، را رعایت می‌کنند تا از احتمال غلط خوانی جلوگیری گردد؛ چرا چند ده کلمه نامأنوس و دشوارخوان و دشوار فهمی را که در کتاب آمده است؛ در واژه نامه یا در حاشیه صفحات، نه معنی کرده‌اند و نه به اصطلاح مشکول. نیز، چرا باید رسم‌الخط

۱۶- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی طهران، سال پنجم، شماره چهارم

نسخه اساس را تغییر داد؟ این متن و متنهایی دیگر از این دست را کسانی مطالعه می کنند که با شیوه های گوناگون خط فارسی، در گذشته، آشنا هستند.

همچنین، مصحح گرامی، در ص ۱۲، نوشته اند: «تعداد انگشت شماری لغات متروک در این ترجمه وجود دارد که با کوشش زیاد موفق به پیدا کردن آنها در فرهنگهای معتبر فارسی نگردیدیم...» البته این از قصور فهم و نا آگاهی رقم زنده این سطور است که یقین دارد؛ تعداد لغات متروک، در این ترجمه، از تعداد انگشت های دست و پای بنده و شما که سهل است؛ از تعداد انگشتان پای «هزارپا» هم بیشتر است و برای پیدا کردن آنها و دریافتن معنی شان، باید به «متنهای متروک» رجوع کرد نه به «فرهنگهای معتبر فارسی» که هنوز چاپ نشده است؛ اگر چه بعضی، سی سالی از عمر خویش را، بیوقفه، صرف تألیف چنین فرهنگهایی کرده اند...

در ص ۱۲، باز هم آمده است: «هر چند که این ترجمه لفظ به لفظ بوده و با قواعد کلی و مدون دستور زبان فارسی مطابقت ندارد ولیکن...»

بنده هر چه بیشتر مطلب را خواندم؛ به قصور فهم و ادراک و نا آگاهمندی خود، بیشتر، معترف شدم. چه، تا این لحظه یقین داشتم که هنوز «قواعد کلی و مدون دستور زبان فارسی» نه نوشته شده است و نه چاپ شده...

شیوه ترجمه کتاب نیز، مانند های بسیاری در بین کتابهای قدیم ما دارد که براهل فن و دانندگان پوشیده نیست.

باز در همین صفحه ۱۲ مرقوم داشته اند: «علاوه بر لغات و ترکیبات کهنه که فهرست کاملی از آن در آخر کتاب داده خواهد شد، تعداد قابل توجهی پیشاوندهای فعلی در این ترجمه بکار رفته است که در بسیاری از موارد مفهوم و معنای جدیدی به فعل می بخشد.»

متأسفانه، این موارد نیز، قابل تأمل است. چه، فهرستی که ایشان از لغات و ترکیبات [کهنه و دارج و رایج] به آخر کتاب، افزوده اند؛ مثنی از خروار است. فهرست کامل لغات و ترکیبات این کتاب، بی گمان، چیزی در حدود بیست برابر آنچه خواهد شد که ایشان ترتیب داده اند، اما غرض ایشان از «تعداد قابل توجهی پیشاوندهای فعلی» دانسته نشد. زیرا، نمونه هایی از آن پیشاوندهای فعلی را به عنوان نمونه، بازنویس نکرده اند تا معلوم شود که این پیشاوندها کدامند و چه مفاهیم و معانی جدیدی به فعلها بخشیده اند؟

در ص ۱۳، ذیل عنوان «مختصات سبکی و دستور نوشته اند:» ۳. استعمال

حرف اضافه «مر». این نکته هم یکی دیگر از اغلاط بسیار فاحش پیشگفتار است. چه «مر» ادات (Particule) تأکید^{۱۸} است که غالباً پیش از مفعول بیواسطه یا مفعول با واسطه (= متمم فعل) و یا بر سر مضاف‌الیه مقدم بر مضاف (در فکة اضافه با «را») و گاهی نیز قبل از نهاد (فاعل یا مسندالیه) به کار رود.^{۱۹}

باز در همین ص ۱۳ نوشته‌اند: «۶- الحاق حرف «شین» به آخر فعل امر و اراده معنای خاص از قبیل: «انگیزش» و «پیوندش» و «نوانش» و «زیش» و «سگالش» و «مالش».

در بیان این نکته هم، متأسفانه، مصحح ارجمند را چند اشتباه بزرگ، دست داده است: نخست اینکه کلماتی از نوع «انگیزش» و «سگالش» و «مالش» و... را در اصطلاح دستوری زبان فارسی، اسم مصدر (یا به صورت اصح و کامل: اسم مصدر شینی) می‌نامند که برابر است با Verbal noun در انگلیسی^{۲۰} و Nomen actionis در آلمانی. و دیگر، این نوع از حرف شین را، «شین مصدری» می‌نامند^{۲۱}؛ که در فارسی میانه به صورت (I) shn - شن وجود داشته است.^{۲۲} سدیگر - ش به بن مضارع فعل (Präsensstamme) افزوده می‌شود که گاهی این بن مضارع، با صیغه دوم شخص مفرد از فعل امر مثبت، منطبق است. چهارم «اراده معنای خاص» چه نوع اصطلاح دستوری

۱۸- برهان فاطح، معین، ۴ / ۱۹۷۹ ح

۱۹- برگزیده نثر فارسی، معین، ۳۳ /

تفسیر کمبریج، متنی، ۷/۲؛ ۴۰۲/۱

شاهنامه بروخیم، ۱۳۷/۱؛ ۱۴۱؛ ۴۹۵/۲

دیوان رونی، جایکین / ۶۴

دیوان عثمان سخاری، همائی / ۴۸۲، ۷۶۷، ۸۰۷، ۸۱۱

دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق / ۳۱۴

دیوان ممزی، اقبال / ۴۷۶

دیوان قطران / ۴۳۲

دستور زبان فارسی قبضی، ۱۳/۲

دستور زبان فارسی، خیام پور / ۱۲۱

ترجمان البلاغه، آتش / ۲۵۵ (عکسی)

دیوان حافظ، قزوینی - غنی / ۱۵

کلیات سعدی، هند / ۲۰۷، ۲۱۰

۲۰- اسم مصدر، حاصل مصدر، دکتر نفین / ۶

۲۱- همان / ۱۸، ۱۴

۲۲- همان / ۱۶، ۲۱

است و در اینجا چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

در همین صفحه آمده‌است: «۱۲- استعمال کلمه نیک به معنای سخت و زیاد.» این نکته نیز، مطلب تازه‌ای نیست. «نیک» در اصطلاح دستوری «قید مشترک» است و در بسیاری از متون قدیم ما به کار رفته است.^{۲۴} پس خاص این کتاب نتواند بود. ایضاً در صفحه ۱۴ مرقوم فرموده‌اند: «۱۳- اضافه «یا» به گونه‌ی وجه وصفی افعال و اراده‌ی محتای حاصل مصدری از آنها از قبیل: «آرامیدگی» - «افسردگی»...» این نیز یکی از دیگر غلطهای فاحش بسیار زننده چشم و عقل آزار است: «یای مصدری» که در فارسی میانه به صورت *ib* - بوده است؛ در فارسی دری به شکل *-ای* - تلفظ می‌شود و از نوع «یای معروف» است.^{۲۵} این «-ی» یکی از انواع ادات اسم مصدر یا حاصل مصدر است^{۲۶} که در مثالهای آورده شده، به صفت مفعولی «آرامیده» و «افسرده» افزوده شده است و نه به وجه وصفی افعال که یکی از وجوه چندگانه فعل است و از مقوله دیگری^{۲۷}.

در ص ۱۴ نوشته آمده‌است: «۱۶- به کار بردن افعال مرکب با فعل کردن، که جزء اصلی آنها شکل عربی دارد از قبیل: «دلیل کردن» و «رحیل کردن»...» به کار بردن افعال مرکب با فعل کردن، غلط صریح واضح است. بنده آنچه خوان معتقد است که این نکته، می‌بایست، چنین نوشته می‌شد تا هم واقعی به مقصود باشد و هم درست: به کار بردن افعال مرکب که جزء صرفی آن، همکرد کردن و جزء تغییرناپذیر یا صرف‌نشده‌ی آن، کلمتای عربی است. از قبیل «دلیل کردن»؛ «رحیل کردن»^{۲۸}. در ص ۱۴-۱۵ نوشته‌اند: «در این ترجمه لغات و ترکیبات کهنه فراوانی بکار رفته است... چون فهرست کاملی از لغات و ترکیبات در پایان کتاب آورده خواهد شد، لذا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌نمایم.»

آن چنان که پیش از این گفته آمد؛ فهرست آورده شده در آخر کتاب، بسیار

۲۲- همان / ۲۱

۲۴- لسان‌التنزیل، دکتر محقق / ۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۸۷؛

تاریخ بیہقی، فیاض، ۱۳۵۰ / ۲۹، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۲۹، ...؛

کلیله و دمنه، مینوی / ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۶۲؛ ...

۲۵- اسم مصدر، حاصل مصدر / ۴۵

۲۶- همان / ۴۵

۲۷- دستور زبان فارسی، دکتر پرویز نائل خانلری / ۳۳۶ و ما بعد

۲۸- تاریخ زبان فارسی، دکتر خانلری، ج ۲ ص ۲۶۸ و ما بعد

ناقص است. علاوه بر آن، مصحح محترم، تشخیص کلمه‌ها و ترکیبهای کهنه را به عهده خوانندگان کتاب وا گذاشته‌اند. چه، هیچ نوع نشانه یا اشاره و یا قرینه‌ای در فهرست، دیده نمی‌شود که در این باره، مطالعه کنند و جستجوگر را یاری دهد. جز این، نه کلمات و ترکیببات کهنه را معنی کرده‌اند و نه از متنهای قدیم، شواهدی از استعمال آنها به دست داده‌اند تا خواننده پژوهشگر را از نکته‌یابی‌ها و تازه‌یافته‌های خویش آگاه سازند. بی شک خواننده‌ای که چنین متن سنگینی را مطالعه می‌کند؛ به خوبی می‌داند و می‌فهمد که مثلاً «روز انگیختن»؛ چه مفهومی دارد و یا «شیدنا زبانی»، همان «شیوا زبانی» است. هم چنان که استعمال «بادوان» و «زفان» و «اوفتادن» و «جوژه» و... نیز برای او خالی از ابهام و اشکال است. لغات نادر و کم‌یاب این متن، نسبت به حجم کتاب، زیاد است که برخی را به صورتهای به کار برده شده در نسخه اساس، در هیچ یک از متنهای چاپ شده و خطی شناخته شده، نمی‌توان یافت و بعضی دیگر، جز در چند متنی معدود، به کار نرفته است. از این دست است:

الف - فعلهای ساده:

پالیدن / ۸۵ عکسی (ص ۱۸۶ چاپی)^{۲۱}

پیودن / ۳۶ (۵۸ چاپی)

رگوستن / ۲۰۵ (با همه روشنی در عکسی، از چاپی افتاده است.)

روشیدن / ۱۶۸ (از چاپی افتاده است.)

سرییدن / ۱۶۲ (از چاپی افتاده است.)

کامستن / ۱۷ (۴۶ چاپی)^{۲۰}

کولیدن / ۱۹۶ (از چاپی افتاده است.)^{۲۱}

مندیدن / ۱۶۸ (۲۶ چاپی)

نفریدن / ۷۸ (از چاپی افتاده است.)^{۲۲}

نولیدن / ۱۸۹ (از چاپی افتاده است.)

هیویدن / ۱۶۸ (از چاپی افتاده است.)

۲۱- تاج‌المصادر، دکتر عالم‌زاده، ۱۵۷/۱

۳۰- واژه‌نامه مینوی خرد، دکتر تفضلی / ۱۳۷، ۱۸۹ :

۳۱- مهذب الاسماء، دکتر مصطفوی، ۴۰/۱

۳۲- واژه نامک، نوشین / ۳۲۶ :

ترجمه و قصه‌ها، دکتر مهدوی، بیانی، ۲۶/۱، ۵۹، ۱۳۶، ۱۷۰

ب - فعلهای پیشوندی و گذرا

- بریاویدن / ۱۲۰ / عکسی (۶۴ چاپی)^{۳۳}
 برپیاویدن / ۱۰۱ / (۱۳۴ چاپی)
 برخوبیدن / ۱۲۱ / (۱۵۶ چاپی)
 در پیاویدن / ۶۲ / (۹۸ چاپی)
 در پیودن / ۹ / (۲۵ چاپی)
 برسیراندن / ۲۰۰ / (از چاپی افتاده است.)
 پرگناندن / ۶۷ / (۹۵ چاپی)
 در زناییدن / ۸۱ / (از چاپی افتاده است.)
 مزراییدن / ۱۶۹ / (از چاپی افتاده است.)
 هیوانییدن / ۱۸۱ / (از چاپی افتاده است.)

ج - فعلهای مرکب

- پژهان بردن / ۱۲ / (ص ۲۹ چاپی)^{۳۴}
 تدویانه کردن / ۸۱ / (از چاپی افتاده است.)
 کوس کردن / ۱۷۱ / (از چاپی افتاده است.)
 گوازایی کردن / ۱۳۸ / (۲۴۵ چاپی)

د - عبارتهای فعلی

- از پس در داشتن / ۱۸۸ / (۲۵۴ چاپی)^{۳۵}
 از پی در داشتن / ۳۷ / (۱۱۳ چاپی)^{۳۵}
 به گرم آوردن / ۳۹ / (از چاپی افتاده است.)^{۳۶}
 از لغت‌های نادر و کمیاب فقط چندتائی، نمونه را، آورده شود:
 ارج (= ارک) / ۲۹ / (۵۰ چاپی)^{۳۷}

۳۳- ترجمه قرآن موزه پارس، دکتر روانی / ۲۱۹

۳۴- نامواره دکتر محمود افشار، ۱/ ۶۲۸

۳۵- مصادر اللغه، دکتر جوینی / ۹۸

ترجمه قرآن موزه پارس / ۳۲۶، ۳۲۴

ترجمه و قصه‌ها، ۱/ ۳۷۳؛ ۲/ ۷۳۱

۳۶- ترجمه و قصه‌ها، ۱/ ۳۴۱؛ ۲/ ۹۶۵، ۱۰۷۰، ۱۱۸۰

۳۷- مقاصد اللغه، خطی، ورق ۱۲۸ و ۱۶۲

هدایه المتعلمین، دکتر متینی / ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۸۸

- الد (= آلد) / ۶۴ (از چایی افتاده است.)
 بازیانه / ۱۷۵ (۱۳۳ چایی)
 بیوشن / ۱۷۳ (از چایی افتاده است.)
 پژومندتر / ۱۶۰ (از چایی افتاده است.)
 پیش تک / ۱۳۵ (از چایی افتاده است.)
 جایگان / ۱۵۶ (از چایی افتاده است.)^{۲۸}
 جنج / ۱۹۲ (۲۴۸ چایی)^{۲۹}
 چوب آسایی / ۲۰۶ (از چایی افتاده است.)^{۳۰}
 درنیافته / ۴۷ (۲۲۴ چایی)^{۳۱}
 دنوردی (= دنه + ورد = ی) / ۱۸ (۱۴۳ چایی)
 رنگایش / ۲۰۶ (۲۶۵ چایی)
 زیش / ۱۱ (از چایی افتاده است.)^{۳۲}
 ژوبه / ۴۹ (۷۳ چایی)
 سیرغ / ۱۲ (۵۳ چایی)
 سناغ / ۶۵ (از چایی افتاده است.)^{۳۳}
 فرواده / ۵۶ (۳۳ چایی)
 کاردو / ۱۰ (۲۶ چایی)^{۳۴}
 کال / ۱۷ (از چایی افتاده است.)^{۳۵}
 کلندره / ۱۷۴ (۲۲۳ چایی)^{۳۶}
 گوپومند / ۵۷ (۸۴ چایی، با کاف ضبط شده است.)^{۳۷}

- ۳۸- تفسیر بصائر یمنی، سورة حجر، آیه ۷۹
 ۳۹- برهان قاطع، معین، ۵۹۰/۱
 ۴۰- ترجمه قرآن موزه پارس / ۵۲، ۳۲۱
 ۴۱- ترجمه و قصهها / ۲۷۶/۱، ۸۶۷/۲، ۱۰۸۸، ۱۲۵۶
 ۴۲- ترجمه و قصهها / ۵۰۳/۱
 ۴۳- فهرست الفبائی السامی فی الاسامی، دکتر دبیر سیاقی / ۲۱ ح
 ۴۴- نامواره دکتر محمود افشار، ۶۳۶/۱
 ۴۵- ترجمه و قصهها، ۳۳۹/۱ ؛
 مهذب الاسماء، ۳۷۹/۱
 ۴۶- مهذب الاسماء / ۸۶/۱، ۴۱۰
 ۴۷- قرآن مترجم قدس / ۱۵۰

مل / ۲۰۴ (از چاپی افتاده است.)^{۴۸}

* * *

پس از مطابقت متن چاپی یا نسخه عکسی، بنده نویسنده، به این نتیجه رسید که تنها یک صفحه از متن چاپ شده یعنی صفحه ۱۹۰ با نسخه اساس، کاملاً مطابق و موافق است. به عبارت دیگر، در تمام صفحات متن چاپی، متأسفانه بدخوانی و حذف و اسقاط و افزونیهای بسیاری صورت گرفته است که گاه یک کلمه و گاه تا چند جمله است. علت این کار غیر منطقی و نابرابر جایگاه را بنده نمی‌داند. علت دو مورد اخیر، شاید، از این جهت بوده است که مصحح، قاعده نخستین تصحیح متون یعنی ترجیح ضبط مشکل‌تر و مأخذ قرار دادن آن را از یاد بردماند.^{۴۹}

به هر حال، برای آنکه، خوانندگان محترم، به میزان امانت ناگزاری مصحح محترم و ارزش نداشتن متن چاپ شده از نظر گاه ادبی، دقیقاً، پی ببرند؛ از هر قسمت تنها، مواردی اندک را، به عنوان نمونه تحقیق و پژوهش انجام شده در کتاب، در زیر می‌آورد:

الف - بدخوانی

صفحه	سطر	به این صورت چاپ شده	اساس	ورق
۱۷	۵	هوای نفس	وایست نفس	۲
۱۸	۱۴	که آن	قرآن	۲
۱۸	۲۵	نکره نامعلومی	نکره نامعرفه	۲
۲۰	۳	کاونده و پژوهنده	بازپالنده	۴
۲۰	۱۲	چیزان	چیزها	۴
۲۰	۱۸	معینتر است	معتبر است	۵
۲۱	۲۱	نیرایه به ماه	سرایه ماه	۶
۲۲	۶	فراز آید رحلت تو	وقت آید ارتحال تو	۶
۲۴	۲۴	و بر رسیدم قدر مردمان را	و غور کارقرنیان معلوم کردم	۸
۲۵	۲۴	روان من بسته کرد	دوات من راست کرد	۹
۲۸	۴	بدروشید	بروشید	۱۱

۴۸- لغت فرس، اقبال آشتیانی / ۳۰۳ ذیل «موک»

۴۹- Lectio difficilior تحفة الاحیاء، آستان قدس / ۳۱۷ ذیل «موک»

۱۱	گرانی	گدایی	۶	۲۸
-	کامستی که کال رود	خواست که کناره روز	۲۷	۳۵
-	روز در بیدایی، فرو	فرو ریزد	-	-
۱۷	ریزد	-	-	-
۱۷	میچید	نیچید	۱	۳۶
۲۰	گوسردی و گوزرد	کوسه مردی	۲	۳۹
۲۳	آبگیر	آبچه	۳۱	۴۲
۲۵	نجیبانی	تخبه‌هایی	۱۵	۴۴
۳۰	استفول	استفرد	۲۱	۵۱
۳۴	خاوی	بسیار خمبنده	۱	۵۶
۳۷	کامستم که	خواستم که	۲	۵۹
۳۷	پزوهی	به ژرفی	۱۱	۵۹
۳۹	ترشی	خرمی	۱۲	۶۱
۵۶	مندیدنی	خندیدنی	۱۱	۸۳
۵۷	گماشتگی	داشتگی	۱۲	۸۴
۵۸	گزند کننده	گزنداندنه	۲	۸۶
۵۸	خرماپنگی	خرمایکی	۴	۸۶
			۹۱	۹۷
۵۷۶۷	گویرمند	گویرمند	۲۳	۸۴
۸۴	دخل و ریع	دخل و خراج	۱۹	۱۱۶
۸۶	ستفول	ستفرد	۲۸	۱۱۸
۹۴	سناغ کردن	سناغ کردن	۲۰	۱۲۸
۹۹	درهم انجشیدن	فاهم شدن	۹	۱۳۲
۱۱۶	تا پالهای خرما	بنان خرما	۲۳	۱۵۰
۱۲۰	مل بی سرون	کوزه‌ای	۲۹	۱۵۵
۱۲۵	خطیره	طیبه	۱۰	۱۶۲
۱۳۱	لاط	لواطه کرد	۱۵	۱۶۹
۱۳۹	غریله	غریال	۱۸	۱۶۹

۱۳۸	گوازایی کرد	منقاد شد	۱۰	۱۷۹
۱۶۰	پژومندتر	پلیدتر	۳	۲۰۷
۱۶۳	مره گوی	بسیار گوی	۷	۲۱۰
۱۷۷	کزنگ	کودک	۵	۲۲۷
۱۷۷	یک آلد	مجموع	۷	۲۲۷
۱۸۲	پینو	پنیر	۱۲	۲۳۵
۱۸۶	مورش	موره	۳۱	۲۴۰
۱۸۹	نولیدن	زفوییدن	۲۷	۲۴۳
۱۹۱	جنبناک	متحرک	۱۷	۲۴۷
۱۹۵	دهان	دو حال	۱۷	۲۵۲
۲۰۶	چرب آسایی	لطف	۷	۲۶۵
۲۱۰	هو مست	آواز	۵	۲۶۹

ب - افزوده‌ها

نفرستادیم ترا مگر رحمتی از بهر جهانیان
ترجمه شعرها در نسخه عکسی وجود ندارد.

۱۴ - ۱۳ / ۱۸

۱۲۰ / چهار سطر

آخر و ما بعد

ج - افتادگیها

۲ / ۱۹

چو هیزم کننده به شب که نماند که هیزم گرد می کند یا
مار یا چو جمع کننده پیاده و سوار که بسی رذاله در میان
افتد. / ۳ عکسی

و نه بجست مرا از ترس روی او گوشت پهلو و نه در آورد
مرا بر پیش آمدن جای / ۸

۲۴ / بعد از سطر

هشتم

گفتیم محبوبه و کشش کرده بود در میان ما لحظه‌ها با
سحرا و چند ازین و هیچ خواهد مرکشته محبت را هیچ
قصاص. / ۱۰

۲۷ / بعد از سطر

شانزدهم

ای یک حرف ازو منقوط بود و یکی نامنقوط / ۱۰۲

۲۹ / ۱۳۵

پس از این کاری بد پذیرد و والی شود. / ۱۰۳

۵ / ۱۳۷

گفتند زاهدهای بوده است و گفتناند یکی از ملوک غسان
بوده است. / ۱۱۴

۱۹ / ۱۴۸

۱۹/۱۶۳ مراد نه ما رانست، ناودانهاست / ۱۲۶
 اسبان پیشی گیرنده را از اسبان و دوندگان را از اشتران /
 ۲۴۰۲۳/۲۰۰
 ۱۵۵

۵/۲۳۵ وقول نخعی که باکی نیست که بیاشامند در قدح نضار
 ازین چویست. / ۱۸۲

۲۳۹ / بعد از سطر
 بیست و یکم
 گفت نوگونده این مقامات بدرستی که تفسیر کردم نهان
 هر لغزی را در زیر آن و دور نکردم بر آنکه بخواند آنرا
 هویدا کردن آن و بماندست لفظکها که درآمدست بر آن
 این مقامت که گاه بود که پوشیده شود تفسیر آن بر
 برخی از آنکه بر آن افتد خواستم روشن کردن آن او را. /
 ۱۸۴

این یادداشت مفصل‌تر از آن شد که ابتدا قصد کرده شده بود. اما میزان اشتباه و غلط خوانی و غلط نویسی در این متن تا به آن حد است که زحمات مصحح محترم را به هدر داده است و به وجه من‌الوجه، نه می‌توان به این متن استناد کرد و نه، می‌توان آن را رساله دکتری شخصی به حساب آورد که به او لقب دکتری داده‌اند. متن‌های قدیم را باید بدون حذف نقطه‌ای، عیناً به همان صورتی که در نسخه اساس آمده است؛ به چاپ رسانید و اختلافات با سایر نسخه‌ها را در هر مورد، به دقت، قید کرد. لغات و تعبیرات نادر و مشکل را با سود جستن از مآخذ معتبر و قدیم معنی کرد و توضیح داد و کاربرد آنها را تا حد امکان، در متنهای دیگر که از حیث زمانی و جغرافیائی با متن مورد بحث خویشاوندی و نزدیکی دارند؛ نشان داد.

گذشته از اینها آنچه را که مربوط به سبک نوشته می‌شود؛ به دقت بررسی کرد. والا متنی را اینگونه مثله کردن و زحمت مترجمی کوشا و بسیاردان را بر باد دادن، همان کاری است که سابق بر این، کتابفروشیهای خوانساری، در همین شهر، یا ایران دوستهای فارسی‌مدان، در شبه قاره می‌کردند.

در هر حال، آنچه که بیشتر، انسان بی‌غرض و مرض و واقع‌بین را به حیرت می‌اندازد؛ اینست که اگر ایشان، نسخه نور عثمانیه را، اساس چاپ خود، قرار داده بوده‌اند؛ پس چرا، این همه، متن چاپی با آن اختلاف دارد.

با توجه به اینکه، ارزش ادبی هر کتاب در گرو آنست که آنچه چاپ می‌شود؛ عیناً اثر خامه‌گوینده به طور اعم- باشد؛ یا نزدیک به آنچه باشد که گوینده در اصل

گفته یا نوشته بوده است؛ وقتی که در تصحیح کتابی، شیوه التقاطی به کار گرفته می‌شود؛ یا مصحح در متن اساس طبع قرار داده شده، دست می‌برد و از خود کلمات و اصطلاحاتی به جای لغات و اصطلاحهای به کار برده شده، در کتاب می‌آورد؛ روشن است که چنین کتابی تا چه اندازه از اصالت و چنین شیوه‌ای در تصحیح تا چه حد، از نقد علمی متون، بهره دارد.

در کتاب مورد بحث، بسیاری از لغات نادر و اصیل، به عللی که گفته آمد؛ از قلم افتاده است و بعضی از لغات مندرج در لغت‌نامه پایانی کتاب، بر ساخته مصحح است نه از نویسنده متن اصلی مانند کلمه فرومستگی^۵

به هر حال، اشکالات و اشتباهات متن چاپی، بسیار بیشتر از این‌هاست که، فهرست‌وار برشمرده شد. برای نمودن همه آنها، به فرصتی دیگر و یادداشتی مفصل نیاز است. اما باز پسین نکته را، هم، در اینجا باید یادآوری کرد که اگر مصحح گرامی، به جای «توجه به متن عربی و تفحص و جستجو در فرهنگهای معتبر فارسی و عربی» برای یافتن «برابره‌های فارسی صحیح و تقریباً نزدیک به سیاق کلی ترجمه» و افزودن آنها به کتاب، همه متن را، یکجا و یکسان، به فارسی امروزی ترجمه می‌کردند؛ شاید کارشان بیشتر از اینها، از دیدگاه ادبی، گرانی می‌یافت و اگر استادان محترم راهنما، بیش از اینها در پایان‌نامه‌های تحصیلی، بذل توجه می‌فرمودند؛ بی‌گمان، این همه غلط و بدخوانی و «شدرستا» در چنین متنهایی راه نمی‌یافت. تا آنجا که حتی مشخصات نسخه‌های خطی هم، به نادرستی ضبط شود...

دکتر ناصر تکمیل همایون

عالم آراه‌های شاه اسماعیلی

جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)

تألیف در ۹۴۸-۹۵۵ هـ

مقدمه و پیوستها از دکتر الله داتا مضطر

اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۳۶۶ ش (۱۴۰۶ هـ ق / ۱۹۸۶ م)، سی و شش + چهارده + ۶۶۳ صص، صورت، ۲۰۰ روپیه پاکستانی.

خواندن این نسخه و آشنایی قبلی با دو کتاب همانند دیگر، انگیزهای شد تا

فزون بر معرفی کتاب، به دنبال مقدمه‌های کوتاه، در مقام مقایسه و تطبیق با دو کتاب مزبور، خلاصه برداشته‌ها، به رشته تحریر درآید.

* * *

پانزده سال پیش دو کتاب، که در واقع یک کتاب با دو تحریر است، انتشار یافت که بر پایه شش نسخه خطی مدون شده بود:
کتاب اول

عالم آرای شاه اسماعیل با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب (تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ش)

این کتاب بر اساس چهار نسخه تصحیح شده است:

۱ - نسخه آقای علی اصغر منتظر صاحب.

۲ - نسخه کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار

۳ - نسخه وحیدالملک شیانی

۴ - نسخه سیدمحمد طاهری شهاب ساروی

کتاب دوم

عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری (تهران بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۰ ش).

این چاپ بر اساس نسخه‌های معرفی شده پیشین و متن چاپ شده و نیز از دو نسخه متعلق به دکتر حسین مفتاح (از دو کاتب مختلف) تصحیح شده است.

در این باره از کتابهای یادشده در بالا، کمک گرفته می‌شود. نخست اینکه آقای منتظر صاحب درباره مؤلف ناشناخته عالم آرای شاه اسماعیل می‌نویسد:

«مؤلف را اگر چه چندان مایه و پایه علمی و ادبی نبوده، ولی به منابع و مآخذ معتبری دست داشته و اصول وقایع تاریخی این کتاب را بر آنها استوار ساخته است؛ منتها در بعضی جاها که مناسب دانسته، شاخ و برگ‌هایی بر مطالب اصل افزوده و در برخی موارد وارد جزئیات شده و به تفصیل سخن رانده است» (۱)

آقای یدالله شکری نیز کمابیش همان مطالب را بیان می‌کند بدین سان:
«مؤلف از طبقه عوام شیعه، و از پیروان و ارادتمندان طریقتی خاندان شیخ صفی

بوده است» (۲)

اما درباره استفاده مؤلفان از کتابهای دیگر، که بر روی هم خلاصه نگاری، یا تحریر جدیدی از آنهاست، زمانی، مغایم با واژه‌های خود عیناً در کتاب جدید منتقل می‌شوند

و گاه جمله‌ها با اندک دگرگونی، بی آنکه آیین نگارش جدید و سند دادن‌های علمی و اخلاقی رعایت شود یا به شیوه‌ای، و سواس نویسنده‌گان متقدم ملحوظ گردد، در کتاب جدید قرار می‌گیرند، برای مثال می‌توان به بهره‌جویی مولف عالم‌آرای صفوی از کتاب احسن‌التواریخ حسن روملو اشاره کرد:

عالم‌آرای صفوی

« حسین کیا بوم آما در قفس آهنین محبوس گشت و در حیننی که موکلون ازو غافل بودند، زخمی بر خود زده اما کارگر نشد » (ص ۱۲۱)

در آن وقت به مسماع جاه و جلال رسید که درین حدود بیشعایست و در آنجا شیری مسکن دارد و ازو انواع آزار به مردم می‌رسد و هیچ کس را مجال تردد و عبور در آن حوالی و حواشی نیست، پس نواب گیتی ستان با دلاوران دوران کمر همت در رفع آن شیر بسته روانه شدند و نواب گیتی پناه خود به نفس نفیس متوجه شده، چون نزدیک شیرزیان رسید به یک جوبه تیر آن شیر را به خاک هلاک انداخت.

بیت

برآمدستان ز آسمان به زمین
که بردست و بازوش صد آفرین
(ص ۱۶۵)

احسن‌التواریخ

« حسین کیا بوم آما در قفس آهنین محبوس گشت در حیننی که موکلان غافل بودند، ز زخمی بر خود زده، اما کارگر نشد » (ص ۸۰)
بمسماع جلال رسید که در آن حدود بیشعایست و در آنجا شیری مسکن گرفته و انواع آزار به مردم آن ولایت می‌رسد و هیچکس را مجال مرور و عبور در آن حوالی و حواشی نیست، هر یک از آن شیران بیشعایست و نهنگان دریای شجاعت گستری در رفع آن سبع ضاره از خاقان شیرشکار رخصت طلبیدند، آنحضرت قبول نمود و خود به نفس نفیس نزدیک آن سبع رفت و یک چوب تیر آن شیر، دلیر را بر خاک هلاک انداخت.

بیت

برآمدستان ز آسمان به زمین
که بردست و بازوش صد آفرین
(ص ۱۰۳)

کتاب عالم‌آرای صفوی با وفات شاه اسماعیل پایان نمی‌پذیرد، لکن در متن جمعلاتی پیدا می‌شود که معلوم می‌دارد، مولف ناشناس، نه تنها دوره شاه ظهماسپ را درک کرده، بلکه پس از شاه عباس اول و احتمالاً تا دوره شاه سلیمان نیز حیات داشته است (۳).

در نشان دادن همسانی این دو کتاب، شواهد بسیار می‌توان آورد که در این نوشتار به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

عالم‌آرای شاه اسماعیل

«پس عوض‌الخواص بجای پدر نشسته مردم را به ارشاد راه می‌نمود» (ص ۳) «گفت برو به میان بقیه و جوان ترکی در اول عمر به این پوشش و نشان آمده است و در نماز است، او را اسلام داده بگو که شیخ زاهد پدرم ترا می‌طلبید» (ص ۹) «پس شیخ زاهد برخاست بغل گشود او را دربر گرفت و جبین او را بوسیده و گفت..... شیخ را گمان نبود که مثل او ریاضت کشی باشد..... شیخ به نور معرفت دریافت گفت شک به خاطر مرسانید درباره این جوان» (ص ۱۰)

«از جمله مریدان شیخ صالح را چیزی به خاطر رسید شیخ دریافته... و در آن نزدیکی شیخ صالح فوت شد خاک او را قبول نمی‌کرد (ص ۱۰)

«مریدان گفتند که معلوم نیست که شیخ صفی هم بشنود..... به ذکر حق تعالی مشغول گردید و مردم را به دین حق ترغیب نمود» (صص ۱۲-۱۱)

«قیصر گفت ای شهزاده چون به خدا قسم دادی که راست بگویم... چون نیت من خیر بود، تو گرفتار من گردیدی، پس به نیت خود

عالم‌آرای صفوی

«و عوض‌الخواص به جای پدر بزرگوار نشست و مردم را به ارشاد راهنمایی می‌نمود» (ص ۱۱) «گفت ای فرزند برو به میان بقعه جوان ترکی در اول عمر با این پوشش و نشان آمده در نماز است چون سلام داده بگو بیا که شیخ زاهد پدرم ترا می‌طلبید.....» «بعد از آن شیخ زاهد برخاست و بغل گشود او را دریافته و جبین او را بوسید و گرمی بسیار کرد و گفت..... شیخ را گمان آن بود که در میان اولیاء ائمه مثل او ریاضت کشی نباشد..... شیخ به نور معرفت دریافت گفت- ای مریدان من، زنهار که شک به خاطر بیاورید درباره این جوان» (ص ۱۲)

«یکی از جمله مریدان شیخ زاهد، سید صالح اصفهانی نام که او را چیزی بخاطر رسید، شیخ به نور معرفت دریافت... هر چند او را دفن می‌کردند، خاک او را قبول نمی‌کرد» (صص ۱۲، ۱۳)

«مریدان گفتند: معلوم نیست که شیخ صفی بشنود..... به ذکر و فکر حضرت مشغول بود و مردم را به راه حق تعالی ترغیب می‌نمود» (صص ۱۶-۱۷)

«گفت ای شهزاده چون مرا به خدای جهان قسم می‌دهی که راست بگویم... باج و خراج بر تو قرار داده بروم به جانب ترکستان. چون

خدای عالم ترا در جنگ من گرفتار گردانید، پس می‌باید به نیت خود وفا کنم... اما چون صاحب قران قیصر را گرفت از پادشاه مصر... گفت ای شهریار، این شیربرنج را بخورید که دیگر این قسم شیربرنج نخورده‌اید، زیرا که شیر این از شیر آهوست و برنج از برنج ملک مصر است که در باغچه خانقاه کاشته‌ام و این قرص نان اوزن است، شما در مدت عمر خود تناول نکرده‌اید» (صص ۲۱-۲۴) *

عمل کنم. پس قیصر روم را بخشید، تاج شاهی بر سوش گذاشته و خراج بر گردنش نهاد... اما چون صاحبقران قیصر را گرفت و باج بر گردنش نهاد... سلطان فرموده که بخورید که هرگز این قسم لقمه نخورده‌اید، زیرا که این شیر آهوست و برنج را مصر است که در باغچه خانقاه کاشته‌ام و این قرص نان اوزن است» (صص ۱۷-۱۸)

از مدتها پیش، محققان تاریخ صفویه و نسخه‌شناسان می‌دانستند که طبق آگاهیهای ادوارد براون فهرست کتابهای خطی فارسی، کتابخانه دانشگاه کمبریج (۱۸۹۶ م) و ریسو ضمیمه فهرست کتابهای خطی فارسی، کتابخانه موزه بریتانیا (۱۸۹۵ م) کتاب دیگری در احوال شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ق / ۱۵۰۱-۱۵۲۴ م) وجود دارد. سردنيس راس که رسالهٔ دکترای خود را دربارهٔ سالهای زندگی شاه اسماعیل تهیه کرده (لندن ۱۸۹۶ م) نخستین پژوهنده‌ای است که کتاب مزبور را با دید محققانه و نقادانه مورد بررسی قرار داده است، پس از او دکتر غلام سرور در فراهم آوردن کتاب خود به زبان انگلیسی زیر عنوان تاریخ شاه اسماعیل صفوی (علیگره ۱۹۳۹ م) از این منبع سود جست است.

این کتاب پس از سالها انتظار اکنون به صورت عکسی (فاکس‌نیمه) زیر عنوان جهاننگشای خاقان انتشار یافت، تا آنجا که آگاهی وجود داشت، از آن دو نسخه، یکی در دانشگاه کمبریج و دیگری در موزه بریتانیا، نگهداری می‌شده، اما نوشتهٔ مصحح محترم اندکی ابهام‌آمیز به نظر می‌رسد و به طور دقیق معلوم نیست که آیا نسخهٔ موجود در کمبریج، در دو جلد است؟ یا دو رونوشت است؟ برای اینکه مطلب روشن گردد، به نقل آن جملات مبادرت می‌شود:

«ما تاکنون تنها دو نسخهٔ خطی ازین کتاب شناخته‌ایم، یکی در کتابخانهٔ

* نویسنده چندین مورد دیگر را هم برای مطابقت نقل کرده است که برای صرفه‌جویی از نقل آن خودداری شد. (آینده)

دانشگاه کمبریج به شماره ارد - ۲۰۰ و دیگری در موزه بریتانیا - لندن به شماره ارد - ۳۲۴۸ - نسخه «ک» (متعلق به دانشگاه کمبریج) ۱۸۸ ورق دارد (که ورق‌های ۱ - الف، ۲ - الف و ۱۸۷ - ۱۸۸ سفید است) و نسخه دیگر در هر صفحه آن ۲۳ سطر است و به نستعلیق خوب و کاملاً واضح نوشته شده و مورخ روز سه‌شنبه دهم ربیع‌الاولی ۱۱۰۲ هـ - ق / ۱۲ دسامبر ۱۶۹۰ می‌باشد و به وسیله خطاطی بنام محمد شفیع استنساخ شده است (۴) ، سپس معلوم می‌شود در دانشگاه کمبریج دو نسخه وجود دارد. مصحح ادامه می‌دهد: «نسخه «ل» (موزه بریتانیا لندن) دارای ۳۰۷ ورق که صفحات ۱ - الف و ۳۰۷ - ب سفید است و ۳۰۶ - ب و ۳۰۷ - الف تصویری دارد و دربار شاه طهماسب را هنگام جلوس بر تخت سلطنت نشان می‌دهد. این نسخه هم نسبتاً خواناست و هر صفحه آن ۱۶ سطر است جز ۱۸ صفحه که به علت نقاشی‌ها تنها دارای ۲۰ تا ۴ سطر می‌باشد» (۵) که به این ترتیب چنین به نظر می‌رسد، سه نسخه مورد بحث قرار گرفته است؟ به هر حال این مسأله برای نگارنده معلوم نشده، ولی نسخه اصلی عکس‌برداری شده، متعلق به موزه بریتانیا است و نمونه‌ای از آن ارائه می‌گردد (ببینید تصویرش ۱) .

مصحح «اختلاف میان نسخه اصل و نسخه دیگر» را در پایان کتاب (مصص ۶۱۵ - ۶۳۰) آورده است. چه خوب بود صفحات ناخوانا و سفید (مصص ۸ و ۲۹ و ۵۱ و ۸۵ و ۸۶ و ۱۳۳ و ۱۷۴ و ۱۸۰ و ۱۸۵ و ۲۹۲ و ۲۹۵ و ۲۹۸ و ۳۹۹ و ۴۶۵ و ...) را نیز تذکر می‌داد و در شمارش صفحات و سطور هم عجله نمی‌کرد.

دو کار اساسی دیگر که مصحح انجام داده است، آوردن «فهرست مطالب کتاب» در آغاز و نام «کسان» و «جای‌ها» ، «دریا و رود» ، «کوه‌ها» [= نام‌های جغرافیایی] است و به‌تربوداگر آیات و جملات عربی، امثال و حکم، اشعار، لغات و اصطلاحات، ترکیبات، کنایات، همچنین طوایف، قبایل، تیره‌ها، خاندان‌ها، مذاهب، فرقه‌ها و طبقات و گروه‌های اجتماعی (به سان دو کتاب چاپی عالم‌آرای صفوی و عالم‌آرای شاه اسماعیل) به دست داده می‌شد، خاصه اینکه مصحح می‌نویسد: «در متن کتاب اشعار فارسی و آیات قرآنی و احادیث رسول اکرم (ص) و همچنین اشعار خود مؤلف به حد وفور آمده است» (۶) کتاب دارای هیجده تصویر است که معلوم نیست، نقاش یا نقاشان آنها کیانند؟ آیا تصویرها رنگی هستند یا سیاه و سفید؟

روشن است که این نقاشی‌ها، دارای پیام هنری نیز هستند و اگر آن سان که باید (رنگی یا غیررنگی) در کاغذ ویژه و با روش مخصوص به چاپ نرسند، پیام مزبور

انتقال نیافته است. کتاب دارای «مقدمه» ای (شش صفحه) از مصحح و «سخنی از مدیر» [مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان] (سی و صفحه) است که هر دو به اضافه فهرست‌ها، با هنرمندی و ظرافت، توسط سلطان احمد خوش‌نویس پاکستانی «در شهر شعبان ۱۴۰۵ ق تحریر شده است» (ببینید تصویرهای ۲ و ۳).

فهرست مطالب کتاب (ببینید تصویرش ۴، در هشت صفحه) نشان می‌دهد که مؤلف با استفاده از کتابهای پیشینی چون حبيب السیر، در ذکر «حسب و نسب شاه اسماعیل» سخن را از زمانهای پیش از شیخ صفی‌الدین اردبیلی آغاز کرده، و پس از هشتادوسه صفحه «ذکر نظر یافتن خاقان صاحبقران شاه اسمعیل بهادرخان و رخصت خروج یافتن از حضرت صاحب‌الزمان علیه صلوات الله الملك المنان» به میان می‌آید و تا آخر کتاب کوشش مؤلف بیان وقایعی است که با شاه اسمعیل ارتباط دارد، خود نیز به این مسأله اذعان دارد چنانکه گوید: «مقصد اصلی ایراد وقایع زمان خجسته نشان خاقان سلیمان‌نشان صاحبقران گیتی ستان شاه اسمعیل بهادرخان و فتوحات ممالک ایرانست» (۷) و در جای دیگر روشن‌تر می‌نویسد: «هر چند از تسوید این صحیفه مقصد زمان خجسته نشان خدیو جهان و قهرمان زمان پادشاه مرتضوی حسب و وقایع جهاننداری و کشورگشایی آن خسرو عال نسب است» (۸) پایان کتاب پس از «شرح انتقال حضرت خاقان صاحبقران به جنت اعلی و اتصال روح مطهر آن سرور بر روحانیان عالم بالا» (۹) با این عنوان است: «ختم کتاب و دعای دوام دولت شاه دین پناه، شاه طهماسب» (۱۰) در تمام کتاب، مؤلف اشاره‌ای به منابع و مآخذ خود نمی‌کند. جز در یک صفحه که البته نام کتاب را نمی‌آورد اما آنرا «نامربوط» می‌شمارد. (۱۱)

سردنيس راس در کتاب خود ثابت می‌کند که مؤلف از حبيب السیر شدیداً متأثر بوده است و به قول دکتر غلام سرور «محتویات» حبيب السیر «را تکمیل می‌کند و شرح وقایع کامل و درست و مفصل دوره سلطنت شاه اسمعیل را دارا می‌باشد» (۱۲) این امر ثابت نمی‌کند که جهانگشای خاقان نازگی ندارد. بسیار مطالب جالب در این کتاب وجود دارد که در حبيب السیر دیده نمی‌شود و مورخان بعدی از جمله امیر محمود [امیر محمد؟] بن خواندمیر در تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب [جنگ تامه؟] از آن استفاده کرده‌اند. سال پایان کتاب به عقیده راس، همان سال جلوس شاه طهماسب (۹۳۰ ق / ۱۵۲۴ م) است و جملاتی در لابلای کتاب که بر تأخر این امر حکایت دارند، به عقیده راس دخل و تصرف نساخان و کاتبان است، اما یک مسأله که به مصحح کتاب حق می‌دهد این است: نسخه کمبریج رونوشت نسخه موزه بریتانیا است،

در این نسخه به خط مولف در حاشیه‌های کتاب، تجدید نظر و اصلاح دیده می‌شود، لکن تاریخ پایان کتاب که سالهای ۹۴۸-۹۵۵ ق - (= ۱۵۴۰-۱۵۴۸ م) است، توسط مولف تغییر نیافته است. درباره نگارش کتاب: «زیان و سبک نگارش جهان‌نگشای خاقان درست همانست که در روزگار وی رایج بوده، مولف اساساً نشر مصنوع به کار برده و انشای وی مانند سایر نویسندگان است که در قرن شانزدهم میلادی در نواحی شمال شرقی ایران و ماوراءالنهر، از تربیت و سرپرستی تیموریان برخوردار بوده‌اند. اما خوش‌بختانه مولف این کتاب کاملاً متوجه است که کجا عنان نوسن صنعت‌گری را بازکشد و مطالب خود را به ساده‌ترین و صریح‌ترین زبان بیان کند و اینجاست که تفاوت وی و نویسندگانمانند و صاف آشکار می‌شود» (۱۳)

مولف کتاب ناشناخته است. در نسخه موجود در موزه بریتانیا در جایی «ذره بی‌مقدار محمدعلی بن نورا» آمده که ریز در این مورد می‌نویسد: «نمی‌توانم بگویم که منظور از این عبارت مولف کتاب است یا ناسخ آن و به احتمال قوی مقصود ناسخ می‌باشد» (۱۴) دکتر سرور غلام می‌گوید: «اسم کامل مولف معلوم نیست، اما اسم وی با کلمه «بیجن» آغاز می‌شود، چنانکه در حاشیه‌ای به خط مولف آمده و متأسفانه دنباله آن در موقع صحافی از میان رفته است» (۱۵)

این توجه در کتاب مورد بحث (حاشیه ص ۱۶۴) به صورت «بنده کمترین بیجن» دیده می‌شود، اما جای دیگر (صفحه ۴۵۷) همین کتاب مولف در حاشیه‌ای معلوم می‌دارد که نام پدریزرگش، نواب آقا محمد رضا بیگ است که سالها در خدمت شاه اسمعیل بوده است، بیش از این نام و نشانی از او دیده نمی‌شود. آنچه مسلم است مصحح کتاب هم یادآوری می‌کند: «مولف شیعه متعصبی بوده و روی کار آمدن اسماعیل و ترویج اصول مذهب شیعه را به عنوان نعمت خداوندی تلقی می‌کند به عقیده وی تأسیس سلطنت صفوی یک امر مقدر بوده است و شیخ زاهد گیلانی پیشگویی نموده بود که یک نفر از اولاد شیخ صفی به سلطنت ایران خواهد رسید و موجب اشاعه و تبلیغ مذهب امامیه (شیعه) خواهد بود» (۱۶) در تأیید این پیشگویی وی روایتی از حضرت علی (ع) آورده است مبنی بر آنکه مجدد مذهب شیعه پسری خواهد بود و ظاهر این امر برای مولف آسان بود که شخص شاه اسمعیل را بر همان پسر تطبیق نماید. (۱۷) بنابراین انتقامی که شاه اسمعیل از دشمنان گرفت، تنها راه تکمیل این مأموریت بوده که از طرف خداوند به وی تفویض شده بود. هم چنین به خاطر اثبات این موضوع مولف از خود اسمعیل نقل قول کرده است که وی را جهت تقویت و پشتیبانی مذهب

امامیه (شیمه) نگهداشته‌اند (۱۸). مؤلف ضمن ستایش فراوان از شاه اسماعیل معتقد است که وی «می‌توانسته است در عالم رؤیا با حضرت علی (ع) و سایر ائمه (ع) به گفتگو پردازد و مانند یک نفری که به وی الهام می‌شود، می‌توانسته است دربارهٔ وقایع آینده پیش‌گویی کند» (۱۹)

به هر صورت این کتاب یکی از سرچشمه‌های آگاهی در تاریخ صفویه است. به گمان نگارنده مصحح محترم اگر آن را بیشتر و دقیق‌تر در مقام مقایسه با دو کتاب، عالم‌آرای صفوی و عالم‌آرای شاه اسماعیل قرار می‌داد، فواید فزونتری عاید پژوهندگان می‌شد. خاصه اینکه مصحح خود می‌نویسد: «در پایان به یکی از منابع تاریخ زهان شاه اسماعیل اشاره کنم که کتاب «عالم‌آرای صفوی» است و بدالله شکری آنرا ترتیب داده و به سال ۱۳۵۰ هـ ش به وسیلهٔ بنیاد فرهنگ منتشر شده است [وی به نسخهٔ عالم‌آرای شاه اسماعیل که توسط اصغر صاحب‌منتظر در بنگاه ترجمه و نشر کتاب به سال ۱۳۴۹ چاپ شده اشاره ندارد]

بخش اول کتاب مزبور که در شرح زندگانی اجداد شاه اسماعیل است، از لحاظ ترتیب مطالب تماماً با «جهانگشای خاقان» مطابقت دارد و عبارات آن نیز اکثراً با کتاب حاضر طابق التعلل بالاعمال می‌باشد، اما با آغاز تاریخ خود شاه اسماعیل در بین هر دو کتاب نیابن ایجاد می‌گردد...» (۲۰)

در مقایسه‌ای که نگارنده میان سه کتاب انجام داد، به این نتیجه رسید که بخشهایی از کتاب جهانگشای خاقان با بخشهایی از کتاب عالم‌آرای شاه اسماعیل همانند است، و بخشهایی با کتاب عالم‌آرای صفوی، در آغاز این نوشتار بیان شد که دو کتاب عالم‌آرای شاه اسماعیل و عالم‌آرای صفوی در واقع یک کتاب در دو تحریر است. نشانه‌های زیر مقایسهٔ عالم‌آرای شاه اسماعیل با جهانگشای خاقان روشن می‌کند که به احتمال زیاد، هر سه نسخه یک کتاب در سه تحریر است.

جهانگشای خاقان

«چون آوازهٔ کمال سلطان فیروزشاه جهانگیر گردید. بسمع پادشاه و الاجاه سلطان ادهم رسیده بود از شوق مزده آن چون گل همه گوش گشته اراده... تا روزی وقت چاشنی بود که فرزند بیاد عوض الخواص آمد او بمناجات درآمد گفت خداوند! به حرمت ذات

عالم‌آرای شاه اسماعیل

«چون آوازهٔ کمال سلطان فیروزشاه جهانگیر گردیده به سمع پادشاه و الاجاه سلطان ادهم اولاد سلطان ابراهیم رسید. از شوق آن سرور چون گل همه تن گوش گشته اراده... تا روزی عوض الخواص دست به مناجات برداشت و گفت خداوند! به حرمت ذات

و بحومت صفائت که فرزند مرا به من برسان
 ناگاه صدای خنده برآمد و بعد از آن
 عوض الخواص را چشم بر جوان زدیاری
 افتاد که از شعله روی چون ماهش آن بقعه
 روشن شد و تاج زرین بر سر و کمری زرین
 بر کمر و مصحفی در قاب مرصع حمل کرد،
 چون پیش آمده محمد حافظ را دید برو
 سلام کردند» (صص ۵-۷)

«خلق را براه خلق تعلیم می داد تا سی ساله از
 عمر مبارکش گذشت میل مسافرت کرد و
 بجانب شیراز در حرکت آمده چون به لباس
 درویشان داخل شیراز گردید..... و در آن
 قریه دو جا دختر دیدند یکی را خدیجه و
 دیگری دولتی نام بوده والده سید جبرئیل با
 خدای خود در مناجات در آن [ناخوانا]
 کرده که در خواب هر کدام را که از غیب اشاره
 شود از برای فرزند خود بخواهد» (صص
 ۱۱-۱۲)

«جواب سلام داد و گفت ای نور چشم
 من کیستی و از کجایی گفت آمده ام که پیر و
 مرشد من باشی... به جانب اردبیل برگردیده
 به خدمت مادر رسید و دیده فراق دیده او را
 به جمال پاکمال خود منور ساخته بعد از دو
 روز همت از مادر طلبیده که بخدمت شیخ زاهد
 رود» (ص ۱۴)

«آورده اند که شیخ زاهد را در جهان به قرب

پاکت که فرزند مرا به من برسان که در بین
 مناجات صدای خنده جنی برآمد. چون
 نگاه کرد چشمش بر جمال زیبای پسرش
 افتاد که از شعله روی او بقعه روشن شده، چه
 دید؟ که تاج زرین بر سر و کمر زرین بر میان
 و مصحفی حمل کرده، پیش آمد و سلام
 نمود» (صص ۱-۷)

«آورده اند که سید جبرئیل نیز خلق را به راه
 راست دعوت می نمود و چون سی ساله از
 عمر شریفش گذشت، مسافرت اختیار نموده
 به جانب شیراز در حرکت آمده به لباس
 درویشی خود را داخل شیراز گردانید.....
 و در آن قریه دو دختر بود یکی را نام خدیجه
 و دیگری را دولت نام بود و مادر سید
 جبرئیل به خدای تعالی مناجات کرد که در
 خواب به هر کدام اشاره شود از برای پسرش
 بخواهد» (صص ۶-۷)

«مولانا جواب داده و گفت ای نور چشم من
 چه کسی و از کجا می آیی؟ گفت آمده ام که تو
 پیر و مرشد من باشی... چون در اردبیل به
 خدمت مادر رسید دیده فراق را به توتیای
 جمال خود منور ساخته همت طلبیده و از مادر
 توشه طلب نموده عازم خدمت شیخ زاهد
 گردید» (ص ۸)

«آورده اند که شیخ زاهد را در جهان به قرب صد

هزار مرید بود و آنچه در خدمت بودند دوازده هزار نفر و چهارصد خلیفه داشت» (ص ۸)

«چون مریدان همگی حاضر شدند، شیخ زاهد دست شیخ صفی را گرفته آورد و در بالای سجاده ارشاد نشانید و کسوت خود را در او پوشانید و کمر خود را در میان او بست و سر در گوش او نهاد و پند چند در گوش او گفت و مریدان را اشاره کرد جمله برخاستند و بار دیگر در حضور شیخ آمد، تجدید بیعت کردند روز سوم شیخ زاهد به جوار رحمت حق پیوست رحمه الله علیه» (ص ۱۳)

«چون صاحب قران آنرا بشنود، آه از نهادش برآورد، گفت سنگ چهارم را بزنی که چشم خود را نشانه می کنم درویش فرمود تیرا ز نشانه خطا خورد، دیگر حرف مزنی که از طالع تو گذشت و متوجه زیر پل شد» (ص ۷)

صد هزار مرید بود و آنچه در خدمت بودند دوازده هزار نفر و چهار صد خلیفه داشت» (ص ۸)

«چون مریدان را اعلام کرد تمام جمع شدند بر خواست و دست شیخ صفی را آورد و در بالای سجاده ارشاد نشانید، کسوت خود را در او پوشانید و کمر خود را گشوده در کمر او بست و سر بیگوش او نهاد پندی چند در گوش او گفت و مریدان را اشاره کرد تا بار دیگر جمله برخاستند و در حضور شیخ زاهد تجدید بیعت کردند. روز دیگر شیخ زاهد گیلانی بجوار رحمت الهی پیوست» (ص ۲۱)

«چون این سخن را شنید آه از نهادش برآمد گفت فدایت شوم. بینداز آن پاره خشت دیگر را که اینمترتبه چشم خود را نشان آن خشت می کنم، گفت تیر از نشانه خطا خورد، دیگر حرف مزنی که گذشت از طالع تو این بگفت و متوجه زیر پل شد» (ص ۲۸) *

در پایان ذکر دو نکته لازم است اول اینکه، با بودن صدها نسخه خطی چاپ شده آیا بهتر نبود از سوی این مرکز فرهنگی کتاب دیگری به حلیه طبع آراسته شده بود؟

دوم اینکه، آیا بهتر نبود این کتاب به صورت حروفی انتشار می یافت تا همه خوانندگان، اعم از متخصص و غیر متخصص را به فیض برساند.

* نویسنده چندین مورد دیگر را برای نشان دادن وجوه نشابه نقل کرده است که برای رعایت صفحات محدود مجله از نقل آنها خودداری شد (آینده)

- ۲ - عالم‌آزای صفوی، مقدمه، ص ۲۰
- ۳ - همان کتاب مقدمه، ص ۱۸
- ۴ - جهانگشای خاقان ص ۱
- ۵ - همان جا
- ۶ - همان کتاب ص ۳
- ۷ - جهانگشای خاقان ص ۳۱۰
- ۸ - همان کتاب ص ۴۷۲
- ۹ - همان کتاب ۶۰۷
- ۱۰ - همان کتاب ص ۶۱۱
- ۱۱ - همان کتاب ص ۱۶۴
- ۱۲ - همان کتاب ص ۳ (به نقل از متن انگلیسی ص ۱۱).
- ۱۳ - همان جا
- ۱۴ - همان کتاب ص ۵
- ۱۵ - همان جا
- ۱۶ - همان کتاب ص ۱۷
- ۱۷ - همان کتاب ص ۱۲۸
- ۱۸ - همان کتاب صص ۱۳۴ و ۱۴۰
- ۱۹ - همان کتاب صص ۴ و ۵
- ۲۰ - همان کتاب صص ۵ و ۶

احسان‌الله هاشمی

شناسائی گویشهای ایران

شهرستان اردستان از استان اصفهان

پژوهنده مسعود پورریاحی؛ با همیاری فرزاد فروزانفر، تهران، مرکز مردمشناسی، وزیری، ۸۴ ص

اگر شانس و اقبال شهرها را اعتباری باشد، بی شک شیراز از آن جهت که در اشعار شاعران مورد توصیف واقع شده، از مقام و منزلتی خاص برخوردار است، تا جایی که میتوان گفت، کمتر شهری (نه تنها در ایران که شاید در جهان)^۱ بتوان یافت که

۱ - آشنایان با ادبیات جهانی، یا ایرانیان مقیم خارج در اینمورد اظهار نظر کنند.

غالب اشعاری که در وصفش سروده‌اند، جالب و دلپذیر و موثر و روان از آب درآمده و با گیرائی و استحکام خاص خود قبول عامه یافته و غالباً در زبان مردم افتاده و حتی بعضی صورت مثل هم بخود گرفته است.

من باب نمونه برای بیان حال مسافری دور مانده از وطنی که سالها در غم دوری از شهر و دیار روزگار گذرانده آرزو میکند سپیده‌دمی به دروازه زادگاه خود قدم نهد، از این بیت سعدی مناسبتر میشناسید؟

چه خوش سپیده‌دمی باشد آنکه آیم باز رسیده برسرالله اکبر شیراز
یا برای نمایاندن حال شخص پایبند به زادبومی که علاقه و دلبستگی به
موطن اصلی مانع قدم بیرون گذاشتنش از خانه و کاشانه پدری شده، از این دلنشین‌تر
مضمونی سراغ دارید؟

نمیدهند اجازت مرابه سیروسفر نسیم بادمصلی و آب رکن آباد
یا برای کسی که آرزو میکند شهر و دیارش از دستبرد حوادث مصون و از باد
فته محفوظ بماند مناسب‌تر از این ابیات میتوانید یافت؟

به نیکمردان یارب که دست فعل بدان بیند بر همه عالم خصوص بر شیراز

یارب زیادفته نگهدار خاک فارس چندان که خاک را بود یار ابقا
یا کدام صاحب ذوقی است که بخواهد احساس خود را درباره زیباییها و
جاذبه‌های چشم انداز و منظر زیبایی یا خصال و صفات نیکوی مردمی بیان دارد و به
بیتی درباره شیراز و مردم آن تمسک نجوید.

شیرازو آب رکنی و آن بادخوش نسیم عیش مکن که خال رخ هفت کشور است

به شیراز آیی و فیض روح قدسی بخواه از مردم صاحب کمالش

خوشاتفرج نوروز خاصه در شیراز که بر کند دل شخص مسافراز وطنش

چو مردان شیراز پاکسی نهاد ندیدم که رحمت بر آن خاک باد

نازم هوای پارس که از اعتدال آن بادام بن شکوفه مه بنهن آورد
یا کدام فارسی‌زبانی (از خاص و عام) میشناسید که بیتی در وصف شیراز

بخاطر نداشته باشد:

خوشا شیراز و وضع بیمثالش خداوندانگسهدار از زوالش

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید هزار سال پس از مرگ او گرش بونی

فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله اکبر است

هر متاعی ز کشوری خیزد شکر از مصر و سعدی از شیراز

هر باغبان که گل به سوی برزن آورد شیراز را دو باره بیاد من آورد

ز رکن آباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می بخشد ز لالش

شیراز را نیکویتی بر بسته گوهر بنگری چون از فراز تنگه الله اکبر بنگری

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من گوهری مفلس از آنرو مشوشم

میان جعفر آباد و مصلی عبیر آمیز می آید شمالش

و آیا براستی همانطور که ملک الشعراء بهار آورده است، رازی در دل شیراز نهفته که آنهمه طبایع را در توصیف خود تشحیذ میکند و افکار را بوصف خود بر میانگیزد:

هست راز ازلی در دل شیراز نهان خرم آنروز که کس بر سر آن راز رسد^۲

و برای دریافت بهتر این راز آیا خود شما خواننده عزیز مضامینی مناسبتر از آنچه بنظر تان رسید (که برای پرهیز از تفصیل بیشتر، فقط آنچه را در ذهن داشت -

۲ - اگر رازی در کار نیست، پس این چه موهبتی است که به برکت نام دو شاعر نام آور از این دیار طی یک ساله اخیر حدود سه شماره از مجله گرانقدری چون آینده به تجلیل از آنان و بیان ابتکار و اندیشه‌ها و تجزیه و تحلیل اوضاع و احوال ادبی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی زمانشان اختصاص یافته باشد (که خوشبختانه باز هم این رشته سر دراز دارد). و جالبتر آنکه طی یکی از همین مباحث حکیم نامدار قرن اخیر، میرزای جلوه را هم (که از مردم زواره و اردستان است) بهمین شهر منسوب کرده باشند (مقاله پروفسور رضا درباره «حمیدی و شعر سنتی او» در شماره ۶ - ۱۰ سال دوازدهم آینده که در صفحه ۵۳۱ حکیم جلوه را «شیرازی» خوانده‌اند، و اگر نبود که مطالب را در زیر نویس هم تاکید کرده بودند، تصور میشد سهواً قلمی پیش آمده است. معیناً همین را باید بفال نیک گرفت و نوعی بخت گشائی برای اردستان بحساب آورد تا شاید بهمین بهانه (آنهم به برکت نام شیراز) استاد علامه محیط طباطبائی و با دیگر محقق همولابیتی، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی در شرح حال حکیم مذکور شرحی مبسوط مرقوم فرموده، برای درج در آینده ارسال دارند تا ذکری هم از موطن اصلی و خاستگاه او میان آید.

بدون مراجعه بیادداشتها - بقلم آورد) درباره شهر و دیار دیگر سراغ دارید تا بتوان در موقع مقتضی بدان استناد کرد؟ - راستش این بنده که جز همان بوی «بوی جوی مولیان» معروف رود کبی و این بیت در وصف اصفهان

اصفهان نیم از جهان گفتند. نیمی از وصف اصفهان گفتند
چیزی بخاطر نمیآورد.

با این مقدمه و در رابطه با موضوع میخواید اردستان را آن لحاظ که بنا بوده کتابی درباره اش منتشر شود و نشر آن بگونه ای دستخوش اختلال شده یا اصولاً معوق مانده است در شمار شهرهای کم شانس (اگر نگوئیم بدشانس) بحساب آورد؟

که در این میان در درجه اول از کتاب «اردستان و زواره» تألیف استاد علامه محیط طباطبائی باید نام برد. چه بطوریکه ذیل دستنوشته مقاله مفصل و جامع خود تحت عنوان «اردستان باستانی» که اصل آن در مجله یغمای سال ۱۳۲۸ درج شده مرقوم داشته اند:

«اسامی چهل و هفت جلد کتابی که برای تحریر این مقاله از آنها استفاده شده در دیباچه کتاب اردستان و زواره تألیف اینجانب به ضمیمه اسامی کتب دیگری که مأخذ و مدرک مطالب دیگر آن کتاب است به تفصیل یاد شده و فعلاً بواسطه ضیق

۳- چنانچه اطمینان داشت که در این زمینه تنبلی صورت نگرفته، با مراجعه بیادداشتهای خود در خصوص «شاعران و شهرها» مطلبی مستقل و مفصل (شاید هم در خور عرضه) تقدیم مینداشتم، مگر چنانچه ایاتی که در متن آمده مفصل بنظر میرسد، میشود بعضی را حذف کرد یا به زیرنویس آورد.

ضمناً بی مناسبت نمیداند پیشنهاد کند، در هر شماره از مجله در مبحث «شعر» یک نمونه از اشعاری را - که بخصوص شعری معاصر - در توصیف شهرها سروده اند درج نمایند، تا دوره های مجله آینده دربرگیرنده مجموعه کاملی از اینگونه اشعار درباره شهرهای مختلف کشور بشود، نظیر آنچه در یغمای سال ۱۳۵۵ درباره علی باقرزاده «بقا» شاعر استاد آمده بود که چنانچه «بقا اشعاری را که درباره بلاد ساخته فراهم آورد جغرافیائی (ره نمائی، به گفته نظامی) منظوم خواهد بود...»

تا به این بهانه (و آنهم باز به یمن شیراز) بتدریج از همه شهرهای ایران ذکری بمیان آید، بخصوص که میشود در این مسیر شهرهای کوچک و گمنام را مقدم داشت.

علاوه بر آن میشود پیشنهاد کرد چنانچه در وصف آثار باستانی و ابنیه تاریخی نفیس و مشهور نقاط مختلف کشور شعری سروده شده (چون ایوان مدائن خاقانی و ارک تبریز شهریار) برای درج در همان مبحث ارسال دارند.

۴- بدیهی است پرداختن بدین مطلب مانع از آن نیست که خوشوقتی خود را از مجلدات «آتشکده اردستان» تألیف «ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی» در جغرافیا و تاریخ اردستان و تحقیق در انساب سادات طباطبائی ایران، ابراز دارد.

وقت از اشاره بدانها معذرت میخواهد»

آنچه در دستنوشته مزبور (که فتوکپی آن به همراه فرستاده میشود) قابل تأمل است اینکه استاد از کتابی که تألیف و تدوین آن از نظر ایشان پایان یافته تلقی شده سخن گفته‌اند، معیناً در اینمدت نزدیک چهل سال در این زمینه اقدامی بعمل نیامده است.

همچنین دستنوشته حاکی است که علاوه بر کتاب بنا بوده مقاله یا رسالهای هم درباره «تاریخچه اردستان در دوره اسلام» تنظیم و تحریر کرده باشند که از آن نیز خبری و نشانی نمی‌شنویم؛ بدینشرح:

«اما تاریخچه اردستان در دوره اسلام بواسطه وجود مدارک متعدد نیازمند تفصیلی بیشتر است که درخور این رساله یا مقاله بیرون و امیدوارم در جای دیگر به تنظیم و تحریر آن بپردازم»

کما اینکه بخوانندگان مجله هم در مقدمه مقاله «اردستان باستانی» چنین وعده‌ای داده شده که معلوم است انتظار آنان نیز بی نتیجه مانده است؛ که اگر با ملاحظه همین سطور به تنظیم و تحریر همین رساله مبادرت میفرمودند کافی بود که دوستانان و هواخواهان اردستانی خود را قرین سیاس و امتنان فرموده باشند.

و برآستی درحالیکه دکتر سیروس شمیسانا نوشته ماندن سبک‌شناسی شعر به قلم بهار را، در عداد گم شدن دیوان رودکی، فاجعه ادبی محسوب میدانند، میخواهد سوال کند آیا برآستی یک اردستانی علاقمند به فرهنگ و ادب این مرز و بوم و دوستدار تاریخ و فرهنگ شهر خود عدم انتشار چنین تألیفی (اگر مصیبت و فاجعه ادبی نباشد) ضایع‌ای شمرده نمیشود؟

دیگر چاپ «مونوگرافی اردستان» تألیف هوشنگ پورکریم است که در سالهای ۱۳۴۲ و ۴۳ در دست انجام بوده است، که در اینجا نیز طی دستنوشته‌ای که مولف در کنار فهرست مطالب یکی از مجلات «هنر و مردم» مرقوم داشته و لطفاً به اردستان فرستاده، مینویسند:

«باسلام و ارادت، با همه شوقی که برای چاپ مونوگرافی اردستان داشتم هنوز توفیق حاصل نشده، نا امید نباشیم...» (فتوکپی ضمیمه است)

همچنین است کتاب «مغازه» یا جلد سوم یادگاریهای یزد تألیف ایرج افشار،

که خوانندگان مجله با سوابق آن کم و بیش آشنائی دارند. علاوه بر آن همین مقدمه‌ای که در سال ۱۳۶۱ بر «تذکره سخنوران نائین» تألیف شاعر گرامی جلال بقائی آورده متذکر شده‌اند که «دنیال یادگارهای یزد» کتابی درباره نائین و اردستان و زواره و بیابانک به رشته نگارش درآورده» است.

که این نیز تاکنون سرنوشتی جز دو کتاب دیگر نداشته است، که بی‌شک یکنفر علاقمند بمطالب پیرامون اردستان از این مسائل نمیتواند بی‌تفاوت بگذرد، و هیچ که نباشد دست کم دچار نوعی توهم - هرچند بی‌اساس - میشود که نکند واقعاً این شهر، از این لحاظ دچار نوعی بداقبالی شده باشد.

حال، با این زمینه فکری و این چنین برداشت حالت چنین شخصی را بهنگام دریافت کتابی تازه چاپ که در پشت جلد خود نام «اردستان» داشته باشد میتوانید حدس بزنید.

و جالبتر آنکه فردای آن، توفیق زیارت مؤلف کتاب در اردستان نصیب گردد، که در ملاقاتی هرچند کوتاه از کم و کیف کار و مسائل و مشکلاتی که در این راه وجود داشته آگاهی یابد.

و برآستی چقدر جالب است که با آمادگی ذهنی کامل با مؤلف یا مصنف کتابی برخورد داشته باشی!

که چون عمده برخورداری از این فیضها به لطف عالی حاصل آمد قدرشناسی را هم باید سطوری چند در این زمینه معروض میداشت ولی چون لازمه آنرا نقد و بررسی جامع کتاب میدید و اینرا در خور خود نمیدانست، یا توجه به آنکه کتاب بشرحی که در سرلوحه ملاحظه میفرمایند، در مبحث «معرفی کتابهای تازه» شماره ۱ سال دهم آینده (فروردین ۱۳۶۳) معرفی شده بود، انتظار میرفت افراد ذیصلاحیت و کسانی که در کار گویش شناسی اهلیت دارند، بدان بپردازند، که چون انتظار بطول انجامید بر آن شدند به عنوان گویش شناس یا اهل اطلاع که به سابقه علاقه به آب و خاک بدین کار بپردازد و حال که انتشار کتابی درباره وطن مألوف را از استطاعت خود خارج می‌بیند، بمضمون بیستی که در مطلع سخن آورده، لافل ستایشگر کسانی که در این راه گام برمیدارند بحساب آید:

گر که یوسف نیستی یعقوب باش همچنان پرتاله و آشوب باش

۶- در صفحه ۱۴۱ شماره ۱-۲ آینده سال هفتم در پاسخ اینجناب آورده‌ام که: «کتابی که درباره "منازه" در دست تهیه بود... در سال ۱۳۶۰ به چاپ سپرده میشود.»

و از آنجا که موضوع کتاب در رابطه با «اطلس زبانشناسی ایران» است، پیش از پرداختن بدان مورد است اشاره‌ای هرچند کوتاه به سابقه امر در ایران داشته باشیم. فراهم آوردن مقدمات تدوین یک اطلس کامل زبانشناسی ایران از چند ده سال پیش مورد توجه برخی بیگانگان علاقمند بدین مباحث بوده است.^۷ ولی پیشنهاد تهیه آن به سی سال قبل برمیگردد که بهنگام برگزاری بیست و چهارمین کنگره شرقشناسی (در سال ۱۹۵۷) ژرژ ردار G. Redard مدیر شعبه زبانشناسی عمومی دانشگاه برن و جوب بوجود آوردن چنین اطلسی را از کارهای با اهمیت در پیشرفت مطالعات ایرانی دانسته و مساعدت دولتها را که در قلمرو زبان‌های ایرانی هستند خواستار میشود.^۸

و جالب که طرح مزبور در افغانستان با موفقیت دنبال میشود ولی در ایران بر اثر برخوردهائی که میان نامبرده و بعضی مسئولان وزارت فرهنگ و هنر (که می‌بایستی مخارج طرح مزبور را بپردازد) و معارضه‌هایی که میان زبانشناسان ایران می‌بود طرح جمع‌آوری لهجه‌ها برای تهیه اطلس زبانشناسی ایران در میان راه نقش بر آب میشود.^۹ تا اینکه در سال ۱۳۵۳ کار تهیه اطلس مزبور وسیله گروهی از زبانشناسان و پژوهشگران ایرانی و با همکاری فرهنگستان زبان ایران و سازمان جغرافیائی کشور با اجرای طرح مشترکی بنام طرح «فرهنگساز» با نمونه‌برداری از گویشهای همه آبادیهای کشور مجدداً از نو آغاز میشود.^{۱۰}

و برای این منظور پرسشنامه‌ای تنظیم و گروههای گردآوری موظف میشوند آگاهیهای لازم را درباره هر آبادی در پرسشنامه بنویسند و پس از یافتن گویشور مناسب برابر گویشی ویژه‌ها و جمله‌هایی را که در همان پرسشنامه قید شده بود پرسیده بر نوار ضبط و در پرسشنامه ثبت نمایند و به فرهنگستان زبان ایران بفرستند. تا مهر ماه ۱۳۵۷ که طرح مزبور ادامه می‌یابد بر رویهم از گویش نزدیک به چهارده هزار آبادی بر روی نوار ریل یا کاست نمونه‌برداری میشود.^{۱۱}

در سال ۱۳۶۰ همه نوارها و پرسشنامه‌ها و بعضی وسائل بخش پژوهشهای

۷- ماهنامه پیام نوز، شماره لوک ساک هفتم، آذرماه ۱۳۴۳ صفحه ۱۰۱

۸- ایرج افشار؛ «ایران‌شناسی در هلسینکی» شماره ۱۲ سال نهم آینده، اسفندماه ۱۳۶۲

صفحه ۸۵۲

۹- همان مأخذ- صفحه ۸۵۳

۱۰- صفحه ۲۶ متن کتاب در مبحث «درباره این دفتر»

۱۱- برگرفته از متن کتاب صفحه ۲۶ و ۲۷

گوشی طرح فرهنگساز با موافقت فرهنگستان زبان ایران بمرکز مردمشناسی انتقال می‌یابد و از آن تاریخ کار طبقه‌بندی نوارها و پرسشنامه‌ها آغاز می‌شود و از مهرماه ۱۳۶۱ کار شناسایی گوششها آغاز می‌گردد و این دفتر نخستین نتیجه شناسایی گوش‌های ایران است که تقدیم می‌گردد^{۱۲}.

برای شناسایی گوششها به ترتیب الفبای نام استانها کار را آغاز و در هر استان نیز نخست به تنظیم نام شهرستانهای آن استان به ترتیب حروف الفبا می‌پردازند. بنابراین اولین استانی که شناسایی می‌شود استان اصفهان و نخستین شهرستان از این استان شهرستان اردستان می‌باشد.

برای آنکه نظمی در کار باشد هر شهرستان را براساس الفبای نام بخشهای آن تفکیک و بخش‌ها را نیز به دهستانها براساس حروف الفبا تقسیم میکنند، در حقیقت ناحیه گوشش دهستان انتخاب شده است و برای هر دهستان یک نقشه نشانه و اختلاف براساس گفته گویشوران و یک نقشه شناسایی گوششها رسم میکنند.

سی و چهار صفحه اول کتاب بمقدمه و اسامی گروههای همکار و گویشوران همکار و پیشگفتار شامل کلیاتی در خصوص زبان و گویش و مطالعه تاریخی زبانها و گروه‌بندیهای زبانی و زبانهای ایرانی باستانی، و میانه و نو و دسته‌های غربی و شرقی می‌پردازد، بعد ۳ صفحه درباره «این دفتر» و ۶ صفحه در خصوص «روش کار»

و از صفحه ۳۵ نقشه استان اصفهان که در آن شهرستان اردستان مشخص گردیده و بعد نقشه شهرستان اردستان با طرح تقسیم آن به پنج دهستان: علیا، سفلی، برزاوند، گرمسیر و ریگستان (زواره)؛ و در صفحات بعد صورتی از اسامی آبادیهای «بخش گوشش» هر دهستان با کدآبادی، شماره خانوار و شماره نوار و نوع گویش، بعد فهرستی از اسامی کلیه آبادیهای هر دهستان با تعداد خانوار برحسب فرهنگ آبادیهای کشور سال ۱۳۵۵، که ضمن آن آبادیهای گزارش شده به بخش گوشش با علامت «مشخص شده است که جمعا ۲۱ صفحه دفتر را دربرمی‌گیرد.

بعد برای دهستانهای برزاوند، گرمسیر سفلی و ریگستان هر یک نقشه و برای علیا بلحاظ وسعت دامنه کار ۲ نقشه در نظر می‌گیرند که رویهم ۱۲ صفحه کتاب را دربرمی‌گیرد.

در نقشه‌های اول هر دهستان روستاهای آبادی را با دایره مشخص کرده و هر آبادی که مورد پرسش واقع شده با شماره مشخص گردیده است و آبادیهایی که مورد

پرستش واقع نشده بدون شماره مانده است و بین آبادیها را با خط و یا نقطه چین بر حسب آنکه گویش دو آبادی مشابه یا متفاوت بوده باشد، بیکدیگر متصل کرده‌اند. در نقشه‌های دوم هر دهستان نوع گویش محل با حروف لاتین مشخص شده، بر حسب آنکه گویش آبادی فارسی، رایجی یا ناشناخته باشد.

در اینکه تا چه حد نقشه‌ها و طرحهای مزبور رساننده مقصود و برای تهیه اطلس زبانشناسی مناسب داشته باشد و با در مقایسه با دیگر اطلس‌ها تا چه میزان رسائی، مطلبی است که باید دانشمندان زبان و فرهنگ و زبانشناسان و گویش شناسان اظهار نظر کنند.

ولی برای نشان دادن دامنه وسعت و عظمت کار کافی است گفته شود که هر دفتر شامل یک یا چند شهرستان خواهد بود و دفترهایی که بدینسان باید آماده شود از حد متجاوز است و اینکه کار تا کجا پیش رفته و کار تهیه و چاپ دفاتر دیگر بکجا کشیده مطلبی است که باید آقای پور ریاحی یا یکی از همکارانشان روشن کنند و اطلاعات لازم را در اینخصوص در اختیار علاقمندان قرار دهند، و بی شک صفحات گرامی ماهنامه آینده برای درج چنین اظهار نظرهایی همواره باز و جهت انعکاس نظرات دست‌آند کاران تهیه اطلس زبانشناسی آماده خواهد بود.

* * *

احمد سهیلی خوانساری

دیوان حافظ اساس تصحیح شادروان قزوینی و خلخالی

در سال ۱۳۰۶ که مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی براساس نسخه مورخ ۸۲۷ هجری قمری خود دیوان حافظ را تصحیح و چاپ کرد نسخه او قدیمیترین دیوان حافظ آن زمان در ایران می‌نمود.

در سال ۱۳۲۰ که شادروان قزوینی و دکتر علی بنصحبیح و چاپ دیوان خواجه شیراز پرداختند میان دهها نسخه کهن سال نسخه خلخالی را اساس کار خود قرار دادند، زیرا تصور می‌کردند این نسخه قدیمیترین نسخه دیوان حافظ است چه نه مرحوم خلخالی و نه شادروان قزوینی نمی‌دانستند که این نسخه اصالت ندارد و تحریر آن در سال ۸۲۷ نبوده است.

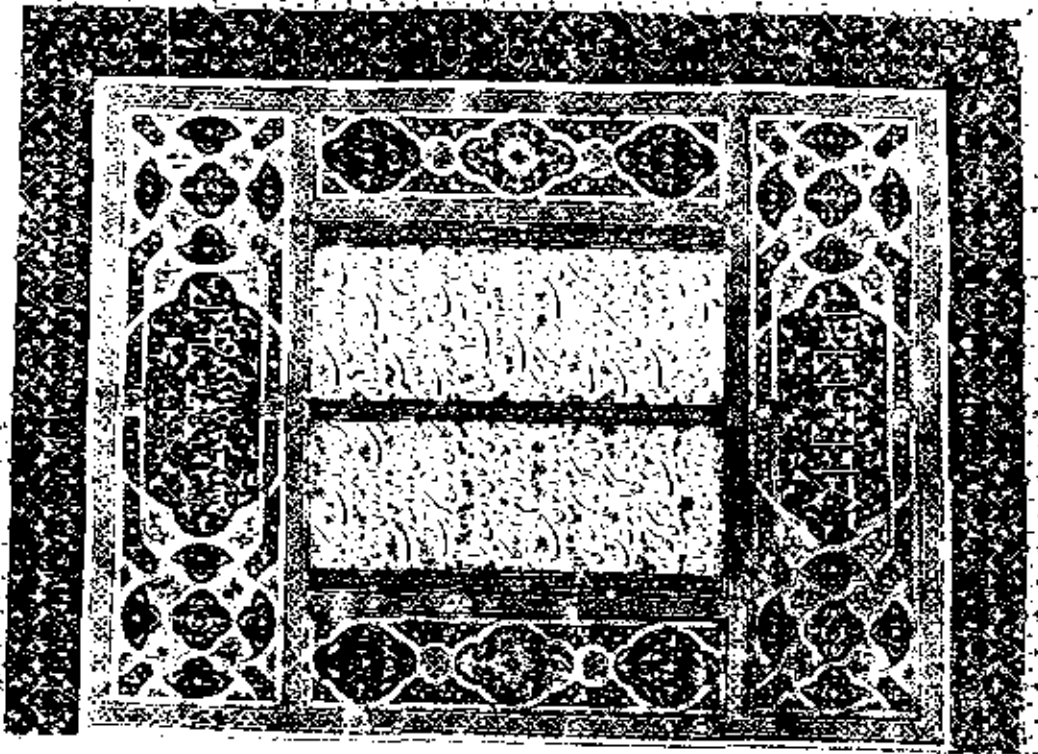
باید دانست تنها تاریخ تحریری که کتاب در پایان هر کتاب قدیمی گذاشته‌اند پیش کتاب شناس ملاک صحت تاریخ تحریر نیست و بسیار دیده شده که کتابی از

روی کتاب دیگر با نسخه اصل بخط مصنف نوشته شده و کاتب رقم و تاریخ تحریر خود را در پایان و ورق آخر کتاب نگذاشته و آنانکه از رموز کتاب‌شناسی آگاه نیستند تصور می‌کنند نسخه قدیم و یا خط مصنف است، در صورتیکه صد یا دویست سال بعد نوشته شد. و شیوه خط و اسلوب تذهیب است که زمان استنساخ اینگونه کتب را روشن می‌سازد. متأسفانه خلخالی و قزوینی که فاضل و علامه و کتاب دوست بودند با کتاب‌شناسی و رموز آن آشنایی نداشتند.

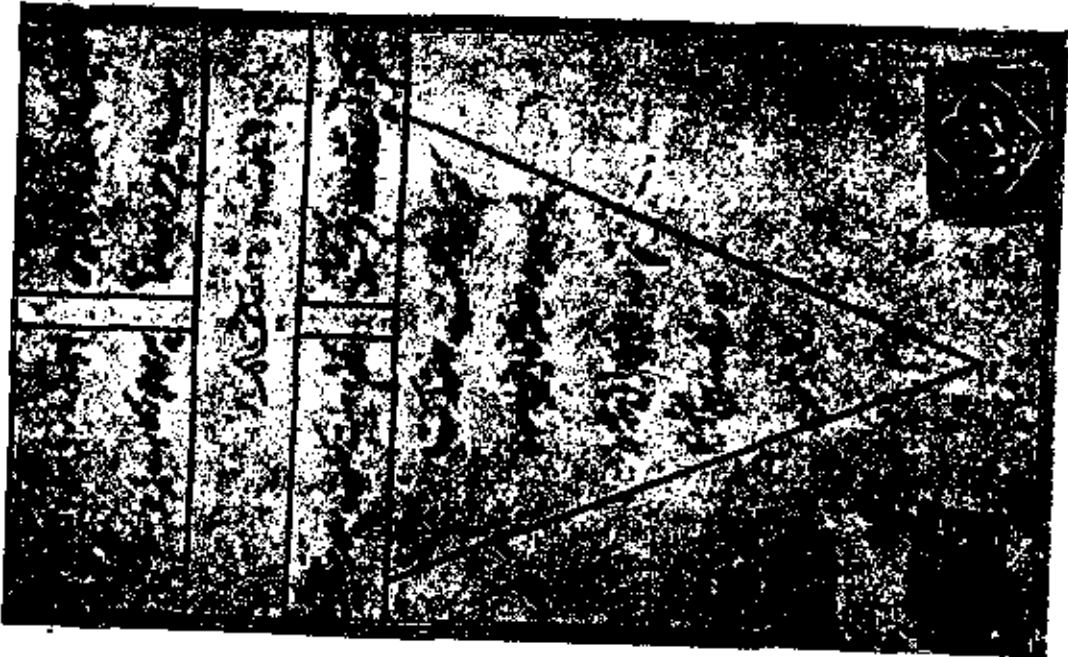
تأیید این معنی آنکه روزی در عصر آن استاد که جمعی از دانشمندان هم حضور داشتند سخن از خط کوفی بمیان آمد و آن علامه فرمودند تصور می‌کنم استادان خط کوفی در قرون اولیه در تحریر کاف‌ها و دال‌ها که برخلاف سایر حروف در خط کوفی بطور زیبایی کشیده شده، با قالب‌های مخصوص چوبی که تعبیه کرده بودند بر روی آن مرکب مالیده و بر روی پوست منعکس می‌کردند.

نگارنده با دلایل موجه ثابت کردم که اینطور نیست و اضافه کردم که کاف کوفی در خط نسخ هنوز بکار می‌رود و هر قرآن خطی را که در نظر آوریم صدها کاف کوفی می‌بینیم که تمام بیک اندازه و یک شکل تحریر شده، بنابراین قدرت دست و استمرار و مهارت خوشنویسان در اقلام هفتگانه در هر عصر و زمان بوده است که این قبیل حروف را بیک اندازه و زیبا می‌نوشتند. مقصود از اطاله سخن اینست که خلخالی و قزوینی صرف بتاریخ تحریر مجعول آن متکی بودند و همین اتکاء سبب بوده که نسخه چاپ آنان از لحاظ متن چندان اعتبار ندارد و سالها گذشته هنوز به راز تاریخ این نسخه اسامی پی نبرده و عجب اینست که بیشتر چاپها این چند سال بیشتر براساس متن چاپ مرحوم قزوینی بوده است. صرف نظر از حواشی و تعلیقات فاضلان آن متن نادرستی است. نگارنده اکنون دلائل نادرستی نسخه خلخالی را بیان می‌کنم.

رسم الخط کتبی که در قرن نهم نوشته شده و اکثراً بخط نستعلیق و آغاز ابداع این خط و کتاب اشتیاق بسیار بفرآ گرفتن و تحریر آن داشته‌اند ابتدائی و راه تکامل می‌پیموده است بوضوح روشن و معلوم می‌باشد و اگر عکس اوراق آغاز و انجام نسخه‌های اساس حافظ استاد دکتر خانلری که در جلد دوم حافظ ایشان چاپ شده و همه در نیمه اول قرن نهم نوشته شد، نظر بیفکنیم بخوبی این معنی ادراک می‌شود که شیوه تحریر خط و تذهیب در آن زمان چگونه بوده و با اندکی توجه و دقت و مقایسه آغاز و انجام نسخه خلخالی هر کتاب‌شناسی هم تشخیص می‌دهد که نسخه خلخالی در نیمه اول قرن نهم نوشته نشده و سبک خط بخوبی نشان می‌دهد که در نیمه اول قرن دهم



خطاطی در اسی



بایان صفحه خلیفای

تحریر یافته و این معنی را شیوه تذهیب صفحه آغاز کتاب تأیید می‌کند. هر چند ممکنست بعضی بگویند چه اشکالی دارد خط در آغاز قرن نهم نوشته شده تذهیب در آغاز قرن دهم انجام گرفته، اگر بخواهیم این ادعا را بپذیریم ولی اسلوب خط قابل انکار نیست (عکس نسخه اساس خانلری و عکس تذهیب ۸۶۱)

تذهیب در آغاز قرن نهم که دوران شکوفائی این هنر در مکتب هرات بوده در بیشتر شهرهای عراق بسبب حضور سلطان ابراهیم میرزا (۷۹۶-۸۳۸) و استادان تذهیب و نقاشی هرات که همراه وی بفارس آمده بودند تأثیر بسیار در مکتب تذهیب عراق گذاشته است و بیشتر هنرمندان عراق بدان شیوه تذهیب کرده‌اند و در آغاز قرن دهم این سبک بکلی عوض شد - و بطرز آغاز دیوان حافظ خلخالی که در زیر نمودارست کار می‌کرده‌اند و بیشتر کتابهای خطی در آغاز قرن دهم بدین شیوه‌است، و رای مکتب قزوین در نیمه سلطنت شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴)

در اینصورت بوضوح روشن می‌گردد که کتاب نسخه اساس حافظ خلخالی عین عبارت پایان نسخه‌ای که از روی آن نوشته و مورخ بسال سبع و عشرین و ثمانمائه ۸۲۷ بوده نقل کرده بدون آنکه رقم خود و تاریخ تحریر را بگذارد. بنابراین اصلاتی که آنان تصور می‌نموده‌اند ندارد و بهمین دلیل متن حافظ آنان هر چند از روی نسخه ۸۲۷ کتابت شده صحیح و مضبوط نیست.

محمدعلی جمالزاده

روانهای روشن

نگارش دکتر غلامحسین یوسفی - تهران، انتشارات یزدان (۱۳۶۳)

درباره کتاب گرانقدری چون «روانهای روشن» چون من کسی که در این اوقات روان روشنی ندارم هر چه بعرض برسانم جسارت محض خواهد بود ولی تنها یک مطلب را که کم و بیش با مندرجات این کتاب ارتباطی دارد، اگر بعرض برسانم شاید زیاد عاری از فایده‌تی نباشد. در «روانهای روشن» در هر فصلی تعلیمات بغایت سودمند و حکیمانه بخوانندگان یا مردم امروز سرزمین ایران داده شده است. تا رهنمای آنها باشد و آنها را به صفای باطن و انبساط روانی و ثروتمندی واقعی هدایت نماید. پس می‌توان گفت که استاد غلامحسین یوسفی نه تنها کتاب مستطاب بسیار سودمندی نوشته و منتشر ساخته است، بلکه به جرأت می‌توان گفت که ثواب عظیمی از لحاظ ایمان و خدمتگزاری به نوع

برادران وطنی و دینی خود انجام داده است که مستحق اجر و پاداش خدائی است و منظور نظر خدای ارحم الراحمین خواهد بود.

نکته‌ای که حقیر بمرض می‌رساند این است که آدمیزاد گویا همچنانکه در کتاب مجید آسمانی ما آمده است بحقیقت ظلوم و جهول است و نظری به وقایع یومیه دنیای امروز تأیید می‌کند که چنین آدمیزادی فی‌الواقع «لغی خسر» است و شاید بتوان ادعا کرد که سخنان و نصایح و ارشاد نیکخواهی چنانکه در سرتاسر کتاب «روانهای روشن» خاطر هر خواننده‌ای را تشفی و نیرو می‌بخشد ولی آیا بیم آن در میان نیست که این موجودی که انسان نام دارد و او را حیوان ناطق خوانده و توصیف کرده‌اند و الحق هنوز نشانه‌های زیادی از حیوانیت در زوایا و خفایای ضمیر و وجودش نهفته است، ولو از مطالعه آن همه نصایح و سخنان ارشاد آمیز و خیر خواهانه مصطلح گردیده است که از یک سو کاروانیان با آن همه زنگ و صوت و همهمه و طمطراق وارد می‌شوند و از سوی دیگر بزودی خارج می‌گردند و دور می‌شوند و چنان دور می‌شوند که حتی گردوغباری [و یا جز اندکی گردوغباری] از آنها باقی نمی‌ماند.

کتاب «روانهای روشن» امیدوارم چنان تأثیری در هموطنان ما داشته باشد که نتوان در حقیقت گفت از یک گوش داخل و از گوش دیگر خارج شد. ما می‌دانیم و احدی منکر نیست که امروز مرام این دنیای ما که بنام زمین خوانده می‌شود پس از ۱۲۴ هزار پیغمبر و آن همه اولیاءالله و راهنماها و دلیلها و عرفا و مرشدها و شیوخ و حکما و دانشمندان نامی که حتی بزرگان خودمان بعضی از آنها را شایسته نام پیامبری دانسته‌اند (مانند ارسطو) چرا باید امروز باز گرفتار سرنوشتی در اطراف و اکناف خود باشد که صدای آنرا غرش تفنگ و طپانچه و بمب و آن همه آلات وحشت‌انگیز بگوش ما می‌رساند و هر روز و هر ساعت روزنامه‌ها و مجله‌ها و رادیوها و تلویزیونها از خونریزیها و تلفات مردم بی‌گناه و کودکان معصوم خاطر ما را مشوش و ناراحت سازد... آیا بیم آن در میان نیست که این کیفیات شوم بازم با مرور ایام و سنوات و قرون شدیدتر و وخیم‌تر بگردد.

اما خوشبختانه از طرف دیگر میتوان فکر کرد که هر چه باشد همین آدمیزادی که روز و روزگاری در غارها و در گودالهای جنگل‌ها و بیابانهای بی‌آب و علف با هزار ترس و لرز می‌گذرانید، امروز دارای زندگانی بهتری شده است و نیز همان آفریده جاندار و ناطقی که سنگ و چوب و درخت را میپرستید و به امر جادوگران و معبران طفل خود را قربانی میکرد، هرچه باشد اکنون بمقام بلندی پا نهاده است و دارد

رفته رفته و با هزار زحمت از پله‌های نردبان آن غایت مقصودی که تمدن نام دارد بالا می‌رود و هر چند گاهی هم پله‌هایی را از نو بطرف پائین طی می‌کند، ولی رویهم‌رفته چنان بنظر میرسد که دارد بالا می‌رود، چنانکه خود کسی که در این لحظه این سطور را مینویسد در شهر ژنو عضو انجمن حمایت حیوانات بقلم می‌رود و همین امروز (پنجم ماه می ۱۹۸۵ میلادی = ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۴) در روزنامه لاتریون (منیر) منطبعه شهر ژنو در تحت عنوان «خورشید در شیشه» مقاله‌ای انتشار یافت مبنی بر اینکه علمای بزرگ فرنگستان امیدوارند که با کمک بودجه سالانه‌ای معادل با ۱۵۰ میلیون و با اشتراک عملی و فکری ۲۵۰ هوشیاران علم و تحقیق و در دارالتجربه عظیمی که دو سال پیش در سال ۱۹۸۳ میلادی در شهر اکسفورد (انگلستان) ساخته و پرداخته شده است و در همین پانزده یا بیست و پنج سال آینده نیروی فوق‌العاده بزرگی از خورشید را که آنرا هم اکنون بنام «پلازما» می‌خوانند مطیع و متقاد آدمیان بسازند، تا آنجائی که بتوانند آنرا در ظرفهائی نگهداری نمایند و با کمک آن جواب حوایج آدمیان را از لحاظ نور و حرارت و موهبات دیگر به بهای بسیار ارزان تأمین نمایند و نویسنده مقاله که خود از علمای سویسی است (سویس در کار کشف عملاً و از لحاظ مخارج شرکت فعال دارد) در آغاز گفتار خود چنین نوشته است:

«... این رؤیائی است تا اندازه‌ای جنون‌آمیز و اگر تحقق یابد بدون هیچ

شک و تردیدی «عظیم‌ترین انقلابی خواهد بود در تاریخ انسانیت که در زمینه انرژی بعمل

آمده است»

راقم این سطور با آنکه رویهم‌رفته آدم خوش‌بینی نیستم؛ اما بتجربه معتقد شده‌ام که این فرقه از مردم که بنام «دانشمندان» علوم مثبت مانند فیزیک و شیمی و جز آن خوانده میشوند زیاد حرف بی‌اساسی نمی‌زنند و عموماً بوعده‌های خود عمل می‌کنند و کمترین‌تخلف در آن دیده شده است و بهمین سبب از همین امروز میتوان چشم براه کشف بزرگی بود (پس از کشف بخار و الکتریسیتته و نیروی جاذبه و آتوم و کشفیات دیگری که کمک عمده به آدمیان میرساند) که تاج سلطانی بر تارک خود بنهد و کشفیات دیگر را در پیشگاه عظمت و سلطنت خود بصورت بندگان کوچک و خردی مطیع و متقاد درآورد.

برگردیم به «روانهای روشن» چنانکه خود مولف گرانمایه کتاب خوب می‌داند

۱) هر چند دنیا و مردم و آنچه را از لحاظ زیباییهای طبیعت و خلقت و دنیا و مافیها وجود دارد بسیار دوست میدارم و میتوان گفتم با بسیاری از آنها عشق‌بازی می‌کنم.

عرفان و تصوف و حکمت عملی و پند و نصیحت و راهنماییهای بزرگان دانش و معرفت ما بطور واضح دو جنبهٔ مختلف دارد، بدین معنی که از یک جهت دلالت به خیر و بزرگی و سروری واقعی است، مانند رشادت و جوانمردی و خیرخواهی و دستگیری و سربلندی و حمایت از مظلومان و مردی و مردانگی و توانائی و از طرف دیگر ما را به گوشه‌گیری و انزوا و بریدن از مردم و دنیا و مافیها و تجرد و دوری و فقر و بی‌اعتنائی به غیر غیرالله میخوانند و به طریق فنا و مردن قبل از موت دعوت می‌نمایند و برایمان از اخلاق و رفتار بزرگان طریقت مثالها حکایت می‌کنند که برای چون من آدم دنیا و زندگانی دوستی گاهی مایهٔ تعجب می‌گردد و فی‌المثل وقتی در کتاب می‌خوانم که مرد بسیار عالی قدری مانند شیخ بزرگ خرقانی به اصحاب خود می‌فرماید که مدتی دلم بسیار میل دوغ نوشیدن داشت، ولی جلو نفس را گرفتم و دوغ ننوشیدم، از خود می‌پرسم مردی که در تلاش است که به مبدأ نزدیکی یابد و به اسرار وجود برسد و با خالق و خلقت آشنائی حاصل نماید، آیا اگر یک پیاله دوغ می‌نوشید از مقصود نهائی بدور می‌افتاد؟ من هم حرفی ندارم که برای حصول مقصود بی‌نیازی از خیلی چیزها کار را آسانتر می‌سازد و مانعی را از میان برمیدارد، ولی وقتی می‌شنوم همین عارف خانقاه نشین که در بالای مدخل خانقاهش نوشته بود: ای کسی که گرسنه هستی داخل شو تا ما بتو نان بدهیم، چرا وقتی شاگردانش ازو پرسیدند که یا شیخ آیا بزرگترین لذت برایت در تمام طول عمر کدام بوده است، در جواب فرموده بوده است: که هرگز فراموش نمی‌کنم شبی را که از بس تن و بدن و لباس فرسوده و کثیف و آلوده بود رنج می‌بردم و شپش بسیار در موهایم منزل کرده بود و آزار میداد و گرسنه و خسته بودم و خواستم داخل مسجدی بشوم تا شب را در آنجا در گوشه‌ای قدری استراحت نمایم و خادم مسجد مانع گردید و گفت تو از هر سگی (زبانم لال) ناپاک‌تر و نجس‌تر هستی و مرا بیرون انداخت و من لذت آن لحظات را هرگز فراموش نکرده‌ام.

آیا واقعاً این قبیل اعمال و اقوال با عوالم معرفت و تقرب و عبادت واقعی سروکاری دارد و ما باید مردم را باقتدای به چنین کیفیاتی دعوت و تشویق نمایم؟
 در دسر می‌دهم و معذرت می‌طلبم، اما کتاب «روانهای روشن» چنان طراوتی دارد که هر برگ خشکیده‌ای را از نورنگ و بو می‌بخشد و چون من آدم سالخورده و

۲) البته بشرط آنکه این روایت صحیح باشد و اسامی واقعی داشته باشد.

۳) این عبارات نقل از حافظه است و لابد با نقل متن کتاب مطابقت کامل ندارد، معذرت

فرتوتی بمطالعه آن چنان احساس می‌کنم که نیروی نازهای یافتن و در بسیاری از صفحات آن بقول شادروان علامه محمد قزوینی «ملفتها» می‌شوم و اگر موقع را مفتنم بشمارم و پاره‌ای از آنچه را در دل دارم بر زبان نیاورم گنجه‌کار و مغنون خواهم بود.

بزرگان ما که به حقیقت بزرگند برای تسلیت خاطر تهیدستان و فقرا و مردم خسرالذنیوالاخره و از همه چیز محروم سخنان بسیار به نظم و نثر دارند که معروف خاص و عام است و از حقایق مسلم و گوهرهای گنجینه معنوی و فرهنگ سرزمین حکمت‌زای این مرزوبوم بشمار می‌آید. این بزرگان به تجربه یقین حاصل فرموده بودند که بزرگان و امیران و توانگران و افراد باقدرت این آب و خاک با هر کس که درصدد است که به قدرتی برسد دشمنند و چشم دیدن چنین افرادی را ندارند و دشمن خونی کسی هستند که بخواهد در امر تسلط و تعدی و اجحاف رقیب آنها گردد. چشمش را از حذقه درمی‌آورند و به جان و مالش اکتفا نمی‌کردند. این کیفیت بقدری معلوم و مشهود بود و در طول قرون باندازه‌ای به منصفه شهود و اعتبار رسیده بود که ابتدا احتیاجی به اقامه دلیل و برهان و آوردن شواهد ندارد. پس تنها راه حمایت و مصون داشتن خلق‌الله از چشیدن آن همه بلیات و مصائب خانه و زندگی برانداز، همان مسلک و طریقه‌ای بود که عرفا و صوفیان و ارباب قلم و معنی اختیار کرده‌اند، یعنی مردم بی‌یارویاور و بی‌پناه را از آنچه برای آنها ممکن بود موجب خطر و اذیت و آزار گردد بر حذر نمیداشتند و کار بجائی رسید که بآنها صریحاً می‌گفتند چنان‌زی که گمان برند مردمای و حتی‌المقدور هم‌رنگ جماعت شو و به حرف و کار بزرگان ایراد وارد میاورد بلکه بهر حرکت و فعل و قول ناحقی آفرین بگو و بکوش تا گلیم خود را از آب برون آوری. همین نوع سخنان ورد زبان ما مردم این آب و خاک شده است و امر به معروف و نهی از منکر را چنان فراموش کردیم که پنداری هرگز به گوشمان نرسیده است. مطلب باندازه‌ای آشکار و روشن است که محتاج تفصیل بیشتر بنظر نمی‌آید و بهتر است بدان همینجا پایان بدهیم.

اما خدا را شکر در مقابل این نوع اقوال و افعال چه بسا همان بزرگانی که ما را به اقتضای موقع و محیط بزنده بودن بی‌جان و حرکت و برکت می‌خواندند، افعال و اقوالی هم دارند که کاملاً بر خلاف آن قسمت نخستینی است و ما را به زنده بودن و جهاد و تلاش و مردانگی می‌خواند و با ما از محسنات این دنیا (که خودشان وجود آنها «جیفه» خوانده بودند) سخن می‌راند و حتی کوشش در راه بدست آوردن آب و نان و ثروت را در حداعتدال و لزوم و تحصیل معاش آبرومندانه و فراهم ساختن اسباب رفاه و

آسایش عیال و اطفال و خویشاوندان و دستگیری از مساکین و ایتام و حاجتمندان و مردم مقروض و مسکین و بیگس و بیمار و ناتوان را بهمدزبان بما تعلیم و دستور میدهند و بما میگویند که:

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
این بزرگان از عرشه منبر بصدای بلند می فرمودند که کادالفقران یکون کفراً و
در کوچه و بازار بگوش کوچک و بزرگ میرسید که «شکم گرسنه ایمان ندارد» و حتی
مرد مردانه‌ای چون فردوسی طوسی که خود گاهی از تنگدستی نالیده و آرزو کرده
است که گاش او هم می توانست گوسفندی را سر ببرد و گوشت پرواری را وصله شکم
سازد بهما می فرماید که تهیدستی عذاب است و درباره مردم تنگدست سخنانی ازین دست
در کتاب جاودانی خود آورده است:

تهیدست را کنار واژون بود دلش سال و مه تنگ و محزون بود
و پس از فردوسی سعدی شیراز؟ هم بما می گوید:

غم فرزند و نان و جامه و قوت باز دارد ز سیر در ملکوت
مگر همین سعدی در وصف مردم تهیدست فرموده که چون در شب عقد نماز
می بندند در فکر این هستند که چه خورد بامداد فرزندم؟
فردوسی باز با صراحت هر چه تمامتر فرموده است:
«بدی در جهان بدتر از آز نیست»

ما درباره همین معنی در آن همه کتابها و رسالجات منظوم و منثور فارسی
خودمان که حتی بحکم آنچه بزرگان معرفت و معنی از بیگانگان آگاه شهادت داده اند
در دنیا نظایر متعدد ندارد و شاید بی نظیر باشد، میتوانیم باسانی آن همه سخنان با معنی
(چکیده تجربه و مشاهده و تفکر) جمع آوری نماییم که خود کتاب گرانقدری خواهد
گردید.

آیا عیبی دارد اگر قدری احاطه کلام را درین مورد مجاز بدانیم و از بزرگان

۴ (بوستان سعدی را دکتر یوسفی خود باسلوبی که ابدأ سابقه ندارد و میتوان گفت در حد
کمال است در همین لوقات اخیر با آنهمه ملحقات و لغت نامه و حتی تعداد مرتب آیات انتشار داده
است و سرمشق است برای کسانی که رغبتی در این گونه امور مهم و سودمند ندارند.

۵ (جمالزاده در همین معنی داستانی دارد با عنوان «امنیت شکم» که ۲۴ سال پیش (در
سال ۱۳۴۰) ازین در کتاب «غیر از خدا هیچکس نبود» بچاپ رسیده است.

خودمان باز سخنانی را در همین معنی در اینجا بیاوریم.

باز همین سعدی که بحق فرنهاست که مریی واقعی و مرشد و راهنمای اخلاقی ما شده است میفرماید:

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی می‌بایدت نخمی بیکار
و باز ازوست:

هر که دانه‌نشانده‌ی زمستان در خاک ناامیدی بود از دخل به‌تابستانش
مگر مولای روم که هم‌عصر سعدی بوده^۶ فرموده است:
«عاقبت جوینده یابنده بود»

و باز ازوست:

«که نباشد در جهان بی‌رنج گنج»

و این بیت عجیب هم که در چند کلمه یک دنیا قوت و مردانگی در هر کلمه‌اش نهفته است از همین مرد بزرگوار است.

لنگ و لوک و چفته شکل و بی‌درب در پنی‌اش می‌غرت و او را می‌طلب
و باز هم ازوست:

چنان زد مثل شاه گویندگان که یابند گانند جویندگان
مولوی قدم را فراتر نهاده و فرموده است:

کوشش بی‌فایده به از خفتگی است

و باز از شیخ شیراز خودمان است:

«سرمایه عاقبت کفاف است نخست»

و همچو «پراکنده روزی» را «پراکنده دل» خوانده است

ای یوسفی خیرخواه و خستگی‌نشناس خودت «قابوسنامه» را منتشر ساختی
و او را از ما بمراتب بهتر می‌شناسی. مگر در آنجا نمی‌خوانیم:
«رنج امروزین آسودن فردائین بود و آسودن امرزین رنج فردائین» و باز در همین
«قابوسنامه» آمده است:

«کاهلی شاگرد بدبختی است»

و به انوشیروان پادشاه ساسانی هم نسبت می‌دهند که گفته:

۶ (گاهی احتمال داده‌اند که سعدی در طی آن همه جهانگردی در آسیای صغیر خود را به مولوی هم رسانیده بوده است ولی از قرار معلوم نظر با اساسی نیست.

«هر که چرک خورد و هر که خسید خواب بیند»
 باز برمی گردیم به مربی گرانقدر خودمان شیخ سعدی که فرموده است:
 هر چند موثر است باران تا دانه نیفکنی نروید
 که همان کلام مقدس «لیس للانسان الا ما سعی» معروف است.
 و باز سعدی سخن میراند:

«مشغول کفاف از دولت عفاف محروم است و ملک فراغت زیر نگیں رزق
 معلوم»
 و نیز از اوست:

«فراغت با فاقه نیبندد و جمعیت با تنگدستی صورت نبندد»
 و باز از سعدی است که قدم را فراتر نهاده میگوید:
 «قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبارت در کسوت نظیف»
 اکنون خطر فقر و گرسنگی را بما نشان می دهد:

با گرسنگی قدرت پرهیز نماند افلاس عنان از کف تقوی بستاند
 که الحق با واقع گرایی (بقول فرنگی مآبها "رنالیم") مطابقت هر چه نامتر دارد و
 گمان نمی رود که ما افراد معمولی بتوانیم انکار نماییم و بسیار نادر هستند کسانی که ازین
 قاعده مستثنی هستند.

«جدال سعدی با مدعی» مشهورتر از آنست که در اینجا احتیاجی به نقل لافل
 قطعانی از آن باشد و سرتاسر در تأیید همین موضوع مهم است که قرن‌ها در گوش ما
 زنگ زده است و معایب و خطرات آنرا بیشتر از نفع و فایده‌اش چشیده‌ایم و اکنون که
 دیگر پاره‌ای موانع مهم و قوی از میان برخاسته است باید امیدوار بود که با توفیقات
 الهی بتوانیم به ترمیم و تلافی گذشته بپردازیم.

ما نباید فراموش کنیم که در دنیا هر چیزی از جهاتی خوب و سودمند و از
 جهات دیگری خسارت آمیز و خطرناک است، چنانکه مثلاً با چوب میتوان هم پند و
 گهواره و هم دار و آلت شکنجه ساخت^۷ و بهمچنین آب که ما را در موقع نشنگی اگر

۷) در اینجا بخاطر آمد که در موقع توپ بستن به مجلس شورای ملی (خانه امید ملت)
 خانه شاگرد ما را که جوانی اصفهانی مرتضی نام پسر زغالغزوشی و کاملاً هم سن و سال من بود از
 طرف قزاقخانه گرفتند و به قزاقخانه بردند و فرمانده قزاق که مأمور استنطاق او بود از او میپرسیده
 است که آقایت در کجا پنهان شده است و آن طفلک واقعاً نمیدانست است و لهذا برسم شکنجه چوب
 لای انگشتانش گذاشته و بقدری فشار داده بودند که چند انگشت او قطع شده بود و بعدها معلوم

بدست نیاید ممکن است سبب هلاک گردد، وقتی بزمین میبارد و برکت می آورد و اگر زیاد باشد و بصورت سیل درآید آن همه خانه و بنا را خراب و ویران میسازد. ما میدانیم که امیر امیران و بزرگ و تاج مؤمنان و باب علم بما همه دستور صادر فرموده است که:

«کن فی دنیاک کانک تعیش فیہ ابدأ»

یعنی زنده زنده باش و مرد باش و قدم بردار و زندگانی را ابدی و جاودانی پندار و کارهای مهم و بزرگ در منتظر داشته باش و مبادا فریب همین امروز و فردا را بخوری که سخت مغبون خواهی بود.

و از احادیث مبارک گذشته حتی در کلام الله مجید خطاب به ما مخلوق چشم و گوش بسته و ترسان و لرزان یعنی من و تو امر صادر گردیده است که:

«ولاتنس نصیبک من الدنیا»

یعنی زنده باش و کوشان باش و خود را دارای حقوق معینی بدان و فراموش نکن که در این دار دنیا حق و نصیبی داری و بر تست که در راه بدست یافتن آن قدم مردانه برداری و مطمئن باشی که من جد وجد و نیز فراموش نکن که ما حدیث داریم که:

«الفقر سوادالوجه فی الدارین»

و اگر پیغمبر اکرم ما فرموده است که «الفقر فخری» فقر را بی نیازی کامل از تاج و تخت و شکوه شاهانه و گنجینه و زوسیم و هر آنچه مایه تفاخر و آرزو (و چه بسا شرمندگی و بندگی و رسوائی کسانی فرومایه میگردد) میدانسته است و با وارستگی کاملی پادشاه حقیقی دنیا بوده و هست و نیکبخت کسی که بتواند در همان طریق قدم بردارد و سرگدانی و تعبد فرود نیاورد.

سخن بی پایان رسید و اگر از هر صد نفر از هموطنان ما که کتاب «روانهای روشن» را می خوانند فقط یک نفر در راهی که دکتر یوسفی در جلو پای ما نهاده است وارد شود، بلاشک به پاداشی که کاملاً بدان استحقاق دارد رسیده است.

شد که خدا را شکر پس از مغلوب شدن استبداد معروف به استبداد صغیر آن فرمانده قزاق را که گویا قاسم خان نام میداشته است تیرباران کرده اند. مقصود این است که از چوب چنین کارهایی هم ساخته است.

تلبیس ابلیس

تألیف ابوالفرج ابن جوزی، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو،
تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸، ۲۲۱ ص.

این کتاب، در واقع، اثری است در روانشناسی اخلاق یا کردارشناسی اعتقادات که موادی از جامعه‌شناسی معرفت، البته در صورت قدیمی و معنای تاریخی آن فرامی‌نماید. پس هم اینجا یاد باید کرد که توقع بی‌طرفی عالمانه و محققانه امروزین از مؤلف آن نباید داشت، خصوصاً آن که ابن جوزی واعظ همانا یک سنی متعصب، از نوع حنبلی متصلب بوده است. وی به سال ۵۱۱ ه. ق. در بغداد زاده شد، و در سال ۵۹۷ درگذشت. شمار بسیاری کتاب و رساله در رشته‌های گوناگون به خامه او یاد کرده‌اند، که عجله ۱۵ عنوان - از اهم و اشهر آنها - بطبع رسیده است.

در ایران، تنها دو اثر از وی: «المنتظم فی تاریخ الملوک والامم» و «صفه الصفوة» (در احوال زهاد و متصوفه) شناخته آمده، که اینجا و آنجا به آنها ارجاع شده است. اگرچه از نظر تاریخنگاری همین دو اثر، خصوصاً المنتظم اهمیت درجه اول دارد، بعضی کتاب حاضر - «تلبیس ابلیس» - را مهمترین و معروفترین اثر او می‌دانند (ص ۳). به هر حال، همین کتاب، نخستین اثری است که از ابن جوزی به فارسی ترجمه و طبع شده است.*

می‌توان گفت که ابن جوزی از نظر عقاید و روش و منش و گفتار، نماینده وضع متوسط محیط و زمان خویش است، و از مذهب مختار و گرایش حاکم دفاع می‌کند، و این به ویژه در کتاب حاضر مشهود است. در این کتاب، او همه کسانی را که همانند او نمی‌اندیشیده‌اند به یک چوب رانده و فریخوردگان شیطان خوانده است،

* نخستین کتابگذاری هم از آثار ابن جوزی در ایران، راجع به «کتاب القصص و المذکرین»، نوشته راقم این سطور در ماعنامه هنر و مردم، سال ۱۴ ش ۱۶۸ (مهرماه ۱۳۵۵)، ص ۸۰ - ۸۳ چاپ شده است.

و در رد قول مخالفان و دگراندیشان از همه شیوه‌های بحث و جدل سود جست، به طوری که با وجود ششم حدیث شناسی که دارد و مثلاً احادیث پر ساخته متصوفه را نیک حلاجی و تنقید می‌نماید، به نوبه خود از آوردن احادیث مجعول در تأیید حرف‌های خودش باکی نداشته و دروغ نورزیده و با ساده‌نمایی که از عالمی چون او بعید می‌نماید به اندک بهانه - شناخته یا ناشناخته - به هر «اهل بدعتی» تاخته و در این طریق برای آن که به زعم خویش شمار هفتاد و دو فرقه جهنمی را درست کند تقسیمات مصنوعی از مذاهب و فرق ساخته است.

با این حال، نظر به آن که در بعضی دیگر از تالیفات آن عصر و نیز کتب تاریخ و ادب (از جمله آثار دیگر خود ابن جوزی) مؤیدات و شواهدی برای بسیاری از مطالب تلبیس ابلیس هست، و نیز در این کتاب فقرات مفصلی از چند اثر مهم کهن (مانند کتاب الازوالدیانات نویختی، کتاب سنن التصوف سلمی، و جزاینها) که ظاهراً اکنون در دست نباشد، نقل شده است، می‌توان بدان همچون یک سند مهم تاریخ فکری و اجتماعی دنیای اسلام در قرن ششم نگریست. پنداست که این نگرش باید توأم با نقادی باشد. در عین حال، طی روایات آن، نسویلات نفسانی و فریب‌های شیطانی به خوبی افشا شده، و در مجموع تصاویر زنده‌ای از بازی‌های نفس و هوی و هواجس بشری نموده گردیده، به طوری که هر کس با تأمل در آن می‌تواند بسنجد تا چه اندازه دستخوش فریب‌هاست.

اما ترجمه فارسی کتاب، که نمونه برجسته‌ای از «هنر ترجمه» است، نظر به آن که نثر متین و دلنشین آن کمال صحت و سلاست، و جمال بلاغت و فصاحت را یکجا جمع دارد، به حق و بدون شائبه منداخته یا مبالغتی نتوان اسم ترجمه بر آن نهاد، که پنداری تلبیس ابلیس ابن جوزی خود بدین پارسی انشاء شده است. از مترجم کتاب، علیرضا ذکاوتی، پیشتر آثاری از متون کلاسیک عربی، مانند گزینه مقامات بدیع الزمان، فقراتی از ابوحنیفان توحیدی، بخش‌هایی از کتب جاحظ بصری (در کتابی به همین عنوان)، مجموعه‌ای از اشعار جاهلی عرب (در کتاب «عصر جاهلی» شوقی ضیف)، و جزاینها، خصوصاً کتاب «تشیع و تصوف» دکتر شبلی و کتاب گرانقدر و بسیار معروف «تمدن اسلامی» آدام مثر، به فارسی ترجمه و طبع شده، که همین اثری ممتاز بشمار آمده است.

در ترجمه تلبیس ابلیس، اسناد احادیث بکلی حذف گردیده، چون برای خواننده فارسی زبان سودی دربر ندارد، و نیز در مواردی که مؤلف دو سه حدیث به یک

مضمون با تفاوت اندکی در لفظ یا سلسلهٔ سند آورده، به نقل یکی - که جامعتر است - اکتفا شده، و همه جا تحقیقات انتقادی خیرالدین علی (ویر استار متن عربی کتاب) دربارهٔ احادیث مورد نظر و توجه قرار داشته است (ص ۴). مترجم گاه نکته‌ای را که در متن کتاب خارج از سیاق مطلب بوده، به هامش نقل کرده (ص ۲۰۰، ۲۴۱ و...) و گاه مطالبی را به دلایلی معین که بدانها اشاره نموده، مثلاً بی‌مناسبت بودن آنها، حذف به اختصار کرده است (ص ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۵۸). توضیحات و ارجاعات سودمند مترجم در هامش، یا نکته‌گیری‌های او بر مؤلف و هم مصحح کتاب، حاکی از دقت و آگاهی او (صفحات ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۸۹، ۹۰، ۱۰۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۶۷، ۲۷۸) و خصوصاً هواداری وی از فرهنگ ایرانی و ایرانیان در قبال تمصبات خشکمفزانة مؤلف (ص ۶۲، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۱۱۱، ۱۱۲) و دفاع از حریم تشیع (ص ۷۱، ۸۰، ۸۶، ۲۲۰، ۲۷۱، ۲۸۷) بسیار جالب توجه است.

کتاب مشتمل بر ۱۳ باب است، که خصوصاً باب دوم (در نکویش بدعت و بدعت سازان) [ص ۱۰ - ۲۰] و باب پنجم (در بیان تلبیس ابلیس در عقاید و کیشها) [ص ۳۰ - ۹۱]. خود یک رسالهٔ مفصل و جامع در ملل و نحل، و شامل فهرست مشروح تمام ادیان غیر اسلامی و مذاهب و فرق اسلامی می‌باشد، و کمابیش متضمن اطلاعات و اخباری است مبتنی بر متونی که نسخ آنها بعضاً نمانده است. هم‌چنین، باب دهم کتاب (تلبیس ابلیس بر صوفیان) [ص ۱۳۴ - ۲۶۵] مفیدترین بخش کتاب می‌باشد، زیرا که ابن جوزی خود بزرگترین نقاد متصوف در طول تاریخ اسلام است، و متأخران اعم از شیعه یا سنی - مانند ابن تیمیه - از او برگرفته و بهره بردارند.

باری، طبع کتاب هم بافهارس کارآمد، بر رویهم به نحوی مطلوب و دلچسب صورت گرفته، توفیق بیش از پیش مترجم و ناشر را در عرضهٔ چنین آثار برجسته‌ای مسئلت داریم. اینک نمونه‌وار فقره‌ای در «غنا» صوفیان در خاتمه بنقل می‌آوریم:

«اگر کسی گوید که من از استماع غنا نظر دنیوی ندارم و اشارات الاهی دریافت می‌دارم، گوییم او از دوراه به خطا رفته، یکی این که تا او از سرود و غزل اشارات الاهی برداشت کند، طبیعتش پیشدستی کرده و مراد خود دریابد، مثل این که کسی بخواهد از ملاحظهٔ زن خوشگل در صنعت الاهی تأمل نماید، شهوت، ذهنش را از آن معنی باز می‌دارد و منحرف می‌سازد. دوم این که در این شعر و غزلها که می‌خوانند

کم اشاره‌ای هست که به خالق منطبق شود، و خدا اجل از آن است که کلمه عشق و شیفستگی درباره او توان بکار برد. نصیب بشر از معرفت الاهی احساس هیبت و تعظیم است و بس» (ص ۱۷۴).

محمدتقی دانش پزوه

دوازده متن موسیقی

استوری در فهرست خود (۲: ۴۱۱ - ۴۲۲) از شماره ۷۰۱ تا ۷۲۸ و دنباله آنها زویسم ۴۲ دفتر موسیقی برشمرده و برای سالهای ۷۵۲ تا ۹۶۳ هفت رساله یاد نموده است. و آنچنانکه من میدانم بسیاری بیش از اینها است (موسیقی نامهای من ص ۱۳۰ - ۱۴۸) و این دوازده تا که یاد میکنم رساله‌های بزرگ و ارزنده از میان آنها است.

۱- قطب‌الدین محمود (۶۳۴-۷۱۰) که به نام فیل شاه گیلانی در ۷۰۵ دره التاج لغرة الدباج ساخته و آن خود دانشنامه‌ای است و بخش موسیقی آن مانا گزارشی است بر شرفیه صفی‌الدین ارموی (گفتار شادروان برکشلی در آینده ۶: ۶۴۰) و بهترین دفتر موسیقی ایران است به فارسی و آن را دانشمند اسحق رجبزاده چنانکه در شهر تاشکند به من گفته است به زبان ترکی اوزبکی در آورده است. نسخه‌ای از این فارسی در خاورشناسی این شهر بنام فرهنگستان بیرونی دیده‌ام که تاریخ ۷۰۶ دارد و باید همین نشان‌دهنده پایان سال نگارش آن باشد. (استوری ۲: ۳۵۴) از نسخه‌های دیگر آن یاد کرده است.

۲- شمس‌الدین محمد آملی استادسلطانیه در روزگار اولجاتیو (۷۰۳ - ۷۱۶) نقایس القنون فی عرایس العیون خود را در روزگار شیخ ابواسحاق اینجو فرمان روی فارس (۷۴۳ - ۷۵۸) گویا در ۷۳۵ به پایان برده است. بخش دوم آن در حکمت نظری و فن چهارم اصول ریاضی آن در موسیقی است (استوری ۲: ۳۵۵) نسخه‌هایی از آن در شهر باکو و در فهرست تازه کتابخانه شچدرین در فهرست کاستیگوا دیده‌ام.

۳- حسن کاشانی به نام غیاث حسینی در ۷۴۴ کنزالتحف ساخته که فارمر آن را نشناخته و من از خواندن آن پردازنده آن را باقم و در فهرست فیلمها (۳: ۱۳۱) و

۱۹۳) از آن یاد کرده‌ام. میدانم که سه نسخه‌ای از آن هست و نیویاثر هم در گفتار خود بدان اشارت کرده است.

۴- کمال‌الدین عبدالقادر مراغی (۷۵۴-۸۳۷) را چندین دفتر است به فارسی مانند جامع الالحان ساخته ۸۱۶ و مقاصد الالحان برای شاه رخ (۸۰۷-۸۵۰) در ۸۴۱ و گویند که بیشترین از درة التاج است، همچنین زیده الادوار که نسخه ارزنده سپهسالار از آن از روی نسخه نوشته فتح الله بن ابی یزید شاهرانی یا شروانی در روز یکشنبه ۲۶ شوال ۸۴۵ از روی نوشته خود مراغی نوشته شده است. او گزارش نگار الانوار لاعمال الابرار اردبیلی است در فقه حنفی بنام کشف الانوار (کتابداری نهم ص ۲۶۱) و التجرید طوسی و نگارنده المجله در موسیقی به عربی آمیخته با واژه‌ها و ابیات فارسی که بسیار ارزنده است و نسخه‌هایی از آن در پتیه و ترکیه و موزه بریتانیا هست، نسخه کتابخانه ملی از آن بسیار ارزنده است (کتابداری هشتم ۵- ۱۵) نیویاثر در دیباچه چاپ عکسی نسخه ترکیه از آن و در گفتار خود در مجله تاریخ علوم اسلامی (در ۱۹۸۴ ش ۱ ص ۲۸۸) از نسخه ملی یاد کرده است.

۵- عبدالعزیز مراغی را تقاوه الادوار است بنام محمد فاتح (۸۴۷-۸۴۹ -

و ۸۵۵-۸۸۶)

۶- خواجه نظام‌الدین کیارستم فرزند سالار فرزند محمد فرزند سالار خوریانی را خلاصه الادوار فی مطالب الاحرار است در سال ۸۵۸ که من آن را ندیدم و چیزی درباره آن نمی‌دانم.

۷- کمال‌الدین (شیر) علی بنائی پسر استاد محمد خان معمار در ۸۸۸ رساله‌ای ارزنده در موسیقی ساخته به فارسی که بنگاه نشر دانشگاهی آن را با دیباچه‌ای چاپ عکسی کرده است همراه با فهرستی از واژه‌ها، افسوس که در آن در فهرست پایان شماره‌های صفحات با خود آن یکی نیست. گویا برگه‌های دیباچه نگاران در هم شده با اینکه شماره صفحات دگرگون گشته است.

عبدالغنی میرزایف در نگارش خود بنام "بنایی" به لهجه تاجیکی با خط روسی چاپ استالین آباد دوشنبه کنونی در ۱۹۵۷ در ۴۹۱ ص از او و سروده‌های او جستجوی خوب کرده است. من آن را در همان شهر خوانده‌ام او به من گفته بود آن را با خود ببر و به خط فارسی دریاور و چاپ کن. اکنون این بهترین دفتری است درباره بنائی، ولی او از رساله موسیقی بنائی آگاه نبوده و بهمان اندازه بس کرده بود که در مجالس التقایس و تحفه سامی و جز اینها آمده است. او در آن از تحفه‌السرور درویش

علی چنگی خاقانی بندی را درباره او آورده است (فهرست نامه‌ها) او در آغاز این دفتر (ص ۹) درباره زاد و مرگ بنائی دو تاریخ ۱۴۵۳ و ۱۵۱۲ (۸۵۷ - ۹۱۸) را آورده و کتاب خود را برای ۵۰۰ سالگی سال زاده شدن او پخش نمود.

۸- جامی (۸۱۷-۸۹۸) را رساله‌ایست در موسیقی که در ۸۹۰ پرداخته و گویا در آن به ادوار ارموی می‌نگرد و آن با گزارش روسی و با نشان دادن با رمزهای نوین از بلیایف در تاشکند در ۱۹۶۰ از روی نسخه ۱۸۰۳ فرهنگستان تاشکند نوشته ۹۰۸ عکسی چاپ شده است و آقای حسین علی ملاح آن را از روی همین عکس با گزارشی در مجله موسیقی (ش ۱۰۱ تا ۱۵۷) در ۵ - ۱۳۴۴ چاپ کرده است.

۹- زین‌العابدین پسر محمد پسر محمود حسینی گویا رومی چنگی دانشمندی بوده است به نام امیرعلی شیرنواپی (۸۴۱ - ۹۰۶) در سال ۹۰۶ قانون ساخته است و من آن را در موزه همان نوایی در شهر تاشکند (ش ۴۲) دیده و خوانده‌ام و بسیاری از موسیقی جامی ارزنده‌تر و در ۲۴ باب است. افسوس که از پایان افتادگی دارد ولی شایسته است که آن را به چاپ عکسی برسانند. من در یادداشت‌هایم گزارشی درباره آن گذارده‌ام. این دانشمند استاد خواجه عبدالله مروارید در گذشته ۹۳۲ و شاگرد حسن قطب نایی بوده و در تحفة السرور یاد او هست. دانشمند اسحاق رجب‌زاده در "مقام لر مساله سی گادائر" (ص ۱۹ و جاهای دیگر) از این یکی یاد کرده است.

۱۰- محمود پسر عبدالعزیز مراغی و مؤلف محاصل الالحان، مقاصد الادوار یا مختصر الادوار دارد که بنام سلطان سلیمان خان (۹۱۶ - ۹۷۴) گویا هم در ۹۰۸ آغاز کرده و گفته‌اند که آن بنام سلطان سلیم شاه (۹۱۸ - ۹۲۶) است.

۱۱- علی رویانی بنام محمود بهمنی (۸۸۷-۹۲۳) توضیح الالحان ساخته است.

۱۲- عنایه‌الله هروی بنام اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) تحفة الادوار ساخت است

(استوری ۲: ۴۱۵ - موسیقی نامه‌های من ص ۱۶۸).

تحفة الادوار دیگری هم داریم از الله داد کشمیری بنام سلطان حسین بهادرخان که در منشأ الانشاء دیباچه آن هست (بنگرید به گفتار من در هنر و مردم برای این موسیقی نامه‌ها).

در پایان این گفتار از چند دفتر تاریخی درباره موسیقی یاد میکنم:

۱ - محیط التواریخ از میرزا محمد امین پسر میرزا زمان یخاری کرک براقچی (۱۱۱۰ - ۱۱۱۴) که نسخه‌ای از آن در لنینگراد هست با نشانه D69 که عکس سه صفحه‌ای از آن درباره نگارگران در "هنر و جامعه در جهانی ایرانی" به فرانسه از

شهریار عدل در ص ۱۲۷ - ۱۳۹ با ترجمه فرانسوی آن آمده است. یکی از دانشمندان ایرانی که افسوس نام او را یاد داشت نکرده‌ام عکس چند صفحه‌ای از نسخه پاریس (بلوشه ۱: ۴۷۲) آن را به من داده است که در آن از موسیقی‌دانها یاد شده و آن بسیار ارزنده است (استوری ۱: ۳۷۸ و ۲: ۱۸: دیباچه، برگل ۱۱۴۳ و ۱۵۰۷ - هفمان ۴ م: ۱۶۹). من از این دانشمند ایرانی بسیار سپاسگزارم.

۲- تحفه السرور درویش علی چنگی خاقانی ساخته برای امیرفحی تاشکندی که تاریخ موسیقی‌دانها است و نسخه‌های آن در تاشکند (ش ۴۴۹) و شهر دوشنبه (B264) ۵۷۲) و لنینگراد (D1403) هست. نسخه اصل آن را نزد آقای پولادزاده در شهر سمرقند دیدم و خواندم (نشریه ۹: ۲۹۴) سمفون آن را در ۱۹۴۶ به روسی درآورده و من این ترجمه را در تاشکند دیده‌ام (استوری ۲: ۹۱۵) - تاریخ تاریخ فلسفه من ص ۱۷۲) در آن از کمال الدین بتانی و موسیقی او یاد شده است. در مجله صدای شرق که به لهجه تاجیکی به خط روسی است گفتاری است درباره همین دفتر و من آن را توانستم در مسکو بیام و بخوانم و در یادداشت‌هایم گذاردم.

۳- اطرب الآثار شیخ الاسلام محمد اسعد در گذشته ۱۱۶۶ به ترکی استانبولی (تاریخ تاریخ فلسفه من ص ۱۷۲) که برای پی بردن به تاریخ موسیقی در سرزمین عثمانی بسیار سودمند است.

پس از این از چهار دفتر درباره موسیقی عملی یاد میکنم:

۱- مجموعه ساز و سوزن‌فروشانمندی لهستانی بنام آلبرت بابوسکی Albert Babowski (۱۶۱۰ - ۱۶۷۵) که در کودکی گرفتار سپاهان ترک شده و ناگزیر مسلمان گشت و علی افقی نامیده شده و در دربار محمد چهارم (۱۶۴۸ - ۱۶۸۷) میزیسته است. این دفتر در استانبول در ۱۹۷۶ چاپ شده است و به روش اروپائی است و پر است از نشانه‌ها و نوشتار نوین موسیقی کنونی برای مقامها.

۲- اسحاق رجب‌زاده مترجم درقالتاج که "مقام لر مساله سی گاندئر" دارد چاپ ۱۹۶۳ تاشکند و مقامهای موسیقی را با حروف و نشانه‌های نوین نشان میدهد.

۳- افراسیاب بدل بیلی فارسی زبان و از نژاد قاجار در "موسیقی لغتی" به ترکی چاپ ۱۹۶۶ با کوه او هم می‌کوشد مقامها را با نشانه‌های نوین نشان دهد.

۴- ژان دورینگ J. During در "موسیقی ایرانی La Musique Iranienne" چاپ ۱۹۸۴ پاریس که در آن از سازها و افزارهای خنیاگری ایرانی کاوش کرده و نشانه‌ها و

نوشتارهای نوین موسیقی را بکار برده است.

محمدعلی صادقیان

(یزد)

نگاهی تازه به بدیع

نویسنده: دکتر سیروس شمیسا - انتشارات فردوسی، تهران - ۱۳۶۸

تصور می‌کردم با تألیف و انتشار کتاب جامع «صناعات ادبی» از استاد جلال‌الدین همایی، سخن در مورد چگونگی صنایع لفظی و معنوی بدیعی تمام باشد و این استاد بزرگ در زمینه علم بدیع، گفتنی‌ها را تمام گفته و مجالی برای دیگر سخن‌سنان باقی نگذاشته باشد.

سخن هر چه بایسته بُد گفته‌اند در بحر دانش همه سفته‌ماند
اما با خواندن کتاب «نگاهی تازه به بدیع» تألیف آقای دکتر سیروس شمیسا، دریافتم که چنین تصویری کاملاً درست نبوده است و هنوز سخنها و مطلبها باقی مانده است که باید دیگران درباره آن بگویند و بنویسند: «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت».

کتاب «نگاهی تازه به بدیع» چنانکه از نامش هم پیداست، در واقع نگرشی تازه است به دانش بدیع و مطالب آن نیز از هر جهت جالب توجه است و برای دوستداران ادب و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی، مفید.

شاید این نخستین بار باشد که کسی توجه خواننده را هنگام بررسی صنایع لفظی به مباحث آواشناسی و جنبه‌های صوتی کلمات، جلب کرده و پیوندی میان «بدیع» و «زبان‌شناسی» ایجاد کرده باشد. صنایع بدیعی لفظی و معنوی در این کتاب کاملاً تفکیک گردیده و هر کدام در جای خود ذکر شده است و نوعی آمیختگی که در پاره‌ای از کتب قدما به چشم می‌آید در این اثر راه نیافته است. نویسنده، شواهد و امثال را چون دیگران تنها از شعر و نثر گویندگان قدیم نیاورده، بل از شاعران معاصر و حتی از نوپردازان نیز بهره جسته است. مثلاً در این کتاب، در کنار شعر فردوسی و

سعدی و حافظ، شعر فروغ فرخزاد و سهراب سپهری جای گرفته و هر کدام به نوبه خود جلوه‌ی خاصی دارد.

نویسنده، عقاید و آراء دیگران را محترم شمرده و هر گاه در موضوعی، نظری غیر از نظر دیگران داشته قول آنان را نیز در جای خود نقل کرده است. آنچه کار مؤلف را کامل نموده، تمرینهایی است که در پایان هر مبحث آورده و بدین طریق امر یادگیری مطالب و به خاطر سپردن آنها را در ذهن آسان نموده است. بر روی هم می‌توان گفت که این اثر با حجم نسبتاً کم از محتوای خوبی برخوردار است و چون دیگر آثار مؤلف قابل استفاده است. نگارنده این مقاله نیز از خواندن این کتاب بهره‌مند گردید و هنگام مطالعه، به یکی دو نکته برخورد کرد که تذکر آن را ضروری دانست بدین امید که در چاپهای بعد مورد توجه مؤلف محترم قرار گیرد.

۱- در صفحه ۹۴، بیتی از فرصت شیرازی به عنوان مثال برای صنعت «عقد» بدین صورت نقل شده است:

ای به رخت زلف مسلسل قرین از لفت الجنة للمتمسین.

نویسنده در مورد این بیت چنین نوشته‌اند «مصراع دوم که آیه‌ی از قرآن مجید است به این معنی است: فراهم شد بهشت برای پرهیزکاران. بین رخ معشوق و بهشت تناسب معنایی است و بین زلف و ازلفت، تناسب آوایی است».

به نظر می‌رسد که معنی و ترجمه صحیح آیه شریفه که از سوره شعراء آیه ۹۰ می‌باشد، چنین باشد: «بهشت به پرهیزکاران نزدیک گردید».

در اینکه میان «زلف» و «ازلفت» تناسب آوایی وجود دارد، تردیدی نیست. اما لطف این بیت نوعی تشبیه مضرب است که در آن وجود دارد. چه، گوینده مرادش این است که همان گونه که زلف به چهره زیبا و درخشان جانان نزدیک شده، بهشت هم به متقیان نزدیک گردیده است. بنابراین میان «قرین» و «ازلفت» نیز تناسب معنایی وجود دارد.

۲- در صفحه ۹۷، تحت عنوان «جناس اختلاف مصوت بلند و کوتاه» چنین نوشته‌اند: «تمامی کلمات مخفف، این وضع را دارند. بوستان / بستان. گاه / گه. شاه / شه».

نه باغبان و نه بستان که سر و قامت نو برست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
با توجه به این معنی که دو کلمه متجانس (جناس) از نظر معنی یکسان نیستند،
واژه‌هایی که یکی مخفف دیگری باشد در مقوله جناس نمی‌گنجد.

۳- تکرار از هر نوع که باشد مستحسن دانسته‌اند. تردیدی نیست که تکرار در بسیاری از موارد بر زیبایی و لطف کلام می‌افزاید و به قول ایشان: «در زیباشناسی هنر از مسائل اساسی است». اما آیا هر تکراری پسندیده است. آیا تکرار کلمه «گو» در این بیت صبای کاشانی هم زیباست؟

گو گو تن گو سر گو نهاد گو آیین گو گو دل گو نژاد

و تکرار واژه «چشم» در بیت زیر، چه لطفی دارد؟

ای که بی چشم تو چشمی چشم من جز تر ندید هیچ چشمی، چشمی از چشم تونیکو تر ندید
(قادر نائینی)

پس سخن قدما را در این مورد می‌توان پذیرفت که تکرار، وقتی زیباست که ذوق سلیم آن را بپذیرد و بر زیبایی کلام بیفزاید در غیر این صورت، کلام را از حلیه فصاحت دور می‌سازد.

۴- چنانکه گفته شد، نویسنده کوشیده است تا شواهد و امثالی جدید برای مطالب خود و صنایعی که مطرح می‌کند بیاورد و در این کار توفیق یافته است. اما در پاره‌ای موارد تنها به ذکر آنچه قدما گفته‌اند اکتفا کرده است. مثلاً در صنعت «براعت استهلال» و «ابداع» چند مثالی که آمده دقیقاً همانهاست که در کتب بدیعی آمده و عیناً اقتباس شده است.

در پایان تذکر این نکته ضروری است که این چند مورد، هیچگاه از اهمیت کار مولف نمی‌کاهد و سعی ایشان مأجور و مشکور است.

ع. روح‌بخشان

تعزیه در ایران

از صادق همایونی، شیراز، انتشارات نوید، بهار ۱۳۶۸،

۸۱۸ صفحه، مصور (سیاه و سفید، رنگی)

تعزیه و شبیه‌گردانی، و پرده‌داری که ما آنوقتها «معرکه» می‌گفتیم، برای ما قدیمیها، مخصوصاً قدیمیهای شهرستانی، بسیار خاطره‌انگیز است. در شهر ما پرده‌داری وقت و فصل معینی نداشت. اما معمولاً در تابستانها و مخصوصاً وقت سرخرمن برگزار می‌شد: درویشی با یک پرده از راه می‌رسید، در یکی از میدانهای کوچک بازار پرده را به دیوار نصب می‌کرد «معرکه می‌گرفت»: یکی از بچه‌های تماشاچی را به شاگردی

وامی داشت. داستان پرده را - که معمولاً شرح جنگ حضرت علی (ع) با عمرو بن عبدود بود - به نثر و نظم و آواز خفی و جلی و زیربوم باز می‌گفت و بالاخره کاسه می‌گرداند. در این برنامه‌ها ما بیشتر مسحور پرده و نقشهای آن بودیم تا حرفهای درویش که غالباً چیزی از آنها نمی‌فهمیدیم. اما تعزیه چیز دیگر بود.

تعزیه قبل از هر چیز یک نمایش همگانی و کار دسته‌جمعی بود که موسیقی - طبل، شیپور، سرنا و... در آن نقش اساسی داشت. این آلات هم ابزار کار بودند، هم به زبان نمایش کمک می‌کردند و هم - قبل‌ازاینها - وسیله آگاهی و خبررسانی بودند. در واقع به قول نویسنده کتاب تعزیه در ایران: «همینکه صدای طبل از پشت‌بام مسجد برمی‌خاست و خبر می‌آمد که می‌خواهند تعزیه بخوانند، سر از پا نمی‌شناختیم و روی پا بند نمی‌شدیم. هر کجا بودیم و به هر کاری دستمان بند بود، خودمان را مثل باد به مسجد می‌رساندیم. این خبر از لب همه ما می‌جوشید که: بچه‌ها بدوید، تعزیه است، تعزیه!» (ص ۷). در حقیقت خود ما هم به نوعی در تعزیه شرکت می‌کردیم.

اما در شهر ما تعزیه هیچ وقت در مسجد برگزار نمی‌شد و هیچ وقت ندیدیم که در پشت‌بام مسجدها طبل بزنند و نشنیدم که کسی هرگز چنین کاری کرده باشد و این استیغادی ندارد. در پهن دشت سرزمین گسترده ایران هر دیاری آداب و رسومی خاص خود دارد: در شهر ما صدای طبل از خانه «سردسته» برمی‌خاست. از آنجا علم و کتل راه می‌انداختند و - در موسم عاشورا - به خانه یکی از اعیان که «روضه گرفته بود»، می‌رفتند یا به میدان یکی از محله‌های پر جمعیت و یا به یکی از میدانهای کوچک گوشه و کنار بازار. صرف‌نظر از موسم عاشورا، تعزیه در اواخر تابستان و اوایل پاییز برپا می‌شد. مردم شهری - کسبه - به دلیل بازیافت پول آنچه در طی سال به نسیه به روستائیان فروخته بودند، دست و دل پر و گشوده داشتند، و روستائیان که یک دوره فراغت نسبی را می‌گذراندند برای فروش دستاوردهای خود و خرید نیازمندیها به شهر می‌آمدند و می‌توانستند تعزیه را گرم کنند.

دسته تعزیه معمولاً تعزیه عروسی قاسم، واقعه عاشورا و مجلس یزید رامی گرفت. بازیگران نقشها غالباً حرفهای بودند. یعنی مثلاً زینب شدن یا شمر شدن یا حرمه شدن و غیره از افراد معین برمی‌آمد و اختصاص به افراد معین داشت که گاه ارباب به فرزند یا فرزنداناش می‌رسید. کسانی که این نقشها را بازی می‌کردند، نذری عهده‌دار نقشهای خود می‌شدند و لذا چشمداشت مادی نداشتند، اما اگر کسی یا کسانی «بانی خیر» می‌شدند و چیزی به آنها می‌دادند، آن را رد نمی‌کردند. اینان معمولاً آدمهای صمیمی و

صاف و صادقی بودند که در زندگی عادی رفتاری بسیار معمولی و طبیعی داشتند، اما وقتی که در پوست نقش تعزیه‌ای خود می‌رفتند چنان حرمله و سنان بن انسی می‌شدند که شمر هم جلودارشان نبود. بازی نقشها - چه ظالم و چه مظلوم - خیلی طبیعی انجام می‌گرفت. حرفها - که غالباً به زبان شعر و نظم بود - خیلی راحت بیان می‌شد و خیلی ساده و قابل فهم بود و لذا خیلی آسان در ذهن شنونده نقش می‌بست. آهنگ صدا، بالا و پایین گرفتن آن، نوع کلمات، شکل حرکات دست و سروتن و مخصوصاً نوع و رنگ لباس در تشبیت و شناسایی بعدی شخصیتی که بازیگر معرف آن بود، و نیز در ایجاد و تکوین احساسی که ما نسبت به هر بازیگر و شخصیت پیدا می‌کردیم، نقش عمده داشتند. ما از آن هنگامها آموختیم که از صدای کلفت خوشمان نیاید، حرکات حاکی از ستمگری و سنگدلی را دوست نداشته باشیم، به رنگ سبز احترام بگذاریم، رنگ سرخ را تا آنجا که به خون شهیدان ارتباط دارد، ارج نهیم و هنگامی که به رنگ لباس شمر تبدیل می‌شود از آن مشمز گردیم و در مجموع دربارهٔ کل قضیه به تأمل پردازیم. ما چندان کتابی، که اصلاً کتابی در دسترس نداشتیم - مگر به ندرت در برخی از خانواده‌ها که نسخه‌هایی از قرآن، مثنوی، دیوان حافظه، مفاتیح‌الجنان و ندرهٔ شاهنامه داشتند - و لذا نتوانستیم داستان واقعهٔ کربلا، و مقدمات و عوارض آن را حتی در «مقاتل» بخوانیم. بعدها هم چنین فرصتی به دست نیامد و یا داده نشد و آنچه در آن باره می‌دانیم معمولاً از همان مجلس تعزیه است.

اما امروزه از تعزیه، بدان گونه که ما می‌شناختیم، دیگر خبر و اثری نیست. از شهرها خبری ندارم ولی در تهران نشیده‌ام که در جایی تعزیه بگیرند. روزهای عاشورا در جلو بازار نمایشی برپا می‌شود که مرد زره‌پوشیدهٔ کلاه خود بر سر فرمزبوشی در آن ادای شمر را درمی‌آورد و کودک‌کان بلاتشبییه امام حسین (ع) را شلاق می‌زنند. نمایشی که فقط زندهای داغ‌دیده را می‌گریاند و به هیچ وجه روح و معنای واقعهٔ عاشورا را به بیننده القا نمی‌کند.

یاد و ذکر آن روزگار اینک در کتاب تعزیه در ایران، خوانندهٔ ره و دل گم کرده را بار دیگر با گذشتهٔ خاطره‌انگیز و نه چندان دور، اما دست نیافتنی خود آشنا می‌کند و بخشی از آنچه را برای همیشه از دست می‌دهد، در اختیارش می‌گذارد. در این کتاب قطور، که بیگمان حاصل سالها مطالعه و جست‌وجو است، تقریباً هیچ چیز از قلم نیفتاده است: تعزیه و تاریخ، ریشه‌های نمایش در ایران قبل از اسلام، ریشهٔ تاریخی-مذهبی تعزیه، وضع تعزیه در ایران از دیلمیان تا قاجاریه، تحولات و سیر تکامل

تعزیه، تعزیه به عنوان هنری مذهبی و توده‌ای که اشرافیت نابودش کرد، ارکان و عناصر سازنده تعزیه، ویژگی‌های تعزیه‌های ایران، پیوند با اسطوره‌های تاریخی و فرهنگی، بررسی تعزیه‌ها، بیگانگان و تعزیه‌های ایران، سرایندگان تعزیه و منبع الهام آنان، تعزیه و نویسندگان و پژوهندگان ایرانی، تأثیر تعزیه در زبان محاوره‌ای، فرهنگ اصطلاحات و اسامی در تعزیه‌ها، تعزیه‌ها و ترتیب و وسایل آنها، تعداد و اسامی تعزیه‌ها، نسخه‌ها و طریقه‌های تعزیه‌خوانی، ترتیب تعزیه‌خوانی، وسایل و ابزار و لباس تعزیه، تعزیه‌خوانان بزرگ و مشهور، محله‌های تعزیه‌خوانی و تعزیه‌خوانان مشهور شیراز، چند تعزیه (عباس، امام رضا، حضرت معصومه، قایناء حضرت علی اکبر، امام حسن، حن)، تجزیه و تحلیل تعزیه قاسم...

این کتاب که می‌تواند به عنوان یک مرجع قابل توجه در مطالعه تعزیه مورد استفاده علاقه‌مندان و پژوهندگان قرار گیرد، البته از کامتیهایی عاری نیست که درهم آمیختگی و احياناً تکرر مطالب و ضعف تألیف از آن جمله است و امید می‌رود که در چاپهای بعدی رفع گردد.

نیمروز گورگین

قرائدهای شمال

(سرودهایی از شاعران بی‌نام و نشان گیلان و مازندران)

به کوشش: علی عبدلی، چاپ اول - بهار ۱۳۶۸، انتشارات ققنوس - تهران، قیمت: ۱۱۰ تومان

کتاب، حاوی ۳۵۱ ترانه (دو بیتی روستایی و محلی): ۱۸۶ ترانه بگوش تالش، ۱۲۷ ترانه بگوش گیلکی و ۳۸ ترانه بگوش گیلکی مازندرانی با آوانویسی به حروف لاتین و برگردان فارسی، می‌باشد.

در فهرست کتاب، این عناوین به چشم می‌خورد: راهنمای آوانگاری - پیشگفتار - نقشه نمودار - دفتر اول: تالش (در ۳ بخش) - دفتر دوم: گیلکی (در ۳ بخش) - دفتر سوم: مازندرانی (یک بخش) - دفتر چهارم: (واژه‌نامه‌ها)

مؤلف محترم آقای علی عبدلی در آغاز مقدمه ۳۱ صفحه‌ای کتاب، این عبارت را آورده است: «در این کتاب حدود سیصد و پنجاه ترانه که نمونه‌ای کوچک از فرهنگ پربار و گرانمایه توده‌های مردم شمال کشور ما می‌باشد، گرد آمده است» وی

آنگاه در متن پر حجم کتاب، خاطر نشان ساخته که کار گردآوری ترانه‌های کتاب را از سال ۱۳۵۲ آغاز کرده و ضمن یک جستجوی تدریجی تا سال ۱۳۶۴ آنرا به پایان رسانده است.

اغلب ترانه‌های کتاب، در قالب دو بیتی و دارای چهار مصراع است و قافیه مصراعهای اول و دوم و چهارم آن، همانند یکدیگرند و با وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (در بحر هزج مدس مقصور). دو بیتی به نامهای دیگری نیز شهرت دارد: فهلوی (جمع آن فهلویات) و یا «ترانک» ولی برگزیدن نام «ترانه» از میان دیگر نامها برای اشعار این کتاب، بیشتر به این سبب می‌باشد که بین دو بیتی عامیانه و دو بیتی‌های غیر عامیانه تفاوتی مشهود است. نخست اینکه در فرهنگ ما، معمولاً دو بیتی را به صورت یک اسم عام به انواع شعرهایی که در دو بیت سروده شده باشد، اطلاق می‌نمایند و حتی به رباعی، ثانیاً سرچشمه پیدایش و چگونگی کاربرد دو بیتی عامیانه، پیوستگی تنگاتنگی با موسیقی دارد.

لذا از بین همه نامهایی که بر این گونه شعر، نهاده شده است، بنظر می‌رسد، که واژه «ترانه» رساتر باشد.

مؤلف آنگاه نام اشخاصی را (چه خارجی و چه داخلی) که در حقیقت، پیشقراولان شناخت و شناساندن فرهنگ و دانش عوام سرزمین ایران بودند، آورده و با این یادآوری، خواسته است کار آنان را ارج بنهد. علاوه بر این نامها، اسامی کسانی را هم که در گردآوری، ثبت و ضبط و انتشار موضوعات مختلف مربوط به فرهنگ عامه گیلان و مازندران از جمله ترانه‌های روستایی این دو استان شمال ایران، کوشش‌هایی ارزنده و ثمربخش مبذول داشته‌اند، قید کرده و نتیجه گرفته است:

«... در جهت شناخت و شناساندن ارزش‌های فرهنگی، اغلب، حق پیشگامی نصیب خارجیان گشته است. در رابطه با گردآوری و انتشار نمونه‌هایی از ترانه‌های عامیانه اهالی شمال میهن ما نیز، آنان پیشگام بوده‌اند» با تقریرات و نوشته‌های مؤلف محترم تا اینجا موافقیم. اما با این قسمت از نوشته وی، کاملاً موافق نیستیم: «تا جائیکه نگارنده آگاهی دارد، هیچ کتابی در زمینه ترانه‌های عامیانه تالشی وجود ندارد و در زمینه ترانه‌های گیلکی و مازندرانی، تنها دو مجموعه به نام‌های «ترانه‌های روستایی گیلک» تألیف علی اکبر مرادیان و «شکوفه‌هایی از ادبیات مازندران» تألیف اصغر عبداللہی انتشار نیافته است که آنها نیز نایاب می‌باشد»

برای تکمیل اطلاعات ناقص و شتابزده مؤلف، صمیمانه این یافته‌ها را در اختیار

ایشان قرار می‌دهیم:

۱- کتاب «شکوفه‌هایی از ادبیات مازندران» (چاپ پیروز) تألیف فتح‌الله صفاری است که در سال ۱۳۴۷ در قطع رقیعی در ۱۶۰ صفحه منتشر شده است، حاوی شرح حال، عکس و اشعار محلی چهل و یک تن از شاعران معروف مازندران مثل: نیما یوشیج، امیر پازواری، طالب آملی، نجما مازندرانی، محمد کاظم گل باباپور، سیدمحمد طاهری (شهاب) و اشعار فارسی خود مؤلف، می‌باشد و نمی‌توان اشعار مندرج در کتاب یاد شده را جزو آثار فولکلوریک قلمداد کرد.

۲- در کتاب «فرهنگ عوام آمل» تألیف مهدی پرتوی آملی از انتشارات: مرکز مردم‌شناسی ایران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی - شماره ۱۹ - سال ۱۳۵۸ بخشی مهمی به ترانه‌های مازندرانی اختصاص یافته است که بسیار قابل توجه می‌باشد. فصول کلی کتاب از این قرار است: راهنمای آواخوانی - مقدمه - تاریخچه مختصر شهر آمل - اصطلاحات و تعبیرات - امثال و حکم - ترانه‌ها و امیری‌ها - ترانه‌ها - طبری امیری - چیستان - واژه‌های مازندرانی.

۳- کتاب «ترانه‌های روستایی گیلک» گردآورده: علی اکبر مزادیان در سال ۱۳۴۷ در رشت چاپ و منتشر شده است. در حالیکه ما کتابی قدیم‌تر از آن سراغ داریم با عنوان «ترانه‌های ساحل دریای مازندران» که در سال (۱۳۲۳) منتشر شده است. کتاب مذکور، که ۴۵ سال از تاریخ انتشارش می‌گذرد! چنین مشخصاتی دارد: نام کتاب: ترانه‌های ساحل دریای مازندران - وزارت فرهنگ - تهران، اداره موسیقی - ۱۳۲۳ - ۵۲ صفحه، قطع وزیری - مقدمه + متن (۳۵ ترانه) با همکاری لطف‌الله مشیری (جمع آورنده)، روح‌الله خالقی (تنظیم و تصحیح) - موسی معروفی (خطاط انتها)

موضوع کتاب: مجموعه ۳۵ ترانه از ترانه‌های رایج در کنار دریای خزر (شمال ایران) که هر یک به ترتیب ذیل آورده شده است: شرح بسیار کوتاهی از ترانه، نت، متن ترانه، ترجمه بفارسی، معنی برخی واژه‌ها. ترانه‌ها مربوط به تمامی مناطق شمالی ایران از نالش تا گرگان است.

نمونه متن (مستخرج از صفحه ۴۲ کتاب): ترانه زیور:

«این ترانه در لاهیجان و تنکابن و رشت زیاد شنیده شده و در گرگان هم معمول است و اخیراً در شرف منسوخ شدن است. نام مخصوصی هم ندارد. یکی از کلمات اشعار، به عنوان نام آن انتخاب شد. اشعار آن به وزن دو بیتی می‌باشد و جمله

دیگری در آخر آن می‌خوانند که بعداً اضافه شده و اصل ترانه بهمان کیفیت است که در اینجا نوشته می‌شود:

سر جاده، صدای ریزه زنگه
 «زیور» در گردن لاکوی، قشنگه
 پاچ لاکوی، من از بوی تو مستم
 توکل بر خدای دل بر تو بستم

برگردان: در جاده صدای زنگوله می‌آید. جواهر در گردن دختر (لاکوی) قشنگ است، دختر کوچولو (کوتاه قد = پاچ لاکوی) من از بوی تو مستم، توکل بر خدای دل بر تو بستم...»

آقای علی عبدلی مؤلف کتاب «ترانه‌های شمال» در بخش پایانی پیشگفتار و مقدمه، خوانندگان را در جریان چگونگی شیوه تدوین کتابش قرار داده و نوشته است: «دو بیت‌های بخش سوم از دفتر اول و دو بیت‌های دفتر سوم این کتاب به شیوه آوانویسی با نشانه‌های لاتین ضبط گردیده است، دیگر دو بیت‌ها که از راه‌های گوناگون و ضمن یک کار تدریجی چند ساله گرد آمده است اغلب با حروف فارسی ضبط و بعداً به کمک گویشوران بومی آوانویسی و ترجمه شده. احتمال اشتباه در این مورد بسیار اندک می‌تواند باشد، زیرا زبان تالشی همانند زبان مادری و زبان گیلکی زبان خانوادگی و زبان نگارنده است...»

با باورداشت به این توضیحات مؤلف محترم است که خواننده، به کتاب ترانه‌های شمال (که خوشبختانه تمیز و خوشچاپ است) راغب می‌شود و آنرا با علاقه می‌خواند، ولی این نقائص (که نشانه غفلت و شتابزدگی مؤلف و مصحح است) او را عصبی می‌کند و فریادش را بر می‌آورد که: یک کتاب با اینهمه نقائص، چرا حتی یک سطر هم توضیح و یا غلط نامه نباید داشته باشد و چرا وجدان کار و خدمت فرهنگی باید دچار بی‌اعتنایی و بی‌اعتباری شود:

۱- مؤلف در صفحات (۷-۸) که مربوط به راهنمای آوانگاری ترانه‌هاست، با اینکه با حروف لاتین نشانه‌های مصوت‌ها و صامت‌ها را با الفبای فارسی انطباق داده، برای حرف صامت (ژ) نشانه‌ای از حرف لاتین ارائه نداده است، اما در ترانه (۹) صفحه ۴۱ از حرف لاتین (Z) که در تمام متن کتاب با حرف صامت (ژ) همخوانی دارد، بجای (ژ) استفاده کرده است. در حالیکه از صفحه ۴۷ به بعد شکل (V) مانند بالای سر حرف صامت (Z) قرار داده شده است که بجای حرف صامت (ژ) باید خوانده

شود.

۲- چون اغلب ترانه‌ها با املای درست و تلفظ صحیح ثبت نشده، در نتیجه در آوانویسی آنها به حروف لاتین نیز اخلال بوجود آمده بگونه‌ای که مفاهیم کلمات و معانی واژه‌ها و افعالی که دارای زمان‌های: گذشته، حال و آینده می‌باشد دگرگون شده است!

برای نمونه، شماری از اینگونه ترانه‌ها را (با فید شماره و صفحه) در اینجا ذکر می‌کنیم:

ترانه ۲ (صفحه ۳۸) - ترانه ۶ (صفحه ۴۰) - ترانه ۱۳ (صفحه ۴۳) - ترانه ۱۵ (صفحه ۴۴) - ترانه ۱۷ (صفحه ۴۵) - ترانه ۲۰ (صفحه ۴۷) - ترانه ۲۲ (صفحه ۴۸) - ترانه ۲۴ (صفحه ۴۹) - ترانه ۲۶ (صفحه ۵۰) - ترانه ۱ (صفحه ۱۵۵) - ترانه ۲ (صفحه ۱۵۶) - ترانه ۸ (صفحه ۱۵۹) - ترانه ۲۱ (صفحه ۱۶۵) - ترانه ۳۸ (صفحه ۱۷۴) - ترانه ۴۸ (صفحه ۱۷۹) - ترانه ۱ (صفحه ۱۸۸) - ترانه ۲ (صفحه ۱۸۸) - ترانه ۵ (صفحه ۱۸۴) - ترانه ۵ (صفحه ۱۸۹) - ترانه ۷ (صفحه ۱۹۰) - ترانه ۸ (صفحه ۱۹۱) - ترانه ۱۳ (صفحه ۱۹۳) - ترانه ۱۵ (صفحه ۱۹۴) - ترانه ۱۷ (صفحه ۱۹۵) - ترانه ۱۸ (صفحه ۱۹۶) - ترانه ۱۹ (صفحه ۱۹۶) - ترانه ۲۱ (صفحه ۱۹۷) - ترانه ۲۷ (صفحه ۲۰۰) - ترانه ۳۰ (صفحه ۲۰۲) - ترانه ۳۱ (صفحه ۲۰۲) - ترانه ۳۶ (صفحه ۲۰۵) - ترانه ۳۵ (صفحه ۲۰۴) - ترانه ۴ (صفحه ۲۱۳) - ترانه ۱۲ (صفحه ۲۱۷) - ترانه ۱۴ (صفحه ۲۱۸) - ترانه ۱ (صفحه ۲۳۶) - ترانه ۴ (صفحه ۲۳۷) - ترانه ۶ (صفحه ۲۳۸) - ترانه ۱۷ (صفحه ۲۴۳) - ترانه ۲۱ (صفحه ۲۴۵) - ترانه ۳۱ (صفحه ۲۵۰) - ترانه ۳۳ (صفحه ۲۵۱) - ترانه ۳۶ (صفحه ۲۵۳) - ترانه ۳۸ (صفحه ۲۵۴)

در اینجا قصد نداریم درباره اغلاط چاپی کتاب چیزی بنویسیم؛ زیرا اغلاط چاپی در کتابی که متن آن اغلب دارای نقص و اشتباه است، دیگر مورد نظر نیست! باز به متن کتاب نگاه می‌کنیم:

۱- در کتاب «ترانه‌های شمال» از مجموع ۳۵۱ ترانه بیش از ۶۴ ترانه (دوبیتی) در قالب مثنوی، یک ترانه در سه بیت و یک ترانه در قالب قطعه بچشم می‌خورد که همه آنها در وزن دو بیتی (ترانه) مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن است.

۲- کلیه ترانه‌های نالشی، گیلکی و مازندرانی در کتاب «ترانه‌های شمال» رنگ و بوی محلی دارد اما مولف در گردآوری ترانه‌های نالشی علاقه و دقت بیشتری از

خود نشان داده است. این موضوع از بیدقتی در ثبت و ضبط نادرست دوبیتی‌ها و ترانه‌های گیلکی و مازندرانی، توسط مولف، دریافت شده است: ضمناً ترانه‌هایی در بخش‌های گیلکی شرق گیلان (بیه پیش) و غرب گیلان (بیه پس) کتاب چاپ شده که دارای یک مضمون و محتوا است اما بیش از دو نوع گویش و لهجه دارد و به اصطلاح دو زیانه و سه زیانه سروده شده است! در حقیقت این نوع ترانه‌ها زادگاه و خاستگاه درستی ندارد و محل تولد آنها از دید مولف (که بنظر می‌رسد به گویش تالشی مسلط است و از تفاوت‌های گویش شرق و غرب گیلان و همچنین لهجه مازندرانی بی اطلاع می‌باشد) افتاده است:

کیجا مس و کیجا مس و کیجا مس

کیجا نه جو جوئه که بزونه دس

خدا دونده که هیچکس نزونه دس

بهاره وا بند سه شه بیه لس

برگردان:

دختر مست و دختر مست و دختر مست

دختر! سینه‌هایت را چه کسی دست زده است؟

- خدا می‌داند که کسی دست نزده است

باد بهاری وزیده برای خود شل شده است

(صفحه ۲۵ و ۱۲۶ کتاب)

این ترانه، طبق توضیح مولف در روستای تپه سرشیرگاه در زمستان ۱۳۵۲

گردآوری شده است.

با همین موضوع ترانه‌ای در صفحه ۲۵ و ۱۵۷ کتاب چاپ شده است با این

توضیح: این ترانه در روستای سیندسرای رضوانشهر در زمستان ۱۳۶۴ گردآوری شده

است:

بلور مسته، بلور مسته، بلور مست

بلوره بادرنگه کی یزه دست؟

بلوره بادرنگه کس نزه دست

پیرهن پورا بوسته خوره بویو مست

در حالیکه می‌دانیم:

همین ترانه با تحریف بعضی از کلمات در شرق و غرب گیلان به دو نوع

گوشش در افواه جاریمست و بهرحال جزو ترانه‌های گیلکی به شمار می‌رود:

گیلکی شرق گیلان:

بلور من و بلور من و بلور من
بلور تی بادرنگانه کی بزا دس
بلور تی بادرنگانه مونزئم دس
سو ماه گیلان بمانس، خو بیولس
گیلکی غرب گیلان:

بلور منست و بلور منست و بلور منست
بلور تی بادرنگه کی بزه دست؟
- بلور- می بادرنگه کس نزه دس
بخانه بسانه ای ری بوکودس

این ترانه را ما از صفحه ۲۰ کتاب «ترانه‌های روستایی گیلک» گرد آورده‌ایم علی‌اکبر مرادیان نقل کرده‌ایم. لازم است در همین جا یادآور شویم: مؤلف کتاب «ترانه‌های شمال» آقای علی عبدلی پیش از ۱۹ ترانه گیلکی نواحی حومه رشت، پیربازار، سنگر و کسبخ (نواحی غرب گیلان) را در کتاب خود (با تحریف بعضی از کلمات) چاپ کرده و ماخذ به خواننده کتابش ارائه نداده است. در حالیکه مؤلف این ترانه‌ها را از کتاب ترانه‌های روستایی گیلک (مجموعه ۱۴۸ ترانه) اخذ کرده و در کتابش چاپ نموده است:

ترانه ۱ (صفحه ۱۵۵) - ترانه ۵ (صفحه ۱۵۷) - ترانه ۲۲ (صفحه ۱۶۶) -
ترانه ۳۰ (صفحه ۱۷۰) - ترانه ۲۱ (صفحه ۱۶۵) - ترانه ۴۰ (صفحه ۱۷۵) - ترانه ۳
(صفحه ۱۸۸) - ترانه ۵ (صفحه ۱۸۹) - ترانه ۹ (صفحه ۱۹۱) - ترانه ۱۰ (صفحه ۱۹۲)
- ترانه ۱۹ (صفحه ۱۹۶) - ترانه ۲۰ (صفحه ۱۹۷) - ترانه ۲۲ (صفحه ۱۹۸) -
ترانه ۲۶ (صفحه ۲۰۰) - ترانه ۳۱ (صفحه ۲۰۲) - ترانه ۳۲ (صفحه ۲۰۳) - ترانه ۱۹
(صفحه ۲۱۹) - ترانه ۲۶ (صفحه ۲۲۴) -

خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش
خواهشمندیم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را (ایران: ۵۰۰۰ ریال و خارجه:
۱۰۰۰۰ ریال) هرچه زودتر بفرستید. کمک بزرگی است به ما.

ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰*

نویسنده دکتر باقر عاقلی

انتشارات محمدعلی علمی، انتشارات سخن، تهران

۳۴۲ صفحه، بها ۲۴۰ تومان

این کتاب یک دیباچه دارد و یک مقدمه و هشت فصل. دیباچه بی امضاست به همین جهت در آن باره مطالبی نمی‌نویسم.

در مقدمه، نویسنده محترم توضیح نمی‌کنند که چهار سال آخر را در کجا و در چه وضعی با برادرم محسن فروغی گذرانده‌اند. آیا یادداشت کردن برای ایشان میسر بوده است؟ یا مطالب را در ذهن خود حفظ و بعد به روزنامه‌ها و صورت مذاکرات مجلس و کتابها و رساله‌های مختلف مراجعه و کتاب را تنظیم کرده‌اند؟ چون نام «اشخاصی که در آن ایام دست‌اندرکار بودند» ذکر نشده و یادداشتی هم به خط برادرم در کتاب نیامده است و افسوس که او در حیات هم نیست تا بتواند چگونگی را روشن سازد، بنظر می‌رسد بیشتر مطالب کتاب برداشت مولف ارجمند است از وقایع آن زمان.

اشتباهات خرد و بزرگ در کتاب بیچشم می‌خورد که اگر تذکر داده نشود گمان نمی‌کنم شایسته باشد چه از لحاظ «حقیقی از تاریخ معاصر ایران» که مقصود نویسنده گرامی است و چه از لحاظ خانواده فروغی.

فصل اول. شرح حال مختصر محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

در ابتدای صفحه ۱۵ تاریخ تولد پدرم ۱۲۵۴ هجری شمسی نوشته شده و

* تیراژ این مقاله با پست به دفتر مجله رسیده است ظاهراً به همین منظور که خلاصه آن را چاپ کنیم تا در ایران خوانندگان به آن دسترسی داشته باشند. مقاله در مجله ایرانشناسی (امریکا) انتشار یافته است.

حال آن که در فصل ششم کتاب در صفحه ۲۶۱ تاریخ ولادت ۱۲۵۶ نقل شده است. این تاریخ دوم صحیح است. ظاهراً این قسمت، از مقدمه جلد اول کتاب مقالات فروغی نقل شده که آن را من از روی یادداشت‌های پدرم نوشتم و آن یادداشتها به خط ایشان نزد من موجود است.

در قسمت‌های دیگر فصل اول که معلوم است بازحمت زیاد تهیه شده اشتباهاتی دیده می شود که ذکر نمی کنم. ان شاءالله هنگام چاپ و انتشار یادداشت‌های پدرم مطالب روشن می شود. ولیکن به گمان من ذکر چند نکته در این جا سودمند است: اگر در خطابه ناچگونگاری دقت شود می بینیم که نکته‌هایی در آن گنجانده شده و مقصود آن طور که در کتاب آمده است صرفاً تملق و مدافعه نبوده بلکه بالاتر از این حرف بوده است. خطابه را با ستایش جهان آفرین آغاز می کنند سپس یادآور می شوند که این تخت و تاج یادگار سلاسل عبده از ملوک نامدار است. نام سلسله‌ها و پادشاهان بزرگ را می‌پروند و خدمات برجسته آنان را می‌شمارند. این مجموعه دستور کتاهی می شود در کشورداری. دیگر این که آغاز سخن به نام خداوند پسندیده و لازم است. پنددادن به ارباب قدرت و راهنمایی آنان داری تلخی است که غالباً با چاشنی مدافعه تحمل شده و می‌شود.

در سال ۱۳۰۹ شمسی وزارت فواید عامه به دو وزارتخانه اقتصاد ملی و طرق و شوارع تقسیم شده بود و برخلاف آنچه در کتاب نوشته شده پدرم آن وزارتخانه را به دو بخش تقسیم نکردند. ایشان از مأموریت ترکیه خوانده شدند تا وزارت اقتصاد را به عهده بگیرند و سیدحسن تقی‌زاده هم به وزارت طرق منصوب شدند. بسیاری از دست‌اندرکاران سیاست بعدها اظهار عقیده کردند که از همان وقت رضاشاه به برکناری عبدالحمین تیمورتاش وزیر دربار پهلوی مصمم بودند و می‌خواستند این دو وزیر خلأ را پر کنند.

داستان الغای قرارداد مفصل است و در این مختصر فرصت نیست درباره آن بحث شود همین اندازه یادآور می‌شوم آن جا که در صفحه ۲۲ کتاب نوشته شده «...الغای قرارداد داری و انعقاد قرارداد جدید نفت برای مدت شصت سال به کارگردانی او [فروغی] انجام گرفت و تقی‌زاده وزیر مالیه وقت و امضاء کننده قرارداد بنا به گفته خود او «آلت فعل» بود، صحیح نیست. همه می‌دانیم مقصود تقی‌زاده از آلت فعل چه بوده است.

در همان صفحه ۲۲ می‌نویسند فروغی «... به علت توسطی که از محمد ولی

اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی نزد رضاشاه نمود مغضوب و از کار برکنار گردید» تا آنجا که من اطلاع دارم پدرم از مرجوم اسدی شفاعت نکردند. در آن زمان هنگامی که یک نفر از افراد خانواده مغضوب می‌شد همه خویشان و بستگان از کار برکنار می‌شدند.

فصل دوم. یادى از گذشته‌ها

در این فصل مطالبی است که من شایستگی اظهار نظر ندارم چون در هنگام وقوع آنها یا خردسال بودم یا حضور نداشتم. منتها یکی دو نکته را می‌توانم بنویسم: آن جا که از قول برادرم می‌نویسند «وقتی دارالمعلمین تأسیس شد من و سه برادرم» وارد آن مدرسه شدیم، درست نیست. چه برادرم مسعود و من کوچکتر از آن بودیم که به آن مدرسه راه بیابیم. چند سال بعد پدرم ما دو برادر را به مدرسه شرف بردند و در آن جا مشغول تحصیل شدیم اما پیش از آن گاهی به دارالمعلمین می‌رفتیم و در اطاق احتشام‌السلطان که دفتردار مدرسه بود نزد استاد اصغر بهرامی فارسی می‌خواندیم. استادان را از دور می‌دیدیم از سه نفر از آنان خیلی حساب می‌کردیم: میرزا عبدالعظیم خان قریب و میرزا غلامحسین خان رهنما و آقا شیخ حبیب‌الله ذوالفقون. پس از پایان تحصیلات ابتدائی برادرم مسعود به دارالمعلمین رفت.

درباره ملک‌الشعراء بهار حقیقت یا آنچه نوشته شده مغایرت دارد. شرح آن طولانی است ان شاءالله در موقع دیگر بتفصیل می‌نویسم.

در چند جای دیگر کتاب از جمله در همین فصل نوشته شده است پدرم به ریاست جامعه ملل انتخاب گردیدند. بمنظور اجتناب از اشتباه یاد آور می‌شوم که پدرم به ریاست شورای جامعه ملل انتخاب شدند نه ریاست مجمع عمومی.

برادرم محسن در ۱۳۱۷ شمسی به ایران بازگشت و در آن وقت هنوز جنگ جهانی دوم آغاز نشده بود. برادر دیگرم مسعود و همسرش بودند که در معیت علامه میرزا محمدخان قزوینی به تهران آمدند و ما در خدمت پدرم با دکتر قاسم ضنی و محمدعلی قزوینی تا کرج از ایشان استقبال کردیم.

خانه خیابان سپه را پدرم در سال ۱۳۰۳ شمسی خریدند نه ۱۳۰۱ که در کتاب آمده است و مساحت آن هشت هزار متر مربع بود نه چهار هزار متر مربع.

در کار ترجمه سه فن از فتون طبیعی کتاب شفا نمی‌دانم همه آنان نامشان ذکر شده است شرکت داشته‌اند یا نه. لیکن کسی که از قلم افتاده و بارها من در محضرش بودم میرزا مهدی آشتیانی است. گویی تمام کتاب را از بر داشت. فاضل

تونی و بعد میرزا مهدی آشتیانی همکاران اصلی و دائمی پدرم در این امر بودند. در متمم دیباچه در صفحه ۹ و ۱۰ کتاب نام هر دو دانشمند را پدرم ذکر کرده‌اند. آنچه درباره میرزا طاهر تنکابنی نوشته شده صحیح است. احترام و علاقه پدرم به علامه زاید از وصف بود.

درباره خواهرهای پدرم باید رفع این اشتباه را بکنم که خواهر اول (ناتنی بود) هرگز شوهر اختیار نکرد و خواهر دوم بود که با مهندس عبدالرزاق بغایری (معروف به جناب سرتیپ) و خواهر سوم با محمود وصال (وقارالسلطنه) ازدواج کردند.

راجع به علی‌اکبر اسدی شوهر خواهر بزرگتو من (صفحه ۵۰ و ۵۱) تا آن جا که به یاد دارم او در بیرجند تبعید بود نه زندانی. حتی خواهر کوچکترم چندی به آنان ملحق شد * البته زندگانی سختی بود اما در زندان هم نبود. آن قسمت که از قول عمویم آورده شده است: «داداش شما هم در بوجود آوردن این اوضاع خفقان‌آور مقصرید...» و جواب پدرم و قال حافظ مسلماً عاری از حقیقت است. محال است که «عموجان» نسبت به برادر بزرگ چنین حرفی بزنند و پدرم این جواب را بدهند و قال حافظ بگیرند و داستان‌گویی کنند. آنان که آشنایی به آداب و رسوم آن زمان دارند متوجه هستند که چه می‌گویم. مثلاً من چون کوچکتر از برادران دیگرم بودم هرگز نام آنان را در حیاتشان بدون «خان» صدا نکردم. پدرم با آن که بزرگترین بودند برادر خود را «میرزا ابوالحسن خان» می‌نامیدند.

فصل سوم. شهریور ۱۳۲۰ و نخست‌وزیری فروغی تا استعفای شاه

تا آن جا که من به یاد دارم برخلاف آنچه که در صفحه ۵۷ آمده است هرگز محمود جم وزیر دربار وقت و شکوالمملک رئیس دفتر مخصوص از طرف رضاشاه و یا به میل خود به دیدار پدرم نیامدند. لابد از عواقب کار ترس داشتند.

روز پنجم شهریور پدرم بیمار نبودند (صفحه ۵۸). دکتر سعید مالک (لقمان‌الملک) که از دوستان پدرم بودند پزشک او نبودند. از چند سال پیش دکتر پروانسکی که باصطلاح از روسهای سفید بود هفته‌ای یک بار به دیدن پدرم می‌آمد و

* ما چهار برادر و دو خواهر بودیم به ترتیب سن به این شرح: جواد، محسن، محمود، فرشته، محمود، حمیده. جواد در ۱۲۸۴ شمسی در تهران متولد شد و در ۱۳۳۷ شمسی در رم درگذشت. محمود که نویسنده این سطور است در ۱۲۹۴ شمسی در تهران (قلهک) متولد شده است. فرشته همسر علی‌اکبر اسدی فرزند دوم محمولی اسدی بود و حمیده همسر مهتیس علی‌نقی اسدی کوچکترین فرزند ذکور آن مرحوم است.

بخصوص قلب را معاینه می کرد و فشارخون را می گرفت. به من یاد داده بود چگونه آمبول تزریق کنم و هر وقت لازم می دید تجویز می کرد و دستور لازم برای خوراک می داد. پس از حمله ناچوانمردانه روس و انگلیس به ایران دیگر او را ندیدم.

احضار پدرم به کاخ سعدآباد نه در ساعت ۹ صبح بود نه توسط نصرالله انتظام. این مطلب در کتابی به نام ناگهان در یک سپیده دم در سال ۱۳۵۶ نوشته شده است. من همان وقت به مؤلف آن نامه نوشتم یا تلفن کردم (درست به یاد ندارم) و اشتباه را متذکر شدم. با تلفن جواب داد منظور نوشتن داستان بود نه تاریخ صحیح. باری احضار به دربار هنگام شب بعد از شام بود. من رفته بالا تلفن را برداشتم. مأمور تلفن دربار خیال می کنم سلیمان خان بود که صدای مرا شناخت و سالها پیش که تلفن می کرد مرا آقا محمودخان خطاب می کرد به همان نحو مرا خواند و بعد از پیغامها که بردم و آوردم گفت اتومبیل آقای سهیلی وزیر کشور در راه است. وقتی اتومبیل به خانه ما رسید نصرالله انتظام پیاده شد و آمد به پدرم گفت شتر گردن دراز را فرستاده اند (اشاره به قصه معروف زمان کودکی).

عکس صفحه ۵۹ مربوط به پنجم شهریور نیست. در این گونه شرفیابی لباس ژاکت بر تن کردن مرسوم نبود شاید مربوط به یکی از روزهای شرفیابی و معرفی وزیران باشد.

باری پدرم رفتند و بعد از نیمه شب برگشتند. خط تلفن اضافی آن طور که در کتاب آمده است نصب نشد. آن زمان این کار معمول نبود. رویهمرفته تمام مطالب تا صفحه ۶۹ که تشکیل جلسه هلنی مجلس شورای ملی باشد افسانه است.

در صفحه ۷۲ نوشته شده «... وقتی صحبت از نخست وزیر فروخی پیش می آید رضاشاه می گوید: «اگر قرار باشد پیرمردی در رأس امور قرار بگیرد چرا وثوق الدوله را پیشنهاد نمی کنید؟» این گفته اگر صحت داشته باشد گویا به کنایه بوده. چون وثوق الدوله را رضاشاه پیرتر و از کار افتاده تر می دانسته و می خواسته است بگوید از امثال فروخی دیگر کاری ساخته نیست.

صفحه ۷۷ و ۷۸ مربوط به تعیین فرماندار نظامی از میان امیران است. بر سر این انتخاب میان رضاشاه و پدرم اختلاف بود. رضاشاه سپهبد امیر احمدی را می خواستند منصوب کنند پدرم شرشکر یزدان پناه را ترجیح می دادند. بدیهی است سرانجام سپهبد فرماندار نظامی شد.

در همه مطالب غیر از اعلامیه ها و آگهیها جای حرف هست. مثلاً در صفحه

۸۲ می نویسند برادرم جواد در وزارت امور خارجه اشتغال داشت و مرتباً سرکار خود حاضر می شد. حال آن که در آن تاریخ او با مقام دبیر صومی سفارت برن عهده دار دفتر ایران نزد جامعه ملل در ژنو بود. در زیر صفحه هم هرچه درباره اش نوشته شده اشتباه است. برادرم در ۱۳۳۷ در رم وزیر مختار در سفارت بود که به سکنه قلبی در گذشت نه در سویس. پسرش استاد و محقق در فیزیک هسته ای در زوریخ است نه وکیل دادگستری در ژنو.

آنچه در زیر عنوان غوغا در کاخ سعدآباد (صفحه ۸۸) نوشته شده با آنچه من به یاد دارم متفاوت است. روز نهم شهریور صبح رضاشاه به وزارت جنگ رفتند پدرم فوراً در آن جا حاضر شدند. رضاشاه که از آزادی سربازان بی نهایت ناراضی و ناراحت بودند به صورت سرلشکر احمد نخجوان سیلی زدند و او و سرتیپ ریاضی را به زندان انداختند. پدرم بقدری ناراحت شدند که روز دوشنبه دهم شهریور ساعت دو صبح دوباره بعد از فریب هفت سال و نیم دچار عارضه قلبی گردیدند. بار اول در عیدنوروز در سال ۱۳۱۳ در سلام بود و پزشک معالج دکتر لقمان الدوله بود. این بار پزشک اصلی دکتر محمدحسین ادیب بود. او مردی کم نظیر و در میان ما مانند فردی از اعضای خانواده بود. دستور استراحت کامل داد.

روز جمعه ۲۱ شهریور صبح اعلیحضرت پدرم را احضار کردند. جواب دادند که در بستر بیماری هستم و پزشکان به علت ارتفاع و راه زیاد اجازه شمیران آمدن نمی دهند چنانچه به تهران تشریف آوردند احضار فرمایند تا شرفیاب شوم. در حدود ساعت ۳ یا ۴ بعد از ظهر صدای اتومبیل آمد و رضاشاه وارد باغ شدند. هوا گرم بود و همه در حال استراحت بودیم. علی اکبر پیشخدمت تعظیم می کند و می خواهد کلاه را بگیرد به او نمی دهند، می گویند برو دم در به مختاری (رئیس شهربانی) بگو کسی داخل باغ نشود، اگر شکوه (رئیس دفتر مخصوص) آمد پیاده بیاید تو. علی اکبر اعلیحضرت را به سالن هدایت می کند و می دود به طرف در باغ. وقتی برگشت با خوشحالی و غرور به ما افراد خانواده که در اطاق کوچکی در کنار سراسر جمع بودیم گفت همین که به رئیس شهربانی دستور اعلیحضرت را گفتم به حال خیردار ایستاد و سلام نظامی داد و گفت اطاعت می شود. کسانی که از قدرت آن روزهای رئیس شهربانی خبر نداشتند می فهمند علی اکبر در چه حال و شوری بود.

پدرم زود لباس پوشیده از بستر به سالن می روند. اولین صحبت رضاشاه این بوده که میز و صندلیها همان قدیمیهاست. از مذاکرات اطلاعی ندارم. عمویم

می‌دانستند که هیچ وقت بازگو نکردند. محمدعلی نرژین هم می‌دانست که بعد از چند ماه درگذشت. دکتر قاسم غنی خبر داشتند و وقتی من در سال ۱۳۲۹ در نیویورک مأمور بودم چند بار آمدند برآیم شرح بدهند کسی به دیدنشان آمد و صحبت قطع شد. بعد به کالیفرنیا رفتند، وعده کردند در برگشتن صحبت خواهیم کرد. جای نهایت تأسف است که پس از چندی در آن جا درگذشتند و همه ارادتمندان را عزادار ساختند.



آنچه در صفحه ۹۹ نوشته شده افسانه است. در همان صفحه نوشته شده که این دومین بار بود رضاشاه به خانه ما می‌آمد. این گفته هم صحیح نیست. این اولین و آخرین بار بود که در زمان پادشاهی به خانه ما آمدند و لیکن در زمان نخست‌وزیری چند بار آمدند. یدالله‌خان (نمی‌دانم گروهیان بود یا استوار) با اسلحه کمری بزرگ روی سکوی سنگی کنار در ورودی باغ می‌نشست و در واقع نگهبانی می‌کرد. هر دفعه برادرم مسعود و من در باغ در سر راه می‌ایستادیم تا سردار سپه را ببینیم و ایشان با ما حرف بزنند. یکی دو بار من پشت شمشادها گرفتار شدم، خردسال و کوتاه‌قد بودم نمی‌توانستم از آن درختها بگذرم با وجود این به زور و زحمت خودم را به سردار سپه می‌رساندم و از این پیروزی شاد می‌شدم.

درباره مکاتبه پدرم با ولیعهد و خرید اتومبیل (صفحه ۱۰۱) هیچ اطلاعی ندارم. راجع به تغییر رژیم مشروطه پادشاهی به جمهوری می‌دانم که پدرم به هیچ وجه زیر بار نرفتند ولی از آنچه در صفحه ۱۰۲ و ۱۰۳ نوشته شده (پیشنهادهای شوروی و انگلیس و مذاکره با آنها) بی‌اطلاعم.

مطالب صفحه ۱۳۲ تا ۱۴۰ مربوط به استعفای رضاشاه و خروج از تهران و آمدن پادشاه به خانه ما با آنچه من به یاد دارم تفاوت بسیار دارد. در صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ زیر عنوان اولتیماتوم روس و انگلیس درباره استعفا و خروج رضاشاه همه افسانه است. هرگز وزیر مختار انگلیس با سربازهای هندی به خانه ما نیامد. از این گذشته ۲۱ شهریور روزی است که رضاشاه به دیدن پدرم آمدند. بنابراین آن‌طور که در کتاب نوشته شده درست نیست و پدرم به سعدآباد نرفتند.

اما آنچه که من به یاد دارم چنین است:

روز دوشنبه ۲۴ شهریور از عصر با غروب هیأت دولت در خانه ما تشکیل بود و پدرم در بستر بیماری. ما فرزندان در اطاق ناهارخوری رادیو لندن را گوش می دادیم. حملات بی سابقه و بسیار زننده به اعلیحضرت می شد. من به ثندی یادداشت می کردم. در پایان رنتم اطاق خواب پدرم. سهیلی و آهی با ایشان صحبت می کردند. گفتم اگر اجازه می فرمایید گفتار امشب رادیو لندن را بخوانم. فرمودند بخوان. وقتی تمام شد به سهیلی و آهی گفتند فردا باید آن کار انجام یابد. بگویند وزراء صبح زود بیایند دسته جمعی برویم. من از اطاق بیرون آمدم و آن شب نفهمیدم منظور چیست.

فردا صبح زود از وزیران خیری نشد. پدرم گفتند وزرا که نیامدند من تنها می روم به دربار. لباس پوشیدند و من مثل معمول بندهای کفششان را بستم. به یاد ندارم چه گفتند که ما فرزندان فهمیدیم صحبت استعفای اعلیحضرت در میان است. همگی بسیار نگران شدیم و نمی دانستیم چه خواهد گذشت. چندی بعد اتومبیل وزیران یکی پس از دیگری می رسید. پیاده می شدند می آمدند بالا و می گفتند سربازان روس و انگلیس دارند وارد تهران می شوند. غیر از سهیلی که نیامده بود همه در سراسر قدم می زدند و ناراحت بودند. در این ضمن حاج محترم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی نیز رسید و به سالن رفت. وزیران هم به او منحق شدند. پس از چندی پدرم برگشتند. ما فرزندان با دکتر محمد حسین اسدی و مهندی علی نقی اسدی فرزندان مرحوم اسدی که از اروپا مراجعت کرده بودند دور ایشان را گرفتیم. از پله ها که بالا آمدند گفتند اعلیحضرت استعفا کردند. استعفانامه را که به خط پدرم بود دادند به دست دکتر اسدی ما هم آن را خواندیم. بعد برادرم محسن نامه را گرفت و رفت از آن عکس برداشت. سپس پدرم به سالن رفتند. پس از چند دقیقه همه بیرون آمدند. رئیس مجلس رفت جلسه را تشکیل بدهد. وزیران هم رفتند. دکتر محمد حسین ادیب آمپول پروزانه را به پدرم تزریق کرد و با وجود ناراحتی قلبی، ایشان نیز به مجلس رفتند. پیش از ظهر ساعت یازده و ربع روز سه شنبه ۲۵ شهریور جلسه علنی تشکیل شد آنچه در مجلس گذشت در صورت مذاکرات مجلس و روزنامه های وقت نوشته شده و در کتاب نیز بدرستی نقل شده است.

فصل پنجم. از افتتاح مجلس سهردهم تا کناره گیری فروغی

به نظر می رسد در تهیه این فصل هم از روزنامه ها و سایر اوراق و اسناد استفاده شده و مقداری هم عقیده و تفسیر مؤلف محترم کتاب است. در برخی از مطالب هم

استناد به گفته‌های برادرم محسن شده است.

پس از استعفاء پدرم پیاده رفتند منزل مهندس عبدالرزاق بغایری یعنی خانه خواهرشان نه به شمیران که در کتاب آمده است. هیچ کسی نتوانست بداند در کجا هستند تا با ایشان ارتباط برقرار کند.

در صفحه ۲۳۳ و ۲۳۴ زیر عنوان «نیرنگ کاظمی» نوشته شده که وقتی پدرم فرار شد به سفارت امریکا بروند خواستند در این مأموریت من همراهشان باشم. برای هزینه سفر و حقوق طرح تصویبنامه به هیأت وزیران برده شد و باقر کاظمی با تصویب آن مخالفت کرد. حقیقت این است که پدرم می‌خواستند علاوه بر من برادرم مسعود نیز در خدمتشان باشد. مأموریت من که سابقه وزارت امور خارجه داشتم اشکالی نداشت. تصویبنامه برای عزیمت مسعود لازم بود.

فصل ششم. خاطرات گوناگون

نمی‌دانم صفحه ۲۳۹ و ۲۴۰ در قسمت مربوط به رفتن محمدحسین فروغی از اصفهان به تهران بر مبنای چه سند و مدرکی نوشته شده، چون بعید است برادرم محسن توانسته باشد از حفظ این مطالب را بگوید در هر حال آنچه در این پاره نوشته شده با آنچه که پدرم در خاطرات خود آورده‌اند اختلاف زیاد دارد. بقیه مطالب این فصل اظهارنظرهایی است که من صلاحیت بحث در آنها را ندارم.

فصل هفتم. دو بیوگرافی به قلم محمدعلی فروغی

قسمت اول درباره محمدحسین خان ذکاءالملک است. همان‌طور که در پیش نوشتام این شرح حال قسمتی از یادداشت‌های پدرم است.

قسمت دوم درباره کمال‌الملک است. این رساله را به یاد ندارم پدرم در چه تاریخی نوشتند. به من فرمودند پاکنویس کنم. دو نسخه نوشتم. گویا یکی را به دکتر قاسم غنی دادند. من چند سال است دنبال آن می‌گردم. خوشوقتیم که در این کتاب نقل شده است.

پدرم می‌نویسند: «... در زمستان ۱۳۱۳ که برای مهمی به اتفاق سیدبافرخان کاظمی وزیر امور خارجه به خراسان رفتم در مراجعت به دیدنش (مقصود کمال‌الملک است) شتافتم...» در صفحه ۲۴۲ و ۲۴۳ از قول پدرم نوشته شده «... آخرین باری که او را ملاقات کردم سال ۱۳۱۳ بود. پس از برگزاری جشن هزاره فردوسی به هنگام بازگشت...» این نقل گفته اشتباه است و آن قبلی البته صحیح. در هزاره فردوسی من در خدمت پدرم به مشهد رفتم، محمدعلی فرزین نیز با ما بودند. در

برگشتن بدون فرزین همراه رضاشاه از شمال خراسان به مازندران سفر کردیم و از آن راه برگشتیم. در رفتن با اشتیاق فراوان به طرف حسین آباد رفتیم. در زمینها شخم شده به زحمت رانیدیم ولی ده را پیدا نکردیم و با خاطری افسرده بطرف مشهد روانه شدیم... پس از هشت فصل، چند عکس چاپ شده است. در عکس اول سه نفر خارجی هستند که نوشته‌اند یکی دکتر لیندنبلات است. دو نفر دیگر شناخته نشده‌اند. به گمان من این عکس به هنگام مسافرت پرنس گوستاو آدلف ولیعهد سوئد به ایران در تاریخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۱۳ برناشته شده است و با کارهای شیروخورشید سرخ ارتباط دارد. آن که لیندنبلات نوشته شده ولیعهد سوئد است و خارجی اولی که شناخته نشده شاید کنسول افتخاری فنلاند باشد که سالهای متعددی در ایران ماند. از ایرانیان هم آن کسی که فرج‌الله بهرامی نوشته شده به نظرم اشتباه است.

عکس هفتم که آخرین باشد عکس «یکی از کابینه‌های حسن مستوفی» نیست. این جمعیت به وزیران نمی‌مانند.

من در این جا نمونه‌هایی از اشتباهها را بدست دادم که ممکن است کوچک بنظر آیند ولیکن قصدم این است که نشان بدهم بعید است مثلاً برادر محسن به یاد نداشته بوده باشد که همراه علامه قزوینی در سفر طولانی زمینی به ایران نیامده یا برادر بزرگترش در سال ۱۳۲۰ در سوئیس بوده است نه در ایران یا تاریخ خریداری و مساحت خانهای را که در آن سال زندگی کرده چه بوده است و... و...

بنابراین در صحت و سقم سایر مطالبی که مأخذها معلوم نیست می‌شود تردید داشت. به همین جهت در ابتدا نوشته‌م روشن نیست در چهار سال آخری که مؤلف محترم می‌گویند با برادرم گذرانده‌اند در کجا و چه وضعی بوده است. شاید نتوانسته باشند گفت‌وشنودها را یادداشت کنند و در نتیجه بعد از نوشتن اشتباه شده‌باشد...

بیتی از هینوی

آقای دکتر محمدامین ریاضی، به هنگام تصدی امور بنیاد شاهنامه در اوراق باز مانده از مجتبی مینوی این بیت را به خط مینوی یافتند:

* * *

گفتا نه قرن پیش ازین قطران	دو باز شنو تو گفته حق را
" از صدق خود آفرید یزدانش	طعنه نتوان زدن مصدق را "

گشتی بر گذشته

نوشته تهمورث آدمیت - تهران - ۱۳۶۸

- ۱ -

آقای تهمورث آدمیت اخیراً خاطرات خود را از زمانی که دبیر سفارت تا سفیر ایران در مسکو بوده‌اند منتشر کرده‌اند. رجال مهم ایران از قبیل مستوفی الممالک - مشیرالدوله - مؤتمن الملک - قوام السلطنه و ذکاء الملک فروغی نه تنها خاطراتی از خود انتشار ندادند، بلکه اکثراً اسناد و مدارک خود را هم شاید از بین برده‌اند. باین ترتیب اسرار گرانبهایی را با خود بگور بردند و اکنون مورخین در کار خود حیران مانده‌اند که اتهامات و شایعات و پا خدماتی که بآنها نسبت داده شده تا چه حدود حقیقت دارد. اگر هم چند نفری از دوستان آن سرشناسان هنوز زنده باشند - نقل قول و یا تأیید آنها باز از نظر تاریخ نویس حجت نیست، زیرا تنها مدرک کتبی است که می‌تواند بعنوان یک سند کاربرد تاریخی داشته باشد. معدودی از رجال سرشناس ایران هم که قلم در دست گرفته و خاطره نویسی کرده‌اند بدبختانه غالباً حاوی دو نکته بیش نیست، بدین معنی که یا تعریف فراوان از خود کرده‌اند، یا اینکه حاوی تنقید و مذمت از دیگران است، تا سرحد تصفیة خرده حسابهای شخصی در طول زندگی سیاسی. هیچ یک در میان آنان پیدا نشد که اعتراف کند این اشتباهات را من مرتکب شدم و این زیانها را در زندگی خود به کشور وارد آورده‌ام. چون نمی‌خواهم از جاده انصاف دور شوم، اگر اشتباه نکنم گویا تنها حسن تقی زاده بود که در دوره پانزدهم در پاسخ عباس اسکندری در مورد تجدید قرارداد نفت جنوب گفت من «آلت فعل» بودم.

به نظر مخلص یکی از خصوصیات سفیر و یا دیپلمات بطور کلی این است که زبان و قلم او عقیف باشد و نام همکاران و رؤسای قبلی خود را بزشتی نبرد. خصوصاً آنکه پشت سر کسانی که روی در بقیاب خاک کشیده‌اند مطالبی بنویسیم که چون دستشان از دنیا کوتاه است قادر بدفاع از خود نیستند. مانند این عبارت آقای آدمیت

ذیل صفحه ۲۲ «... علت آن بود که این خانواده از زمان میرزا مسعود اشلقی و دوران جنگ ایران و روس وابسته به آنها بود. سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران در تذکاره ۲۱ صفحه‌ای که برای جانشین خویش سرالیس تهیه کرده و بجا گذاشته مینویسد... مرحوم میرزا نایب السلطنه بخود من گفت که میرزا مسعود سالی دوهزار دوکات از روسها پول میگیرد.»

آیا منطقی است رجال گذشته را لجن مال کنیم و گزک دست دشمنان خود دهیم که جد اغلای وزیر خارجه ایران (علیقلی خان مشاورالممالک و عاقد قرارداد ۱۹۲۱) حقوق‌بگیر و آتش بیار دولت تزاری روسیه بوده است، بقول غریبه‌ها چرا رخت چرک خود را در حضور غریبه‌ها بشوئیم. تازه این اتهام و نقل قولی وزیر مختار مغرض انگلیس معلوم نیست تا چه حد پایه و اساس دارد و نمی‌تواند تنها سند متقن قرار گیرد. خصیصه دیگر یک دیپلمات اصیل آن است که از خود تعریف نکند و باصطلاح و عرف بین الملل "Modest" باشد که بتعبیر ما ایرانیها تواضع یا فروتنی است. ولی در تمام سطور خاطرات آقای تهمورس آدمیت تعریف از خود فراوان بچشم میخورد، از جمله اینکه وقتی از وزارت خارجه به‌نحوه انشاء و طرز مکاتبات و تلگرافات ایشان ایراد میگیرند و یادآور میشوند که در نامه نویسی سبک مرسوم اداری را مراعات کنند. جناب ایشان در صفحه ۹۵ کتاب مورد بحث یادآور شده‌اند «منشآت و نوشته‌های این سفارت کبیرا اعم از نامه‌ها و تلگرافات این جانب انشای فارسی به شیوه نثر عبدالحمید نصرالله منشی صاحب کلیله و سعدی و قائممقام فراهانی استادان مسلم زیان مادری ماست...»

اولاً هرچه دقت کردم بین جملات ایشان در مکاتبات اداری و آثار جاویدان آن مشاهیر ادب پارسی مشابهتی ندیدم. حتی عنوانی که برای کتاب خود در نظر گرفته‌اند «گشتی بر گذشته» به گوش سنگین است به حدی که معلوم نیست مرحوم قائممقام مفهوم آن را دریابد.

آیا درست است که یک دیپلمات انگلیسی برای وزارت متبوع خود نامه‌ها را بسبک ویلیام شکسپیر بنویسد!

جناب سفیر سابق ایران در مسکو در این کتاب از زیبایی معماری منزل مسکونی خود و اینکه مهندس عالی‌مقامی چون مهندس سیحون نقشه آنرا کشیده و بادگیر و غیره در آن بنا کرده و شایسته پذیرائی از صدر هیئت رئیسه شوروی بوده است یاد کرده و ازین که رنود این مهمانی عصرانه را برهم زده‌اند دلخوری یافته‌اند و با چاپ

عکسهای رنگی از دولترسرای خود (صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸) در ذیل عکسها مرقوم داشته‌اند «من نمیگویم این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی»، یا در جای دیگر گفته‌اند «در سرای مغان رفته بود و آزرده»

اولاً - خود ایشان بهتر میدانند که کلیه برنامه‌های تنظیمی مربوط به بازدید رسمی رؤسای کشورها از مدت‌ها قبل مطالعه میشود و با در نظر گرفتن جوانب امر تهیه میگردد و ایشان بطور خیلی عادی و مانند رویه و معمول بین دوستان یک‌رنگ خواست‌اند رئیس جمهور شوروی را خودمانی بخانه خودشان دعوت کنند که طبیعی است مقامات مملکتی آنرا برهم میزنند. ثانیاً - ممکن بود با کسب موافقت قبلی تشریفات دربار و وزارت امور خارجه (اگر روابط فی مابین آنقدر دوستانه بوده است) بطور خصوصی این پذیرائی در منزل ایشان صورت گیرد.

چون ایشان سفیر ایران در مسکو بودند، بهتر این بود از صدر کشور شوروی به سبک سنتی ایران مهمان نوازی کنند تا هم تنوعی برای آقای برژنف باشد و هم وظیفه سفیر که شناساندن فرهنگ و آداب و رسوم ملی ایرانیان است به نحوی ادا گردیده باشد. اینکه سعی داشته‌اند طوری پذیرائی کنند که صدر هیئت رئیس شوروی خود را در خانه خود احساس کند مصداقش بر بنده معلوم نشد.

در غالب صفحات کتاب اسم کوچک اشخاص را می‌آورند مانند «صادق» و یا «پریوش» دختر سرتیپ و یا «پروین» خانم، بدون نام خانوادگی را یاد کرده باشند (برای نمونه بصفحه ۷۶ مراجعه شود).

مرقوم داشته‌اند سالیان دراز با انتظار خدمت خو گرفته‌اند و در غالب مأموریتها بمرکز احضار شده‌اند «... انتظار خدمت چاشنی مستمر و مکرر دوران خدمت من در وزارت خارجه بود. نه یک بار و دوبار بلکه چندبار...» (صفحه ۱۳۵)

اما بهتر آن بود که دلائل صدور احکام انتظار خدمت خود را لاقلاً در یکی دو مورد یاد آور میشوند.

مرحوم احمد اخضر کارمند حسابدار سفارت ایران در مسکو که در این خاطرات یادی از او کرده‌اند بمن گفت روزی عبدالحسین مسعود انصاری سفیر ایران در مسکو خشمگین بسفارت آمد و میخواست سر خود را بدیوار بکوبد. وقتی علت را جویا شدم گفت امروز عصر بچشم سفارت فرانسه بمنامیت چهاردهم ژوئیه رفته بودم و دیدم آدمیت مستشار سفارت با پیراهن «اسپورت» و بدون کراوات آمده است، وقتی علت را پرسیدم گفت چون دولت فرانسه به ملت الجزائر استقلال نمیدهد خواستم بآنها دهن

کجی کرده باشم!

خود من وقتی کارمند ادارهٔ رمز وزارت امور خارجه بودم تلگرافی از ایشان کشف کردم که با طمطراقی نوشته بودند در ملاقات با خروشچف هر کاری او کرد من هم ادای او را در آوردم! او زنجیر در دست خود می‌چرخاند من هم تسبیح شاه مقصودی را میان انگشتان خود می‌غلطاندم!! (درمیان کتاب خاطرات هم باین جمله چند جا اشاره شده است)

این گونه رفتارها در سبک و روش وزارت خارجه آن روزگاران نقل مهدی پیراسته است که در فرودگاه بغداد در حضور جمعی با تبختر می‌گفت هنگامی که استوار نامهٔ خود را به عبدالسلام عارف رئیس جمهور وقت عراق می‌دادم مواظب بودم هر کاری که او می‌کند من هم تقلید کنم؟ از جمله او دستهای خود را پشت سر گذاشت، من نیز عیناً همین عمل را کردم و در نتیجه وسط نطق من از شدت عصبانیت اطاق را ترک کرد.

البته بر امثال سید مهدی پیراسته که با پشت هم اندازی و از راههای غیراساسی و دالانهای سیاست بازی نردبان ترقی را پیموده‌اند و دیپلمات حرفه‌ای نبوده‌اند حرجی نیست.

در صفحهٔ ۱۸۰ تحت عنوان «رسوم سفارت» از کلیله و دمنه شاهد مثال آورده‌اند «از آداب رسالت و رسوم سفارت آنستکه سخن بر حدت شمشیر رانده آید و از سر غرت ملک و نخوت پادشاهی گذارده شود. اما دریدن و دوختی در میان باشد...» ایکاش خود ایشان از این رسوم ناسی میکردند.

یکی دو نکته را هم برای تصحیح مطالب کتاب متذکر میشوم:

عباس آرام هنگام هجوم قوای روس و انگلیس به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ رئیس ادارهٔ سوم سیاسی نبود، بلکه از زبان شادروان عبدالله انتظار شنیدم که سهیلی برخلاف میل او انتظام را در آن روزها بسمت رئیس ادارهٔ سوم سیاسی منصوب کرد. و ایشان اغلب خاطرات جالبی دربارهٔ مذاکراتی که با سر ریدریولارد سفیر انگلیس و اتل وزیر مختار آلمان که شخص خشک و نظامی بود نقل می‌کرد.

ترقی آرام تنها بعلمت نزدیکی با باند اتابکی و امیر خسرو افشار نبود و دلائل محکم تردیگری داشته است. سوابق خدمت او در هند را خیلی مختصر نوشته‌اند. او در زمان باقرخان عظیمی که سرکنسول ایران در بمبئی بود بسمت کارمند محلی استخدام می‌شود. آرام قبلاً کارمند حجرهٔ تجار ایرانی در بمبئی و بعد نزد ابوالحسن اصفهانی

تاجر معروف در کلکته بود. (بعد این آقای اصفهانی با قمر عظیمی دختر باقر عظیمی ازدواج و در زندگی سیاسی آرام نقشی داشتند)

مطلبی که درباره نیکلای براوین کنسول روسیه تزاری در خوی نوشته‌اند و این که پس از انقلاب اکتبر بانقلابیون پیوست و فعالیت می‌کرد که دولت ایران بمناسبت تغییر رژیم روسیه هفده شهر قفقاز را پس بگیرد و دولت وثوق الدوله زیر بار نرفت بسیار جالب بود و من در هیچ کجا نخوانده بودم و حتی نشنیده بودم و اگر براساس مدارک قطعی تاریخی باشد سند مفیدیست. جز این جواب به مجله ادبی مسکو در پاسخ برتلس در خصوص اینکه گفته بوده است نظامی شاعر آذربایجان است! و خیام شاعر تاجیک جواب دندان شکنی بود. تذکراتی که مربوط به تفاوت‌های دو اساسنامه انجمن‌های فرهنگی ایران و شوروی شعبه تهران و مسکو داده بودند مفید بود. جز این چند مورد هرچه تفحص کردم ندانستم چرا سفیر سابق ایران در مسکو که چند مأموریت دیگر هم به کشورها رفته بودند و ادعا دارند زبان روسی را خوب فرا گرفته‌اند - بجای تنقید از رؤسای سابق و ذکر اینکه عباس آرام وزیر خارجه موی پیشانی خود را می‌تراشید که باهوش جلوه کند و یا مسعود انصاری سرخود را می‌تراشید که از خروشف نأسی کرده باشد. آیا بهتر نبود مطالب سیاسی پشت پرده را که مربوط بروابط میان ایران و کشورهای دیگری بود و یا خصوصیات اخلاقی و کیفیات مردم شوروی و اوضاع فرهنگی و هنری و اجتماعی و اقتصادی این ملت را که همسایه دیوار بدیوار ماست و همه ما تشنه شنیدن آن هستیم می‌نوشتند؟ تا اینکه برژنف بشوخی بایشان «راهزن» می‌گفت (صفحه ۲۶۶) و برای خندیدن با یک زن زیبا نسبت حسادت به سفیر ایران داده بود.

نجفقلی پسیان

- ۲ -

«گشتی برگزیده» مجموعه مفید و کتاب جالبی است از خاطرات دوران بیست ساله خدمت نهمورس آدمیت در مسکو، در پستهای گوناگون و مقامات مختلف، از کارمندی و دبیری و کارداری تا سفیر کبیری ایران در اتحاد جماهیر شوروی، نثرگیرا و روانی که در تالیف کتاب بکار گرفته شده و بقول مؤلف، نثر مکتب نصرالله منشی مؤلف کلیله و دمنه است، همراه عکسهای جالب و مطالب تازه، این اثر را بصورت جامعی درآورده است.

آدمیت بقدری در پیروی از مکتب نصرالله منشی اصرار ورزیده و علاقه نشان داده که در دوران خدمت در وزارت خارجه نیز گزارشها را بر همین سیاق تنظیم میکرد است، تا آنجا که بنوشته خودش، آوردن کلماتی چون: «مناقسه» و «عدویت» و «متمذر» و «محل» و نظایر اینها در مکاتبات رسمی، در دسرهای گوناگون برایش فراهم آورده، که حداقل آنها، انتظار خدمت بوده است.

تهمورس آدمیت، نویسنده کتاب «گشتی بر گذشته» فردی است خدمتگزار و علاقمند به ایران و سرنوشت ایرانی و بهمین جهت خواننده با اطلاع بر ماجرای «لهاک باوند» ایرانی سرشناسی که با فعالیت و پشتکار آدمیت از گرفتاری بزرگی نجات یافته و به ایران نزد خانواده‌اش باز میگردد، بیشتر تحت تأثیر نویسنده و کارهایش که بصورت گزارش آمده، قرار میگیرد.

نویسنده این سطور، از سالها قبل افتخار آشنائی با ایشان را داشتم و اغلب تهمورس آدمیت و احمد لنکرانی را در دفتر محمد علی پایار و کیل دادگستری ملاقات میکردم. آن دوستی گذشته و سابقه مطبوعاتی و اطلاعاتی که از جهات مختلف در مسئله آذربایجان داشته و دارم، ارادتمند را بر آن میدارد که از تهمورس آدمیت تقاضا کنم در چاپ جدید کتاب خود نکات زیر را مورد توجه قرار دهند:

- کلیه رویدادها و دیدارها را با تاریخ مشخص و ذکر نام افراد عامل یا مخاطب و محل ملاقات برشته تحریر در آورند.

- متن قراردادهای و توافقها را چه مربوط بگذشته چون قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۲۱ و ۱۹۲۷ و چه پیمان اتمی در کتاب خود نقل کنند. بخصوص با نامه‌های متبادله و توافقیهای دو طرف و آثار استراتژی آن.

- در مورد آذربایجان، در صفحه ۱۴ آمده است: «در ششم بهمن ۱۳۲۴ مجلس با رأی به مؤتمن الملک و ۵۲ رأی به قوام السلطنه رأی تمایل داد. یک رأی اضافی قوام را حبیب‌الله دری نماینده گرگان داده بود که در مقابل آن رأی، او را به مسکو مأموریت دهند...» که فاقد اعتبار و دور از واقعیت است. زیرا در جریان آن اخذ رأی دری جضور نداشت و نماینده نبود. اعتبار نامه دری نماینده درج در تیرماه ۱۳۲۲ در مجلس رد شد و هرگز عنوان نمایندگی قانونی نیافت. آن یک رأی اضافی را رئیس مجلس به قوام داد که بحثهای مختلفی بوجود آورد.

- اما در مورد نجات آذربایجان یا حل آن غائله تهمورس آدمیت، پس از شرح مفصلی در مراتب تدبیر و کیاست و شجاعت روحی و اقتحام اخلاقی قوام و شناختی که

در مسائل بین‌المللی داشته آورده است:

«... قوام هنوز در مسکو بود که قوای شوروی شروع به تخلیه ایران کرد و هنوز در مسکو بود که در رأی دولت دموکرات آذربایجان بر رؤسای ادارات آذربایجان تبدیل شدند و....»

این مطالب بر پایه اطلاعات دقیق نیامده است و عجب مینماید سیاستمداری چون تهمورس آدمیت در ماجرای آذربایجان چنین بنویسد و یک فرد را ناجی بدانند؟ ماهها کتاب این بندهٔ حقیر در چاپخانه اطلاعات ماند و سرتیپ ابراهیم منشی که اینک در قید حیات است رفت و آمدی از جانب رزم‌آرا داشت تا چنان کنند، در سطح بالا شاه یگانه ناجی باشد و در سطح پائین نام ارفع یکللی حذف شود و جمله کارهای نظامی مدیون و مرهون فداکاریهای رزم‌آرا باشد و چون این هدف بطور کامل نظر تأمین نشد، خلیل عراقی و ایرج اخگر را به گردش در آذربایجان و نوشتن کتابهای تازه گماشتند....

تهمورس آدمیت نویسندهٔ با ذوق اشاره میکند «هر شب آخر سز میز شام، قوام سخت بی‌قرار و ناآرام بود، رنج او را احساس میکردم...» ایشان بهتر بود خواننده را آگاه میکردند که آنهمه ناآرامی از عدم پیشرفت کارها و شکست در مذاکرات بوده است. قوام در همانروز وسیله بیات نایب نخست وزیر به مؤتمن الملک پیام میدهد کاری از پیش نرفته قصد استعفا دارد که آن مرحوم از تهران توصیه میکند که پایداری کنید و استعفا ندهید. از یادداشتهای همراهان قوام مندرج در سالنامه شماره ۳۰ دنیا - نیروهای شوروی نه تنها حرکتی برای خروج از ایران از خود نشان ندادند، بلکه در همان دوران اقامت قوام در مسکو واحد عظیمی مرکب از تانگ و پیاده و سواره‌نظام از مرز گذشته وارد آذربایجان شدند و روز ششم مارس مارشال ایوان با گرامیان فرمانده کل ارتش اول شوروی در ناحیه بالتیک در زمان جنگ وارد تبریز شد و فرماندهی چنین نیرویی عظیم را عهده دار شد. این پانزده تیپ پیاده و پانصد تانگ در سه ستون بطرف تهران، ترکیه، عراق جنبه گرفته مستقر شدند که شرح جزئیاتش از هدف ما بیرون است. در همین زمان قوای عظیم دیگری بفرماندهی مارشال تولبوخین از بلغارستان شرقی بصفحات جنوبی اعزام گردید تا مرزهای اروپائی ترکیه را مورد تهدید قرار دهد. استالین همانطور که از ایران نفت میخواست از ترکها نیز قارص واردهان را طلب میکرد و با ارسال یادداشتهای تهدید آمیز از ترکیه میخواست که جز اینها، اجازه دهد شوروی

باینگاههای نظامی در داردانل و بسفر داشته باشد... *

در این شرایط «برنز» وزیر امور خارجه امریکا یادداشت شدیدی برای شوروی فرستاد و ناو جنگی میسوری به بهانه آوردن اثاث سفیر ترکیه در امریکا، که فوت کرده بود، وارد دریای سیاه شد. پس از آن ترومن اولتیماتوم شدید خود را تسلیم استالین کرد و چون حریف شمالی در آنروزها فاقد بمب اتمی بود، آبرومندانه کنار آمد.

ترومن در سال ۱۹۵۲، با صراحت از ماجرای فوق پرده برداشت. او در مصاحبه مطبوعاتی که در آوریل همان سال با روزنامه نگاران بعمل آورد گفت: «در ۱۹۴۶ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست وزیر شوروی فرستاده از او

تقاضا کنم که مقررات پیمان سه گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آنوقت از ایران رفت. زیرا دولت امریکا در آن موقع در وضعی قرار گرفته بود که میتواندست یا چنین وضعی مقابله نماید»

ترومن در جواب خبرنگاران که پرسیدند آیا این اولتیماتوم منتشر شده است یا نه، جواب داد که منتشر نشده، اما متن آن در ضمن اسناد وزارت خارجه امریکا موجود است. در فدای بیانات فوق نماینده نیویورک تایمز در مصاحبه اختصاصی از ترومن سوال کرد: پیام شما به استالین چه بود؟ ترومن جواب داد: «من پیامی به استالین فرستاده و خاطر نشان ساختم یا ارتش روس را از ایران بیرون ببرد و یا اینکه ارتش امریکا به آنجا خواهد رفت». ترومن افزود: «در آن زمان، تعدادی از ناوگان ما در خلیج فارس بودند و عده زیادی سرباز نیز در آن حوالی داشتیم. من در پیام خود به استالین خاطر نشان ساختم در صورتی که آنها ایران را تخلیه نکنند، ما اقدامات لازم را بانجام خواهیم رساند. مهمتر اینکه روز مخصوصی را تعیین کرده بودیم که میبایست آنها تا آنروز از ایران خارج شوند» *

آنچه نوشته شد، برای کسب اعتبار جهت امریکا، یا ایجاد حس حق شناسی در ایرانیان نسبت بامریکا نیست؛ زیرا امریکا اهداف تنها اصلی و اقتصادی خود را در پایان

* از گزارشهای رابرت روسو کنسول امریکا در تبریز و ستاد ارتش ایران استفاده شده است. فوام در بازگشت از مسکو همچنین در پیام نوروزی سال ۲۵ صریحاً اعلام کرد که تا آنروز توفیقی حاصل نشده است - طبق اسناد وزارت خارجه امریکا که وسیله حکیم الهی ترجمه شده است بدینکه هر دیداری بین فوام و سادچیکف، کم و کیف گفتگو وسیله والاس موری و بعد هم جرج آلن بوزارت خارجه امریکا منعکس میگردد.

* مندرج در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و صفحه ۴۲۰ خاطرات خلیل ملکی

جنگ دنبال میکرد که مهمترینش دستیابی منطقه بر خلیج فارس و بهره‌برداری از منابع این کشورها از جمله ایران بود. غرض ارادتمند بیان حقایق است اگر آنروز نتوانستیم بنویسیم، امروز که در این زمینه موانعی در میان نیست، بگذارید مردم بر حقایق آگاه شوند و بگذارید دوران خودپرستی، رهبر تراشی، نابغه سازی که مخصوص کشورهای جهان سوم است سپری گردد و این دفتر رفته رفته بسته شود.

در دیداری که از آلمان شرقی داشتم، بصورت تنها روزنامه‌نگاری درآمدم که با «اریک هونکر» رهبر آلمان شرقی مصاحبه کرده بود. دیداری که نه جرئت گفتنش را یافتم و نه فرصت یا رخصت نوشتنش را.

صادقانه باید نوشت که در نجات آذربایجان دولتمردان ایرانی، نظامی و غیر نظامی، مردم عادی، بخصوص اهالی و عشایر آذربایجان و کردستان همه تلاش کردند و صادقانه فداکاری نمودند؛ اما مسائل بین‌المللی را از دید اینها پوشاندن، قابل عفو نیست و بقول معروف ذنبی است لایغفر است.

آینده در موضوع نجات آذربایجان از غائله خودمختاری پیشه‌وری و رفتن قشون روس (پیش از آن) همانطور که یاد کرده‌اند بسیاری سهم داشته‌اند و جریانهای سیاسی جهانی تأثیر عظیم داشته است ولی مسلماً مقاومت نخستین حکیم الملک و سفر قوام و اقدامات مؤثر و استوار و زیرکانه او و اقدامات تقی زاده و علاء در سازمان ملل متحد و شورای امنیت هر کدام جای خود را در تاریخ خواهد داشت.

محمد رسول دریاگشت

طلیحه کتاب گیلان

نخستین کتاب از مجموعه همه جای ایران زیر نظر گروه پژوهشگران ایران به کوشش ابراهیم اصلاح عربانی - تهران ۱۳۶۸ (۳۰۰۰ ریال)

من هم مانند همه گیلانیان با اشتیاق تمام این گزیده ۱۴۴ صفحه‌ای را که با کاغذ مرغوب (بخش عکسها با کاغذ گلاسه) و با کیفیت و طراحی مطلوب و زیبا و رنگین چاپ شده است خواندم و بررسی کردم. اغلب مطالب مطرح شده در این جزوه حول و حوش مسائل کشاورزی و جغرافیائی است. شکل و قیافه ظاهری این جزوه فریبنده که نمونه و طلیحهای از نخستین جلد از مجموعه همه جای ایران... است طبعاً

نظر هر بیننده‌ای را در بادی امر جلب می‌کند.

چهارده‌تن از اساتید محترم و هنرمندان معروف که گروه اولیه پژوهشگران را تشکیل می‌دهند و عکس و شرح حال مختصر هر یک زینت بخش این دفتر است در ابتدا آمده که ظاهراً در تهیه مطالب و صفحه‌آرایی مجموعه همکاری دارند. عکسهای دیدنی و رنگی همه کار عکاسان هنرمند «کاشفی و کسرائیان» و کارهای دیگر هنری را هنروران با ذوق و ناموز (محمد احصائی در خطاطی - قباد شیوا و آبدین آغداشلو در نقاشی و گرافیک) به عهده داشته‌اند. همچنین این (پیشدرآمد) دارای سه نقشه و جدول براساس نقشه‌ها و آمارهای دولتی است مانند: تقسیمات کشوری استان گیلان به تفکیک شهرها، نقشه توپوگرافی استان گیلان، نقشه مرداب‌اترلی. عکسها و نقشه‌های چاپ شده در این دفتر نمونه حدود ۲۵۰ جدول و عکس و نقشه و نمودار خواهد بود که در مجموعه موعود به مطالب اصلی اضافه می‌شود.

با مروری کوتاه و گذرا به شرح حال و فعالیتها و خدمات علمی و فرهنگی هر یک از اساتید بزرگوار و کارشناسان گرامی که اغلب در رشته‌های: جغرافیا و هواشناسی و ادبیات تطبیقی، آمار و ریاضی، گل و گیاه و کشاورزی، ادبیات و معارف اسلامی، جمعیت‌شناسی، منابع طبیعی، جغرافیای سیاسی و کشاورزی است واقعیت امر را برای هر خواننده آشنا روشن می‌سازد که هیچیک از این شخصیتها تحقیقاتی بالاخص در تاریخ و فرهنگ و ادب گیلان نداشته‌اند. همین برداشت عینی بیشتر ما را با فقدان یک گروه «گیلان شناس» بصیر در کنار استادان محترم آگاه می‌سازد و هنوز هیچ گیلانی پژوهنده شناخته شده‌ای جذب این گروه نشده است، بدیهی است اگر بدون اشراف آنان، یک کار علمی و پژوهشی بزرگ به میدان ظهور پا نهد خالی از عیب نخواهد بود و البتة این کاستی بزرگ و غیرقابل انکاری است. کم نیستند محققان برجسته و پژوهندگان خبرهای که سالهای مدیدی است هر یک در بخشی از سرگذشت تاریخی و اجتماعی و ادبی گیلان پژوهشهای ارزنده نموده‌اند و آنچه هم که موجود است اثر بجا ماندنی این دسته است که علی‌الاصول منابعی مطمئن و مستند خواهند بود. متأسفانه هیچکدام در پدید آوردن این اثر بزرگ همگام و همکار نیستند. ظاهراً می‌نمایاند برای گردآوری همین اثر جزئی یا کتاب اصلی، بیشتر تخصص همکاران فعلی اعمال شده و می‌شود تا پرداختن به اصل موضوع.

فهرستی از محتویات کتاب آتی که در پایان این دفتر نمونه چاپ شده است ما را با چند و چون و کیفیت و کمبودها آشنا می‌سازد.

(بخش اول - سیمای طبیعی) شامل فصول ویژه‌گیهای طبیعی، آب‌وهوا، منابع آب، خاک، مجموعه زیستی.

(بخش دوم - تاریخ عمومی گیلان) دارای فصلهای گیلان از پنج هزار سال قبل تا امروز، تاریخ مذاهب در گیلان، تاریخ قیامها و انقلابهای گیلان، تاریخ بنای شهرها و آثار تاریخی، تاریخ زندگانی مردان نامی، حوادث مهم گیلان.

(بخش سوم - خصوصیات انسانی و اجتماعی) فصلهای مطالعات جمعیت، خصوصیات قومی و فرهنگی، مسکن.

(بخش چهارم - خصوصیات اقتصادی) دارای فصلهای کشاورزی، دامداری، منابع طبیعی و بهره‌برداری از آنها، شیلات و شکار، صنعت و معدن، بازرگانی و حمل و نقل و جهانگردی و...

(بخش پنجم - تقسیمات سیاسی و اداری) با فصلهای سازمانهای اداری و خدماتی، نهادهای انقلابی.

(بخش ششم - شهرستانهای گیلان) فصلهای شهرستان و آبادیها. نگاه مجدد در فهرست بالا ما را با نقیصه دوم و آشکار کتاب گیلان روبرو می‌سازد. با تأسف باید گفت این اصل مهم و گسترده و انفکاک‌ناپذیر با تاریخ گیلان با همه ابعادش از دید گردآورنده پنهان مانده است. جای خالی «بخش تاریخ ادبیات و هنر در گیلان» با آن فرهنگ غنی و پربر، در مجموعه اصلی کاملاً به چشم می‌خورد.

اصولاً گذشته گیلان را باید در سه بخش گرد آورد که شامل دوره‌های ۱) از پیدایش اولیه، قبل از ورود قوم آریا به این منطقه تا ورود اسلام به گیلان (تا قرن چهارم) که این بخش از تاریخ استان گیلان در تواریخ به وضوح آمده و مطلب جدیدی ندارد. جغرافیدانان اسلامی از ابن‌خردادبه در ۲۵۰ هجری و بعدها دیگران داستان گذشته گیلان را با توجه به سیروساحت خود و نوشته پیشینیان شکافته‌اند و مطلب همان است که در کتابهایشان آمده است. سیاحان خارجی و جهانگردان هم همان نظرات را در سفرنامه‌های خود بسط داده‌اند (۲) دوران از نفوذ اسلام در گیلان تا ظهور صفویه، که این بخش هم با اینکه قابل بررسی و تحقیق است، ولی به گستردگی وقایع تاریخی بخش بعدی نیست. (۳) از عهد صفویه، یعنی از قرن دهم تا عصر حاضر که بخش عظیم و پربر و متنوع گیلان شناسی این دوره پر ماجرا را تشکیل می‌دهد.

در بخش تاریخ عمومی گیلان کاستی‌هایی مشاهده می‌شود که بعید میدانیم در

مجموعه مورد بحث به همه آنها پرداخته شود. چون در حال حاضر از مباحث کتاب اصلی بی اطلاع هستیم، بحث کلی‌تر را می‌گذاریم برای وقتی که دو جلد کتاب گیلان یکجا منتشر شود.

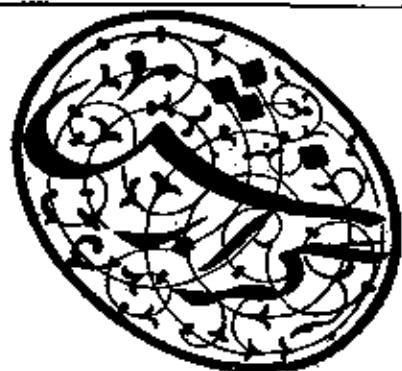
پرداختن به همه مسائل تاریخی و جغرافیای تاریخی و فرهنگی این قوم قدیمی، نگارش و تدوین همه آن آگاهیها در یک مجموعه طبعاً ایده‌آل و مرجع ماندگاری خواهد بود.

حدود ۴-۵ هزار جلد کتاب در زمینه‌های ایران‌شناسی برای گروه گردآوری شده است که واقفان ارزشمند است. در میان کتابها حدود یکصد جلد راجع به گیلان دیده می‌شود.

سالها پیش، حدود سالهای ۴۳ الی ۴۶ از گردآورنده این مجموعه سه اثر جمع‌آوری شده دیگر هم منتشر گردید، یکی کتاب قطور «راهنمای شهرستانهای ایران» به قطع بزرگ هفتصد صفحه‌ای، شامل اطلاعات جغرافیائی شهرها، دیگر جزوه ادواری کوچکی به نام «فار» که بطور رایگان بین ادارات و علاقه‌مندان توزیع می‌شد. جزوه اخیر و نیز مجموعه کوچک دیگری به نام «فرهنگ استان بستان» در این سالها توسط وی چاپ و منتشر شد که جنبه راهنمایی و آگاهی دهنده داشت. دارای مجموعه اطلاعاتی بود از موقعیت جغرافیائی و طبیعی شهرها در آن زمان، از نظر امکانات صنعتی و کشاورزی و اجتماعی و از دید ایرانگردی. آنچه هم انگیزه وی در تدوین کتاب مورد نظر خواهد بود ظاهراً همان برداشتهای قبلی ایشان است.

چند مقاله در دفتر حاضر گرد آمده است که در واقع نمونه‌ای است از آنچه در کتاب اصلی خواهد آمد. بعضی از آن نوشته‌ها فاقد اسم نویسنده است مانند مقاله «اسلام در گیلان» صفحات ۷۴-۸۲ که فقط اکتفا به جمله «همکاران ما در گروه پژوهشگران ایران تهیه کرده‌اند» شده است، یا مقاله «گیلان منبع عظیم گیاهان غذایی و دارویی» صفحات ۱۲۰-۱۳۳. ضمناً برای شیوه نگارش مقالات هم رویه مستقلی اتخاذ شده که شرح آن در صفحات ۱۳۴-۱۳۹ دفتر حاضر توضیح داده شده است.

خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش- خواهش
خواهشمندیم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را (ایران: ۵۰۰۰ ریال و خارجه: ۱۰۰۰۰ ریال) هر چه زودتر بفرستید. کمک بزرگی است به ما.



فارسی در ایتالیا

الساندرا ماجی در سال ۱۹۶۳ در شهر رم بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر بیابان رسانیده و هم اکنون دانشجوی سال آخر دانشکده ادبیات دانشگاه رم می‌باشد.

تاکنون چند تحقیق در زمینه زبانشناسی انجام داده است. در حال حاضر مشغول نوشتن رساله فارغ التحصیلی از دانشکده ادبیات رم می‌باشد. از یک سال پیش به فراگرفتن زبان فارسی در دانشکده فوق الذکر شروع کرده و در مدت کمی پیشرفت فوق‌العاده‌ای در آموختن این زبان از خود نشان داده و به ترجمه قطعات ادبی از زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی به فارسی پرداخته و خود نیز داستان‌های کوتاهی به فارسی می‌نویسد. داستان «حواس پرتی» یکی از نوشته‌های اخیر وی می‌باشد. از آقای پیه‌مونته دوست گرامی دبیرین که از ایوانشناسان بنام‌اند و اینک رایزن فرهنگی ایتالیا را در ایران عهده دارند سپاسگزاریم که این نوشته‌ها را برای چاپ به آینده سپردند.

□ □ □

نوشته‌الکساندر ماجی

Alessandra Maggi

حواس پرتی

دینو یک هفته خیلی سختی گذارنیده بود. هر روز می‌بایست کار می‌کرد و همه

چیز را خوب انجام می‌داد، همیشه با خیالی که توجه‌اش را جلب می‌کرد. بعد از ده سالی که زیر آن آسمان گرفته و بارانی گذرانیده بود، بالاخره می‌توانست به قصبه قشنگش برگردد. آنجا می‌توانست باز هم از پنجره خانه سفیدش دریا را نگاه بکند. وقتی به سفرش فکر می‌کرد، هر چیز دیگری برایش بی‌ارزش می‌شد.

این سالهای دراز را در شهر سرد و بی‌تفاوتی زندگی کرده بود. شبهای زمستان، تنها در خانه، دوست داشت عکسهایش را تماشا بکند تا اینکه دریای آبی رنگ، صخره‌ها، و آسمان روشن را از نظر بگذراند.

بارها خوابش نمی‌برد. اما حالا روز موعود رسیده بود. ساعت نه صبح از خانه خارج شد و در میان ازدحام مردم با عجله راه می‌رفت. یک بارانی پوشیده بود و چتر آبی رنگی باخود داشت. امروز صبح می‌بایست کارهای زیادی انجام بدهد: کتی بخرد، یک جا در ترن رزرو بکند، به اداره‌اش برود و از دوستش روبرتو خداحافظی بکند.

در مرکز شهر وارد فروشگاه بزرگی شد و یکسره به بخش لباسهای مردانه رفت. کتی به اندازه پنجاه و دو برداشت و در حالی که داشت آن را می‌پوشید چترش را به جارختی آویخت. با عجله بارانی و کت نو را گرفت، پول داد و خارج شد. ربع ساعت بعد وارد خانه روبرتو شد. روبرتو گفت:

- دینو دیروز در انتظار تو نبودم!

دینو در حالی که پاکتش را روی صندلی می‌گذاشت پرسید:

- حال تو چطور است؟ متأسفانه فقط چند دقیقه وقت دارم، اما میل داشتم پیش

از حرکت از تو خداحافظی بکنم.

- برای حرکت حاضری؟

- بله اما هنوز باید یک جا در ترن رزرو بکنم. راستی در این نزدیکی آژانس

مسافرتی است؟

- چرا، نزدیکترین آژانسی در خیابان بیست سپتامبر شماره دوازده قرار دارد.

- خیلی متشکرم. الان باید بروم. خداحافظ.

- خداحافظ، سفر بخیر دینو.

دینو بلند شد، چتر قرمزی از کنار در برداشت و بیرون آمد. با قدمهای تند به اداره‌اش رسید. در را باز کرد، اطاق گرم بود. بارانی خودش را کند، چتر قرمز را آویخت و با خود گفت: - چرا اینجا آمدم؟ - دستش را در جیب کت گذاشت که انگار بدینوسیله بادش خواهد آمد. اما فقط کلیدهای خانه را پیدا کرد. کتش را هم کند

و نشست.

- آخ، باید به دفتر اطلاعات ایستگاه راه آهن تلفن بکنم و ساعت حرکت قطار را برای سیسیل بپرسم!

بار سوم بود که ساعت حرکت قطار را می پرسید زیرا هر دفعه آنرا از یاد می برد. اما حالا لازم بود که آنرا به یاد داشته باشد. تلفن کرد سپس با عجله بارانی پوشید و خارج شد. در خیابان، در حال راه رفتن، تکرار می کرد: - هجده و دوازده، خط بیست، هجده و دوازده، خط بیست - مردی از او پرسید:

- لطفاً، ساعت چند است؟

دینو ساعتش را نگاه کرد و گفت:

- ساعت دوازده و پنجاه و دو است.

در حال راه رفتن باز هم تکرار کرد: - هجده و پنجاه و دو، خط دوازده -

به خانه رسید. برای درآوردن کلیدهای خانه، دستش را به جیب بارانی برد. چیزی نیافت. کلیدها در جیب کت بودند، اما کت کجاست؟ به اداره بازگشت. اطاق تاریک و خاموش بود. کت روی صندلی بود. دینو کلیدها را از جیب کت برداشت، چتر قرمزی کنار در دید و باز هم خارج شد. در حال راه رفتن فکر کرد: - نمی دانستم چتر قرمزی داشته باشم..

در خانه یک ساعت استراحت کرد و سپس چمدانش را حاضر کرد. در حالی که لباسش را در چمدان می گذاشت، با خود گفت: - راستی کت های زیادی ندارم! اما عیبی ندارد. آنجا به آنها احتیاج نخواهم داشت..

بالاخره چمدان را بست و توی جیب خارجی آن پاکتی با داروها گذاشت: داروی خواب آور در قوطی سرخ و ویتامینها در قوطی سبز. همه چیز حاضر بود. دینو احساس ضعف می کرد و بی حال بود. پیشاپیش از خانه بیرون آمد و منتظر تاکسی شد.

در ماشین خاموش ماند تا راننده تاکسی شروع به حرف زدن کرد:

- شانس دارید. دو ساعت پیش از اینجا راه بندان بزرگی بود. حتما ترنتان را از

دست می دادید. برای کار یا تعطیلات مسافرت می کنید؟

دینو گفت:

- برای تعطیلات به سیسیل می روم. صدایش می لرزید.

- خوب، پس خوش سفر باشید آقا. رسیدیم.

- خیلی متشکرم. خدا حافظ.

دینو پول داد و پیاده شد. در ایستگاه به آسانی ترنش را پیدا کرده، بالا رفت. واگن خالی بود. دینو نشست. از چمدان قوطی سرخ ویتامینها را بیرون آورد. دارو را خورد و با خود گفت: - فردا صبح، وقتی که چشمهایم باز می‌شوند، پیش از هر چیزی دریا را خواهم دید.

زود خواب رفت و خواب ندید. وقتی که بیدار شد و به بیرون از شیشه‌های پنجره نگاه کرد، برلین در برف پیچیده بود.

دکتر غلامرضا ستوده

هشت کتاب افغانی در همدلی و همزبانی

کوشش‌هایی که در دو دهه اخیر در کشور افغانستان درباره گردآوری گویشهای محلی و تحقیق در فرهنگ شفاهی مردم نواحی گوناگون صورت گرفته نوییدی است بر اینکه سرانجام روزی کار تدوین اطلس زبان شناسی زبانهای ایرانی سروسامان بگیرد و طرحی که به پیشنهاد زرژ ردار در بیست و چهارمین کنگره شرق شناسی برای درست کردن اطلس زبان شناسی ایرانی زبانان مطرح شد و به تصویب رسید جامه عمل پوشد.

۱- افشار، ایرج. ایران‌شناسی در هلوسیا. راهنمای کتاب. ج ۹ ش ۱۲ (اسفند ۱۳۶۲) ص ۱- این طرح در سال ۱۹۵۷ م در کنگره تصویب شد. ردار در سال ۱۹۶۷ م گزارشی از پیشرفت کار ارائه داد و کار جمع‌آوری لهجه‌ها در ایران متوقف ماند، ولی در افغانستان بطور منظم و دقیق پیش رفت و به مرحله‌ای رسید که در ۳۰۴ آبادی، لهجه قابل تفکیک ثبت شد. در ایران مرحوم مهندس ناصح ناطق در سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ اعتباری را برای گردآوری واژه‌های محلی / پیشه‌ها اختصاص داد تا چند دانشجوی مستعد به ولایاتی که دارای حرفه‌های مشخص هستند سفر کنند و لغات و اصطلاحات اریاب حرف را گرد آورند. این کار زیر نظر ایرج افشار در طول مدت چهار سال در شهرهای اصفهان - بروجرد - یزد - بندرعباس - کرمان - کاشان - قم و تهران انجام شد.

مرحوم ناطق یادداشت‌های گردآمده را در اختیار ایرج افشار گذاشته است تا به چاپ برسد و از آن میان لغات و اصطلاحات حرفه‌های یزد، به کوشش محمدرضا محمدی جزو واژه‌نامه به چاپ رسیده است.

درینجا می‌خواهیم کارهایی را که در افغانستان دربارهٔ گویشها به چاپ رسیده است بشناسیم.

۱ - لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان تألیف عبدالله افغانی نویسنده که در سال ۱۳۳۷ در کابل چاپ و منتشر شده. چند تن از دانشمندان و ادیبان افغانستان برایین کتاب تقریظ‌هایی نوشته‌اند، مانند استاد خلیلی که تذکر شده است: «لغاتی که در این کتاب گرد آورده شده تنها محاورهٔ عوام نیست بلکه در آن بعضی کلمات نیز دیده می‌شود که در آثار استادان و گویندگان باستانی این کشور موجود بوده و در مرور زمان نویسندگان متأخر، آن را از نیشته‌های خود افکنده و مردم در محاورات خویش آن را نگهداشته‌اند. مانند کلمهٔ گپ زدن که در چکامهٔ یائیهٔ ابوالمجدد محدود آدم سنائی غزنوی موجود است. آنجا که گوید:

فخر بر محمودزبیده گپ زدن بر عنصری

و در مثنوی حضرت مولانا جلال الدین بلخی نیز به همین معنی دیده می‌شود:

چتون زن صوفی تو خائین بوده‌ای دام مکر اندرد عا یگشوده‌ای
 گه زهرناشسته روئی گپ زنی شرم داری وز خدای خویش نی
 تلفظ لغات یا حروف معرب مشخص شده است.

۲ - لغات زبان گفتاری هرات تألیف محمد آصف فکرت در سال ۱۳۵۵ در کابل چاپ و منتشر شده و دربردارندهٔ لغات گفتاری شهر هرات است. کلماتی که شکلی از آنها در زبان گفتاری کابل متداول بوده با حرف (ک) که در کنار کلمه گذاشته شده مشخص شده است. در پایان کتاب فهرستی از برخی کلمات که تلفظ آن دشوار تشخیص می‌شد با گذاشتن زیر و زبر به ترتیب الفبائی درج گردیده است. دکتر روان فرهادی در پیش گفتاری که بر این کتاب نوشته به چند اثر که در زمینه گویش نواحی گوناگون افغانستان تألیف شده اشاره کرده و علت نبودن روشی برای دادن ضبط صحیح کلمات را در کتاب توضیح داده است.

۳ - زبان تاجیکی ماوراءالنهر تألیف دکتر روان فرهادی. در سال ۱۳۶۰ در کابل چاپ و منتشر گردیده و قصد مؤلف معرفی زبان ادبی و نیمه گفتاری تاجیکی ماوراءالنهر بوده و شامل پنج بخش است:

۲ - محمدعلی جمالزاده نیز در مقدمهٔ فرهنگ لغات عامیانه به برخی از واژه‌های عامیانه در مثنوی مولوی اشاره کرده است. رجوع شود به مجلهٔ یفا ۱۳: ۴۳۱.

تلفظ - صرف - نحو - عبارات زبان گفتاری - لغات
در بخش لغات هرگاه کلمه در زبان گفتاری کابل و هرات و بلخ و در برخی
از موارد تهران، مورد استعمال داشته با نشانه‌هایی مشخص گردیده است.

در بخش چهارم عباراتی از مجاوره روزمره مردم برگزیده شده و پس از درج
صورت ادبی آن طرز تلفظ مردم ماوراءالنهر - بلخ - کابل - هرات و هزارگی با حروف
معرب نشان داده شده است.

مؤلف در مقدمه رساله ۱۲۴ صفحه‌ای خود به کتاب پانصد صفحه‌ای دکتر
احمد علی رجائی بخارائی اشاره کرده و گفته است در زمان تدوین رساله خود از وجود
این کتاب مطلع نبوده معیناً از کتاب استاد رجائی برای افزودن دو ضمیمه به رساله
استفاده مؤثر بوده است.

در تدوین این رساله، داستان «مرگ سود خور» اثر صدرالدین عینی مورد
مراجعه مؤلف بوده است.

مؤلف در پایان رساله به کارهایی که دانشمندان تاجیکستان و دانشمندان دیگر
شوروی در چهل پنجاه سال اخیر در این زمینه انجام داده‌اند اشاره کرده و سایر منابع را
معرفی نموده و گفته است. یادداشت‌های خود را از سال ۱۹۵۱ م هنگامی که در شهر
پاریس محصل بوده از روی کتب نشر شده گرد آورده است.

۴ - فرهنگ شفاهی مردم اندر آب تالیف دکتر محمد افضل بنووال از
انتشارات دانشگاه کابل در ۱۳۶۳ هجری قمری چاپ شده است. ضرب للمثلها، لغات عامیانه،
چيستانه، بازیها و دیگر آداب و رسوم و باورهای اجتماعی گنجانده شده است.

گردآورنده در مقدمه این رساله درباره لغات عامیانه گفته است: «... ضبط و
ثبت آن در رساله موجود کافی نمی‌باشد و البته در فرصت مساعد همه آن لغات جمع
آوری خواهد شد.»

اینک چند واژه اندرآبی و معنی آن:

پاردریا = آن طرف آمو

اندیوال = رفیق و هم اتاق

نگ = فریب

نگ ماری = فریب کاری

جلمبر = کسی که لباسش کهنه و فرسوده است.

چخت = سقف خانه

خیشاوه = چیدن گیاه هرز

دستیار = معاون و مددکار

کاواک = میان نهبی.

۵ - فرهنگ شفاهی هزاره گوی (هزارگی) تألیف و تحقیق شاه علی اکبر شهرستانی که دانشگاه کابل در سال ۱۳۶۳ آن را پلی کیبی کرده است. مؤلف در مقدمه این اثر درباره شیوه گردآوری فولکور مقاله‌ای نوشته و سپس سازمان اجتماعی و آداب و رسوم مردم هزاره را شرح داده است.

از واژه‌های هزاره‌ای:

پشتل = تفاله، کنجاله (pashtal)

چوری = دست بندی عریض که از نقره می‌سازند. (churi)

ماه خالی = ذیقعد

۶ - ادبیات شفاهی مردم تخار تألیف دکتر عبدالقیوم (قوم) از انتشارات دانشگاه کابل چاپ پلی کیبی ۱۳۶۴. این رساله یکی دیگر از طرحهای تحقیقاتی دانشگاه کابل در زمینه تحقیق در لهجه‌ها و فرهنگهای محلی افغانستان است که انجام شده و در آن مراسم عروسی، عزاء، طبابت عامیانه، بازیها، باورهای موهوم، ضرب المثلهای دویستی‌ها و سروده‌های عامیانه آمده است.

مؤلف در مقدمه گوید: «... این اثر در نتیجه تماس مستقیم با اشخاص کهنسال

نواحی مختلف ولایت تخار فراهم شده است...» و این هم یکا سرود محلی تخار:

به کوچه می‌روم کوچه دراز است به مسجد می‌روم وقت نماز است

به مسجد می‌روم نماز قضا شد دوتا بلبل ز چنگالم خطا شد

۷ - لهجه‌های مروج مردم هزاره: دایزنگی، بهسود و جاغوری، گردآوری محمد

عوض نبی زاده «کارگر» در کابل به سال ۱۳۶۵ چاپ شده - در این رساله از کتاب

فرهنگ شفاهی هزارگی تألیف شاه علی اکبر شهرستانی استفاده شده و واژه‌های عامیانه

هزاره‌های دایزنگی، بهسود و جاغوری به ترتیب الفبائی تنظیم گردیده ولی فاقد هرگونه

نشانی از برای پی بردن به چگونگی تلفظ واژه‌هاست.

برای مثال چند لغت از این رساله نقل می‌شود:

آبی: پدر

آیه: مادر کلان - آجه - مامه

آتشک: برق هوا، الماسک (در گویش مردم اندر آب واژه چقمک به معنی رعد

و برق و الماسک است)

دلوایه: هوسانه

دوپوسته: حامله

ملغنجور: مریض، بیمار گونه

۸- در پایان مناسبه دارد مجموعه دیگری را که در معرفی مهمترین منابع تاریخی ایران و افغانستان است و ضرورت دارد که محققان ایرانی بشناسند بشناسانیم. این مجموعه تحقیقی است از دکتر جلال الدین صدیقی تحت عنوان «منابع و مآخذ تاریخی» که در حمل سال ۱۳۶۶ جزو انتشارات دانشگاه کابل به صورت پلی کپی منتشر شده است.

این رساله شامل سیزده بخش است به این شرح:

- ۱- منابع باستان شناسی و اهمیت آن در تدوین تاریخ.
- ۲- منابع کتبی و نقلی تاریخی.
- ۳- منابع تاریخی یونانی، کوشانی و ساسانی.
- ۴- اسناد ارشیفی (آرشیوی) و استفاده از آنها به حیث منابع و مآخذ تاریخی.
- ۵- منابع و مآخذ تاریخی از صدر اسلام تا امروز.
- ۶- جغرافیا نویسان.
- ۷- منابع و مآخذ تاریخی و جغرافیائی عهد سامانیان (۳۰۰-۴۵۰ ه. ق)
- ۸- تاریخ نگاری در عهد غزنویان.
- ۹- منابع و مآخذ تاریخی عهد غوریان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان.
- ۱۰- تاریخ نگاری و متون تاریخی عهد چنگیزیان.
- ۱۱- تاریخ نگاری در عهد تیموریان.
- ۱۲- تاریخ نگاری بعد از سقوط دولت تیموریان (آثار مربوط به دولت صفویان در این بخش آمده است).
- ۱۳- آثار و منابع مهم تاریخی عهد ابدالیان، سدوزائیان، محمدزائیان.

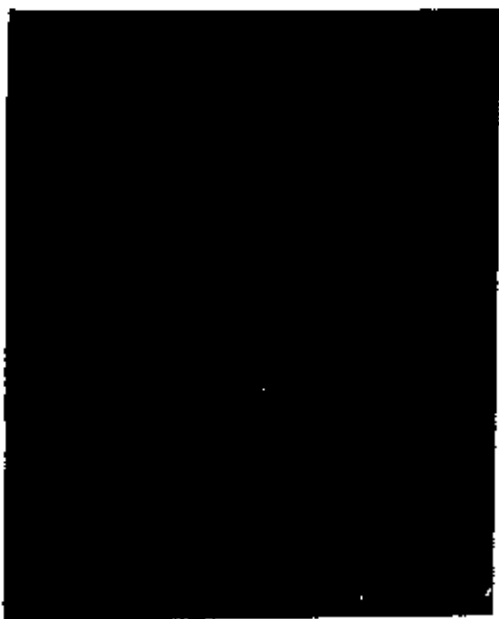
گنجینه مقالات

جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید

از نوشته‌های دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۶۹

در همه کتابفروشیهای بزرگ فروخته می‌شود

نخستین جایزه تاریخی - ادبی برای تعمیم زبان فارسی موقوفات دکتر محمود افشار



روز ۲۸ آذر (روز درگذشت واقف) نخستین جایزه تاریخی - ادبی برای تعمیم زبان فارسی از جانب موقوفه دکتر محمود افشار در مراسمی که در دانشگاه تهران برگزار شد به نذیر احمد استاد دانشگاه علیگر داده شد. استاد محیط طباطبایی ریاست جلسه را برعهده داشت و نام سخنرانان برنامه و عنوان سخنانشان چنین اعلام شده بود.

دکتر ایرج فاضل (رئیس شورای تولیت موقوفات)

دکتر سید جعفر شهیدی (رئیس هیأت مدیره موقوفات)

دکتر محمد حسن مشایخ فریدنی: هندوستان قلمرو تاریخی زبان فارسی

دکتر عزیزالدین هشامی: معرفی نذیر احمد

اهدای جایزه توسط استاد محمد محیط طباطبایی

سخنران دکتر نذیر احمد

۱- گزیده سخنان دکتر ابرج فاضل رئیس شورای تولیت

... قصد من سخنرانی نیست روزی که مسئولیت وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی را پذیرفتم حس می‌کردم کارهای مشکلی را باید تمهید کنم. ولی در دورترین گوشه خیالم نمی‌دیدم روزی بیایم و در حضور کسانی که استادان و متخصصان زبان و ادبیات فارسی هستند راجع به مطلبی صحبت کنم که کمترین تخصصی در آن زمینه ندارم.

چون وظیفه‌ای است که به من محول شده است به خدمت همه دانشمندان و استادان و حضار محترمی که این مجلس را به قیوم خود آرایش داده‌اند خوش آمد می‌گویم. قداست و شکوه عرفانی که درین جلسه حکمفرماست و هدف عالی موقوفات که موجب تشکیل این جلسه شده است هر انسانی را به هیجان می‌آورد.

مسئله وقف و نظرات ریشهای بسیار قدیمی و دینی دارد و در همه دوره‌های تاریخی مورد توجه بوده است. در همین ایران پدرانمان به گفتار نیکو پندار نیک و کردار نیک معتقد بودند و کردار نیک و کار خوب کردن مستحسن شمرده می‌شده و از روزگاران پیشین نظرات و موقوفات وجود داشته است. اما درست نمی‌دانیم به چه شکل و ترتیب می‌بوده.

ولی بعد از اسلام موقوفات مختلف دامنه‌ای گسترده پیدا کرد و قوانین خاص مدونی برای این امر اجتماعی به وجود آمد و آثاری بسیار از آن در همه جا دیده می‌شود و همه برای آن بوده است که ثمرات کارهای خیر از قبیل ساختن مدرسه و بیمارستان و کاروانسرا و مسجد و آب انبار و مانند اینها به جامعه برسد. اغلب موقوفات در قرنهای متوالی منشاء و برکات زیاد بوده است.

شادروان دکتر محمود افشار در موقوفات خود به سه چیز اهمیت شایانی داده است: مسائل بهداشتی و فرهنگی و بالاتر از همه وحدت ملی. تردید نیست که وجود این سه عنصر در هر جامعه‌ای موجب تضمین سلامت آن جامعه است - آن مرحوم معتقد بود که زبان فارسی عامل مهمی در ایجاد وحدت است و این نکته‌ای است که همه بدان توجه داریم و تردید نیست که تا آنجا که ممکن است باید نسبت به تعمیم زبان ملی عنایت عمومی و همیشگی مبذول شود. شاید تا آن حدی که ضرورت داشته است تاکنون به این مسئله توجه نشده و ان شاءالله تشکیل این جلسه و بزرگداشتی که امروز نسبت به یکی از دوستداران زبان فارسی می‌شود انگیزه‌ای خواهد بود که ما توجه بیشتری به مسائل زبان فارسی و گسترش آن که از وسایل ایجاد وحدت است بکنیم.

امروز نخستین بار است که به دیدار آقای نذیر احمد می‌روسم و می‌بینم که دانشمندان ایران حقاً احترامی را که شایسته چنین مرد فاضل و دوستدار زبان پارسی است به جا آورده‌اند. دلیل هم دارد. زیرا اگر دانشمندان خودمان در زمینه زبان فارسی کارهای برجسته عرضه کرده‌اند مربوط به زبان خودشان و مملکتشان است، ولی خوشبختانه می‌بینم کسی از مملکتی دیگر عمر خود را صرف زبانی کرده است که متأسفانه قرنی است که زبان در آن مملکت رو به انحطاط رفته است. پس طبیعاً خدمات آقای نذیر احمد به زبان فارسی و احترام و اعتباری دیگر دارد و شایستگی بیشتری را برای او

ایجاد و در چشم ما مقامی ارجمند و والا احراز کرده است.

خوشحالم در برنامه امروز سخنرانی‌های توانایی راجع به مسایلی که مربوط به نیات و هدفهای مرحوم دکتر محمود افشارست صحبت خواهند کرد و مخصوصاً آنچه استاد محترم آقای دکتر نذیراحمد خواهند گفت برایمان دلپذیر و شنیدنی خواهد بود. پس بهترین کار این را می‌بینم که سخن خود را کوتاه کنم.

خوشحالم ازین که امروز در خدمت شما هستم و مانند هر یک از شما احساس شادی و هیجان می‌کنم که در چنین جلسه علمی و فرهنگی شرکت کرده‌ام.

ان‌شاءالله با تشکیل فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی این گونه جریانهای فرهنگی گسترش می‌یابد و مقام والای زبان فارسی در جهان بهتر و بیشتر شناخته خواهد شد.

یک بار دیگر به همگی خوشامد می‌گویم و برای روان واقف شادی خواستارم.

۲- گزیده سخنان دکتر جعفر شهیدی

هیأت مدیره موقوفات دکتر محمود افشار به درگاه پروردگار سپاسگزار است که امروز اجرای قسمتی دیگر از نیت‌های خدایندانه و ایران دوستانه آن مرحوم را می‌بینند. دکتر افشار را بعضی از شما سروران محترم از نزدیک دیده‌اید، و بعضی با نام و آثار ادبی او آشناید. او مردی بود که خوشنام زیست و به سعادت مرد و ذخیرت آخرت را همراه برد. او مرد ادب و فرهنگ بود، و به زبان فارسی عشق می‌ورزید. هنگامی که تحصیلات خود را پایان داد و از اروپا به ایران آمده می‌توانست چون تنی چند از همپایه‌هایش در شغل دولتی بماند و رتبه‌های اداری را بگذارد، لیکن بهتر دید در گوشه‌ای نشیند و خدمت زبان و ادب فارسی را بگزیند. او چنان می‌دانید عمر پربرکت خود را در این راه نهاد و سرانجام آنچه از مثال دنیا داشت برای ترویج زبان فارسی به یادگار گذارد...

ساختن مرکز تحقیقات باستان‌شناسی، ساختمان مؤسسه لنتنامه نهداد، دبستان‌هایی در تهران و یزد از آن مرحوم یادگار بجاست، و مجله آینده و کتاب‌ها و مقاله‌ها که خود نوشته و یا از درآمد موقوفات او به چاپ رسیده بر ایران دوستی و شیفتگی او به زبان فارسی گویاترین گواه است. ساختمانی که موقوفات برای آموزش زبان فارسی به خارجیان و تربیت استاد به منظور اهزام به کشورها و تدریس این زبان، با همکاری دانشگاه تهران احداث خواهد نمود یادگار دیگری از دکتر افشار خواهد بود.

امروز در اجرای ماده سی و چهارم وقف‌نامه اول و ماده پنج وقف‌نامه پنجم آن مرحوم گامی دیگر برای ترویج زبان فارسی برداشته می‌شود، زبانی که نوین ترجمان معارف اسلامی و زبان ادبی و تاریخی نیمی از کشورهای مشرق اسلامی بوده است و امروز برای ملت ما هر سه وظیفه را ادا می‌کند، و به رهم کوششهایی که از سوی برخی پیگانگان در برانداختن و یا ناتوان ساختن آن بکار

می‌رود سرفرازانه رسالت فرهنگی و انسانی خود را ابلاغ می‌نماید.

در جلسه مورخ یازدهم تیرماه سال جاری از سوی کمیسیون مخصوص اهدا جایزه‌ها نخستین جایزه ادبی تاریخ موقوفات باتفاق آرا به استاد دکتر نذیر احمد تعلق گرفت و از سوی هیات مدیره و شورای تولیت تفیذ گردید.

گفتار درباره شخصیت علمی و ادبی آقای دکتر نذیر احمد را به دوست فاضلم آقای عثمانی واگذار می‌کنم.

از حاضران تقاضا دارم با خواندن فاتحه روان آن مرد بزرگ را شاد فرمایند.

۳- متن سخنرانی دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی

مقدمه لازم می‌بیند از اولیای بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار سپاسگزاری کند که این مجلس با شکوه ادبی را تشکیل داده و نخستین جایزه تاریخ ایران و زبان فارسی را به آقای دکتر نذیر احمد، استاد دانشگاه علیگره اهداء می‌نمایند. این اقدام شایسته از سوی تعظیم شعائر ادب فارسی است و از سوی دیگر نشانه تقدیر و حق شناسی جامعه اهل علم و قلم از محقق ایران دوستی است که سالهاست در خارج محدوده کشور ما به تدریس فارسی و پژوهش در آثار ادبی و تاریخی ایران اشتغال دارد و کتابها و مقالات ذی قیمت در این زمینه به فارسی و اردو و انگلیسی انتشار داده است.

البته حق همین بود که تقدیر از چنین استادی از سوی بنیاد دکتر محمود افشار، به عمل آید که به همت بلند بنیان گذار آن، مرحوم دکتر افشار رحمه‌الله علیه و امنای موقوفه ایشان حدود هفتاد سالست به ترویج نظم و نثر فارسی و فرهنگ و هنر ایران ادامه می‌دهد و با نشر کتابها و مجلات و رسالات و مقالات متنوع، به خصوص مجله آینده، مشعل فرهنگ و زبان فارسی را در محافل ایران‌شناسی و شرق‌شناسی روشن نگاه می‌دارد و میعادگاه فکری و قلمی ایران شناسان جهانست.

* * *

روابط ایرانیان با هندیان به قرن‌ها پیش از میلاد مسیح می‌رسد. تا حدود پانزده قرن پیش از میلاد، این دو قوم آریانی با هم زندگی می‌کردند و زبان و آیین مشترکی داشتند. اجزاء ودای هندیان و اوستای ایرانیان و آثار حماسی این دو قوم، چنان به هم نزدیک است که گویی دو روایت از یک اصل می‌باشد. علم و صنعت و طب و ریاضی و علوم غریبه و موسیقی هندی از دیرباز در ایران مشهور بوده و استانهای پیشاور نو پنجاب و سند در عصر هخامنشی و اشکانی و ساسانی، غالباً جزئی از خاک ایران به شمار می‌آمده‌است. واژه‌های سنسکریتی نه تنها در لهجات فارسی، بلکه در زبان عربی قدیم هم به چشم می‌خورد. سه واژه مسک و قرنفل و فلفل که در معلقه امروء القیس آمده هندیست:

نوروم الضحی لم تنتطق عن تفضل...

نسیم الصبا حابرت بر پا القرونفل

و قیسانها کاتبه حب فلفل

کان فتات المسک فوق فراشها

اذا قامت بضرع المسک منهما

تسری بمر الارام فی عرصاتها

واژه‌های کافور و زنجبیل و مسک در قرآن مجید: "ان الابرار شربون من کلسی کان مزاجها کافوراً و" "یشربون فیها کاساً کان مزاجها زنجبیل" و "ختامه مسک و فی ذلک فلیتفاضل المتفاضلون" هنوی و نشان ارتباط کهن ادبی و بازرگانی هند و عرب از راه خلیج فارس است. به علاوه بعضی محققان احتمال داده‌اند که سیبویه و سایر نحویان، علم نحو عربی را با توجه به نحو زبان سنسکریت وضع کرده‌اند. هنوز هم صدها واژه سنسکریتی و پاراکریشی، از اقوات وامعه و اقمشه و ادویه، در زبانهای فارسی دری و عربی و لهجات منسوب از آنها به کار می‌رود. ایران قبل و بعد تاز اسلام این مزیت را داشته که دروازه‌های هند را باز کرده و موجب اشتها و انتشار معارف هندی در جهان شده است. مرحوم دکتر هادی حسن استاد فقید دانشگاه علیگره در مقالات و کتابهای خود شرح داده است که چگونه نظام حکومت‌های هندی و عناوین و آیین کشورداری و القاب دولتمردان هندی از ایران گرفته شده و بناهای فاخر و ستون‌های یادگاری امپراطور "آشوکا" در قرن سوم پیش از میلاد از روی نقشه تخت جمشید ساخته شده است. کیست که نداند کتاب پیدهای هندی یا کلیله و دمنه و نیز بازی شطرنج به وسیله ایرانیان در جهان مشهور شده و مستندترین معلومات دنیای اسلام از هند در پرتو کتاب "تحقیق ماللهند" ابوریحان بیرونی حاصل شده است. علاقه‌مندان برای تفصیل بهتری در این زمینه می‌توانند به کتاب "سرزمین هند" تألیف استاد فقید علی اصغر حکمت، و مقالات مرحوم دکتر تاراچند در مجموعه "هند نوین" مراجعه فرمایند.

در حقیقت کشف هند برای دنیای متمدن، مربوط به بعد از رواج اسلام در آن خطه و مرهون فرهنگ ایران و نظم و نشر فارسی دری بوده است. آیین اسلام وقتی مبدأ انقلاب در زندگی هندیان شد که همراه با تمدن و دانش و زبان ایران به آن سرزمین رسید. آشنایی هند با اسلام از قرن اول هجری آغاز شد که سرداران عرب مانند مهتاب بن ابی صفوه ازدی و محمد بن قاسم ثقفی از شمال و مغرب به هند و سند تاختند. لیکن هدف آنان کشتن نفوس و ویرانی آبادیها و جمع غنیمت و گرفتن اسیر بود نه دعوت و ترویج اسلام. اما از اواخر قرن چهارم هجری که قدرت دولت غزنوی در هند امتداد یافت و علوم و معارف اسلامی، که در آن زمان به کمال بلوغ رسیده بودند در آن خطه، و سپس در پرتو روحانیت خود، در جنوب و شرق آسیا رواج پیدا کرد، زبان و فرهنگ ایران یز همراه با اسلام پیش رفت و شعار و صبغه اسلام به شمار آمد. از آن به بعد علماء و شعراء و مشایخ تصوف و حکماء و پزشکان و منجمان و هنرمندان و صنعتگران... فارسی‌گو به هند روی آوردند و آن سرزمین را محل تلاقی آراء و عقاید مختلف و میدان فعالیت‌های دینی و علمی از هر مذهب و فرقه ساختند. هندوان با تمدن اسلامی که در آن زمان به کمال رسیده بود آشنا شدند و شروع به فراگرفتن فرهنگ و زبان فارسی کردند. فارسی در هند و آسیای زبان اسلام و علم و عرفان شناخته شد. کلمات و امثال و تعبیرات فارسی در همه لهجه‌های آریائی و غیر آریائی هند راه یافت و گویش‌های مخلوط فارسی با زبانهای محلی به وجود آمد که اردو و سندی و پنجابی و بنگالی و هندوکو... از آن جمله است. اهالی هند با معارف اسلامی آشنا شدند و مذاهب شرک تحت تأثیر

کلام و عرفان اسلام به توحید گرایید. افکار عرفانی اسلامی در تصوف هندی اثر کرد و تصوف اسلام را به وجود آورد. کتابهای کهن سنسکرتی در فنون و علوم مختلف به وسیله ایرانیان به فارسی و عربی ترجمه شد و کتب اسلامی را به زبانهای هندی برگرداندند. از ترکیب عقاید اسلام و هندوی مذاهب و فرقههای تازه به وجود آمد و کتابهای بسیار که بعضی آنها از اہمات کتب فارسی هستند تألیف شد. خلاصه آنکه اسلام همراه با زبان و فرهنگ ایران و به وسیله ایرانیان در هند گسترده شد و فرهنگ عظیم و سازنده " هند و ایرانی " را به وجود آورد.

بعد از اسلام، عامل دیگری که زبان و فرهنگ ایرانی را در هند رواج داد حکومت‌های اسلامی بود. بنیان‌گذاران این دولت‌ها غالباً از خراسان و افغانستان (فعلی) به هند آمده بودند. چون زبان ایشان فارسی بود طبعاً در قلمرو آنان این زبان رسمیت می‌یافت و زبانهای بومی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد.

از سال ۴۱۲ ق / ۱۰۲۱ م که لاهور پایتخت غزنویان در هند شد ۵ سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۸۷ م که دولت اسلامی گورکانی به دست ارتش بریتانیا منقرض گردید، بیش از سی ساله مسلمان در نواحی مختلف هند حکمرانی کردند. اهم ایشان غزنویان، غوریان، مالیک، افغانان سودهی و سوری، سلاطین بنگال و کشمیر و از همه مهتر گورکانیان دهلی بودند. در قلمرو همه این سلاطین، فارسی زبان رسمی و قانونی و درباری و زبان درس و وعظ و کتابت بود و ارکان دولت را فارسی زبانان تشکیل می‌دادند. دستگاه سلطنت این سلاله‌ها تقلید از دربار ایران و زبان شاه و امراء و شعراء فارسی بود. نوروز را عید می‌گرفتند و در مجالس ایشان شهنامه و اشعار امیر خسرو و سعدی و کتب هندی و دیوان حافظ و جامی خوانده می‌شد. فارسی وسیله تعلیم در همه سطوح بود، حتی در همه دبستانها به اطفال فارسی می‌آموختند. مشایخ تصوف عموماً فارسی زبان بودند، هر عنصر لایق ایرانی که کاری از دستش برمی‌آمد و از ایران به هند می‌رفت به ثروت و مقام می‌رسید.

بعد از حمله چنگیز به ایران، سیل فراریان ماوراءالنهر و خراسان و فارس و عراق به شهرهای هند سرازیر شد و شاهزادگان و امیران و بازرگانان ایرانی در دربارهای آن سرزمین پناهنده شدند. موجب عمده ایرانی شدن امارت‌های مسلمان‌نشین در هند همین مهاجران بودند.

عامل دیگری که موجب رواج اسلام و زبان فارسی در هند شد سفر طبقات صوفیه از نواحی مختلف ایران به هند بود. مشایخ تصوف پادم گرم و سخن فارسی، اسلام را رواج می‌دادند و افکار عرفانی اسلام و هند را در هم می‌آمیختند. امروز هم در هر گوشه از پنجاب و سند و بلوچستان و سایر استانهای مسلمان‌نشین هند و پاکستان و بنگلادش، خانقاهها دایر و مجالس ذکر و سماع با قول و بغزل فارسی گرم است. از قرن پنجم هجری که ابوالحسن علی بن عثمان جلالی هجویری (ف ۶۵ ق) لاهور را وطن خود ساخت و کتاب کشف‌المحجوب را در طبقات صوفیه به فارسی به رشته تحریر درآورد، زبان فارسی در هند علاوه بر جنبه ادبی، جلوه عرفانی و روحانی به خود گرفت و مشایخ چهار سلسله چشتی و سهروردی و نقشبندی و قادری هنوز با فارسی به ارشاد ادامه می‌دهند و

خانقاهایشان پایگاه زبان فارسی و تصوف اسلام است.

از موجبات عمدهٔ تحکیم اسلام و زبان و فرهنگ ایران در هند سفر پیاپی رجال سیف و قلم و مناسبات نزدیک دربارهای هند با ایران بود. مخصوصاً سلاطین شیعه دکن روابط بسیار نزدیک با ایران داشتند. همهٔ شاهان مسلمان برای حفظ استقلال و امنیت کشور و دولت خود و تبری از مذهب هندویی غالباً از وجود دولتمردان و سرداران ایرانی استفاده می‌کردند و به سربازان و محاسبان و همال ایرانی بیشتر اعتماد داشتند. از جملهٔ این طبقه شاعران فارسی را باید نام برد که هم مبلغ قدرت سلطنت و هم صاحب مقام و منصب بودند. شاهکارهای شعر فارسی مانند مثنوی معنوی و کلیات نظامی و امیرخسرو دهلوی و غزلیات حافظ محور عقاید اجتماعی و تفکرات اسلامی هندی بود و به خصوص شعر حافظ از زمان حیات شاعر تا امروز راهما و سرمشق هندوان و مسلمانان و الگوی شاعران فارسی وارد و سایر زبانهای محلی است. افکار عرفانی و مذهب، عشق و محبت و صلح کل حافظ مذهبی را هم در هند به وجود آورده که لهم آنها مذهب "بهکتی" یعنی عشق و مذهب "سیکه" یعنی مرید و شاگرد است که اولی را "کبیر" و دومی را "گردنانک" تبلیغ کرد و مخصوصاً مذهب "سیکهزم" امروز در پنجاب پیروان بسیار دارد.

با شکوه‌ترین دوران رواج نظم و نثر فارسی و فرهنگ ایران دوران امپراطوری مغول کبیر یا سلاطین ظهیرالدین بابر - نوادهٔ پنجم تیمور - بود که از سال ۹۳۲ ق / ۱۵۲۵ م تا سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م یعنی مدت ۳۲۲ سال به طول انجامید و از این مدت حدود ۱۸۶ سال - یعنی در عهد سلطنت شش پادشاه نخستین این سلسله با عظمت و قدرت سپری گردید. "بابر" خود شاعر فارسی، و وزیرش، و جلال‌الدین سمنانی نیز شاعر بود. پادشاهان مامور او هم مانند سلطان حسین بایقرا در هرات و شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی و عادل شاه دکنی و سلیمان شاه پسر عم بابر پادشاه بدخشان، همه شاعر بودند. اعقاب بابر، خود و فرزندانشان همه شاعر و شعر دوست بودند. صدها شاعر پارسی در دربار اکبرشاه جمع بودند که نامها و شرح احوالشان در کتاب آیین اکبری تألیف ابوالفضل علامی ثبت است. همین ابوالفضل که وزیر اعظم اکبر بود با تألیفات و منشآت خود - به قول مرحوم استاد، ملک‌الشعراء بهار در سبک‌شناسی - در زبان فارسی انقلابی به وجود آورد و آنها که در سرایشی انحطاط افتاده بود اصلاح و تهذیب نمود و از صیقل واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات تازی و ترکی محافظت کرد. دربار جهانگیر پسر اکبر به دولت مکهٔ او نوجوان تهرانی و پدرش اعتمادالدوله و امیرالامراء محمد رحیم خان سبسالار و طالب آملی ملک‌الشعراء و ... به کلی رنگ ایرانی داشت، و خود مؤلف کتاب فارسی بود و شعر را نیکو می‌سرود. شاه جهان پسر جهانگیر و رجال ایرانی دربار او دختران و پسرانش شعر می‌سرودند و زبانی جز فارسی نداشتند - شاعران بزرگی هم چون صائب اصفهانی و کلیم کاشانی و حاجی محمدجان قدسی مداح او بودند و بهترین تاریخ سلاطین تیموری کتاب پادشاه نامه است که در عهد او نوشته شد.



در عصر اعتلاء، دولت گورکانی در دهلی، دربار ایران به سبب حوادث سیاسی و بعضی تعصبات مذهبی، محل مناسبی برای پرورش شاعران و علمای آزاد فکر بی طرف نبود. از این رو هر که همی داشت به هند پناه می برد و در آن محیط آزاد می آسود. شاعران صفوی غالباً گرم زد و خورد با عثمانی و ازبک و گرفتار حوادث داخلی بودند و اگر گاهگاه بعضی آنان مثل شاه طهماسب و شاه عباس ذوقی داشتند به مرثیه و منقبت آنها بیشتر توجه می کردند. همان موقع که زبان خانوادگی گورکانیان فارسی بود و زنان و مردانشان شعر فارسی می سرودند در دربار صفوی غالباً به ترکی تکلم می شد. جهانگیر حیاتی شاعر و شاه جهان قدسی مشهدی و کلیم کاشانی و باقبا و سمیدای شاعر را در صله شعر به زر کشید. شرح صلوات این پادشاه و رجال دربار گورکانی به تفصیل در پادشاهنامه و شاهجهان نامه و مآثر عالمگیری و در تذکره های، هفت اقلیم و میخانه و کلمات الشعراء و خزانه عامره و سفینه خوشگو و مآثر الامراء و مآثر رحیمی و دهها تذکره دیگر مسطور است. بی سبب نبود که محمدقلی سلیم طرشتی طهرانی وقتی به هند رفت گفت:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیاید سوی هندستان حنا رنگین نشد

و کلیم کاشانی وقتی عازم ایران بود گفت:

به ایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان

به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

و صائب اصفهانی سروده است:

چون هوای سفر هندی که در هر سر هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

ملا محمدسمید اشرف مازندرانی نیز گفته است:

به ایران نیست جز هند آرزویی روزگار را

تمام روز باشد حسرت شب روزه داران را

و یک شاعر طنزگوی اصفهانی نیز سروده است:

نیکیو پدری گفت به فرزند خلیف

دنیا طلبی به هند و عقیبی به نجف

ور ز آنکه نه دنیا و نه عقیبی خواهی

بنشین به صفاهان که شود عمر تلف



چون ظهیرالدین بابر به یاری شاه اسماعیل صفوی هند را تصرف کرد و پسرش نصیرالدین همایون به کمک شاه طهماسب سلطنت دهلی را از افغانان سوری پنگالی پس گرفت و قوام دولت

بابری به وجود رجال ایران شیعی و فارسی‌گو بود. در عهد سلطنت پنج امپراطور اوله بابری هم‌زبان فارسی و هم مذهب شیعه در هند رواج پیدا کرد، لیکن وقتی نوبت سلطنت به اورنگ‌زیب عالمگیر رسید (۱۰۶۹ ق - ۱۱۱۸ ق که کم و بیش نیم قرن سلطنت کرد) از سویی روابط دربارهای دهلی و اصفهان سست شد و از سوی دیگر بر اثر تمصبی که روی به مذهب جنفی داشت و خود را " محیی‌السنه " می‌خواند شیعیان را از نظر انداخت و دیگر کسی از ایران میل سفر به هند نداشت. از اینرو توجه و استقبال عمومی از فرهنگ و زبان فارسی رو به فتور رفت و رجال ایرانی شیعه از مناصب خود برکنار شدند. حمله نادرشاه به هند و قتل عام دهلی (۱۱ ذیحجه ۱۱۵۱ ق) و غارت آن شهر و سایر بلاد هند نیز، فاصله ایران و هند را بیشتر و بلکه راه ایران و هند را مسدود نمود. از اینرو دیگر آن کاروانهای دمام که از اصفهان در راه دهلی رفت و آمد می‌کرد از حرکت بازماند و مثل " گریستگی می‌خواهی فارسی بخوان " در زبان لعل علم روان گشت. به جای احکامی که در عهد سکندر سودی و اکبر گورکانی کارمندان دولت را ملزم به خواندن فارسی می‌کرد، دستورات تمصب آمیز و حیداکنده صادر می‌شد و زبان فارسی رو به انحطاط می‌رفت و در دو قرن گذشته رفت و زبان اردو به جای آن قد علم کرد. گرچه نواب حیدرآباد و لوده از فارسی حمایت می‌کردند و بعضی علماء مثل میرحامد حسین للکنوی نیشاپوری مؤلف کتاب عقاب‌الانوار (که مسوط ترین و بزرگترین کتاب در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است) و شاه عبدالعزیز دهلوی مؤلف کتاب تحفه‌النسی‌عشریه در رد شیعه که در عقبات در رد آن نوشته شد) و پدرش شاه عبدالوکی مترجم قرآن، آثار خود را به فارسی نوشتند و سر سید احمدخان (ف ۱۳۱۶ / ۱۸۹۸) مؤسس دانشگاه اسلامی علیگره (در سال ۱۲۹۲ / ۱۸۷۵) و اسدالله خان غالب دهلوی (ف ۱۲۸۵ / ۱۸۶۹) اشعار عالی به فارسی سرودند، اما دولت فارسی رو به زوال بود به طوری که امروز تنها به بعضی نواحی کشمیر و شمال پاکستان و امارات هونزا و گلگیت و اسکاردو کم و بیش به فارسی تکلم می‌شود و زبان فارسی در بین مسلمانان برای کتبه قبور و مساجد و قبائل ازواج و خطوط تزیینی و امثال آن کاربرد دارد.

متأسفانه آسیب بزرگی که در شبه قاره بر فارسی وارد آمد در چهل ساله اخیر و بعد از استقلال هند و پاکستان و بنگلادش بود. زبان فارسی در عصر استعمار لائق از نظر ادبی در جذب زبان اردو حمایت می‌شد و جراید و مجلات فارسی در شهرهای مهم انتشار می‌یافت. مطابع بزرگ " نولکلشور " و سایر چاپخانه‌ها، کتابهای فارسی را طبع و نشر می‌کردند و در کلیه دبیرستانها و کالج‌های شبه‌قاره، خواندن فارسی برای دانش آموزان و دانشجویان اجباری بود. " سر ویلیام جونز " قاضی و مستشرق انگلیسی دستور زبان فارسی و کتابهای درسی برای این زبان نوشت و با تأسیس انجمن همایونی آسیایی بنگال و کتابخانه معتبر کلکته، نوادر مخطوطات فارسی را جمع آورده در منطقۀ کالج " فرت ویلیام " کلکته کتابهای فارسی بسیاری به چاپ رسید. به دستور " سر دنیس رلس " مرکز اسناد در شهرهای هند برای حفظ آثار و خطوط قدیم، تأسیس گردید. دیوان هند در

لندن، کتب خطی فارسی را جمع و نگاهداری کرد. دانشگاههای لندن و آکسفورد و کمبریج و ادینبرو و مدرسه السنه شرقیه لندن بهترین محل برای تدریس فارسی بود و جمع کثیری دانشجویان و مأموران سیاسی انگلیسی به فراگرفتن فارسی اشتغال داشتند.

اما در چهل ساله اخیر و بعد از استقلال، نوعی غرور ناسیونالیستی که غالباً عکس العمل دوره سلطه بیگانه است در بعضی هندوان و مسلمان شبه‌قاره پیدا شده که به جای حفظ مفاخر و موارد ملی و پاسداری از فرهنگ نیاکان و تحکیم رشته ارتباط ادبی و لسانی با همسایگان، به فارسی‌زدایی برخاسته‌اند. درس فارسی از کلیه دبیرستانها و کالج‌ها حذف شده است و شعبه فارسی دانشگاهها یکی بعد از دیگری تعطیل می‌شود. در دانشکده‌های ادبیات، زبان فارسی در ردیف زبانهای مرده باستانی به شمار می‌آید و اگر کلاسی دایر شود معلم فارسی درس خود را به انگلیسی یا به زبان محلی می‌دهد و رشته فوق‌لیسانس فارسی در اغلب دانشگاهها منحل شده است. خلاصه آنکه در عصر استقلال بر سر فارسی بلایی آمده است که در عهد استعمار انگلستان نیامده بود. به قول علامه اقبال:

لرد مغرب آن سراپا مکر و فن
 او به فکر مرکز و تور در نفاق
 اهل حق را داد تمسلیم وطن
 بگذر از شام و فلسطین و عراق

ارزش هر زبان و ترقی و انحطاط آن بستگی به محتوی و پیام و کارایی آن دارد. زبان فارسی در هند تا وقتی که زبان قدرت و حامل پیام اسلام و ناقل علم و فرهنگ و آموزنده ملکات فاضله و وجه جمع و رابطه مسلمانان آسیا بود رونقی روزافزون داشت، ولی از آن زمان که به تمسید استعمار، بین ملل و اقوام آسیایی تفرقه افتاد و روابط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی هند با ایران ضعیف گشت و رفت و آمد از دو سوی متوقف ماند، زبان فارسی هم به تدریج راه زوال پیمود. از اواسط قرن هجدهم میلادی به بعد، دیگر در هند حماسه فردوسی و مسعود سعدی و قصاید عنصری و انوری و غزلیات خسرو و حافظ و طالب و کلیم و صائب و حکمت سعدی و جامی و عرفان مثنوی معنوی به گوش نمی‌رسید و جای خود را به لابه و چاپلوسی شاعران تنگ‌مایه و تقلیدهای خنک و مضامین سست و تمییزات دور از ذهن و کلمات نامأنوس داد. دکتر محمد اقبال لاهوری آن شاعران را به غلام حلقه به گوش و شعرشان را به شیون غلامان زیر شلاق ارباب شبه کرده و گفته است:

ناخوشی، افسرده‌ای، آزرده‌ای
 لابه و کین جوهر آینه‌اش
 از لگد کوب نگهبان مرده‌ای...
 ناسزا و نالمید و نامراد...
 شاعرش و اپوسد از ذوق حیات...
 سوز لو از آتش افسرده‌ایست...
 پست بخت و زبردست و دون نهاد
 وای قومی کز اجیل گیرد برات
 نغمه گم معنی ندارد مرده‌ایست

نشر نیز، مانند شعر، حلاوت و سادگی خود را به کلی از دست داده بود و جز بعضی متون دینی و عرفانی، نشر قابل‌ی در فارسی هندی قرن اخیر دیده نشد. بنابراین فارسی هند از درون می‌پوسید و در برابر زبان حاکم انگلیسی و زبان جوان عوام فهم اردو تاب مقاومت نمی‌آورد. متأسفانه از ایران نیز کوششی نبود و اهمیتی برای نشر و توسعه فارسی در هند به عمل نمی‌آمد و متاهی هم نداشت که به فارسی‌گویان و فارسی‌دوستان هندی کمک کند. در نیمه اول قرن بیستم بعضی شعراء و استادان هندی، مانند دکتر محمد اقبال و شبلی نعمانی و پروفسور اسحاق و پروفسور هادی حسن کوشش‌هایی کردند؛ ولی دیر شده بود و از ایران هم پیام تشویق‌کننده‌ای نمی‌شنیدند. فی‌المثل در جشن هزاره فردوسی از اقبال دعوت نشد و از آن شاعر بزرگ قرن در زمان حیاتش تجلیلی به عمل نیامد.

از آغاز قرن حاضر غرور ملی و بی‌اعتنایی به ارزش‌های سایر ملل در ایران به شدت تبلیغ می‌شد، مذهب و عرفان که محور ادب فارسی است - و فارسی را به شکل زبان دینی ملل مسلمان آسیا در آورده بود. در نظم و نثر ایرانی نالوان شد. با تأسیس فرهنگستان سیل کلمات ساختگی و بی‌بنیاد، فارسی ایرانی را فرا گرفت و دامنه کارایی آنرا محدود نمود. از آن وقت بود که افغانان زبان خود را دری و تاجیکان فارسی خود را تاجیکی خواندند و عجب آنکه این تعبیرات غلط از سوی رادیوها و جراید ایران هم گاهی تکرار می‌شود.

در ایران علاوه بر الفاظ نوظهور، بدعتهایی در نثر و تصرفات و سبکهای گوناگونی به تقلید از اروپاییان در شعر به عمل آمد که آن هم فارسی ایران را برای همسایگان نامفهوم ساخت. به طوری که اگر با یک پنجابی یا سندی و پیشووری به فارسی حرف بزنند می‌نهند، اما در دادن پاسخ به فارسی دچار تردید می‌شود و می‌گوید "من فارسی ایرانی نمی‌دانم"

اما در سالهای آخر قرن بیستم وضع با سالهای آغازین آن فرق کرده است. اگر آن روزها نقشه تجزیه و تقسیم مرغوب بود، امروز افراقها به وفاق و کثرت‌ها به وحدت می‌گراید و در نتیجه شاید زمینه‌های مناسبی برای احیای زبان فارسی و ترویج آن در منطقه پیش بیاید. به خصوص که ایران امروز حرف تازه و گفتن بسیار دارد و آوازش به برکت انقلاب اسلامی سراسر عالم را فرا گرفته است.

نویسنده این ستور در سمینار زبان فارسی که در تاریخ ۲۴ خرداد / ۱۳۶۵ به همت مرکز نشر دانشگاهی تشکیل شد و استادان فارسی کشورهای بنگلادش و هند و پاکستان در آن شرکت داشتند، برنامه‌هایی برای احیاء و توسعه زبان فارسی در شبه‌قاره پیشنهاد نمود که به چاپ رسیده است. در اینجا در صدد تکرار آنها نیست، فقط خلاصه بعضی آنها را برای عطف توجه مقامات مربوط و دانشمندان حاضر در جلسه مرفوض می‌دارد:

۱ - سابقاً موافقت‌نامه‌هایی برای تنظیم روابط و مبادلات فرهنگی بین ایران و پاکستان و بنگلادش

به امضاء رسیده است که باید در آنها تجدید نظر شود و اصلاحاتی مناسب با احتیاجات فکری امروز در آنها به عمل آید و به دقت اجراء گردد.

۲ - تأسیس دبستانها و دبیرستانهای فارسی در شبه‌قاره موجب می‌شود که اتباع ایران پیوستگی خود را با زبان و فرهنگ اسلامی ایرانی حفظ کنند.

۳ - وضع امروزی فارسی در کشورهای شبه‌قاره متفاوت است، ولی در هر سه کشور به تدریس این رشته بی‌میلی نشان داده می‌شود. در همین حال دولتهای عربی به کرسی‌ها و استادان و دانشجویان زبان عربی کمکهای شایان و بورسهای بسیار می‌دهند، از اینرو دانشجویان ممدود فارسی که برای آینده خود نگرانند به تدریج تغییر رشته می‌دهند و کرسیهای فارسی یکی بعد از دیگری تعطیل می‌گردد. بنابراین باید فکری کرد و با مساعدت مالی نگذاشت این ته بساط فملی فارسی هم برچیده شود.

۴ - برای ترویج فارسی و کمک به کرسیهای این رشته در شبه‌قاره، باید کتابهای مخصوص به وسیله متخصصان آشنا به زبانهای محلی تألیف شود و شامل کلمات فارسی رایج در هندی و اردو باشد. این دقت باید هنگام درس به وسیله رادیو و کاست و فیلم و غیره نیز رعایت شود.

۵ - خط رایج و مانوس زبان اردو مستملق است نه نسخ - کتابهای فارسی اگر به خط نسخ و روزنامه‌ای باشد چشم اهالی شبه‌قاره را خسته می‌کند.

۶ - معلمان فارسی عموماً در هند و پاکستان و بنگلادش فارسی حرف نمی‌زنند و نمی‌نویسند و درس خود را به انگلیسی یا زبانهای محلی می‌دهند. اگر برنامه وسیع و دورنگری برای مبادله معلمان فارسی بین مدارس ایران و شبه‌قاره تنظیم شود نتایج عالی به بار خواهد آورد. همچنین تألیف کتاب راهنمای معلمین، در بالا بردن کیفیت و سطح تعلیم فارسی بسیار مؤثر است.

۷ - برای احیاء و توسعه زبان فارسی در شبه‌قاره و سایر کشورهای همسایه، و هم‌آهنگ ساختن کوششهایی که در این زمینه در کشورهای منطقه به عمل می‌آید، تشکیل شورای فرهنگی ایران، یا فرهنگستان مشترک فارسی، در سطح شورای فرهنگی هند و بریتانیا یا آکادمی‌های فرانسه و مصر و سوریه و عراق... با همکاری سایر فارسی‌زبانان جهان ضرورت دارد. تعداد زیادی از استادان فارسی در منطقه فارغ‌التحصیل دانشگاههای ایرانند و همکاری آنان در این زمینه بسیار مؤثر است.

۸ - تاکنون قاموس جامعی که طبق موازین و شامل همه واژه‌های رایج در ایران و افغانستان و شبه‌قاره و سایر کشورهای آسیایی باشد نوشته نشده است. تدوین چنین فرهنگ جامعی برای حفظ و ترویج فارسی از ضروریات است.

۹ - تأسیس دوره فوق‌لیسانس و دکتری زبان فارسی ویژه دانشجویان آسیایی و شبه‌قاره و خلیج فارس، مرکزیت فرهنگی فارسی را تقویت می‌کند و استادان شایسته‌ای برای تدریس فارسی در آن کشورها پرورش می‌دهد.

۱۰ - اهالی استان سرحدی پاکستان و مناطق همجایانی و کشمیر هنوز به فارسی سخن

می‌گویند. خاندانهای مسلمان شبه‌قاره به خصوص شیعیان فارسی‌گویی را شمار اصالت خانوادگی و اشرافیت می‌دانند. پزشکان قدیمی نسخه به فارسی می‌نویسند، کتیبه‌های مساجد و عمارات و قبایله نکاح و سنگ مزار مسلمانان تا امروز به فارسی نوشته می‌شود. بنابراین اگر یک مجله هنری و تاریخ و ادبی با چاپ و کاغذ و تصاویر مرغوب تهیه و به طور صحیح توزیع شود، موجب جمع شدن علاقه‌مندان و استفاده همه فارسی‌دانان و اردوگویان خواهد بود. بعضی مجلات که امروز از سوی نمایندگان گهگاهی ایران صادر می‌شود چون به خط نسخ چاپ می‌شود و مطالب آن فقط قابل استفاده تعداد خیلی از اهل تحقیق است وافی به مقصود احیاء زبان فارسی نمی‌باشد.

۱۱ - شمشیر محمود غزنوی و سایر کشورگشایان فارسی زبان فقط قسمتهایی از هند را تسخیر کرد، لیکن زبان فارسی با پشتوانه فرهنگ اسلامی و به همت علماء و عرفاء و شعراء و سایر ارباب هنر و معرفت تا اقصی نقاط هند راه یافت و بدون توسل به زور تا شرق و جنوب و جزایر اقیانوس هند گسترده گشت.



چپ به راست: دکتر محمد پیرسیاکی - حسام‌الدین راشدی -
 عبدالرحی حبیبی - نذیر احمد - کان کاتایا - دکتر علیرضا
 مجتهدزاده - دکتر حسین بحر العلومی (درمشهد به‌هنگام
 گنجره بیهقی این عکس برداشته شده است)

۴ - سخنان دکتر عزیزالدین عثمانی

ما در اینجا بمناسبت تجلیل از مقام علمی استاد گرامی جناب دکتر نذیراحمد گرد هم آمده‌ایم و از طرف مسئولین محترم موقوفات دکتر محمود افشار بابتجناب تکلیف شده که استاد محترم را به حاضرین جلسه معرفی کنم. امیدوارم که بتوانم حق معرفی را در قبال شخصیت دکتر نذیراحمد ادا کرده، پیش مسئولین محترم موقوفات دکتر افشار شرمندۀ نشوم.

کشور بزرگ ایران که بعنوان مهد تمدن و فرهنگ غنی در سراسر جهان شناخته شده و برای مهمان‌نوازی خود معروف است، میهمانی را از کشور برادر خود دهند که سابقه طولانی عظمت فرهنگی و علمی را دارد دعوت کرده است.

روابط فرهنگی هند و ایران به دورترین و قدیم‌ترین ایام تاریخ می‌رسد و صدای نغمه از ترانه‌های قدیمی هنوز در گوش هندیان و ایرانیان طنین‌انداز می‌باشد و ذکر کلمات "ایران" و "هند" برای تجدید خاطرات برادری بین این دو خانواده مشترک آریایی کانیست.

از بدو تاریخ دو ملت بزرگ ایران و هند روابط فرهنگی و علمی داشته و از طریق مبادلات افکار و اندیشه در اعماق روح یکدیگر اثر گذاشته‌اند و در این زمینه زبان فارسی نقش بسیار مهمی را ایفا کرده است. زبان فارسی وسیله‌ای بود که برای مبادلات بوده است و هند صد‌ها سخنور و نویسندۀ برجسته فارسی‌زبان را عرضه کرده و در آغوش خود پرورده است. قابل توجه است که خلایق و خلاء طولانی در این عمل بوجود نیامده و دانشمندان بزرگ فارسی‌زبان در هند با فاصله‌های زمانی کوتاه در صحنه شعر و ادب درخشیده‌اند.

حتی چنانچه وضع را در خلال مدت قرون اخیر مطالعه کنیم که در حقیقت زمان استیلای غرب بر آسیا و مخصوصاً بر هند بوده است، مشاهده خواهیم کرد که غالب و عالی و محمد حسین آزاد و شبلی نعمانی و سید سلیمان ندوی و دانشمندان دیگر بدنبال یگدیگر شمع دانش و فرهنگ فارسی را روشن نگه داشته‌اند. در حال حاضر نیز تعداد خاصی از دانشمندان هندی در زمینه زبان و ادبیات فارسی مشغول بکارهای تحقیقی هستند. دکتر نذیراحمد یک اختر تابناک این میراث غنی ادبی هند می‌باشد.

هندیان و ایرانیان یکدیگر را می‌شناسند و همه ما آشنایی کامل با جناب دکتر نذیر احمد داریم، اما بعنوان وظیفه و با مدنظر داشتن مطالب ذکر شده شرح حال استاد نذیراحمد را مختصراً بیان می‌دارم.

دکتر نذیراحمد در سال ۱۹۱۵ میلادی در یکی از قریه‌های شهر گوندا واقع در قسمت شرقی ایالت اوتراپرادیش هند بدنیا آمد. پس از تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود برای تحصیلات دانشگاهی به شهر لکهنو منتقل شد. در سال ۱۹۴۵ میلادی دکتر را در سال ۱۹۵۰ میلادی فوق دکترای زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه لکهنو گرفت و در سال ۱۹۵۶ میلادی موفق به اخذ دکترای در رشته اردو شد. دکتر نذیراحمد در سالهای ۵۶-۱۹۵۵ به ایران آمده و به مطالعات خود

در ایران ادامه داد و به اخذ مدارک تحصیلی در رشته‌های تاریخ، زبان پهلوی و ایران باستان نایل آمده. پس از پایان تحصیلات مدتی در دانشگاه لکهنو در قسمت زبان و ادبیات فارسی تدریس کرد و سپس در سال ۱۹۵۸ میلادی در دانشگاه اسلامی علیگر مشغول بکار شد و در همانجا در سال ۱۹۷۹ میلادی بازنشسته شد و پس از بازنشستگی با استفاده از فرصت بیشتری و با نیروی تازه بکار تحقیق خود ادامه داد.

دکتر نذیر احمد طی خدمت نیم قرن خود به زبان و ادبیات فارسی هشت بار به ایران سفر کرده و در سمینارها و کنفرانسها شرکت داشته. وی همچنین به پاکستان، بنگلادش، افغانستان، شوروی، کویت و آمریکا و غیره بمناسبت شرکت در کنفرانسهای زبان و ادبیات فارسی مسافرتهایی داشته.

صدها مقاله علمی و ادبی دکتر نذیراحمد در مجله‌های مهم دنیا بزبان فارسی و زبانهای دیگر چاپ شده و ایشان ریاست و عضویت مجامع مختلف ادبی در هند و خارج از هند را بعهده دارند. هند در سال ۱۹۷۷ میلادی بخاطر خدمات ارزنده استاد نذیراحمد به فرهنگ و زبان فارسی، جایزه "پدم شری" از طرف رئیس جمهور هند داده شد.

در پایان از مسئولین محترم موقوفات دکتر محمود افشار تشکر می‌کنم که جایزه را برای جناب دکتر نذیراحمد در نظر گرفته، مطالعات زبان و ادبیات فارسی را در هند مورد تشویق قرار داده‌اند. مطالعات فارسی را در هند نمی‌توان کم اهمیت تلقی کرد. مطالعات و تحقیق در زمینه فارسی همانقدر که در ارتباط با روابط فرهنگی با ایران اهمیت دارد، همان اندازه برای شناخت و شناسایی خود هند لازم است.

امیدوارم که استاد نذیراحمد در این راه به تلاش خود ادامه بدهند و نسل جوان که ایشان تربیت کرده‌اند نیز در همین راه گام بردارد و ارتباط فرهنگی همیشگی ایران و هند در آینده هر چه نزدیکتر شود و گسترش یابد.

۵- سخنان دکتر نذیر احمد (به همان عبارت خودشان)

جناب استاد ارجمند حضرت علامه محمد محیط طباطبائی، مقام محترم وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی دکتر ایرج فاضل، استاد بزرگوار جناب دکتر سید جعفر شهیدی، دانشمند ارجمند جناب دکتر مشایخ فریدنی، محترم دکتر عزیزالدین عثمانی دبیر اول سفارت هند آقایان و خانمها، از محبتی که شورای تولیت موقوفات دکتر محمود افشار به اعطای نخستین جایزه ادبی و تاریخی به بنده، ابراز فرموده، تشکر صمیمانه می‌نمایم، در مقابل این همه لطف و محبت بجز اظهار سپاسگزاری بیش بنده چیزی نیست که درین مجلس دانشمندان عرضه بدهم، اجازه بدهید سرگذشت یک شخص که دور از شما تقریباً پنجاه سال شب و روز در توسعه دادن زبان و فرهنگ ایران می‌باشد پیش حضار محترم بطور اختصار بیان کنم.

بنده در دهکده‌ای در استان اترپردیش هند در خانواده‌ای که از لحاظ ثروت و علم چشیم بود در سال ۱۹۱۵ میلادی چشم به جهان گشودم. پدرم سه پسر داشت. بنده کوچکترین پسر بودم. هر دو برادر تحصیلات خود را تا دوره متوسطه تمام کرده بودند. برادر بزرگ بعنوان یک معلم در کودکستان و بعداً در دبستان استخدام شد. برادر دیگر، پدرم را در کار کشاورزی که مدار زندگی بر آن بود کمک می‌کرد.

بنده درس می‌خواندم، و شاگرد خوب بودم و در هر امتحان جایزه می‌گرفتم و این جایزه‌ها مرا واداشت که من تحصیلات خود را در دبیرستان و سپس در کالج و آخرالامر در دانشگاه ادامه بدهم، و از جمله رشته‌ها که من از دبیرستان تا فوق لیسانس اختیار نمودم فارسی بود. در امتحان دبیرستان نمره خوب گرفتم و در فارسی و ریاضی امتیاز یافتم. دو استاد در دبیرستان بنده را تحت تأثیر خود قرار گرفتند.

معلمان من

دو استاد در دبیرستان بنده را تحت تأثیر خود قرار گرفتند. یکی مولوی سید محمد محسن که معلم فارسی بود و گلستان و بوستان را گویا از بر داشت. دیگری سیدابوالقاسم بود که درس انگلیسی می‌داد و یکی از مقبول‌ترین اساتید بود. همین استاد بنده را در لکهنو به آقای دکتر جعفر حسین معرفی نمود و چون در یکی از کالجهای لکهنو بنام «کرسچین کالج» پذیرش یافتم، آقای دکتر جعفر حسین را بسیار مهربان دیدم. آقای مزبور پیشتر از همه بدریافت (دکتر) از دانشگاه لندن نائل آمده بود، او در زبانهای عربی و فارسی و اردو دستگاه فوق العاده داشت. من دو سال در محضر او فارسی خواندم. شرف استاد در علم و دانش خصوصاً علوم دینی بعدی بود که پس از بازنشستگی به نجف اشرف مهاجرت نمود و در آن حوزه علمی درس می‌خواند، بنده در سال ۱۹۵۵ به نجف اشرف برای زیارت رفتم و تصادفاً استاد سید جعفر حسین را دیدم که در مدرسه هندی اقامت می‌داشت.

پس از تحصیلات در کالج به دانشگاه لکهنو وارد شدم و دو سال دوره لیسانس خواندم. بعد از آن به فوق لیسانس پذیرش یافتم، در دو سال امتحانات Honours و فوق لیسانس فارسی را به موفقیت به پایان رسانیدم و بعداً در دوره دکترا در سال ۱۹۴۰ پذیرش یافتم و کار تحقیقی شروع نمودم، استاد راهنمای بنده پرفسور سید مسعود حسن رضوی بود که در زمینه زبان و ادبیات اردو و فارسی آثار گران بها دارد. او براساس ایران را سیاحت نموده و در فارسی امروزه دستگاه بهم رسانیده بود.

تحقیقات بنده درباره ظهوری، زندگی و آثارش پنج سال طول کشید و در سال ۱۹۴۵ به دریافت دکترای زبان و ادبیات فارسی نائل آمدم و این اولین دکترای بود که از طرف دانشگاه لکهنو اهدا شده بود. من تحقیقات خود را در زمینه ادبیات فارسی ادامه می‌داشتم و در سال ۱۹۵۰

دکترای در فارسی یافتم و در همین زمان به عنوان دانشیار فارسی در دانشگاه لکهنو استخدام شدم. در سال ۱۹۵۵ از طرف دولت هند یک بورس برای تحصیلات زبان و فرهنگ ایران یافتم و در دانشگاه تهران به عنوان یک دانشجوی خارجی ثبت نام کردم و در محضر استادان گرانمایه مانند استاد فروزانفر، استاد نفیسی، دکتر محمد معین، دکتر خانلری و دکتر صفا و دکتر خطیبی درس خواندم، پس از برگشت به هند در زمینه ادبیات فارسی یجاپور تحقیقات را ادامه می‌داشتم.

کتاب نورس

در سال ۱۹۵۷ بدریافت دکتری در اردو نائل آمدم، موضوع مقاله: "حیات و آثار ابراهیم عادل شاه دوم و تصحیح و نقد متن کتاب نورس" بود. کتاب نورس در علم موسیقی است به زبان قدیم هند. ظهوری بر آن کتاب دیباچه نوشته و دیباچه نثر اول سه نثر ظهوری است؛ بنده از روی هفت نسخه متن کتاب نورس را تصحیح نموده‌ام، این کتاب شامل منظومات ابراهیم عادل شاه است که تحت پرده‌های موسیقی ساخته شده. کتاب نورس حاکی است که عادلشاه موجد سبک مخصوص موسیقی است که در تاریخ موسیقی هند بی سابقه است. پادشاه جهانگیر این طرز خاصی دهرید را بسیار دوست می‌داشت. در سال ۱۰۲۳ هـ. که جهانگیر در اجسیر اقامت داشته سفیری بنام بختر خان کلانت بدربار جهانگیر راه یافته و پادشاه جهانگیر اشعار نورس را از زبان این کلانت شنیده و بسیار لذت برده و این واقعه را در توزک جهانگیری بشرح و بسط نوشته است.

مکتوبات اشرفی

در سال ۱۹۶۰ اینجانب را بعنوان استاد و رئیس بخش فارسی انتخاب نمودند، همین سال دو مقاله راجع به حافظ شیرازی چاپ نمودم؛ مقاله اول بعنوان دو مأخذ قدیم درباره حیات حافظ - لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی - بود. مقاله بنده جلب توجه استاد بزرگوار جناب آقای علی اصغر حکمت نمود، و ایشان مقاله بنده را ترجمه نموده در مقاله خود: "منابع جدید در پیرامون هر دو کتاب حیات خواجه حافظ" شامل مجله دانشکده ادبیات شیراز (شماره ۷) گنجاییده.

اخیراً در ایران این هر دو کتاب را معمول دانسته‌اند، حتی از وجود نویسنده دو اثر سید اشرف جهانگیر انکار نمودند، چنانچه در مقاله‌ای که در کتاب "حافظ" ترتیب دکتر منصور رستگار شامل است، درج نموده شده: طبق فرائض و شواهد، دلایلی که بدست آورد لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی را ساختگی و معمول یافت. شخصیت واقعی اشرف‌الدین (کذا) جهانگیر سمنانی مشکوک است و گمان می‌رود که این نام تحریفی باشد از نام سید شاه جهانگیر هاشمی کرمانی عارف و شاعر قرن نهم (کذا). اگر این شخصیت عارفی بزرگ و عالی مقداری بود قطعاً در تذکره‌های ایران و هند از او ذکری و نامی بیان می‌آمد. اخیراً در تامله‌ای که در مجله "ایران نامه" ۱۳۶۸ چاپ شده نظر نویسنده آن مقاله مورد تأیید قرار داده شده، بدینطور:

"لطایف اشرف و مکتوبات اشرفی هر دو جعلی است و درباره آن دو کتاب سخن گفتن جز اتلاف وقت فایده‌ای ندارد."*

اولاً: بنده یک مقاله مفصل در مجله اندوایرینیکا کلکته ۱۹۷۹ بعنوان «اصالت لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی» چاپ نموده‌ام، خلاصه دلایلی برای اصیل بودن لطایف و مکتوبات به قرار زیر است:

اکثر تذکره‌های صوفیه شامل تذکره احوال سید اشرف جهانگیر سمنانی است. از آن جمله است اخبارالاخیار، گلزار ابرار، طبقات شاهجهانی، مرآه‌الاسرار، نزه‌الخواهر، تذکره علمای هند و غیر آنها. در "اخبارالاخیار" تألیف مولانا عبدالحق دهلوی در اواخر قرن دهم آمده است:

«میر سید اشرف سمنانی: او را سید اشرف جهانگیر گویند... در سیاحت با سید علی همدانی قدس سره رفیق بود، عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقه ارادت شیخ علاءالحق بنگالی در آمد... او را مکتوباتست مشتمل بر تحقیقات غریبه - با قاضی شهاب‌الدین دولت آبادی معاصر بود، قاضی از وی تحقیق مبحث ایمان فرعون که در فصوص اشارتی بدان واقع شده کرده بود، و او درین باب مکتوبی نوشت، قبر او در یکی از قریات جونپور است، او را ملفوظاتست که یکی از مریدان او جمع کرده، مکتوب بیست و دوم: برادر اعز ارشد جامع‌العلوم قاضی شهاب‌الدین نورالله تعالی قلبه بانوارالیقین، دعای درویشانه از درویش اشرف قبول فرمایند، نامه‌ای که مندرج به بعضی از سخنان بود رسید و استفساری که از بحث فصوص‌الحکم به نسبت ایمان فرعون تقاضا کرده بودند به وصول انجامید... جناب نتیجه المشایخ شیخ رضی که مصحوب نامه تشریف برده‌اند غالباً برخی از مایحتاج خود به سلطان ابراهیم (شرقی) ضاعف اقتداره خواهند کرد، توقع از مکارم اخلاق برادرانه آنکه سعی و رعایت در رخ نخواهند فرمود (اخبارالاخیار چاپی، ذیل سید اشرف)

در "گلزار ابرار" (خطی کتابخانه علیگر، حبیب گنج ۲۲/۵) غوثی می‌نویسد:

«میر سید اشرف جهانگیر زاد بوم سمنان، خوابگاه کچه‌چوچه، دیهلی است از جونپور، خدیو کشف و کرامات، صاحب منازل و مقامات بود... در جهان پیمانی رفیق میرسید علی همدانی قدس سرهما» بود از یرنگی تقدیرش گذارش به هندوستان افتاد، مرید شیخ علاءالحق بنگالی شد... مکتوباتی دارد هزار حقایق و دقایق راه درویشی... شگرف مکتوبی در جواب نامه قاضی شهاب‌الدین در تمسید مبحث ایمان فرعون که در فصوص‌الحکم است برنگاشته.»

در "طبقات شاهجهانی" کتابخانه علیگر، حبیب گنج شماره ۴۸/۲۳ دوبار تذکره سید اشرفی درج است، دفعه اول در ذیل ترجمه خود سید، بار دیگر در ذیل ترجمه حافظه و این بقرار زیر است: "در ملفوظات سید اشرف جهانگیر قدس سره که از اکابر اولیاست دیده شد که خواجه حافظ از سرچشمه ولایت قطب ارشاد خواجه بهاء‌الدین نقش بند قدس الله سره نصیب یافته و این حلاوت

سخن وی قبول آن آستانه است " (۴۰ - ۴۷)

ثانیاً: مرقد او در کچوچیا نزدیک جونپور در استان اتر پردیش نزدیک فیض آباد هنوز موجود و مرجع خلاق است و از فامیلی‌اش اشخاص ممتاز در نقاط هند موجودند. از آن جمله یکی از شاگردان بنده دکتر سید وحید اشرف استاد کرسی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه مدرس و برادر بزرگش امین اشرف استاد در بخش انگلیسی در دانشگاه علیگر و یکی از هر فامیلی ایشان دکتر مسعود اشرف پروفیسور در دانشکده پزشکی، پروفیسور بخش جراحی هستند، نامهای جمله افراد خانواده‌اش به اشرف تمام می‌شود.

ثالثاً: لطایف اشرفی چاپ شده و به اردو ترجمه گردیده، بملاوه آن مخطوطات هر دو کتاب یعنی لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی در کتابخانه‌های هند و خارج هند یافته می‌شود. رابعاً: کسانی که بنام ایشان سید اشرف نامها نوشته اشخاص مهم سیاسی و علمی آن دوره بوده‌اند و تذکره اغلب از ایشان در کتب تاریخ و تذکره دیده می‌شود.

خامساً: تذکره سید اشرف سنائی در بعضی از آثار سید علی همدانی وجود دارد. سادساً: اخیراً پنج پروانه و سند در قصبه جایی (نزدیک لکهنو) کشف شده و از آنیان چهار پروانه متعلق به اوقافی است که برای کمک اخراجات خانواده سید اشرف در کچوچیا و در خانقاه دیگر نوشته شده بود، یکی از آن مزین است به مهر محتشم خان (۱۶۹۴) که یکی از امرای اورنگ‌زیب بود، درباره این پنج سند و پروانه یادداشت مفصلی در *Medieval India Micellary* ج ۲ سال ۱۹۷۲ علیگر چاپ شده. امیدوار است که از گزارش فوق اشکالی که پیدا شده رفع خواهد شد.

دیوان حافظ و مکتایب سنائی

در همین سال ۱۹۶۰ نسخه دیوان حافظ مورخ سال ۸۱۸ را در کتابخانه آصفیه حیدرآباد مطالعه کردم. این نسخه ازین لحاظ مورد توجه زیاد قرار می‌گیرد که با وجود نسخه مختصری که شامل ۳۵۷ غزل، ۱۲ قطعه، ۲۰ رباعی است، هفت غزل پنج قطعه، سه رباعی در چاپ قزوینی شامل نیست، بملاوه آن اقل ۵۲ بیت متفرق نیز در نسخه خلخالی و چاپ قزوینی افتادگی دارد. بملاوه این نسخه را در سال ۱۹۶۰ م در مقالهای شامل مجله علوم اسلامی، دانشگاه علیگر، معرفی نموده بودم، پس از بیست و هشت سال موفق شدم که نسخه آصفیه را چاپ نمودم.

در سال ۱۹۶۲ مکتایب سنائی از روی سه نسخه از چاپ درآمده، اما نسخه‌های مکتایب خیلی مغلوب از طرف کاتبان استنساخ شده بود و بنده در آنموقع موفق نشدم که اغلاط متن را در اکثر جایها رفع کنم. اخیراً در مجموعه‌ای که در سال ۵۴۳ ه استنساخ شده، دو نامه از حکیم سنائی یافته می‌شود، کاتب نسخه برای سنائی رحمة‌الله علیه نوشت و بر ظاهر این دلیلی باشد که حکیم پیش ازین تاریخ وفات یافته است، و درنصورت تاریخ وفاتش ۵۴۵ ه که اکثر محققان و دانشمندان نوشته‌اند

درست نباشد.

اما این هر دو مکتوب از طرف کاتب خیلی مغلوپ نوشته شده و با وجود قدمت مخطوطه این نسخه در تصحیح متن نامه‌ها هیچ تأثیری ندارد؛ اخیراً در کتاب مکاتیب سنائی تجدید نظر شده قدیمترین منابع اشعار حافظ و بعضی اغلاط متن و حواشی نیز رفع گردیده!

قدیمترین منابع اشعار حافظ

در همین روزگار هکسی از دستنویس مجموعه‌ای که در فهرست موزه برطانیه (ریو - تته) بعنوان "دستورالشمرا" معرفی شده بود، به دست آوردیم. این نسخه دارای صدویست و هفت غزل از حافظ است، و مجموعه مذکور در میان سالهای ۷۷۰ و ۸۰۴ تهیه شده بود؛ مرتبش سیف جام هروی نام داشته، او برای دوام سلطنت زندگانی فیروزشاه تغلق (م: ۷۹۰) و مبارکشاه شرقی (م: ۸۰۴) کلمات دهائیه مانند "خلدالله ملکه و سلطانه" آورده است، و چون در این کتاب مهم تته شاه تغلق که بعد از سال ۷۶۲ وقوع یافته مذکور است، بظن قوی سیف جام ترتیب کتاب در حدود ۷۷۰ هـ شروع نموده؛ و مبارک شاه شرقی در ۸۰۴ هـ بعد از حکومت سال و نیم فوت شده، بنابراین ترتیب مجموعه پس در سال ۸۰۴ پایان یافته. بهمین علت این مجموعه را باید در ردیف قدیمترین منابع غزلهای حافظ شمرد، نسخه دیگر از این مجموعه در دانشگاه کابل است و این نسخه مانند نسخه برطانیه ناهص الاول نیست و نام مرتب و نام مجموعه یعنی مجموعه لطایف و سقیه ظرایف در مقدمه کتاب درج است.

این مجموعه بنوسط بنده در سال ۱۹۶۶ معرفی شده و در مقاله چاپ اندوایرانیکا مطالع صدویست و هفت غزل درج شده بود. اکنون بنده نسخه انتقادی این غزلهها را برای چاپ آماده نموده‌ام. اگر چه کاتبان هر دو نسخه نسخه‌های خودشان را خیلی مغلوپ استنساخ نموده، اما اکثر غلطهای مقابله از نسخ دیوان رفع شده، نسخه موزه برطانیه خیلی پیش از ۹۳۵ هجری رونویس شده بود. از مقایسه متن غزلههای مجموعه با نسخ چاپی و خطی دیوان، معلوم می‌شود که اکثر جایها صورت غزله‌نامه روایت قدیمی می‌باشند و بنابراین دارای اهمیت بسیار هستند.

در همین ایام نسخه دیوان حافظ با مقدمه جامع دیوان در مجموعه‌ای که بسال ۸۲۴ به توسط محمدبن عبدالله القاری استنساخ شده بود، پس از کوشش چند ساله در کتابخانه شخصی آقای محمد هاشم سرپوش مکشوف شد و آن نسخه بکوشش بنده و آقای جلالی نائینی در ۱۳۵۰ شمسی نشر شده و شش بار از چاپ درآمد، این نسخه از نسخه خلخال مختصر است شامل ۴۳۵ غزل، از آن جمله ۹ غزل، ۶ قطعه، ۳ رباعی در نسخه خلخال افتادگی دارد.

دیوان سراجی سگری

پس از چندی نسخه دیوان سراج‌الدین خراسانی تصادفاً در کتابخانه دانشگاه علیگر مکشوف

شد. سراج‌الدین خراسانی متخلص به سراجی در دستگاه پادشاهان در مکران بوده، و پس از آن به دهلی آمده به درگاه قوام‌الدین محمد جنیدی وزیر سلطان التتمش وابستگی داشت و ازین جهت قدیمترین شاعری وابسته به درگاه دهلی است که دیوانش پیدا شده است.

پس از چندی نسخه دومین در کتابخانه شخصی استاد سعید نفیسی بود و آن مرحوم آن نسخه را برای استفاده در اختیار بنده گذاشت و بعلاوه آن قصیده نخستین را که در هردو نسخه افتادگی داشت، از روی یک مجموعه قدیمی استنساخ نموده، به بنده لطف فرمود. بعداً همان قصیده در مونس الاحرار جاجرمی دیده شد. و بدینطور صورت مقابله آن قصیده نیز پیدا شد، بالاخره دیوان انتقادی سراجی بکوشش بنده در سال ۱۹۷۲ از چاپ درآمد.

فرهنگ قواس و دیگر فرهنگها

فرهنگ قواس که در عهد علاءالدین خلجی (م: ۷۰۵ هـ) مرتب شده، قدیمترین کتاب لغت است که در هندوستان نوشته شد، نسخه‌ای ازین فرهنگ در ایشیا تک سوماتی کلکته موجود است. اما این دستنویس خیلی منقووظ رونویس شده بود، بعلاوه آن بدون ترتیب و تنظیم نوشته شده، در یک سطر کلمه، معنی، شعر شاهد بدون حد فاصل قرار می‌گیرد، و نسخه در خط شکسته است. و از اول و آخر ناقص نیز، بالاخره بکوشش چند ساله یک نسخه انتقادی تهیه شد و بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، آنرا در ۱۳۵۳ شمسی از چاپ در آورد.

نسخه دستورالافاضل که در سال ۷۴۳ در پایان رسیده نیز نسخه‌ای منحصر بفرد بود، بنابراین این کتاب نیز منقووظ چاپ شده، امیدوارم که در چاپ آینده بعضی نقایص کتاب رفع خواهد شد. تصحیح زبان گویا که در حدود ۸۲۲ هـ نوشته شده بود وقت زیاد گرفت، اکنون آن کتاب بزودی از طرف کتابخانه پنه هند از چاپ در می‌آید.

دیوان عمید لویکی

عمید لویکی که چندی بدربار ناصرالدین محمود پسرالتتمش وابستگی داشت، زیاد شهرت ندارد، اما بدائونی چند قصیده عمید را در منتخب‌التواریخ درج کرده است، و انجوی شیرازی در فرهنگ جهانگیری بیش از صد بیت از عمید بطور شاهد درج نموده است. خوش بختانه نسخه مختصری ازین شاعر در مجموعه‌ای مکشوف شد و کتابخانه دانشگاه هلیگر آن مجموعه را خریداری کرد، اینجانب دیوان عمید را تصحیح نمودم و مجلس ترقی ادب لاهور در سال ۱۹۴۸ این نسخه را خیلی بد و منقووظ از چاپ در آورد.

باز دیوان حافظ

سال گذشته دیوان حافظ بر اساس نسخه آصفیه حیدرآباد مورخ ۸۱۸ هـ را تصحیح نمودم و این

نسخه از طرف مرکز تحقیقات فارسی رابرتی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، چاپ شده، به علاوه آن غزلیات حافظ شامل ۴۹ غزل براساس مجموعه مورخ ۸۱۳ هـ از چاپ در آمده. این نسخه اخیر شامل عکس جمله غزلیات، ابیدوارم که این دو کتاب در تنظیم متن انتقادی دیوان حافظ مودمند خواهد بود.

دیوان مهندس

دیوان لطف‌الله مهندس را برای چاپ آماده ساختیم، این لطف‌الله مهندس پسر استاد احمد معمار تاج محل آگره و قلمه سرخ دهلی بود و دیوانش شامل وقایع تاریخی مهم آن دوره است، بنده چهار نسخه ازین دیوان پیدا کردم و از روی آنها یک متن انتقادی شامل مقدمه مفصل فارسی و انگلیسی درباره خانواده استاد احمد، تهیه نمودم.

اعضای این خانواده علمی در قرن هفدهم و هیژدهم میلادی در هندوستان در شعبهای مختلف ادب و علوم مانند مهندسی و ریاضی و هیأت و نجوم و شعر و تاریخ و تصوف کارهای نمایان بجا آورده‌اند، از آن جمله‌اند عطاء‌الله رشیدی، نورالله معمار، امام‌الدین ریاضی، خیرالله مهندس. خیرالله در ترتیب و تنظیم رصدخانه‌های آن دوره خدمت‌های گران قدر انجام داده است. او در شعر و فن لغت استاد کاملی بوده، تیک چندبهار موگف بهار عجم یکی از شاگردانش بوده، و او در بهار عجم استاد خود را بعنوان خیرالمدققین معرفی نموده، بظن قوی شاه کلیم‌الله جهان آبادی که سلسله چشپیه را در هفدهم و هیژدهم حیات بخشیده پسر نورالله معمار یعنی نوّه پسری استاد احمد بوده است.

ناگفته نگذرم که محققان و دانشمندان هند که شمع تحقیق در شبه قاره روشن نمودند و شاگردان و پیروان خویش مانند بنده و سایر دانش پژوهان را راهنمایی نمودند عبارتند از شبلی نعمانی، پرفسور محمد شفیق، حافظ محمود شیرانی، علامه دکتر محمد اقبال، دکتر هادی حسن، قاضی عبدالودود، دکتر نظام‌الدین، دکتر عبدالستار صدیقی، دکتر محمد زیر صدیقی، دکتر محمد اسحاق رحیم‌الله.

حضار گرامی - زبان فارسی در حدود هشت صد سال زبان رسمی هندوستان بوده، در نتیجه آن هزارها شاعران و نویسندگان و هنرمندان درین سرزمین پهناور بوجود آمده‌اند و بوسیله آنها کتابهای بی حدوشمار در رشته‌های مختلف نوشته شده، فرهنگ هندوستان نیز در تحت تأثیر فرهنگ ایران در آمده و این اثر و نفوذ در شعبهای مختلف مانند کبیه‌شناسی، باستان‌شناسی، آرشپو، فن تمیرات، فنون لطیفه نیز دیده می‌شود. جز این کتب خطی و چاپی در سراسر کشور بوجود آمده، پس از ورود انگلیس فارسی زبان رسمی نمانده و بهین علت تدریجاً نفوذ این زبان و فرهنگ کمتر می‌شود. خوش بختانه اقلّاً در پنجاه دانشگاه هندوستان فارسی تدریس می‌شود. اما عده دانشجویان فارسی روز به روز کمتر می‌شود. به علاوه آن شاگردان خوب رشته فارسی را اختیار

نمی‌کنند، در نتیجه آن معیار تحقیق درین رشته پائین آمده است، زیرا که بررسی و تحقیق در فنون مانند کتیبه‌شناسی و باستان‌شناسی و کتاب‌شناسی مستلزم معلومات کافی می‌باشد، در لکهنو، دهلی، حیدرآباد و سری‌نگر کشمیر بخش فارسی ضعیف شده، در حیدرآباد دو دانشجو فوق لیسانس فارسی می‌خوانند.

حال آنکه آنجا بدلاوه کتابخانه‌های شخصی، سه کتابخانه بزرگ یعنی کتابخانه وموزۀ سالار جنگ و کتابخانه آصفیه و کتابخانه دانشگاه عثمانیه وجود دارد که اقلأ شامل پانزده هزار کتاب فارسی می‌باشد، مخطوطات که در کتابخانه‌های شخصی وجود دارد روزیروز خراب می‌شود و اقدامی برای حفاظت این کتابخانه‌ها نمی‌شود.

چنان به نظر می‌رسد که اگر همچنین چندی باقی مانده، کتابهای پر ارزش بزودی از بین برود، بنابراین از استادان و دانشمندان این کشور التماس دارم که ایشان برای حفظ ذخائر کتب فارسی و برای تقویت تدریس زبان فارسی در هندوستان اقدامات لازم بعمل آرند.

۶ - اخوانیات

سخنور نامور آقای ابراهیم صهبا منظومه‌ای کوتاه به مناسبت جایزه‌دادن به نذیر احمد سرود که میل داشت در آن مجلس خوانده شود، ولی چون مدت جلسه دراز شده بود مجالی پیدا نشد پس آقای صهبا موضوع را برای شوخی مناسب دید قطعه‌ای دیگر سرود که آقای دکتر شهیدی بدان پاسخ گفته. مجموعه این اشعار چون یادگاری است از "اخوانیات شوخیانه" آنها را در اینجا به چاپ می‌رسانیم.

قطعه ابراهیم صهبا برای نذیر احمد

خوشا افشار و موقوفات افشار	که شد سرمشق مردان نکوکار
خوشا بر یزد گامین محمود پرورد	که ایران دارد از او فخر بسیار
ادیبی بود دانشمند و عاقل	بزرگی بود ارزشمند و پرکار
نمرد احیا زبان فارسی را	در ایران و در اقطار و در اعصار
"لفت نامه" که نام دهخدا یافت	بنابیش را نمود افشار ایشار
بمانده ز آن ادیب جاودانی	دو "افغان نامه" و دیوان اشعار
نگر پر پنج جلد "نامواره"	که هر یک ارزشی دارد سزاوار
یقین دارم که با آن نیت پاک	نشار لوست لطف خاص دادار
کنون بر پای گشته این مراسم	برای مرد دانشی گرانبار
به دانشگاه تهران گشته تجلیل	به عزت در چنین فرخنده تالار
نذیر احمد که مردی بی‌نظیر است	زبان فارسی را او مدد کار

به بحر معرفت ابری گهریار
 ستودنش بدان زبینه گفتار
 ز فضل و دانش او وصف بسیار
 نخستین جایزه از سوی افشار
 از این استاد معروف نکوکار
 ولی ما را بود یاری، وقادار
 که هر جا هست آثارش نمودار
 که بسیاریند این درهای شهوار
 نموده چنان، بس دیوان اشعار
 ز هر کس بر نیاید اینچنین کار
 پسرادروار، مشتاقان دیدار
 به هند، آن طوطی گویای اسرار
 چو او، از ذوق و عرفان است سرشار
 شده دیوان حافظ چاپ تکرار
 به دهلی خلق کرد آن جمله آثار
 فراوان چیده گل ز آن طرفه گلزار
 هر آن شاعر کز ایران شد دل آزار
 کنار جمع استادان و احرار
 میان این همه فرخنده آثار
 ز صہبا هدیه‌ای با لطف بسیار

ز استادان مشهور علی‌گر
 که دکتر فاضل و دکتر شهیدی
 مشایخ با عزیزالدین نمودند
 محیط استاد دانا کرد اهدا
 که باید قدر دانیها نمودن
 که از هند است و آثارش جهانگیر
 بسی تحقیق‌های پر بها کرد
 نشاید کرد آنها را شماره
 فراوان کرده تنقیح رسالات
 مهندنان عالم نیک دانند
 ز عهد باستان ایران و هندند
 ز قند پارسی، شکر شکن شد
 نذیر احمد مرید حافظ ماست
 که با همکاری دکتر جلالی
 امیر خسرو آن، فرزانه شاعر
 کلیم و صائب و بیدل نظیری
 نموده روی بر هند ادب دوست
 کنون در نزد این عالی مقامان
 اگر چه نیست جای شعر صہبا
 چه خوش باشد نذیر احمد پذیرد

گله ابراهیم صہبا

که بس نیکی به شیراز از تو دیدم
 که کردی نزد یاران رو سفیدم
 درینا زهر ناکامی چشیدم
 سخن‌های دلاویز آفریدم
 سخن‌هایی که من آنجا شنیدم
 ز گلزار ادب صد خوشه چیدم
 خدا داند چه بنی خوابی کشیدم
 که در کنجی به ناکامی خزیدم
 چنان تازی که من از جان تنیدم

شهیدی ای تو استاد گرانقدر
 هنوزم حقیق‌زار لطف و مه‌رت
 ولی در جشن دانشگاه تهران
 که در تکریم موقوفات افشار
 همه صحبت ز شعر و شاعری بود
 دلم سوزد که با صد نکته سنجی
 به پاس حرمت محمود افشار
 ولکن رخصت خواندن ندادند
 گمانم نزد آنها بی بها بود

رئیس مجلسش بر صدر دیدم
دهد از هستی صهبای سریدم
بمن از آنکه می دادند سریدم
عبث من زحمتی بر جان خریدم

" محیط " آن کوه علم و فضل و دانش
که دائم با تعارفهای شیرین
ولی در جمع او را اعتنا نیست
همه در فکر کار خویش باشند

پاسخ شهیدی به صهبای

شدم امروز آگه از پیامت
پیامی دادیم اما نه چون پار
همان چیزی که در دل داشتی داشت
گهی سردی نمودی گاه گرمی
یکی بیک عتاب آن سان که دانی
نه افسرده زمین آزوده بودی
که شعرت را در آن مجلس نخوانی
به آرامی نه با تندى و تشویش
کلاحت را بکن یک لحظه قاضی
روی زایشجا و یا آنجا بمانی
کجا در دست من آن اختیار است؟
ز ناخواندن به من سودی رساندی؟
اگر گوئی بلاء گویم نه واللہ!
به پیامی ساختی هنگامهات را
بسی گفتیمی ای صهبای صداحسنه!

ز من ای حضرت صهبای سلامت
سلام من به تو هر چند این بار
پیامت پناز رو در آشتی داشت
ولی این بار با تندى و نرمی
یکی بیعت نشان مهربانی
گمان دارم کمی افسرده بودی
بگفتی پیش خود او گشت بانی
ولی صهبای من بشنو بیندیش
شوم من با چنان کردار راضی؟
تو گر شعری بخوانی یا نخوانی
مرا با امرونی آخر چکار است؟
چو شعر خود در آن مجلس نخواندی
بدمست آوردم اندک رتبه و جاه؟
بعکس ارخوانده بودی چاهمات را
بهریبتی من و بسیار چون منت

* * *

شوم حاضر به شوری ساعت شش
بماند بین ما خیلی زمختی
ز دیگر جلسه ناچارم من امروز
بیا آنجا خیالت تخت باشد

من بیچاره باید در شش و بش
فلانی این چه آشی بود پختی
به تو گفتم گرفتارم من امروز
به من گفتی نه کاری سخت باشد

کنم من ختم مجلس ساعت پنج
به من افتاده هم دلشوره هم بیم
شود پنهان ز چشم دیگری دک

بگو جز آنچه کردم مینمودی
اگر آنجا خطائی رفت از ما
نه تو از شعر خواندن دست بردار

که کار شعر کاری سرسری نیست
به نظم پارسی کردم خطابت
کجا نظم است باید گفت ممراسم
یقین میدان ز روی دل بگفتم
از آن افسردگی یکسر در آید

که خواهی دید بی دشواری و رنج
ولی حالا شده ساعت شش و نیم
در آن غوغا که می کوشید هر یک

بجای من اگر صبا تو بودی
بهر صورت برادر جان به بیخشا
نه آن مجلس نخواهد گشت تکرار

مرا صبا هوای شاعری نیست
ولی چون بایدم دادن جوابت
بود نظم آنچه بسرودم نه شعر است
بود خرمبره پا در آنچه ستم
به امیدی که صبا را خوش آید

قطعه‌ای دیگر از صبا

بداده‌اند ز موقوفه ده هزار دلار
که دارد این عمل نیک ارزش سرشار
ز میهمانی و گفتار و هدیه و اشعار
زهی به حسن بیان و خلوت گفتار
که چون به گرمی شعر و ادب شدند سوار
چرا به شاعر ایران نداده یک دینار
مگر که کشور هند آورد مرا به شمار

به التفات شهیدی نذیر احمد را
چه کار خوب و چه اندیشه بجا کردند
شده روابط ایران و هند محکمتر
چه نطق خوب در آنانچمن " مشایخ " کرد
ولیک هست سئوالی مرا ز استادان
اگر به شاعر هندی دلارها بدهند
بر آن سرم که گذاری بسوی هند کنم

۷ - نظریه واقف - نقل از وقفنامه

ماده ۳۴ وقفنامه اول - چنانچه در آمد موقوفات به مقدار قابل افزایش باید واقف یا شورای تولیت میتواند علاوه بر تألیف و ترجمه و چاپ کتب مبلشی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان و دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند. بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده. بنابراین باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی با طرح اقتراحات و مسابقهها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشخیص این امور در زمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام

میدهد، سپس با هیئت شش نفره است که دوسوم از متولیان و یک سوم از هیأت مدیره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ وقفنامه پنجم - به سبب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تخصیص امور مربوط بدان جوایز طبق ماده ۳۴ و وقفنامه اول مورخ دیماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت معول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصراً به عهده واقف و سپس شورای تولیت است که میتوانند از اهل بصیرت یاری بنخواهند.

از آئین نامه‌های اجرایی مصوب شورای تولیت

- ۱- در هر سال یک جایزه به نام « جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی و وحدت ملی ایران » به شخصی که دارای آثار شعری یا نثری برجسته یا تحقیقات ارزشمندی باشد که کاملاً با مقاصد واقف مطابقت داشته باشد، داده می‌شود.
- ۲- مقدار جایزه نباید از میزانی که هیأت مدیره در هر سال آن را تعیین و برای تصویب شورای تولیت پیشنهاد میکند تجاوز نماید. در صورتیکه درآمد موقوفه در سال برای دادن تعداد بیشتری جایزه کفایت داشته باشد شورای تولیت تعداد جوایز مخصوص آنسال را معین خواهد کرد.
- ۳- در صورتی که حائز دریافت جایزه در یک سال نباشد مبلغ جایزه به حساب موقوفه منظور خواهد شد.
- ۴- برنده جایزه منحصراً براساس رسیدگی به گزارشها و پیشنهادهایی که توسط اعضای هیأت رسیدگی و یا سرپرست انتشارات و جوایز در هیأت رسیدگی طرح خواهد شد تعیین می‌شود، هیچ گونه اعلام قبلی برای اطلاع داوطلبان ضرورت ندارد.
- ۵- سرپرست انتشارات و جوایز موظف است در هر سال گزارشی را که حاوی دلائل و جهات لازم در مورد شایستگی شخصی که می‌تواند برنده جایزه باشد به هیأت رسیدگی ارائه نماید.
- ۶- در انتخاب دانشمندان کشورهای خارجی در صورت تساوی شرایط اولویت با دانشمندان کشورهای قلمرو زبان فارسی است.
- ۷- در مورد دانشمندان خارجی که برنده جایزه شوند مراتب باید به اطلاع وزارت امور خارجه برسد و از آن طریق اقدامات لازم معمول گردد.
- ۸- به برنده جایزه، مشوری که گویای جهات دریافت جایزه است به امضای رئیس شورای تولیت و رئیس هیئت مدیره و سرپرست عالی در محل موقوفات در روز سالگرد فوت واقف ضمن مراسم پذیرائی داده خواهد شد. ضمناً گزارش آن در جراید و مجلات ادبی و رسانه‌های گروهی اعلام و جزوهای که گویای اطلاعاتی درباره شرح حال واقف و نیت واقف و شرح حال برنده جایزه باشد منتشر خواهد شد.
- ۹- جایزه به تناسب ارزش خدمات ادبی و تاریخی برنده آن عبارت خواهد بود از:

الف - جایزه نقدی.

ب - چاپ یکی از تألیفات برنده جایزه و یا کمک به انتشار تکلیف او. درین مورد باید در کتاب مذکور به عبارت مناسبی قید شود که کتاب از محل اعتبار جایزه دکتر محمود افشار طبع شده است.

ج - نام گذاری یکی از انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار به نام برنده جایزه.

د - چاپ مجموعه مقالات تحقیقاتی مرتبط با زبان فارسی و یا تاریخ ایران به نام برنده جایزه مانند آنچه «چشم نامه» یا «نامواره» گفته شده است.

ه - خرید مقداری از اثر برنده جایزه در صورتی که شخص به نسبت اثر مذکور برنده شده باشد.

و - تشکیل مجامع تحقیقاتی و ادبی و فرهنگی به نام برنده جایزه و به ریاست او در زمینه مسائل زبان فارسی و تاریخ ایران.

نظر واقف درباره جوایز ادبی - تاریخی

گرامس (فرانسه) ۷۸/۸/۴

جوایز - جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است: تکمیل وحدت ملی بوسیله تعلیم زبان فارسی. یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی، خواه به زبانهای دیگر، خواه بوسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین‌نامه‌ای باید تهیه شود. اجمالاً اصول آن را یادداشت می‌کنم.

فهرست اهم تألیفات نذیر احمد

الف) متون فارسی پیشین

- (۱) مکتب سنائی، چاپ لول (علیگره)، چاپ دوم (کابل)
- (۲) دیوان سزاجی سگزی، چاپ دانشگاه علیگره
- (۳) دیوان عمید لویکی، چاپ لاهور
- (۴) دیوان حافظ از روی نسخه مورخ ۸۲۴ کتابخانه علی سبزویش (گورکبهور)، چاپ مشهد با همکاری دکتر محمد رضا جلالی نائینی
- (۵) دیوان حافظ از روی نسخه‌های مورخ ۸۲۴ گورکبهور و نسخه اوایل قرن نهم ایاصفیه (چاپ تهران با همکاری دکتر محمد رضا جلالی نائینی)
- (۶) دیوان حافظ از روی نسخه مورخ ۸۱۸ (چاپ دهلی)
- (۷) غزلیات حافظ از روی نسخه مورخ ۸۱۳ (چاپ دهلی)
- (۸) کتاب الصیدیه از ابوریحان بیرونی، ترجمه فارسی آن (چاپ عکسی)

ب) فرهنگهای فارسی پیشین

- ۹) فرهنگ قواس از ضحراالدین مبارکشاه قواس غزنوی (چاپ تهران)
۱۰) دستورالاقاضل تألیف صاحب خیرات دهلوی (چاپ تهران)
۱۱) نقد قاطع بزبان از غالب دهلوی (چاپ دهلوی)
۱۲) زبان گویا و جهان پویا (چاپ هند)

د) تحقیقات و ترجمه

- ۱۳) زندگی و آثار ظهیری ترشیزی (به زبان انگلیسی)
۱۴) ترجمه کتاب توریس (به اردو و انگلیسی)

ه) زیرچاپ

دیوان مهندس

در دست تهیه

- ۱۶) ترجمهٔ اعجاز خسروی از امیر خسرو دهلوی (با همکاری گروهی از دانشمندان)
۱۷) ترجمهٔ پادشاهنامه (با همکاری گروهی از دانشمندان)

از ایشان بیست و چهار رسالهٔ منفرد در موضوعهای تاریخی و ادبی مانند نامه‌های قطب شاه، نامه‌های عادلشاهی، ممای گاهی، رسالهٔ قافیةٔ گاهی و ... و نزدیک به سیصد مقاله به زبانهای اردو، فارسی، عربی و انگلیسی در مجله‌های مختلف هندوستان و پاکستان و ایران نشر شده است. علاقه‌مندان می‌توانند فوکیبی فهرست مقالات ایشان را از روی نسخهای که در دفتر مجلهٔ آینده موجود است تهیه کنند.

سمت‌های علمی و فرهنگی

- ریاست اتحادیهٔ مدرسان و استادان زبان فارسی هندوستان
ریاست بخش فارسی و عربی کنفرانس خاورشناسان هندوستان
ریاست هیأت تحریریهٔ مجلهٔ «غالب نامه»
مدیریت مجلهٔ غالب نامه
ریاست کمیتهٔ سمینار بین‌المللی غالب
عضویت هیأت امنای مؤسسه غالب (دهلی)
عضویت هیأت مشاوران مجلهٔ ایرانشناسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران
عضویت هیأت تحریریهٔ مجلهٔ ایندو آیرانیکا (کلکته)
عضویت هیأت تحریریهٔ مجلهٔ معارف (اعظم گره)
عضویت هیأت تحریریهٔ مجلهٔ بیاض (دهلی)
عضویت هیأت تحریریهٔ مجلهٔ تاریخ پزشکی (دهلی)

منشور جایزه

نخستین جایزهٔ ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار طبع منشوری که درین صفحه چاپ شده است به دانشمند محترم آقای دکتر نذیر احمد استاد دانشگاههای نکهتو و علیگره هندوستان که اینک دوران بازنشستگی را می‌گذرانند، اختصاص یافته است.

بنام پروردگار

جناب آقای دکتر تیراوه

استاد محترم زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های پند

چون جناب عالی نزدیک به بیست سال در دانشگاه های کشور مسیگره زبان و ادبیات فارسی تدریس کرده اید و اکنون تعدادی از پروردگای دانش و است شاد در دانشگاه ها در رسیدن عالی هند استاد و مسلم زبان فارسی آید. چون در روزی است سخن زبان و ادبیات فارسی دانشگاه میگردیم جاست کثیرش تحقیقات در زمینه ادبیات فارسی در فرسب ساخته اید و انچه این راه این زبان علاقت فرموده آید.

چون تحقیقات فراوانی درباره زبان و ادبیات فارسی کرده و حاصل آن را بصورت کتابچه زبانهای انگلیسی از ادبیات فارسی در مجله های علمی هندوستان کشور آید و دیگر (درجه ایران) منتشر کرده اید همیشه کتابهای شما از وقت نظر من و اسبش علی برزور دار بوده است.

چون در مجله ها و کتابهای علمی و تحقیقی متعدد در هندوستان و ایران آبرگاه و دیگر کشورها منتشر کرده و از نظر نویسنده اید و بیشتر آن خراشها مربوط به ادبیات زبان فارسی و ادبیات تاریخی مربوط به سلسله ای پادشاهی هندوستان است که فارسی زبان رسمی آنان بوده است.

چون کتابهایی چند به زبانهای انگلیسی از دهه آنتیف کرده اید که به ترتیب با ادبیات فرنگت فارسی است از نظر آنگاه هر چند تفاوت به زبان رده که کتابی درباره لغوی ریشتری زبان انگلیسی است و چون در ریشه تبیع نمان زبان فارسی که شش میاید کرده و چندین متن رسم منتشر ساخته اید که در تمام کتابخانه های نازنی و ایران بروج انچه نمانی ایران میاید که در این مقاله شیرازی ایگاری آفای جهان نهمینی کتابهای فرنگت آیس و مستور انچه نمانی است پس از این روش از رنده و طبق ماده ۲۴ و قفسه نامه جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمدشاه پادشاهی ایران فارسی به جناب عالی اختصاص داده است شما را دارو این به مورد تسبیل شما و دیگر آواز این مسیری بیتی از نمانت و انچه در نمانت یابید آفای از کتابخانه ای که معرفی اورده است زبان و ادبیات فارسی که در دهه آنتیف رنده باشد و ایضا در تمام ایران بروج نمانت در دهه آنتیف فارسی نمانت.

شیرازی و شیرازی
مدرسه عالی علمی کهن

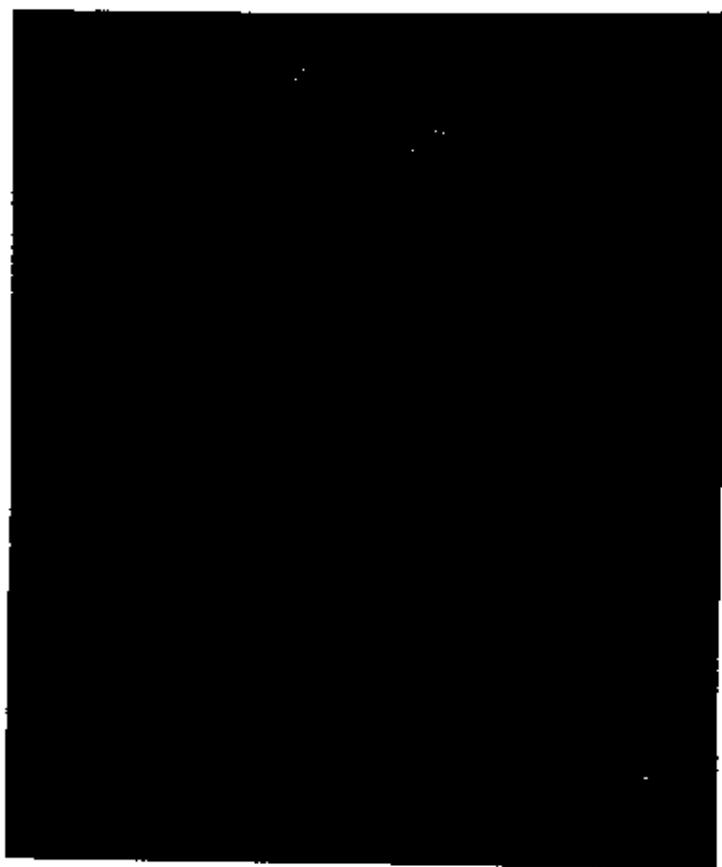


پرستش
پیشوا

صد سالگی جمالزاده

سید محمد علی جمالزاده صدمین سال زندگی را می گذرانند. در خردادماه ۱۳۶۹ تجدید دیداری با او شد و باز فرصتی پیش آمد که از او عکسهایی بردارم. به یادگار سالهای دراز دوستی این عکس چاپ می شود.

نیز عکس نخستین نوشته‌ای که از او چاپ شده است به نقد از روزنامه حبل‌المتین (دوره استبداد صفی) شماره ۲۹ سال ۱۶ مورخ ۲۳ محرم ۱۳۲۷ به چاپ رسانیده می شود.



کاش مرا مادر زادی

ساعت ده روز ناسوا در حالیکه مغموم و مبهوم
نشسته بود فراتر یست مکتوب دور سیاه طامعی ستاروشی
از (بیروت) بدستم داد ، پادشاهای خلق گشوده بدوا
امضای او را نگریسته دیدم قره‌الین احرار آقا میرزا
محمد علی فرزند ارشد سید شهید مغموم مظلوم آقا
سید جمال‌الدین واعظ اسفزاری سسکه در مقدمه
(انطورا) ی بیروت مشغول تمهیل است نگاشته از
ملاحظه خط برادرزاده بیم مظلوم ی اعتبار سرشک
از دیده بارید گرفت و ناسوایم طشورا شد - خط
مذکور ازین قرار بود :-

آخری خطی که از والد شهیدم رسیده بود برای
ملاحظه فرستادم ، و بنده کاف‌الباق بر مدونه
(انطورا) مشغول به تحصیل امیدوار است عیناً
نسبت به برادر شهید طود داشتند حالا در حق
برادر زاده ترحم خویش داشته باشند ، بعد از (شیخ
محمد علی خان زهد) من هم امیدوارم مقرب خدمات
مردم را نسبت بهادر عزیز وطن ظاهر نام
(محمد علی ابن جمال)

صورت کاغذ سید شهید مظلوم

(سید جمال‌الدین واعظ اسفزاری رحمة الله علیه)

(که از زندان حسام‌للك از برو سرد)

(فرزند ارشد خود آقا میرزا محمد علی نوشته است)
میرزا محمد علی جان - کان میکم این آخرین کاغذی
است که تو از پدرت دریافت مینمائی ، چونکه بواسطه
این مات مرده بر حسن دشمن بر ما غالب شد ، حالا دیگر
چاره از دست رفته و باید مرده جان داد رضا رضاه
تو چشم - بیدارم در اینصورت در شهرت شما
جلیل سخت شرم‌انگیز است ، ولی اگر مایل باشی این
و خلاف طو بحال شوی ، چا بدرت شهید وطن نوشته
شرف و افتخار است

امروز ما هزار الهام توانستم این کاغذ آخرین

را بشو که پسر ارشدم حسنی بنویسم ، تو هم اگر پسر
من حسنی پیروی از کردار بدرت خواهی نمود ، و از
جان دامن مضایقه نخری کرد

خدا حافظ قوت نام - پیشتر بنیوانم صحبت کنم
اسباب خوشبختی خواوان ات باشی

خدا حافظ نور بصرو آرام دم - اگر وقتی شخصی
رضائل نامی پشت آید و انگشته و سر مرا نشان
داد خلیل احسان کن ، که این يك جوان رفیق
و مهمم بدرت در این اوقات است (یا معلول یا حکیم
اسکم پشلا و بین قوم الظالمین) (جمال)

حبل اللین

قره‌الین احرار وطن خواوان : مرکز کن نگشده
مات خبور ابراف خدمات ذی قیمت واه بزرگوار
شهیدت را فراموش نماند ، و آن در راه یادگار آن
سید مظلوم را از خاطر محو سازند ، عترب آن روزیکه
ملت نجیب ایران ابراف قدرانی در حق خدام حقیقی
وطن خود به نمایند خواوان رسیده ، ملول باشد ازین
که پدر بزرگوار شما در راه مادر غریب وطن شهید
گردید ، چه چاره مردان راه خدا مانند شمع بدو خلق
خوش برای شباه بخش عالم انسانیت مصمم شده‌اند
(لیست حده اول قاروره کسرت فی الاسلام) امیدوارم
بنفاد (اگر بدنتواند پسر نام کند) خدمتیکه واه
شهید شما مهات نیافت یوطن اسلامی خود تکمیل نماید
شما نام کنیده

ازین خط چنان مغموم شد که ظاهراً قائل سید
بزرگوار حسام‌للك بوده که مظفرللك و ما از نسبت
قتل سید که مظفرللك داده‌ام مددورت میخواهم ولی
مظفرللك را در گرفتاری سید، نسر و تا اندازه شریک
خون آن شهید مظلوم می بیند ، خداوند هر يك را
بدازه نصیر سزا بخشد و بقی بدانند که طواعت بخشد



نامه تقی‌زاده به قوام‌السلطنه

نامه‌ای است که تقی‌زاده به هنگام تصدی مقام سفیری ایران در انگلستان به قوام‌السلطنه نوشته است و قاعده نامه در روزهایی به قوام‌السلطنه رسیده است که واقعه هفده آذر ۱۳۲۱ پیش آمده بوده است.

مسائل و مطالبی که تقی‌زاده به عنوان سفیر ایران به آنها توجه کرده است از زمره امور سیاسی و مملکتی مهمی است که وقوف بر آنها طبعاً برای رجال و مصاحبان امور ضرورت داشت. عنوان‌گذاری مطالب از طرف مجله است و البته قسمتهایی از نامه که جنبه مطالب خصوصی و اداری یا غیرضروری کنونی داشت از آن برکاشته شده است.

مجله آینده منحصراً چاپ کننده این نوع اسناد و نوشته‌هاست و قصد دفاع و ایراد و هتک هم نسبت به موارد و مسائل و نظریات ابراز شده ندارد. ضمناً تذکر این مطلب ضرورت دارد که این گونه نامه‌ها باید با اطلاع کامل و آگاهی کافی از وضع زمانه‌ای که نامه بدان مناسبت نگارش یافته است خوانده شود. (آینده)

دوست محترم معظم اگر درین مدت چیزی بطور خصوصی عرض نکرده‌ام سببش فقط رعایت اوقات شریف بوده که می‌دانم مشاغل لایتنانی فراغتی بمطالعه یا جواب محرومات خصوصی نمی‌دهد و از طرف دیگر راجع بامور جاریه سیاسی هم مطالب مرتباً بوسیله تلگرافات منخبره و مبادله می‌شود و اگر هم گاهی شرحی بوسیله پست عرض می‌شود اولاً خیلی دیر می‌رسد و ثانیاً با اوضاع فعلی صفت محرمانه کمابیشی بر آن صدق نمی‌کند.

معدنک می‌خواهم بدین وسیله راجع به دو سه فقره امور مهمه خاطر شریف را بطور خصوصی مصدق گردم.

توسل به خارجه

اولا - تزايد تدريجي قدرت دولت و انتظام روزافزون امور و استحکام و ثباتي که در نتیجه تدابير حضرتعالی پيدا شده و می شود موجب بسی خوشوقتي و کمال تشکر است و اشهد بالله ايران امروز بدولت مشروطه ولی قوی و دارای تمرکز قوا محتاج است. اشکالات خارجی امیدناست بتدريج تخفيف يابد جز آنکه بدترین نتیجه تسلط موقتي خارجیان شیوع فساد عظیم نوسلات مردم خودمان بخارجه است که بدتر ازین دردی نمی توان تصور کرد که عقاید مردم فاسد گردیده همه چیز را مانند قضاوقدر در دست خارجیان دانسته و تقرب بآنها را وسیله بهبودی امور شخصی خود پنداشته‌اند و بدین طریق ایمان و عزت نفس و حیثیت ملی بکلی بریاد می شود. اگر خود مردم مملکت بین خود متحد و با دولت دمساز و همراز می شدند و هیچ نوع اعتنا بغیر نداشتند و پشت دولت ایستاده او را تقویت می کردند و کسی از بیراهه نمی توانست پشت سر رئیس مملکت باین و آن نزدیک شده افسادی نماید. قطعاً امور سیاسی خارجی مملکت یک پرده خوبتر می شد و اقدامات دولت بهتر پیش می رفت. البته این نکات محتاج بذکر نیست ولی درد بیدرمان امروز اینست و می ترسم این فساد و کمی شرافت و حیثیت در بسیاری از مراکز حتی مقاماتی که بایستی علمدار حیثیت ملی باشند شیوع یافته و باعث خرابی کلی مستخدمین مملکت گردد.

تمرکز دولتی و وحدت ملی

نکته دیگر که بنظر مخلص بی اندازه موجب نگرانی و تشویش و یأس می شود سريلند کردن و جنبیدن قوا و عناصری است که زحمت کلی برای قلع و قمع یا اقلال چیدن ناخن آنها کشیده شده بود و مملکت بتدريج بحال تمرکز دولتی و وحدت ملی می افتاد. اگر ارتجاع بر اثر رفع مانع پرفدريت بالا بگیرد و برای نایب حسین کاشی «از دودمانهای قدیم نجیب مملکت» و رضا جوزانی «فرزند رشید ایران که از بیم وجود او خارجه‌ها جرئت سوء قصد باستقلال ما نداشتند» مجلس ختم بگذاریم و برای ملاقربانعلی زنجانی مرثیه بسازیم و برای خان ماکو «سرحددار نجیب رشید که اباعن جد حارس دروازه مملکت بودند» اشک بریزیم و در محاکم صالحه اقامه دعوی بر ضد دفع کنندگان شر او بنمائیم و از آمدن خوزستان در قلمرو ایران در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی (یعنی در ۱۷ سال قبل) متأسف شده بلکه بر امیر مستقل مرحوم آنجا که عهدنامه اتحاد با چمبرلن بسته و حکومت محلی خود را در آن ناحیه در ضمن آن

تضمین کرده بود سوگواری کنیم و سرداران «نامدار نجیب شجاع ایرانی» که شجاعتشان تنها بر علیه قوافل تجارتنی و کاروانها نمودار بود و قلل و شعاب جبال را ماوای خود ساخته رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب بود مجدداً بلانۀ زنبوری قدیم خود برگردند و مشغول سلطنت و حکمرانی در حوزه قلمرو «ایسل جلیل» و طایفه خود شوند و معلوم شود که اگر خودسری و ملوک الطوائفی و شرارتی بوده از لشکر نظامی مملکت بوده و هر گناهی است بگردن امنیه و نظامیان است و مقدس و بیگناه و مظلوم در مملکت همان شاهسون اردبیل و خلخال و سکوند لرستان و ایلات مقدس تر و محترم تر مرکز و جنوب است و مراکز ملی ایران هم در دفاع ازین شهدای استبداد سیاه نظامی فریاد بکنند....

قدرت قشونی و استبداد

نکته سوم که مشکل ترین کارهای مملکت در آتیه بنظر می آید جمع بین قدرت قشونی ایران و مصونیت از استبداد و تسلط جابرانه مطلق یک نظامی است. اگر قشون منظمی ایجاد نشده و صاحب منصبان لایق مقتدر عاقل با تدبیر و مسلط در کار تربیت نشود دولت و مملکت و ملت و زارع و دهقان و سوداگر و بازرگان و غنی و فقیر اسیر و پایمال تحکیمات و فتنهها و شرارتهای دائمی روعسای چادرنشینان صحرا و کوه و سلسله جنبانهای چادرهای روضه خوانی شهر و خیمه شب بازان سیاست بازاری پایتخت و «اریاب قلم» مغرض خواهند بود و اگر قشونی با قدرت ایجاد شود همیشه بیم آن خواهد بود که یک فرمانده نظامی مدبری قدرت نظامی خود را که مملکت برای دفاع در مقابل خارجه باو داده (نه برای استعمال زور بر خود مردم مملکت) برای تسلط جابرانه خود استعمال نموده و بر مردم و مملکت تسلط یابد و یک سرتیپ مثلاً بنام جابر خان کیانی نه تنها اسم اصفهان و شیراز و کرمان را نسخ و تبدیل به جابریه و بندر بوشهر را بندر کیانی بکنند بلکه خیر این جابر مانند آتشی تر و خشک مملکت را بسوزد.

امراض صاحب منصب خارجی

علاج این کار سهل نیست و محتاج بتدبیر عالی است و شاید داشتن صاحب منصبان خارجی مثلاً امریکائی در قشون هم که بر حسب ظاهر برای این درد مفید بنظر آید امراض دیگری تولید کند که درمان آنها سهل نباشد مگر آنکه با نهایت احتیاط عمل شود.

منافع و مضار امریکائیا

دیگر آنکه استخدام مستخدمین و مستشاران امریکائی درین حالت کنونی ما بلاشک بهترین تدبیر بوده و هست و شاید برای حفظ پیوند ولایات شمالی یا مرکز هم مفید باشد، لکن می‌خواهم آنچه بنظر قاصر می‌رسد درین باب نیز عرض کنم. اگرچه قطعاً و جزماً بهر اندازه متصاعد و اعلا درجه و روزافزون که روز بروز ما با امریکا نزدیک بشویم از حیث سیاسی و از لحاظ آزادی ایران و کمک بحفظ استقلال ما امروزه مفید است و بلکه مفیدترین اقدام ممکن است لکن در فواید آنهم نباید مبالغه حاصل شود به چهار علت:

یکی آنکه فایده وجود امریکائیان در دوائر ایران تا حدی بسته بحسن انتخاب اشخاص و افراد آنها است که شناسائی قبلی آنها هم آسان نیست و اگر بعضی از آنها امریکائی خالص یعنی با سرسختی و استقلال کامل و بیطرفی و مصونیت از نفوذهای خارجی که در بسیاری از مردم آن مملکت وجود دارد نباشد (چنانکه ممکن است هشت در ده آنها دارای این صفت استقلال و از جنس کولونل مریل از همراهان شوستر باشند) آنوقت در مملکت ناشناس دهن‌بین و پیرو بعضی هم زبانان مجرب مغرض پرحیله خواهند بود.

دوم آنکه درجه نفوذ و قدرت و تأثیر کلام امریکا که اینقدر از ما دور است و اغلب مردم آنجا از آلودگی خارجی و مداخله در خیروشر ممالک دیگر خودداری دارند پس از جنگ و یا در موقع صلح معلوم نیست چه خواهد بود و نمی‌توان باطمینان نزدیکی بآنها بکلی از مراعات جهات دیگر غفلت نمود ولی معدلک هرچه باشد اتصال بآنها از هر حیث مفید است.

امریکا و صهیونیسم

ثالثاً آنکه انتشار امریکائیا در ایران و تزاید نفوذشان یک نتیجه مکروه و نامطلوبی هم ممکن است داشته باشد که اگرچه فی حد ذاته بنظر مهم نمی‌آید ولی اگر غفلت از جلوگیری آن بشود ثمرات موجب زحمت تولید تواند کرد و آن حمایت و رعایتی است که امریکائیا از قوم یهود می‌کنند و این فقره بحد معتدل هیچ عیبی ندارد و البت ایران همیشه نسبت بیهود رؤف و عطف بوده

خشایارشا بشفاعت زن یهودیه خود آستر از قتل عام آنان جلوگیری کرد بشود چه ایران در هر تاریخی در عهد اشکانیان و ساسانیان و دوره اسلامی نسبت بدانها مدارا و عطف داشت و حتی در عهد ایلخانیان سعدالدوله وزیر اول مملکت یهودی بود لکن افراط در راه دادن باین جماعت و مدعیات افراطی آنها و خصوصاً به یهودیهای خارجی فتنه طلب صهیونی (Zionist) که با مقاصد تحریکات و نیات سوء حالا از هر طرف در پناه حمایت خارجی بایران می ریزند موجب نتایج وخیمی توان شد که از شرح آن در اینجا محض احتراز از مزید تصدیع خودداری می کنم و اگر خواسته باشند ممکن است مراسله محرمانه اینجانب را بوزارت امور خارجه بتاريخ ۴ تیرماه سال جاری و نمره ۷۲۵ درین باب خواسته ملاحظه فرمایند. ولی البته باید تکرار نمایم که این مفسده معادله با محسنات وجود آمریکائیا بهیچ وجه نمی کند و شاید در مقابل آن محسنات امر جزئی است و نیز با مراقبت معتدله و با احتیاط می توان از آن جلوگیری نمود.

میسوئرهای امریکائی و انگلیسی

رایباً از قراری که در جراید فارسی دیده می شود در ضمن شور و عشقی که موقتاً نسبت بامریکا و آمریکائیا در محافل سیاسی طهران پیدا شده بعضی ها حتی تا آن درجه پیش می روند که دولت را تشویق به عودت دادن مبشرین امریکائی و تجدید افتتاح مدارس آنها می کنند و دکتر جوردان را دوست صمیمی ایران می نامند. باید عرض کنم که این نوع افراط موجب تأسف است و بریدن پای میسوئرهای خارجی خاصه موقوف نمودن مدارس آنها از کارهای خوب دوره سابق بوده است و اگر بهیچ وجه جلو عملیات میسوئرهای انگلیسی را در جنوب و مرکز ایران نمی توان گرفت و باید آمریکائیا را هم راه داد خوب است فعالیت مبشرین امریکائی را هم فقط در جنوب ایران و اصفهان اجازه داد. در آن صورت ملاحظه خواهند فرمود که قدم پیش نخواهند گذاشت چه بر حسب قراری که مرکز مبشرین امریکائی با مراکز مبشرین انگلیسی دارند و قراردادی در هفتاد هشتاد سال قبل منعقد نموده اند که حکم آن هنوز جاری است مملکت ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده اند که هر کدام از آنها در یکی از آن دو منطقه کار کنند و دیگری حق استقرار و کار در آن نداشته باشد ولایات و ایالات شمالی و طهران در حوزه نفوذ مبشرین امریکائی است و ولایات جنوبی و مرکزی در منطقه انگلیسی ها که برای تبلیغ احکام خدا منطقه منافع برای خودشان

برقرار نموده‌اند.

میسو نرهای انگلیسی و ضدیت با ایران

بعد از انقلابات سیاسی پارسال در ایران که زبان جراید و ناطقین در انگلستان نسبت بایران باز شد کمتر کسی بیشتر از میسو نرهای انگلیسی که در ایران بوده‌اند بر ضد ایران حرف زد و یکی از آنها که در کمبریج نطق می کرد از مظالم دولت ایران بمردم مملکت داد بلاغت داده و در ضمن گفت که بقدری مردم را گدا و لخت و از هستی ساقط نموده‌اند که حالا حتی شیر هم برای چائی پیدا نمی کنند و بدبختها مجبور شده‌اند چائی بی شیر بخورند و این شخص که ادعا داشت بیست سال در ایران بوده خود خوب می دانست که ایرانی چائی را با شیر نمی خورد ولی تأثیر کلامش در قلوب انگلیسی‌ها معادل این بود که کسی در ایران بگوید در انگلیس مردم بقدری بدبخت شده‌اند که در ناپستان هندوانه و یا آبدوغ هم پیدا نمی کنند و در ایام پرهیز بیچاره‌ها «زلابیه» هم ندارند یا در آمریکا از بدبختی مردم افغان صحبت کرده و بگوید که هفتای یکبار هم گوشت خوک و یا خرگوش بدستان نمی آید.

نقشه برای آتیه

شاید پس از موضوع آذوقه فعلی و بعضی امور جاریه فوتی که محتاج بتدابیر خیلی عاجل است مهم‌ترین کل امور سیاسی مملکت همانا تهیه نقشه آتیه و تدارک لازم برای اساس کارها بعد از جنگ باشد. ریختن طرح مطلوب و نقشه اصلاحات جامع و اساسی برای موقع بعد از تخلیه ایران از قوای خارجی ضروری‌ترین اقدامات امروزه است چنانکه همه دول محارب و حتی آنها که مملکتشان از دست آنها رفته کمیسو نرهای عمده از دانشمندترین رجال خود تشکیل داده و مشغول تهیه نقشه آتیه (بعد از جنگ) هستند. عرض نکاتی که درین باب بنظر بنده می رسد موجب تطویل خواهد بود و یقین دارم همه آن نکات بر ضمیر عالی مکشوف است.

این عرایض که مانند یادداشتی عرض شد و یقین دارم همه این نکات بر ضمیر عالی روشن است محض تذکار بود. آنچه درین مدت قلیل اقدام شده جای فتردانی است و قدمهای چندی در طریق استقرار حکومت پیش آمده‌ایم که باید شکر سعی جمیل عالی و دعای اجر جزیل بعمل آورده شود.

اخیراً احساس می کنم اوضاع سیاسی نا حدی رو به بهبودی است و امید است

بهبتر گردد. موضوع آذوقه که اندیشناک‌ترین مسائل است رو باصلاح بنظر می آید. کار نشر اسکناس و دادن ریال بحضرات براه سهولتری افتاده و امیدواریم با گرفتن مقداری امتعه جلو تراکم اسعار خارجی هم تا حدی گرفته شود.

بنده دنبال مطلب را از دست نداده و نمی‌دهم و دائماً اصرار و تکرار خواهم کرد و گمان دارم اقدامات بکلی بی نتیجه نبوده است و البته اقدامات خود اولیای دولت در طهران هم سبب اصلی هر اصلاحی و گشایشی در روابط بین‌المللی بوده و می‌باشد.

بدبختانه بواسطهٔ لنگی کار پست که در حکم مسدود شدن است و هم بسیار دیر می‌رسد و هم از دست خود حضرات می‌گذرد و انحصار راه مخابره به تلگراف که البته خیلی گران است اطلاعات کافی و کامل از اوضاع پیدا نمی‌کنم. مگر درین اواخر که خودتان با چند تلگراف مشروح بسیاری از امور را مفصلاً توضیح فرمودید و بسیار ممنون شدم و میزانی بدستم آمد. از قرارداد مالی که در پنجم خرداد بین ایران و دو دولت مجاور منعقد شده تا این هفته نسخه‌ای بدست من نرسیده بود تا آنکه گویا بعد از شکایت تلگرافی من تأکید فرمودید و یک نسخه فرستاده شد و رسید... .

نامهٔ علینقی افتخارالملک

یکی از ایرانیان مفیم استانبول که در فعالیتهای بر ضد محمدعلی شاه مشارکت داشت و از اعضای انجمن سعادت ایرانیان بود و در انتشار روزنامهٔ سروش دخالت داشته است، علینقی افتخارالملک است.

نامهای از او به میرزا ابوالحسن معاضدالسلطنه در دست است که از استانبول به طهران ارسال شده است اما با تمبر اطریش. در آن موقع مرسوم بود برای اطمینان به رسیدن نامه از عثمانی به ایران آن را بوسیلهٔ مسافر به اطریش می‌رسانیدند و از آنجا به طهران فرستاده می‌شد. در مجموعهٔ نامه‌های بازمانده از معاضدالسلطنه چندین نامه هست که به همین ترتیب به ایران فرستاده شده بوده است.

معاضدالسلطنه درین موقع در طهران وکیل مجلس بود و چنانکه از نامهٔ افتخارالملک برمی آید به تازگی از سفر استانبول (از طریق بادکوبه) به طهران رسیده بود. می‌دانیم که معاضدالسلطنه در دورهٔ اقامت در استانبول به ریاست انجمن سعادت ایرانیان برگزیده شده بود و در فعالیتهای سیاسی ایرانیان شریک و فردی بسیار مؤثر بود.

۱.۱

۱۹ شعبان ۱۳۲۷ - استانبول

قربانت شوم در هفتهٔ قبل عشقم جنبید، زمام‌اختیار را از کفم ربود

منتظر رقیمة حضرت عالی نشده شرحی عرض کردم. البته رسیده است و مطلع شده‌اید که به چه وزاریاتی (کذا) گرفتار بوده‌ایم. از همه بدتر روزنامه سروش است و لزوم و وجوب که هنوز پایش به جایی بند نشده است. یعنی عیبی و مانعی ندارد الا پول که از دادنش از جان کندن دشوار است خاصه که نباشد. به هر شکلی که [راه] انداخته می‌شود باز لنگ است. از آن طرف ملاحظه می‌کنیم اگر موقوف شود تمام نقشه‌ها بر بادست و هیچ امید اصلاحی نیست. تا پنجاه لیره که اجازه داده بودید مصرف شود تا خیر از حضرت عالی برسد، در سر او هم همچو بید می‌لرزیم که مایه حیات همان است تمام بشود چه خواهد شد.

جناب دهخدا که گوشه حیدرپاشا و قاضی کوی را اختیار کرده به شهر نمی‌آید. یک شب رفتیم با ایشان به سر برم مرا کاشت و خود رفت. خائب و خاسر برگشتم.

مقرر است آن نمره که در دستگاه بود در آرند تا ترتیب دیگر چه شود. دیروز در مجلس خصوصی انجمن^۱ که شرحش البته رفقا عرض خواهند [کرد] صحبتی شد قرار است کلیه را در روز پنجشنبه که میعاد اجتماع عمومی است مذاکره نمایند بلکه بر شیطان لعنت کاری بشود.

باری مرقومه چهارم شعبان از بادکوبه زیارت شد. اظهار لطف به بنده فرموده بودید بنده قصور خود را در خدمت می‌دانم که آنچه سزاوار مقام منبع حضرت عالی بود از عهده نیامدم. آن حسن نیت و صفای فطرت حضرت عالی است که بر عین رضا نگرسته از معایب اغماض فرموده‌اید و الا بنده و امثال فرسخها از عالم انسانیت و ادب که از خصایص ممدوحه آدمی است بی بهره و فکر هستیم.

شرحی امروز به جناب مستشارالدوله نوشته و از قول نماینده کومیتة سعادت که به اجزای فعال انجمن سعادت معرفی کردم به این عبارت: که کومیتة از افعال و اعمال کار گزاران طهران و اخبار موخش که می‌رسد نگران است.

نماینده مخصوص پیش بنده فرستاده خواهش کرده است که از شخص با اطلاعی حقیقت امر را تحقیق نمایم. بنده شما را لایق این سوال دانستم. البته کاغذ به جناب عالی نشان خواهد داد. آن وقت آنچه لازم باشد بفرمائید و رفقا هم تصویب فرمودند که نوشته شود.

۱- مقصود انجمن سعادت ایرانیان است.

از اوضاع طهران تحقیقات کردم به دو ملاحظه: یکی اینکه ملتفت باشند در اینجا هستند اشخاصی که مراقب اوضاع طهران هستند و دیگری وجود کومیته را به این بهانه برسانم. البته او هم به رفقای خود و سایرین خواهد گفت. جنابعالی هم مسبوق خواهید شد. حال دیگر چگونه اداره کلام کرده به مطلب اعظام خواهد داد که به نظر اهمیت در نگرند موقوف به قوه تدبیر حضرت عالی است.

در خصوص مطالب که اشاره فرموده بودید که انجام دادم تفصیل را علائحه مرقوم داشته‌ام. نمی‌دانم بلکه مرقوم فرموده‌اید هنوز زیارت نکرده‌ام. حال که صبح است فراغت دارم این مشروح را عرض می‌کنم تا هر جا که مجال و فرصت مساعدت کرد از مطالب مهمه به نظر آمد عرض خواهم کرد.

همان که اشاره فرموده بودید وضع طهران خوب نیست در آنجا روزنامه‌ها و آژانسها از هیئت اداره بدگوشی و... می‌کنند و از سایر جاها هم خبر خوب نمی‌رسد. از اوضاع تبریز هم خیلی اظهار یأس و دل‌تنگی کرده بودند.

* * *

تلگراف ورود به طهران نیز امروز ۱۸ شعبان رسید. ان شاءالله منزل مبارک است. ورود جناب عالی در این موقع بسیار مبارک است. امروز مسوده تلگرافی به طهران به توسط مستشارالدوله محتوی بر پاره‌ای رموز و اشاره در بنده منزل نوشته شد که فردا بگویند. همچنین قریب به این مضمون به نجف که از آنجا هم اقدام شود و تلگرافی هم به ناصرالملک که تأخیر و سست جنبیدن شما ادارات و امور را مختل و خراب می‌کند، زودتر به سرکار خودتان بروید.

از قراری که محرمانه شنیدم از سفیر، از طهران اعانه خواسته‌اند. او هم دوازده هزار منات تلگراف کرده است بدهند. این مطلب اینجا آفتابی نشده است.

خدمت سرکار آقا میرزا قاسم خان^۳ و آقا میرزا صادق خان و سایر هم مسلکان سلام دارم. البته سایرین تفصیل اینجا را بهتر می‌نویسند.

همینقدر اطلاع پیدا کردم که جناب آقا میرزا مرقضی و میرزا علی اکبر کاشی متقبل شده‌اند که کار سروش را راه بیاندازند تا خیر از جناب عالی برسد. امروز که جمعه ۱۸ است جناب دهخدا و آقا هنری اینجا تشریف داشتند.

تلگرافات نوشته ناهار را میل فرمودند و یاد حضرت عالی را می کردند.
صبح هم آقا میرزا مرتضی و آقا احمد بیگ و آقا میرزا احمد و جناب
شیخ اسدالله بودند. در مسئله معهود گفتگوها کرده قبل از ناهار رفتند.

ملاحظه کردم اگر باز یک نقطه نباشد مثل سابق که سر رفقا را در آنجا
جمع بکنیم کار پریشان تر خواهد شد. جمع تفرقه را چاره نیست جز اینکه من
بیچاره ترتیب سامانی بدهم لابد در نزدیکیهای خانه حاجی حسین آقا خانه پیدا
کرده گفتم اجاره نمایند. خیال دارم انشاءالله دو سه روزه آنجا نقل و تحویل بکنم.
میعاد ملاقات آنجا باشد و جناب احمد بیگ و قره بیگ را هم آنجا جا خواهم داد.
بلکه بتوانیم معرکه را گرم نماییم. اطمینان و عدم اطمینان را به پستخانه طهران مرقوم
دارید و نوشتجات را نمره بگذارید بدانیم کدام رسیده کدام تلف شده است. این
پاکت دوم بنده است که ارسال می شود. زیاده قربانت.
اگر پاره ای مطالب را از روی کتابچه ایضاحات مرقوم دارید اقرب به احتیاط
خواهد بود. تلگرافات هم اگر از جملات نوشته شود دوازده تمام می شود.

تصویر حاج محمدقلی ایلخانی فارس

در روزنامه ایران تایمز (چاپ امریکا) این تصویر از پرده نقاشی بدون امضا منسوب به
میرزا بزرگ شیرازی چاپ و به حراج گذاشته شده است به بهای احتمالی پنجاه هزار
تا هفتاد هزار دلار. ما فقط برای آنکه این تصویر در دست محققان تاریخ فارس باشد به
چاپ آن مبادرت کردیم و نمی دانیم پرده نصیب که شده است؟

عکس محمد حسن میرزا

آقای دکتر حسن شهیدی (مشهد) عکسی را که آقای دکتر محمدتقی رادپور
فرزند حاج محمدصادق رادپور (از مشروطه خواهان) در اختیارشان گذاشته اند برای
چاپ به مجله فرستاده اند. با تشکر از ایشان چاپ می شود. پشت سر محمد حسن میرزا
محمدصادق رادپور ایستاده است.

آینده - سال شانزدهم / ۲۷۲



An important
Qajar portrait of
Mohammed Goli Khan,
44 7/8 in. x 37 in.
(114cm x 94 cm),
oil on canvas,
attributed to
Mirza Bozorkh Shirazi;
auction estimate:
\$50,000 - \$70,000.

AUCTION
ISLAMIC WORKS OF ART

Tuesday, June 19, 1990 2:00pm

The Regency Hotel, 540 Park Avenue at 61 Street, New York City





سوکهای ۱۳۶۹

متأسفانه چون شماره‌های مجله دیرتر از موعد انتشار به دست خوانندگان می‌رسد به موقع نمی‌توانیم بخش یادبود نویسندگان را نشر کنیم. کما اینکه خوانندگان انتظار آن دارند که درین شماره از سوکهای دیگری که پیش آمده است نیز یاد بشود.

دکتر پرویز ناتل خانلری

□ مهمتر و سوک‌انگیزتر از همه درگذشت دکتر پرویز ناتل خانلری است بی‌گمان چون یکی از چند تن نگاهبانان و دلسوزان زبان فارسی و از دانشمندان در چهل سال اخیر بود همه فرهنگ‌دوستان ایران درینا گو شدند و در مراسم تشییع و تجلیل او با ادب و احترام شرکت کردند و نشان دادند که ایرانی، کارهای بزرگ خدمتگزاران فرهنگی و دانشگاهی خود را ارج می‌گذارد.

مجله آینده درین مصیبت همدرد و همسخن با همه کسانی است که درگذشت خانلری را ضایعی بحق برای ایران دانستند. آینده اینک به سرکار خانم دکتر زهرا خانلری همسر دانشمند آن فقید و فرزند یگانه آنها خانم «ترانه» تسلیم می‌گردد و امیدواریم کاری به شایستگی مقام علمی آقای خانلری بتوانیم به سرانجام برسانیم.

مهدی اخوان ثالث

□ دیگر درگذشت مهدی اخوان ثالث سراینده و سخن‌شناس آوازه‌مند است که بسیاری را بحق افسرده‌دل و سوگمند کرد و از جلوه عظیم آن سوک در مراسم تشییع او آگاه شده‌اند. مرحوم اخوان ثالث در شعر کهن و نو، هر دو، اشعار بلند و خوب دارد و طبعاً در آن باره مطالبی در مجله پس از این به چاپ خواهد رسید. به همه دوستداران و شیفتگان شعر او تسلیم می‌گوییم.

دکتر غلامحسین مصدق

□ دیگر درگذشت فرزند دکتر محمد مصدق است. او در تابستان درگذشت و در مرگش همکاران و دوستداران شخصی و بیماران سالهای دواز و شاگردان و نیز پیروان پدرش سوگواری شایسته کردند و ارادت و احترام عمومی به آن خاندان باز دیگر نموداری پیدا کرد.

دکتر غلامحسین مصدق چون پزشکی سرشناس بود و در دانشگاه تهران سالهای دواز تدریس کرده بود شاگردان بسیار علاقه‌مند داشت که در عزای او دلمرده بودند.

مرحوم دکتر غلامحسین مصدق دارای خصایصی از سجایای اخلاقی پدر بود و در نیکوکاری و محبت کردن به دوستان خود از نمونه‌های بی‌مانند بود. درگذشت او را به همسر گرامی و دکتر محمود مصدق و معصومه خانم (فرزندان) تسلیم می‌گوییم.



دکتر پرویز نائل خاظمی



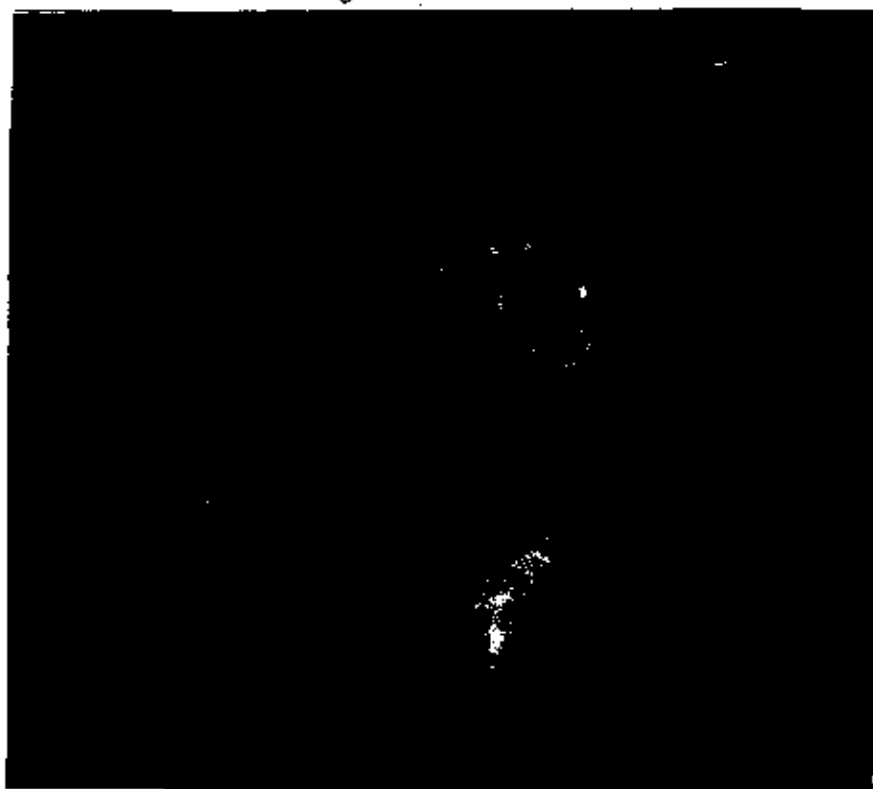
دکتر غلامحسین مصدق



مهدی اخوان ثالث

دکتر علی اکبر سیاسی

۱۳۱۲ق-۲/۴/۱۳۶۹ش



دکتر علی اکبر سیاسی پس از نود و شش سال زندگی که با خوشنامی و سرفرازی و خدمتگزاری گذشت درگذشت. در روزگار معاصر نمونه‌ای بود کم مانند از درستی و راستی و استواری اجتماعی، و مخصوصاً دوستاری فرهنگ و معرفت- او با زندگی و مرگ خویش نشان داد مردم حقیقت‌دوست و روشن‌روان و فرهنگ‌خواه و کسانی که دلبسته آداب و تمدن جویی‌اند به شوق و میل باطنی، برای شخصیت کسانی چون دکتر سیاسی اعزاز و احترام قائلند.

دکتر سیاسی در کتاب «گزارش یک زندگی» که دو سه سال پیش جلد اول آن در لندن انتشار یافت سرگذشت خود را آنطور که در سالهای پایان زندگی به یاد داشت و برای ماندگاری مطلوب می‌دانست نوشت و به چاپ رسانید. در آن گفته است پدرش از مردم یزد بود و در تهران می‌زیست، نوشته است که خود تحصیلات ابتدائی را در مدرسه خود گذراند و سپس به مدرسه معروف علوم سیاسی وارد شد و چون مقدمات اهزام چند محصل در روزگار احمدشاه به اروپا پیش

آمد در امتحانات آن شرکت کرد و شاگرد اول شد و به اروپا رفت؛ ولی تحصیلاتش به دوره دکتری نکشیده بود که جنگ جهانی نخستین در گرفت و دولت آن چند مجسم اعزامی را به ایران برگردانید.

دکتر سیاسی در همین بخش از کتاب اوضاع نابسامان اجتماعی و فکری و عمومی ایران را خوب مجسم کرده و حتی گفته است پدرش که در فکر و اندیشه محدود خود تابع همان وضع عمومی و اجتماعی بود با تحصیل او در مدرسه علوم سیاسی و رفتن او به فرنگ به چه شدت و حدتی مخالفت می کرده است.

دکتر سیاسی پس از پایان یافتن جنگ و آرام شدن اوضاع ایران، مجدداً در سال ۱۳۰۶ به اروپا رفت و از دانشگاه پاریس به دریافت درجه دکتری نائل شد و در سال ۱۳۱۰ به ایران بازگشت. دیدار فرنگ و تحصیلات اروپائی، دکتر سیاسی را به خوبی و تمامی با تمدن و آداب آن سامان آشنا ساخت تا آنجا که موضوع پایان نامه دکتر خود را «ایران در برخورد با غرب» انتخاب کرد. سیاسی در این پایان نامه که در سال ۱۹۳۱ میلادی به زبان فرانسه در پاریس منتشر شد طبعاً با دید علمی و توجه کافی و تعمق تاریخی به این مسئله اساسی نگریست و چون اولین ایرانی بود که به دور از تفکرات و ملاحظات اجتماعی (از جمله سخنان تقی زاده در مجله کاوه) و به صورت تحقیق دانشگاهی موضوع را به مرحله سنجش و بررسی در آورده بود نوشته و نظریه اش شهرت گرفت.

دکتر سیاسی پیش از نگارش آن پایان نامه، یعنی در دوره اقامت در ایران (میان دو سفر تحصیلی) تحت تأثیر جریانهای فکری و اجتماعی ناشی از زندگی در اروپا با چند تن از دوستانش که در فرنگ تحصیل کرده بودند حزب ایران جوان را تأسیس کرد. (تا حدودی در مقابل حزب رادیکال داور). خلاصه آنچه در مرامنامه آن حزب از آرزوها و آمال جوانان تحصیل کرده آن روزگار گنجانیده بودند این بود که ایران ناچارست در راه تجدید گام بردارد. پس باید معارف و علوم جدید را اخذ و اقتباس کند. دکتر سیاسی یکی از اعضای هیأت عامله حزب و از نویسندگان روزنامه هفتگی ایران جوان بود. اعضای هیأت مدیره در سالهای (۱۳۰۳-۱۳۰۵) که دوره اهمیت و سیاسی بودن آن حزب به شمار می رفت عبارت بود از دکتر سیاسی، دکتر حسن مشرف نفیسی، اسمعیل مرآت، دکتر محمود افشار، محسن رئیس و حسن مقدم (علی نوروز).

پس طبیعی می بود که دکتر سیاسی در دوره خدمات اجرایی در زمینه های فرهنگی و اجتماعی همان مقصود و مرامی را دنبال کند که سالها درباره آن فکر کرده و به دیده تأمل علمی و تعمق تاریخی سابق و عواقب سالها سنجیده بوده است. به همین ملاحظه دور از واقعیت نیست اگر او را نماینده مهم و یکی از سه چهار تن در تحولات فرهنگی هفتاد سال اخیر ایران و از پایه گذاران مبتکر و منظر و کاملاً موثر تعلیمات جدید و تشکیلات دانشگاهی بدانیم.

دکتر علی اکبر سیاسی پس از بازگشت از سفر اول اروپا خدمات فرهنگی و تدریسی رسمی خود را با تدریس در سه مدرسه دارالفنون، نظام، علوم سیاسی آغاز کرد. در همین دوران مترجمی سفارت فرانسه در تهران را هم بر عهده داشت. در آن مدرسه ها در آغاز کار، درس زبان فرانسه می گفت و سپس روانشناسی تدریس می کرد. علم روانشناسی جدید تا روزی که او از اروپا

بازگشت در ایران درست درس گفته نشده بود و کسی با این رشته علمی (البته به صورت جدید و اروپایی آن) آشنایی نداشت. دکتر سیاسی با هوشمندی و بینش علمی خود کسی است که وزارت معارف وقت را به تدریس این رشته متقاعد کرد و خود در مدرسه‌های علوم سیاسی و دارالفنون به معلمی آن درس پرداخت. در همان هنگام (سال ۱۳۰۴) دو مقاله در مجله آینده با عناوین «وحدت احساس» (شماره دوم) و «وحدت احساس، رد قول حکمای اشترایی» (شماره سوم) منتشر کرد و چون در آن مقاله‌ها برای نخستین بار مباحث علم روانشناسی براساس تجربه‌های علمی اروپا مطرح شده بود، آشنایی علمی دکتر سیاسی در این رشته زبانه زد. سمت سیاسی در آن مجله «معلم علم روح‌شناسی در مدرسه سیاسی» یاد شده است. دکتر سیاسی پس از تأسیس دانشگاه تهران به استادی این رشته نایل آمد. بعد که انجمن روانشناسان ایران تأسیس شد (که باقی است یا نیست نمی‌دانم) به حق به ریاست آن انجمن برگزیده شد و نیز رئیس مؤسسه روانشناسی دانشگاه تهران بود.

دکتر سیاسی در نتیجه تأثر از فرهنگ و مدنیت جدید، مبتکر و موجد دو فکر اساسی فرهنگی در ایران شد. یکی ضرورت اجرای تعلیمات اجباری در ایران بود، او که در بطن خود اشتغال ایران به هنگام جنگ جهانی دوم به وزارت فرهنگ رسید بدین اندیشه مهم افتاد و به وضع و پیشنهاد قوانین و اصول آن اهتمام کرد ولی چون زمانه در آشوب و روزگار آبستن حوادث دیگر بود مجال و فرصت مناسبی را انتخاب نکرده بود که چنان فکر دور و دراز و آرزوی ملی و اساسی عملی شود. امکانات اداری و مالی مملکت محدود بود و هوی و هوس رجال سیاسی و پارلمانی به کارها و سازهای دیگر مصروف می‌شد. دکتر سیاسی هم موفق به اجرای آن نیت نشد و در راه سنگلاخی مقصوده، به دشواریهای سیاسی برخورد. نتیجه آن شد که حتی بتدریج از کارهای سیاسی برکنار افتاد و شاید در همان اوقات بود که در مجلس میان او و حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام الملک) مباحثه تندی در موضوع تعلیمات اجباری پیش آمد.

فکر مهم دیگرش که خوشبختانه عملی شد موضوع «استقلال دانشگاه» بود و شخصاً موفق شد با استفاده از موافقت شاه و قدرت سیاسی و حسن قبول شخص قوام‌السلطنه (نخست‌وزیر وقت) این فکر عمده را از مراحل دولتی و قانونی بگذرانند و به دانشگاه شخصیت و اعتبار و حیثیت ببخشند. چون فکر تأسیس دانشگاه ده سال قبل از آن پیش آمده بود و یحیی‌خان اعتمادالدوله و علی‌اصغر حکمت در راه تشکیل و تأسیس این دستگاه علمی کوشش کم‌نظیر کرده بودند باید یاد آن اقدام را به میان آورد تا برای خوانندگان جوان و دانشجویان کنونی التباسی میان تأسیس دانشگاه و استقلال دانشگاه پیش نیاید. در تأسیس دانشگاه تهران بجز اعتمادالدوله و حکمت، دکتر علی‌اکبر سیاسی (رئیس عملیات عالیه وقت) و دکتر عیسی صدیق و دکتر محمود حسابی و شاید سه چهار نفر دیگر را سهمی بقدر همت و مقام و مقصود خود بوده است که نباید نادیده گرفت و ناگفته از آن گذشت.

فکر استقلال دادن به دانشگاه تهران در امور علمی و اداری آن در فرهنگ ایران که تمام جلوه‌ها و امورش جنبه دولتی محض داشت کاری نو و اقدامی بسیار مهم بود. این کار با قواعد و اصولی که بعداً برای امور مالی دانشگاه به تصویب رسید (در دوره حکومت دکتر مصدق یعنی در روزگار ریاست دانشگاهی دکتر سیاسی) صورت تکمیلی یافت.

دکتر سیاسی در دوران دوازده‌ساله ریاست انتصابی دانشگاه تهران، یعنی از روزی که با استقلال یافتن دانشگاه به ریاست آن برگزیده شد تا روزی که موجبات عملی برکنار شدن او را به وسیله قانون خاص فراهم ساختند همیشه بر این کوشش بود که آنجا را بیطرفانه و با اقتدار اداره کند و چون شورای دانشگاه اختیار داشت دانشگاه دارای احترام بود و امور اساسی آنجا بر مبنای اسلوب و اصول موضوعه‌ای که شورای دانشگاه تصویب می‌کرد صورت اجرایی یافت.

از زمانی که دانشگاه استقلال یافته بود عده‌ای از استادان خود را مبتکی به نفس می‌دانستند. شاید از همین روی بود که دکتر سیاسی دوبار با مشکل سیاسی و مملکتی روبرو شد و آن هر دو بار به مناسبت آن بود که حکومت توقع داشت دانشگاه عده‌ای از استادان را به مناسبت جریانه‌های سیاسی که پیش آمده بود از کار برکنار کند.

بار اول پس از تیراندازی به شاه در دانشگاه و اعلام غیرقانونی بودن حزب توده بود و حکومت وقت می‌خواست بدان مناسبت، رئیس دانشگاه استادانی را که عضو حزب توده بودند برای همیشه از مقام علمی اخراج کند و او چون آن کار را مطابق قانون نمی‌دانست از قبول آن تن می‌زد.

دیگر بار پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که دوازده نفر از استادان دانشگاه اعلامیه‌ای را که توسط عده‌ای از رجال ملی و مخالفان دولت وقت علیه کنسرسیوم نفت تهیه شده بود، امضا کرده بودند و حکومت مصر بود که دانشگاه این دوازده نفر را از دانشگاه اخراج کند. دکتر سیاسی زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت دانشگاه دارای چنین اختیار و حقی نیست و از امضای احکامی که وزارت فرهنگ انتظار صدور آنها را داشت تن زد. عاقبت وزیر فرهنگ وقت آن احکام را امضا کرد و برکناری آن دوازده استاد اعلام شد. متعاقب آن قانونی از مجلس گذرانیده شد که طرز تعیین رئیس انتصابی دانشگاه تفسیر یافت و اختیار انتخاب مستقیم رئیس دانشگاه از شورای دانشگاه سلب شد و به شاه اختیار داده شد تا شاه از میان سه نفر منتخب شورای دانشگاه یکی را به ریاست دانشگاه برگزیند.

دکتر سیاسی دستدار حیثیت مقام و احترام کامل دانشگاه بود و می‌کوشید که بر عزت آن افزوده شود. شاید به همین ملاحظه بود که سیاست «محدودیت» را برای قوام و استحکام علمی و کیفیت اجتماعی دانشگاه مطلوب می‌دانست و با اینکه اوضاع و احوال زمانه اقتضای توجه به کمیت (به علت ازدیاد دانشجو و طالب علم) و مخصوصاً ایجاد دانشگاه در شهرهای مهم را داشت و او تمایلی و توافقی به ایجاد تفریحات نشان نمی‌داد.

دکتر سیاسی بیگمان پایه‌گذار امور و اسلوب اداری دانشگاه و بینان‌گذار خدمات فرهنگی و انتشاراتی آن است. همکاری که او برای اداره کارها انتخاب کرد اغلب شایستگی و تناسب کاری را داشتند که بر عهده گرفته بودند و به خوشنامی و نیک‌اندیشی و کاردانی شهره بودند. آنها را که به یادمانده‌اند نام می‌برم: فرج‌الله شادان، دکتر حسین گوینلی، دکتر پرویز نائل خانلری، احمد بیرشک، احمد بهمنش... و استادان همکاری در اداره امور آموزشی و اساسی دانشگاه دکتر محمود مهران، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر اسدالله آل‌بویه و دکتر عبدالله شیبانی و دکتر خانابا بیانی بودند. و نباید هیچگاه همکاری مسعود کیهان و دکتر عبدالحمید زنگنه و غلامحسین رهنما

معاونان دانشگاه را با او از یاد برد.

انتشارات دانشگاه تهران در دوره ریاست و در سالهای آغازین کار او تأسیس شد و دکتر پرویز ناتل خانلری طراح و مجری امور آن شد. دکتر سیاسی در هر مقامی که بود به رشته تألیفات و نشر کتاب اهمیت زیاد می‌گذارد و بر جنبه کیفی آن نظارت می‌کرد و همکاریانش را بر آن می‌داشت که نشر کتب از هر گونه ابتذال به دور باشد. در ایامی که ریاست انجمن ایرانی و فلسفه و علوم انسانی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو را بر عهده گرفت و همچنین در مقام رئیس کانون ایران جوان کوشید تا مجموعه سخنرانیهای فرهنگی و پژوهشی ایراد شده در آن در مؤسسه به چاپ رسید (آنقدر که به یاد دارم پنج مجموعه از کانون ایران جوان و دو مجموعه از انجمن ایرانی فلسفه چاپ شده است).

از کارها و فکریهای اساسی و مهم دیگر او که تأثیر زیاد در قوام بنیان فرهنگی دانشگاه داشت ایجاد بخش روابط فرهنگی بود که اداره امور آن را بر عهده دکتر پرویز ناتل خانلری گذارده بود. این اداره با دادن بورسهای تحصیلی به دانشجویان خارجی (آمریکا، فرانسه، چکسلواکی، آلمان، هند و پاکستان و عراق) آمدن افرادی را که به تحصیل زبان و ادبیات فارسی علاقه داشتند ترغیب کرد و این کار بسیار اساسی که در راه ترویج زبان فارسی بطور علمی و دانشگاهی مؤثر بود به فکر و ابتکار دکتر سیاسی و ششم فرهنگی خاص دکتر خانلری در ایران آغاز شد.

تأسیس چاپخانه دانشگاه، کوی امیرآباد، خوابگاههای دانشجویان همه یادگار فکر بلند و نیت مبارک دکتر سیاسی است.

دکتر سیاسی در مقام ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی و نیز دانشمراصلی تا پیش از جداشدن آن - که بیش از بیست سال مدت گرفت - همواره بر این کوشش بود که اعتبار علمی و اهمیت جهانی زبان فارسی پایدار باشد. به این منظور برگزاری مراسم فرهنگی با اساس و دور از جنجال را می‌پذیرفت و از تجلیل و تجلیل استادان به نام خردداری نداشت. مراسمی که برای استاد عبدالعظیم قریب و استاد ابراهیم پورداود ترتیب داد از آن زمره است. تأسیس مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی نیز نمونه دیگری است از آن فکر و مرام. این مجله در طول مدتی که دکتر سیاسی بر آن اشراف و نظارت داشت منزلتی والا داشت. از دکتر محمد خوانساری و دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی که در روزگار ریاست دکتر سیاسی مسئولیت امور نشر مجله را داشتند بارها حکایتی ظریف از دقت نظر و سختگیری دکتر سیاسی در انتخاب مقالات شیده‌مهر دو سعادت آن را داشتند که از روش ترتیب اداری و ششم علمی و قدرت معنوی دکتر سیاسی بهره‌وری و بالیدگی بیابند.

دکتر سیاسی مدیر بود که از بلاخطه کاری و ولنگاری دوری می‌جست. دانایی بود دقیق و منظم و همیشه مراقب. دو مثال از رویه او می‌آورم تا بهتر بتوانم مقصودم را شکاره باشم. تقی‌زاده وصی مرحوم محمد فزوینی با دانشگاه (دکتر سیاسی) مذاکره کرده بود تا یادداشتهای آن مرحوم در سلسله انتشارات در دانشگاه تهران چاپ شود و مرا که در آن زمان

کتابدار دانشکده حقوق بودم و رتبهام ذیبری بود به تهیه و تنظیم آن یادداشتها وا داشت. دانشگاه هم پذیرفت. موقعی که چاپ جلد اول آن یادداشتها به پایان رسید دکتر خانلری رئیس اداره کل انتشارات به منظور آنکه خوانندگان آن کتاب بدانند که کیفیت یادداشتها چیست و چگونه در اختیار دانشگاه قرار گرفته و به چه صورت استخراج و چاپ شده است یادداشتی نوشت که به امضای دکتر سیاسی (رئیس دانشگاه) برسد و چاپ شود. دکتر خانلری در آن یادداشت ضمن آوردن نام من، از راه لطف نوشته بود «دبیر فاضل»، ولی دکتر سیاسی روی آن کلمات تعارف خط کشیده بود، چه اهل مجامله و تعارف نبود. و شاید می‌اندیشید که دادن اینگونه عناوین به هر تازه کار، کار او را در اداره امور دانشگاه دشوار می‌سازد و توقعات روزبه‌روز دامنه می‌گیرد. او در اغلب موارد خشک‌بودن را بر دل به دست آوردن ترجیح می‌نهاد.

زمانی که در دانشکده حقوق درس می‌خواندم روزی طوفانی سخت شد و لبه شیروانی ساختمان دانشکده که تازه‌ساز بود و در آن سالها بچشم ما مجلل و باشکوه می‌نمود کنده شده بود. من چند هفتای بود که آن را بدان وضع می‌دیدم و چون کسی به داد آن نرسیده بود در عالم جوانی و خودخواهی روی کارت ویزی که به تقلید بزرگترها چاپ کرده بودم یادداشتی خطاب به رئیس دانشگاه مقتدر انتخابی نوشتم. آنقدر که به یاد دارم لحن یادداشت هم چندان مناسب نبود. اما دو سه روز بعد دیدم شیروانی کوب به مرمت شیروانی کنده شده مشغول است.

دکتر سیاسی در میدان سیاست مملکت دوام نیاورد. پس از شهریور بیست به مانند بسیاری از همدوره‌های خود بدان پهنه در افتاد و علاقه‌مندی بسیار هم بدان امور نشان می‌داد. در دو سه دولت وزیر فرهنگ بود و یک بار وزیر مشاور، و یک بار هم به مدتی کوتاه وزیر امور خارجه شد و البته نام او درین مقامها بر وجهه کابینه‌ها می‌افزود. در هیأتی که برای امضای منشور ملل متحد به سانفرانسیسکو اعزام شد عضو بود. در پایه‌گذاری امور یونسکو همکاری داشت و یکی دو بار به نمایندگی ایران در اجلاسهای آن مؤسسه جهانی شرکت کرد.

تا آنجا که می‌دانم پس از شهریور از شرکت و عضویت در احزاب و دصهای سیاسی و جز آن دوری می‌جست. شاید به مناسبت تصد مقام ریاست دانشگاه تهران، بر این عقیده بود که مشارکت او در احزاب موجب آن خواهد بود که دانشگاهیان در داخل دانشگاه فعالیت سیاسی بکنند و دانشگاه پیش از آنچه بود جنبه سیاسی پیدا کند و تعارضهایی را پیش بیاورد.

وقار و متانت و احتیاط از خصایص و فضایل دکتر سیاسی بود. اگرچه معتقد به تجدد در زمینه‌های اجتماعی بود همواره از جلف‌گری و بی‌بندوباری دوری می‌جست، او تحول قواعد و اصول زندگی اجتماعی را بر مبنای استواری اخلاقی درست می‌دانست. در حشر و نشر دوستانه امین و صدیق و بی‌تکبر بود.

دکتر سیاسی در بسیاری از فعالیتهای و شوراها و جلسهای فرهنگی کشور شرکت و عضویت داشت و حتی‌المقدور از آنچه به جانب ابتذال کشیده می‌شد دست می‌کشید. عضو شورای تبلیغات و عضو فرهنگستان ایران و شورای عالی فرهنگ و جز اینها بود.

دکتر سیاسی، ده سال پایانی عمر را در اروپا و امریکا زندگی می‌کرد و چند بار با همه پیروی تحمل جراحیهای سخت کرد. معمولاً بهارها را در لوس آنجلس نزد دو پسرش (ایرج و



عکس دکتر سیاسی در پائیز ۱۳۶۲ در نوس آنجلس
متر فته ام



دکتر علی اکبر سیاسی - دکتر رسول پورناکی - عبدالله انتظام

بیژن) می‌گذرانید و ایام دیگر را در لندن نزد دخترش. آخرین بار، در پاییز ۱۳۶۷ که در لوس آنجلس بود دوبار او را در خانه فرزندش بیژن دیدم. دستش را می‌گرفتند و راه می‌بردند. چشمش دیگر نمی‌دید و بدنش نیازمند پرستاری و هدایت شده بود. همسر گرامی و فرزندانش او را به جان و دل پرستار بودند و در تهران هم فرزند دیگرش دکتر فریدون سیاسی، اما هنوز خاطره‌های قدیمش خوب بود و گذشته‌ها را به یاد می‌آورد و از ذکر جمیل دوستانی که بدانها اعتماد راسخ داشت خودداری نداشت و در باره کتاب خاطراتش که به زیر چاپ رفته بود صحبت می‌کرد. روح و روانش شاد باد.

ایرج افشار

تالیفات دکتر سیاسی

کتابهایی که از دکتر سیاسی در زبان فارسی به یادگار مانده است:

- ۱۳۱۷- اصول روانشناسی
- ۱۳۲۰- روانشناسی پرورشی (چاپهای متعدد دارد. بین بیست تا سی چاپ)
- ۱۳۲۹- دو ماه در پاریس یا از یونسکو تا برلین
- ۱۳۳۳- روانشناسی جدید
- ۱۳۳۶- علم اخلاق (نظری و عملی)
- ۱۳۳۶- منطق و روش‌شناسی (چند بار چاپ شده است)
- ۱۳۳۶- مبانی فلسفه
- ۱۳۳۷- علم النفس یا روانشناسی از لحاظ تربیت (چندبار چاپ شده است)
- ۱۳۳۷- منطق و فلسفه (چند بار چاپ شده است)
- ۱۳۴۱- هوش و خرد (چاپ‌های مکرر دارد)
- ۱۳۴۲- روانشناسی جنایی
- ۱۳۶۶- گزارش یک زندگی (جداول). این کتاب در لندن چاپ شده است.

ا.ص. بزیمی انصاری

استاد و روزنامه‌نویس هندی که عضو کمیته مدیران دائره‌المعارف اسلامی و نشریه «همدرد ایسلامیکوم» (کراچی) بود در سن هفتاد و هشت سالگی درگذشت. (۲۵ مارس ۱۹۸۹).

او از محققان رشته مطالعات اسلامی بود و مقالاتی که در دائره‌المعارف ازو نشر شده است یادگار بینش و اطلاعات اوست.

نخستین سالهای کوششهای نویسنده‌گی‌اش در نگارش روزنامه «زمیندار» و سپس «نرای وقت» و «احسن» (لاهور) گذشت و پس از آن که به کارهای علمی

پرداخت مدیریت تحقیقات اسلامی Islamic Studies را که مؤسسه تحقیقات پاکستان در اسلام آباد منتشر می کند برعهده داشت.

دکتر فتح الله جلالی

۱۲۸۵ - فروردین ۱۳۶۹

فرزند شمس الدین فطن الملک نغرشلی. تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه ماریبورگ و سپس برلین به پایان رسانید و پس از بازگشت در وزارت کشور به خدمت پرداخت و چندی وزیر کشور بود. سالهایی هم در دانشگاه ملی تدریس می کرد.

کتابی که از او به یادگار مانده به زبان آلمانی است با نام:

Die verfassungs und staatsrechtliche Entwicklung Persiens im 20. Jahrhundert, Berlin 1935.

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی

۱۲۸۸ - ۲۰ اسفند ۱۳۶۸ (سیالکوت)

خواجه عبدالحمید عرفانی از ادبا و پژوهندگان و شعرای فارسی سرای پاکستان از میان دوستان رفت. او در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۴ در تهران سمت رایزنی فرهنگی پاکستان را بر عهده داشت و به راستی با نگارش مقاله ها و کتابها و ایراد سخنرانیها و حضور نشر با مجامع ادبی و ادبای پایتخت موجبات پیوند تازه فرهنگی میان دو کشور را ایجاد کرد.

مقبول احمد

دهلی ۹ فروردین ۱۳۶۹

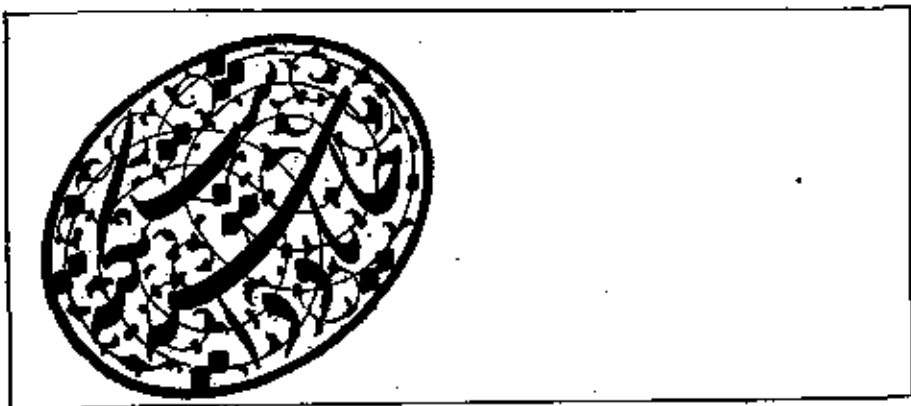
از استادان و پژوهندگان زبان فارسی دانشگاه دهلی درگذشت. مقبول احمد مدتی رئیس گروه زبان فارسی آن دانشگاه بود و درجه دکتری ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران گرفته بود. از کارهای تحقیقی اوست:

— تصحیح متن ضمیمه تغلق نامه امیر خسرو، سروده حیاتی گیلانی (دهلی

۱۹۷۵)

— شرح حال و سبک اشعار نعمت خان عالی (دهلی ۱۹۸۴)

— نامه های فارسی فرمانروایان بهروج گجرات (دهلی ۱۹۸۵)



«بناوشتن» و «حزر»

درباره یادداشت فاضل گرامی آقای علی محمد هنر (سیامک گیلک) در مجله آینده شماره (۶-۹) سال ۶۸، صفحه ۵۵۰ یادآور می‌شود:

«حزر» یا «حزل» را دوست و همکار ارجمند آقای دکتر علی رواقی بتفصیل در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی شماره ۱ سال ۱۸ تهران، ۱۳۵۰، موقعی که تاریخ زین الاخبار گردیزی بتصحیح عبدالحی حبیبی را نقد کرده‌اند - شرح داده پس بهتر است آقای گیلک به آن مقاله ممتنع مراجعه کنند؛ زیرا ایشان همه این مطالب را در آنجا گفت‌اند.

اما درباره واژه «بناوشتن» باید عرض کنم که در موقع تصحیح فرهنگ عربی به فارسی مصادر اللغه این کلمه را جندی نگرفتیم، بعد متوجه شدم که این واژه یعنی «بناوشتن» قابل دقت و اهمیت است، لذا بر آن شدم که مطلبی درباره آن فراهم کنم تا در چاپ بعدی آن را به نظر خوانندگان محترم برسانم. این بنده برای آن که

مطمئن‌تر بشوم بار دیگر به نسخه آستانه ورق ۶۲ ذیل الاستنفاع، سطر اول مراجعه کردم و دیدم که عبارت همانگونه می‌باشد که در چاپ آمده است؛ یعنی «خ: بناوشتن». بعد بیادم آمد که این واژه باید «بناوشتن» با تبدیل «س» به «ش» و نیز همان «بناوشتن» با «پ» باشد که در بعضی فرهنگ‌ها بصورت «بنافتن» و

«پناییدن» آمده است، مثلاً در فرهنگ ناظم الأقطاب گوید: «پنافتن؛ سدشدن مانند راه آب و مجاری شیر در حیوانات» و «پناییدن؛ منع کردن و بازداشتن». بعد دیدم که در تفسیر میبیدی، شنقشی قصه‌های قرآن سوراآبادی و پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی بصورت «پناییدن» و «پناییدن» نیز - برطبق یادداشت‌هایم - آمده است. مثلاً در تفسیر شنقشی ص ۲۱۵ آیه ۳۰ گوید: «کافران مکه تا ترا اندر زندان پنایند یا اندر میان دیوار گیرند» و نیز در «پلی...»: «مزدش نبود چو در پنای ص ۵۴ و در کشف‌الأسرار ج ۳ ص ۲۴۰ گوید: «تجسسونهما ایشان را هر دو فرا سوگند پنایید» که نسفی در این مورد گوید: «موقوف کنیت شان».

اما توضیح درباره این واژه باید بگویم که از مصدر «پنافتن» ریشه مضارع آن که می‌تواند «پنای» و نیز در یک حوزه جغرافیائی دیگر احتمالاً «پنایم» باشد. آن گاه از ریشه مضارع «پنای»، مصدر «پناییدن» و پنایستن بصورت (مصدر دوم) ساخته می‌شود، مانند مصدر «کافتن» (= شکافتن) که ریشه مضارع آن می‌شود: «کاو» و از «کاو» هم «کاویدن» ساخته شده است و هم بر طبق قاعده می‌شود از آیین «کاوستن» درست کرد، مانند: «گرائیدن و گرایستن»، «بائیدن و بایستن»، «شائیدن و شایستن» و «دویدن و دوستن» (ترجمه مقامات حریری بتصحیح دکتر علی رواقی) و مانند آن...

پس «پنایستن» تصحیفی از «پنایستن» با «س» و «پ» است که به معنی بند آمدن راه آب یا جمع شدن آن در یک جا بواسطه سد راه آب. والسلام.

عزیزالله جوینی

بذوس

در تأیید افاضات آقای علی محمد هنر ذیل مقاله «بذوس»^۱ «پاپیوس» که بر نکات متمتع و قابل اهمیتی تأکید شده، چند نسخه قدیم دیگر نیز بر همین شیوه مقرر داشته‌اند. از آن جمله است یکی از نسخ فرعی لغت فرس موجود در اروپا که اساس کار پاول هرن بوده و دکتر دبیر سیاقی در چاپ آن فرهنگ به آن اشارتی کرده، اسدی را با ذیل بیتی از عنصری، اذعان به «طمع و انتظار کردن به چیزی» دارد که به گزارش دستور دبیری؛ طمع، ص ۳۳ بسیار نزدیک است.

دو دیگر کتاب صحاح‌الفرس است که لغت را ذیل فصل پی آورده و شک را از این باب زوده است. (صحاح ص ۱۴۲) و آن قول بر این اساس است: «پپوس: طمع و انتظار کردن باشد» عنصری گفت:

نکنند میل بی هنر به هنر که پیوسند ز زهر طعم شکر
و دیگری گفت:

افسوس که عمر بر پیوسی بگذشت وین عمر چو جان عزیزم از سی بگذشت...
که در همان مقاله ارجمند به نقل از جهانگشای جوینی چاپ مرحوم قزوینی
ص ۱۴۸ به نحوی غم به ذکر آمده و برحسب تصادف در ذیل حواشی صحاح،
دکتر طاعتی فرمایش استاد دهخدا را مبتنی بر تصحیح «عمر» بر «دور» آورده است.
سدیگر نکته از مجموعه الفرس است که نقل است: «پیوس؛ گوش داشتن
بود، دیگر طمع باشد. که احتمالاً غرض از گوش داشتن؛ به معنی مراقب بودن،
رعایت کردن، نگهداری کردن و انتظار داشتن و امثال آن باشد.» (مجموعه الفرس.
چاپ دکتر جوینی، ص ۱۱۶) و پسین نکته آنکه محمد مقیم تویسرکانی را در
فرهنگ جعفری درج است: «پیوس؛ به وزن مجوس، طمع و امید بود.» (فرهنگ
جعفری. دکتر حمیدیان، ص ۹۲). جمله آنکه از یک نسخه قدیمی فرس و بیتی بس
کهن از عنصری در این باب نیز سخن آید.
احمد شعبانی (شیراز)



پروفیسور اکبر هاندا (دست چپ) و کاتسوفوجی
استاد زبان فارسی در دانشگاه کیوتو. (مارچ ۱۳۵۰)
۱۳۵۰

عکس پروفیسور هاندا که فراموش شده بود در شماره پیش
چاپ شود



دو کتاب زریاب

۱- بزم آورد

شصت مقاله درباره تاریخ، فرهنگ و فلسفه. تهران انتشارات سخن و علمی، ۱۳۶۸

- وزیری، ۵۴۵ ص (۳۲۰۰ ریال)

تاکنون از زریاب چندین ترجمه ناب بحق رواج و عواشار بسیار داشت. چه هم کتابها معتبر و دقیق و هم زبان ترجمه استوار و متین بود. اینک مجموعه‌ای از نوشته‌های او که در مباحث و مسائل تاریخی و فرهنگی و فلسفی است منتشر شده است. خوانندگانی که نوشته‌های دقیق و محققانه و خوش بیان او را در مجله‌ها و نشریه‌ها دیده بودند، با این بزم آورد نشأه‌ای دیگر و لذتی گرانتر می‌پزند و توان گفت که زریاب دائره‌المعارفی فلسفی و کلامی بسیار کوچک از گنجینه اطلاعات وسیع خود نمونه‌وار منتشر کرده است.

مقاله‌ها به فصول تاریخی - شرح حال - فقه و فقون - فلسفه - کلام - فرق و مذاهب تبویب شده

است.

۲- آئینه جام

شرح مشکلات دیوان حافظ

تهران- انتشارات علمی، ۱۳۶۸- وزیری، ۴۲۱ ص (۲۶۰ تومان)

درین کتاب دقیق و موşkافانه زریاب یکصد و دوازده استعاره و تعبیر و اصطلاح و ترکیب دشوار فهم حافظ را که بعضی از آنها بارها مورد بحث و سخن پژوهندگان حافظ‌شناسی و صاحبان فوق برده است براساس شواهد و قرائن از شعار و کلمات مستعلمان بر حافظ شرح کرده و کوشیده است ابهامهای موجود را از سر راه مشکل بردارد. از آن جمله است «و آینه، بنت العنیه، بزم دور، آئینه سکنغر، جام کیشسرو، ترکان

پرسی گو، روزنامه، سر تازیانه، سبب زنبندان، مصعبه، طنبی، وصله و قصه و ... و ...
 مقدمه کتاب گفتاری است عمیق و نگرشی دقیق در ژرفای فکر حافظ و بررسی مبانی اصلی اندیشه او و نشان دادن اینکه حافظ جوهر واقعی رفتار و گفتار ایرانی و مظهر جاودانی روحیه ماست. زیبای نوشته است:
 «حافظ خشوده فرهنگ ما و نماد و مثال روح ایرانی است... اگر مثال و نماد یا مجموعه سنجایا و خصال فرهنگ ایرانی را روح ایرانی بخوانیم حافظ تجسم و هیئت روح ایرانی است... دیوان حافظ آرماتشهر آرماتهای ایرانی را به زبان شعر توصیف می کند...»

گلگشت

(در شعر و اندیشه حافظ)

تألیف دکتر محمد امین ویاچی. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۶۸

وزیری ۵۳۲ ص. سیصد تومان

مجموعه‌ای است از یازده گفتار خواندنی و شیرین و در عین حال محققانه و محکم، در چند موضوع مرتبط با شعر و اندیشه حافظ.

«چهره ممتاز حافظ» و «فهم زبان حافظ» و «جاننویسان حافظ» و «سرچشمه‌های مضامین حافظ» مقاله‌هایی است مفصل در شناساندن فکر حافظ و قدرت بیان و زبان او و تأثراتی که از پیشینیان خود دریافته است. مقاله حافظ با یکی از پیران خاقانها، که در آن مشابهات لفظی و معنوی میان نجم‌الدین دایه رازی (صاحب مرصاد الجباد) استخراج و عرضه شده است برای حل بعضی از مشکلات لیبیات حافظ و استعمالات او. کلیدی است مفید.

در مقاله‌های «ماجرای کردن و غرقه سوختن»، «دو یار زیرک و از باد کهن دومی»، «باد جوی مولیان»، «طنبی و شاه نشین» بار مشکلاتی و نکته‌هایی مطرح است که تاکنون پژوهندگان دیگر هم بدانها پرداخته‌اند و البته طرح عقاید مختلف درین گونه نیاحت همیشه ضروری و مفیدست.

«این رباعیها از حافظ نیست» نشان‌دهنده تخلیط‌هایی است که در دیوان شاعران شده.

«آینده حافظ شناسی» مقاله پایانی این مجموعه گفتار است در نقد و سنجش آنچه در تصحیح دیوان شاعر شده است و امیدهایی که هنوز به تصحیح نهایی باید داشت.

گلستان سعدی

به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران. انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۸.

وزیری ۸۱۵ ص. (۵۰۰) ریال

متن منقح و عالمات‌های که تاکنون از گلستان در دست بود چاپ مرحوم فروغی است که زیر نظر خودش به همکاری حبیب یضایی یکبار توسط کتابفروشی بروخیم به چاپ رسید. آنچه بعد از آن چاپ شده است همه دستکاری شده و با غلطهای وافرست که به اسم چاپ فروغی منتشر کرده‌اند.

اینک چاپ منتق و علامته و طبعاً مرجعی توسط دکتر غلامحسین یوسفی به دستمان رسیده است که در آن کمال پژوهش و دقت علمی، البته با توجه کامل به نسخه‌های معتبر، به کار بسته شده و به راستی نمونه‌ای است از آنچه باید دربارهٔ متون اساسی زبان فارسی مراعات کرد. این چاپ براساس هفده نسخه انجام شده است و دارای سه بخش است: گفتاری در نقد و تحلیل گلستان - متن مصحح - توضیحات. مصحح پیش ازین بوستان را به همین شیوه منتشر کرد. امینولریم غزلیات و قصلید را هم بدین شیوه علمی و پستیله منتشر سازند تا دوستداران زبان فارسی از آن بهرمیاب شوند.

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان

تألیف احمد منزوی جلد دهم (جغرافیا - سفرنامه - تاریخ)، اسلام آباد (پاکستان)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۷، وزیری، ۷۲۵ ص (ش ۱۱۲)

هر بار که یکی از جلدهای فهرست مشترک منزوی منتشر شده است ما تحسین و اعجاب خود را ازین همه عشق و همت و پشتکار پادآور شاعیم و اینک هم باید به همان گونه انتشار جلد دهم را به آنگهی خوانندگان برسانیم. مباحث این جلد عبارت است از جغرافیا - سفرنامهها - تاریخ جهان - تاریخ ایران - تاریخ پیامبران و اسلام و امامان - تاریخ شبه قاره - تاریخ افغانستان. بخش تاریخ شبه قاره ازین فهرست برای ما ایرانیان بسیار اهمیت دارد زیرا کتلهایی در آن معرفی شده است که در فهرستهای ایران کمتر ذکر آنها آمده.

فهرست کاروانسراهای ایران

تألیف محمد یوسف کیانی و لغرام کلایس، تهران، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۸، وزیری بلند دو جلد، (۲۷۴ و ۲۵۳ ص)

یکی از مهمترین کارهایی است که در زمینه حفظ میراث فرهنگی شده است و موجب خوشحالی است که این بار در یک کار اساسی فرهنگی پای یک ایرانی علاقمند دخیل بوده است و کاری به تمام معنی علمی و فرهنگی به سر انجام رسیده است.

این دو جلد در برگزیدهٔ عکس‌نمایی و نقشهٔ ساختمانی و مشخصات بیش از چهارصد کاروانسرای بیابانی و کوهستانی و شهری است و البته هنوز هست کاروانسراهایی که ناشناخته مانده:

در میان مشخصات نام و موقع جغرافیایی و نوع نقشه و قدمت تخمینی یا تحقیقی و تزئینات و نوع مصالح ساختمان گفته شده است. نقشها گاه منحصر است به مقطع و گاه بنا را هم در بر دارد.

مسامحت کوچک از نوع «سورمک»، به جای «سورمق»، «غوروتق»، به جای «غرفلق»، «زگنید» به

جلی «ساغند»، «سورج» به جلی «سیرج» چشم پوشیدنی است ولی البته باید در چاپ بهتر آینده تصحیح بشود.

کاش در تنظیم کتاب کاروانسراهای يك منطقه یا يك ولایت پشت سر هم آمده بود که شاید لزوم بودن فهرست جدولی پایان کتاب آن مفهومی که مورد نظرست برآورده نمی‌شود.

تاریخ امپراطوری عثمانی

تألیف هامر پورگشتال. ترجمه میرزا زکی علی آبادی. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران، انتشارات زوین. ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - وزیری. چهار جلد (۲۲۳۲ ص).

هامر پورگشتال یکی از برجسته‌ترین شرقشناسان قرن نوزدهم است که در تاریخ ملتها و دولتهای ترک نژاد اسان و پایه تحقیقات را مبتکر و مدع بوده است و همین زمینه پنج تألیف شناخته و مشهور دارد که هنوز از اعتبار نرفته و تجدید چاپ شده است. از آن زمره است تاریخ حکومت ایلخانان و تاریخ امپراطوری عثمانی. تاریخ امپراطوری عثمانی او از همان گاه انتشار شهرت گرفت تا آنجا که در ایران هم مورد نظر ناصرالدین شاه واقع شد و به دستور او به ترجمه رسید. زیرا طبیعی است که ایرانیان همواره مترصد آگاهی بر احوال سلاطین عثمانی بوده‌اند وی خواسته‌اند از آن طرف خبر داشته باشند.

میرزا زکی ملزنونانی کتاب را در همان اوقات ترجمه کرد و به شاه تقدیم داشت و اینک این دوره حجیم و مفصل را دوست فاضل آقای کیانفر به صورتی سرغوب در چهار مجلد به چاپ رسانیده و فهرستی برای آن تهیه دیده که خود مجلدی جداگانه را در خود کرده است.

در باره تاریخ عثمانی از تألیفات جدیدی نوشته چندانی در دست نداشتیم و انتشار کتاب هامر پورگشتال ضرورت کلی داشت.

مجموعه رسائل خطی فارسی

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس (مشهد) با امکانات وسیع مالی که دارد طرح خوبی برای انتشار رساله‌های کوتاه کوتاه فارسی که قابلیت چاپ شدن به شکل کتاب ندارد ریخته و نخستین دفتر آن را در دوینست صفحه منتشر ساخته است.

از سابقه انتشار رساله‌های کوچک در منطقه این دفتر یادی کلی شده است و به مناسبت یادآور می‌شویم که در چندین مجله این کار می‌شده. شاید بیش از همه در دوره فرهنگ ایران زمین و پس از آن در مجله‌های دانشکده ادبیات تهران و معارف اسلامی و نشریه توحید چنین کاری انجام شده است و بیش از آن هم در هندوستان مجموعه‌هایی از همین قبیل رساله‌ها به شکل کتاب منتشر می‌شده.

چاپ و تنظیم اولین دفتر نوید آن است که این رشته ادامه می‌یابد و چون رساله‌های کوچک کوچک فارسی در مجموعه‌های خطی بی‌سرسه‌اند که بنیاد بتواند سالی دو سه دفتر را به چاپ برساند.

نامی که اختیار کرده‌اند چندان مناسب نیست زیرا وقتی خواننده کتلی چاپی را در دست دارد چرا باید نامش خطی باشد - بنابراین شاید نامی از قبیل «مجموعه رساله‌های کوتاه فارسی» یا «مجموعه متتاهای کوتاه

فارسی» موضع کلمه را دقیقاً به ذهن بیننده و مراجعه‌کننده تفهیم می‌کند.
در دفتر کنونی رساله‌های اسرارالوحی - حجازیه - تالیلیه - تحقیق هنالت - تحفة المصائب - الاعتصاف
فی بیان الفرق بین الحق و الاعتصاف - ترجمة شذورالذهب - کشف الاسرار - شخص طبری مشهدی -
مطلت قطرب و سه نامه تاریخی چاپ شده.

رساله تحقیق عدالت دوانی بیش‌ترین به‌اقتضای اسمعیل واعظ جوادی در شماره ۸ نشریه توحید (تأسیس
جواد مصلح) در خرداد ۱۳۴۲ چاپ شده بود. طبعاً تجدید طبع چنین رساله‌ها بسیار سوغتست از لحاظ آنکه
چاپهای تازه‌تر رافع بسیاری مبرمات تواند بود ولی ضرورت دارد که یاد پیشینیان از یاد نرود، از رسائل دوانی
در موضوع عدالت جز آنها که آقای نجیب سایل هروی در صفحه ۶۳ بدان اشاره کردند رساله بیان ماهیت
عدالت و احکام آن به کوشش اسمعیل واعظ جوادی در نشریه توحید شماره سیزدهم (آبان ۱۳۴۲) چاپ شده
است.

فرمان شاه طهماسب برای پذیرایی از همایون پادشاه به محمدخان شرف‌الدین اوفلو حاکم هرات مکمل
مطالب فرمانی است از همان پادشاه به حاکم مشهد که از روی اصل خطی در مجله آینده سال هفتم چاپ شده
است.

چاپ عکسی نسخه‌های خطی

«مرکز انتشار نسخ خطی» وابسته به «بنیاد دایرة المعارف اسلامی» چاپ کردن نسخه‌های خطی یگانه
دستیاب را به صورت عکسی لاکسیمیه آغاز کرده و تاکنون دو کتب را بر کاغذ رنگی شده نخودی رنگ و
به قطع اصلی نسخه و با تجلید خوب و با به دست دادن فهرستهایی که خود ضروری دانسته‌اند به چاپ رسانیده
است. آنچه شده است نویسی است به اجرای کلری که پیش‌ترین گاه به گاه و جدا جدا انجام می‌شد و اینک
امیست که به ترتیب منظم و پشت سر هم به سرانجام برسد.

شاهنامه بایسنقری، وقفا نامه ربیع رشیدی، بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، المختبرات من الرسائل از زمره
کارهای پیش است.

در کتابی که مرکز تازه بنیاد به چاپ رسانیده اینهاست:

۱ - مفتاح الاسرار و مصابیح الابرار (به عربی) تألیف تاج‌الدین محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفی
در ۵۴۸ مؤلف کتاب مشهور ملل و نحل است. نسخه‌ای این کتاب به کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی
اسروز) متعلق است و برای چاپ عکس حاشر عبدالحمین حائری مقدمه‌ای در سرگشت مؤلف و فهرست
نوشته‌های او و عقاید و افکارش نگاشته و پرویز لاکانی فهرستهای اعلامی، مکلفات، ملل و نحل، طوائف و
جملات، موضوعات، مصطلحات، کتابها را به در آورده و اضافه از نسخه را برای مراجعان آسان ساخت
است.

نسخه خطی کتاب مورخ ۶۶۷ هجری است و اظهار شده است که از روی نسخه خط مؤلف به انتساح
درآمده است.

۲ - لب الحصاب تصنیف علی بن یوسف بن علی منشی از آثار قرن ششم هجری که نسخه یگانه‌اش متعلق
به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران است. اگرچه نسخه فاقد رقم کتب و تاریخ است، رسم و

شیوه خط آن گواهی می‌دهد که نسخه در قرن هشتم نگاشته شده است.

مقدمه بر چاپ کتاب از آقای جمال‌الدین شیرازی است که تصنیف اجور مرکز انتشار را بر عهده دارد. مباحث مقدمه پنجاه و شش صفحه‌ای مذکور عبارت است از توصیف نسخه و احتمال دوباره نسب مؤلف (فرزند ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی مؤلف مخزننامه بودن)، وصف کتاب، سبک نگارش، رسم الخط، رموز کتاب، پانوشتهای مقدمه، استنراکات.

فهرست اصطلاحات و تفسیرات در ده صفحه است و متأسفانه گاهی از شماره‌های ارجاعی باید يك دو عدد کسر شود تا بتوان کلمه را پیدا کرد. مثلاً قائم الزوایا در صفحه ۲۲۳ است (در فهرست ۲۲۲) و فراع هاشمی در صفحه ۲۲۰ است نه ۲۲۲ و بعضی کلمات هم نیامده مثلاً مختلف‌الزوایا (ص ۲۲۶) مترجمه متساوی‌الساقین (۱۸۰). یا فرس، خراسان، سواد، عراق (۲۲۰) در قسم چهارم کراجم است به مساحت و انواع آن فصلی آمده است با عنوان «در معرفه آلات مساحه» و در آن آگاهیهای مدنی و محلی خوبی هست لزین دست:

بدان که در سواد و بصره و نواحی فارس مساحت به قصه‌ای می‌کنند که طول آن شش فراع است یا به سلسله‌ای که طول آن ۶۵ فراع است و فراع مسطحه به مدینه و سواد هشت قبضه است... اما فراع هاشمی هشت قبضه بوده یا سی و دو امیج...

اما در نواحی عراق قصه را باب می‌خوانند و ده باب را اشل می‌گویند... و اشل سلسله‌ای بود که طول آن شصت فراع بود و به فراع مساحت (تا آخر) و در آن از فراع یک عادل، فراع یک یقتم و فراع ماهو افر (؟) که در فارس و نواحی خراسان معمول بود، فراع سواد، فراع جدید، فراع نیلوه،

* *

در اوایل کتاب (صفحه ۷) دو بیت در گنجه بزرگی در ضرب آحاد در آحاد آورده:

آحاد به آحاد فسر از آرمظام ده بفسکن و هر زائده را ده کن تمام
 بز هر طرخی لنگر که تا ده چندست در یکدگرش فسر کس گشت تمام
 قال الشاعر فی هذا المثنی:

جمع مضروب بین کن و آنگاه از بالای فسر ده چندست تمام محسوب نقصانین او نکته‌ای که در چاپ عکسی این کتاب قبل ذکر است این است که چون نسخه‌های خطی را از صفحه راست آغاز می‌کرده‌اند حتماً باید در چاپ هم همان ترتیب رعایت شود تا صفحات در جای خود بماند و مخصوصاً رکابه‌های زیر صفحات راست که راده و شخصی اتصال مطلب دست راست به صفحه دست چپ است و در حقیقت بجای صفحه ششم آن را می‌نوشتلند تا اگر کتاب اورلق شد آن را به آسانی مرتب کنند، بی استفاده نشود. درین کتاب هم این جایگاهی پیش آمده (ص ۲۳، ۲۵) و درین آنکه رکابه بیاری از صفحات در عکسبرداری یا لیتوگرافی محو شده است.

* * *

آغاز شدن این کار با ارزش علمی مایه شادمانی است.

خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش - خواهش
 خواهش مندیم وجه اشتراک سال ۱۳۶۹ را (ایران: ۵۰۰۰ ریال و خارجه:
 ۱۰۰۰۰ ریال) هرچه زودتر بفرستید. کمک بزرگی است به ما.

مصدق در دو کتاب

در سال ۱۹۸۸ دو کتاب در انگلستان انتشار یافت و آشکار شد که جریان نهضت ملی شدن نفت به زماننداری مصدق مورد توجه محققان تاریخ سیاسی است و اکنون که غیر لغراض فرو نشسته و امکان دستگیری به اسناد گذشته پیدا شده است می‌توان بدان موضوع مهم تاریخی پرداخت. مشخصات این دو کتاب عبارت است از:

Mosaddiq, Iranian Nationalism, and Oil.

Edited by J.A.Bill and W.M.R.Louis London, I.B.Tauris.

1988. PP. M. 358.

در روزهای ۲۶-۲۷ سپتامبر ۱۹۸۵ به مناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه تکراس مجسمی در آن دانشگاه با نام مذکور در فوق تشکیل شد و اینک مجموعه سخنرانیهای ایراد شده در آن مجلس به اهتمام ایرج باقرزاده مدیر مؤسسه انتشاراتی «تورین» در لندن به چاپ رسیده است.

عنوان فصل کتاب ملیت دوستی و مباحث، دینی است و پنج سخنرانی در آن آمده است:

R.Cottam

فخرالدین عطیسی

حبیب الله لاجوردی

شاهرخ انوری

فرهنگ رجایی

- ملیت دوستی در ایران قرن بیستم دکتر محمد مصدق

- پیوند سیاست و اخلاق نگاهی به کفرنامه سیاسی دکتر محمد مصدق

- رژیم مشروطه و اصلاحات روزگار مصدق

- تأثیر روحانیت در جریانهای سیاسی ایران (۱۹۱۹-۱۹۵۱)

- اصلاح و ملیت دوستی و روزگار مصدق

در فصل دوم که به نفت اختصاص دارد دو مقاله چاپ شده: پ شده:

I.Anderson

R.Ferrier

همایون کاتوزیان

W.R.Louis

J.Bill

G.Mc chee

- نفت آمریکا و قرارداد پنجاه پنجاه.

- اختلاف ایران و انگلیس در نفت.

در بخش سوم با عنوان انگلستان و آمریکا چهار مقاله می‌بینیم: می‌بینیم:

- تحریم صدور نفت و اقتصاد سیاسی

- مصدق و دوراهی لیبرالیسم انگلیس

- آمریکا، ایران و سیاست دخالت

- بریافته‌های از مصدق

در بخش چهارم دو مقاله که مباحث کلی‌تری در بر دارد چاپ شده است شده است

روح‌الله رضایی

آلبرت حورانی

- تمایلات روشنفکری در سیاست و تاریخ روزگار مصدق

- نتیجه

مقاله حورانی (نتیجه) نگاهی است نیمه تاریخی - تحلیلی و نیمه سیاسی و ناظر به عهدی مطالب عنوان شده

در کنفرانس و حفظ اعتدال در قضاوت. خوشبختانه ترجمه این کتاب به زبان زیبا و استواری توسط آقایان دکتر

عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات توسط «نشر تو» اخیراً منتشر شده است.

۲

Musaddiq's Memoris

Edited and introduced by Homa Katouzian. London. Jebhe. 1988. PP. 494.

ترجمه «خاطرات و تأملات» دکتر محمد مصدق است. مترجم مقدمه مفصل بر آن آورده (هشتاد صفحه) و در آن کوشیده است هم زندگی و فعالیتهای سیاسی مصدق و هم جریانهای سیاسی مملکت را که منجر به ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد شد روشن کند.

مترجم ذیل صفحات متن گلهای نکته‌ای لغوی یا رجالی را که برای خواننده اروپایی ضرورت دارد توضیح داده است و همین موارد بعضی ملاحظات قابل ذکر است: لقب ابوالحسن دینا ثقالنوله است نه ثقالملك (ص ۱۳۸)، اهل‌الدوله را طبیب مخصوص نمی‌گفتند نه حکیمی‌اشی. عنوان یا لقب حکیمی‌اشی در اوایل عهد مظفری تقریباً منسوخ شده بود (ص ۱۳۵). اتلک در دوره محمدعلی شاه رئیس الوزرا شد (ص ۱۲۱). حکیمهای ششصدی که در کتاب آمده بر جلوه کتبه افزوده و هیدنش برای خوانندگان خارجی یادآور شخصیت مصدق.

Manuscripts of the Middle East

A Journal devoted to the study of handwritten materials of the Middle East.

Edited by Jan Witkam Vol.2 Leiden, Ter Lugt press. 1987-8.

انتشار دومین و سومین دفتر از نشریه پژوهشی و تخصصی «نسخهای خطی خاورمیانه» در ۱۵۸ صفحه و ۱۰۲ صفحه حکایت از آن دارد که ویتکام توانسته است در کار هر ارزش خود موفق شود و نویسی است از اینکه آن را با طبعی دنبال خواهد کرد. او در سرمقاله دفتر دوم خوانندگان را از انکسار انتشار این مجموعه در مجله آینده (۱۳: ۲۹۱-۲۹۶) آگاه ساخته و امیدهایی را که از چاپ این نشریه دارد بیان کرده مقاله دوم معرفی نسخهای است توسط D. gutas ترجمه عربی این‌سینا از لوساکو که جزو مجموعه دارالکتب قاهره (حکمت شماره ۶ از نسخهای مصطفی فضل) موجود است. این نسخه به خط عبدالرزاق صفحایی (نسل سوم از شاگردان ابن‌سینا)

مقاله سوم از H. Daiber گزارش است عمومی درباره ۳۷۸ نسخه خطی که نویسنده در سفرهای خود گرد آورده و اغلب آنها عربی است. این مجموعه بطوری که آگاه شده‌ایم به یکی از دانشگاههای ژاپون فروخته شده است. درین مقاله نام بعضی از نسخهای مهمتر مثل تعصیل المنافع فی الطب و الحکمة، اشراق التواریخ، بهجة الالیاب فی علم الاسطرلاب آمده است. نمونههایی چند که از آغاز بعضی از نسخهها چاپ شده گویای قیمت نسخهای مورخ ۵۵۱، ۷۳۶، ۸۶۷، ۷۹۱، ۸۶۹ است.

مقاله چهارم به قلم J.L. Witkam در سرگذشت ابن اکفانی و سنجاری و معرفی تألیفی است ژو که در کتابشناسی علوم به نام «لرشد القاصد الی اسنی المقاصد» معروف است. ویتکام درین مقاله کتابهای ابن اکفانی را در دو دسته معرفی کرده است: پزشکی و غیر پزشکی و در جدولی نیز نشان داده است که ابن اکفانی از یکصد و نود عالم یونانی در تألیفاتش نام برده است.

مقاله پنجم معرفی شدنی است درباره زلزله سال ۱۲۸۹ انطاکیه.

مقاله ششم از A. Brockett توصیف فنی نسخه قرآنی است مورخ ۱۲۹۹ قمری که در آفریقا نوشته شده و آرایشهای این نوع نسخهها مورد توجه نسخهشناسان اروپایی است.

مقاله هفتم معرفی فهرست خطی کتابخانه شیخ خالد شهرزوری نقشبندی (متوفی ۱۲۱۲) در کتابخانه اسمه در صشق است. این فهرست را ف. غونگ و ویشکام به صورت عکسی درجاً چاپ کردهاند.

مقاله هشتم A. Gacek درباره خصوصیات یادداشت تنک در نسخه‌های عربی و مهرهای مالکین است. شاید آنچه مناسب بود که در چنین مقاله‌ای می‌آمد و نویسنده بدان نپرداخته است «ملیت» افراد است و اگر به این مطلب توجه می‌شد طبعاً بهتر درمی‌یافت که خصوصیات مهر کنی و کیفیت یادداشت نویسی اغلب از آن ایرانیان است. نسبت لغزولله در تصویر ۱۲ «الحسینی» است.

مقاله نهم مقاله‌ای است یادآور نزدیهای دریایی و جنگها و تریبانی که برای خرید نسخه‌های خطی عربی در دوره رنسانس اروپا مرسوم بوده است. این مقاله نوشته R. Jones است.

در مقاله دهم با نام «نسخه‌های خطی و نسخه‌های خطی» دو موضوع اطلاعاتی را ویشکام عنوان کرده است: ۱) سهولت‌هایی که برای تحقیق در نسخه‌های خطی در کتابخانه ملی مصر وجود پیدا کرده است. ۲) نسخه‌های خطی چند کتب عربی که بر اساس آن نسخه چاپ شده.

مقاله یازدهم به قلم A. Gacek یادداشتی است درباره طبعقندی نویری از اقلام خط عربی. نویسنده در پایان بیست و هفت مأخذ قدیمی درباره خط و کتبت را معرفی کرده است (البته هم از مؤلفانی که به عربی نوشتند).

درباره این بابیس باید گفت که عمده کتاب او در فرهنگ ایران زمین (جلد ۴) چاپ عکسی شده و به نازگی هم چاپ انتقادی از آن توسط نجیب‌مایل هروی و... در مشهد (۱۳۶۷) توسط آستان قدس رضوی منتشر یافته است.

درین دفترچه کتاب تازه چاپ که موضوع آنها نسخه شناسی و فهرست نسخ خطی و مطالب مرتبط بدین مواضع است معرفی شده است.

* * *

دفتر سوم (۱۹۸۸) به نشر گفتارهایی اختصاص دارد که در اکتبر ۱۹۸۶ در مجمع خاص «سنت متن نویسی فارسی و ترکی» در دانشگاه لیون خوانده شده است. در تهیه و چاپ این دفتر گردانندگان آن مجمع با ویشکام همکاری کردهاند:

مقاله اول از ب. فلمینگ درباره مسائل تنظیم و تنقیح متون فارسی و عربی است. مقاله دوم از R. Anbagger در موضوع طرز انتقال حروف متون ترکی به خط لاتینی است.

مقاله سوم از A.L.F.A. Beclaret (محقق هلندی در زمینه‌های امیبات فارسی مخصوصاً خاقانی شرقی) درباره مسدوحان مذکور در هفتین مقاله تحفه المراقین است از آن گونه و مقاله‌هایی است که حتماً باید به زبان فارسی ترجمه شود.

مقاله چهارم از H.E. Boeschoten هم در موضوع انتقال حروف متون ترکی به خط لاتین است. مقاله پنجم تغییرات در غزل‌های قدیم فارسی با ارائه نمونه‌هایی از غزل سنایی است نوشته de Bruijn

J.T.P.

مقاله ششم از J.G.J. ter Haar معرفی مسدوحه نام‌های شیخ احمد سرهندی است. مقاله هفتم به قلم B. Kellner - Heinkele درباره تصرفات يك متن ترکی دو مؤلفی است.

مقاله هشتم از جلال خالقی مطلق به نام « راه دراز » برای يك متن انتقادی شاهنامه گفتاری است درباره گامی که خود در این راه دراز و دشوار برداشته است.

مقاله نهم از G. Kut سخنی است درباره بعضی از مسائل مربوط به فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی ترکی.

مقاله دهم از Jan Schmidt ملاحظاتی است درباره کتاب کته الاخیر تألیف مصطفی علی به ترکی. مقاله یازدهم از G. Schubert دقیق تاریخی است درباره مکاتبه میان عبداللین قونوی و خواجه نصرالدین طوسی.

مقاله دوازدهم از A. Tietze به بیان اصول و قواعد عملی تصحیح متون ترکی اختصاص دارد. مقاله سیزدهم از B. utas گفتاری است درباره منابع خواهی به‌عنوانه انصاری. آخرین مقاله از J. J. Witkam به مباحث تعیین شجره توتیب و استخراج نسخ است و بحثی است دقیق و علمی با توجه به مسائل نسخه‌های منحصر بفرد و متونی که نسخه‌های متعدد از آنها در دست است مثل هزار و یک شب و در پایان نتیجه آراء خود را در مورد هر يك نتیجه‌وار بیان کرده است.

انتشارات مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند

این مؤسسه وابسته به خانه فرهنگ ایران است و از سال ۱۳۶۴ تاکنون ده جلد کتاب انتشار داده است که شش مجلد از آنها به به دفتر مجله آینده رسیده، به این شرح. شماره‌ها نمره ردیفی است که به انتشارات مذکور داده‌اند.

۳ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه شمه تحقیق و اشاعت کشمیر. و کتابخانه مولانا آزاد حمیدیه بهوپال: دهلی نو. ۱۳۶۴. وزنی. ۲۴۰ ص
دین مجلد فهرست دو کتابخانه یکی کشمیر (۵۱۰ نسخه) و دیگری بهوپال (۵۳۸ نسخه) آمده است.

۴ - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ندوه‌العلماء لکهنو. دهلی نو ۱۳۶۵. وزیری. ۸۹۷ ص
۶ - فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانه ندوه العلماء لکهنو. دهلی نو- ۱۳۶۵. وزیری. ۸۸۱ ص
دین فهرست ۲۴۴۲ نسخه معرفی شده است
بر این سه جلد فهرست مقابله‌های آقای دکتر سید احمد حمینی دیده می‌شود. که در آن اوقات مدیر مرکز بوده‌اند و کوششی که در راه انتشار این فهرستها کرده‌اند همیشه ملحوظ نظر کتابشناسان و فهرست نگاران خواهد بود.

۸ - غزلیات حافظ براساس نسخه مورخ ۸۱۲ هجری ترتیب و تنظیم نذیر احمد. دهلی نو. ۱۳۶۷. وزیری ۷۳ ص عکس نسخه خطی هم در پایان کتاب چاپ شده است

۹ - دیوان حافظ براساس نسخه مورخ ۸۱۸ هجری ترتیب و تنظیم نذیر احمد. دهلی نو، ۱۳۶۷. وزیری. ۲۱۲ ص و فهرس نسخه‌ای است قابل اعتبار و اهمیت که تاکنون شناخته نبود.

۱۰ - فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند ترتیب و تنظیم دکتر شریف حسین قاسمی. دهلی نو. ۱۳۶۷. وزیری، ۲۲۴ ص

دین فهرست ۱۶۶ نسخه دیوان یا منتخب و ۳۱ شرح و ۹ فرهنگ همه خطی معرفی شده است.

کتابشناسیها و مجموعه‌ها

خاشع، شهرزاد

کتابشناسی نقد فیلمهای ایرانی

(۱۳۵۸-۱۳۶۶). تهران. فیلمخانه

ملی ایران با همکاری دفتر پژوهشهای

فرهنگی. ۱۳۶۸، رقمی. ۲۱۴ ص.

۷۸۰ ریال (مجموعه منابع فرهنگی -

سینمایی / ۱)

مجموعه مفید و فبروری است که زیر نظر

عبدالحسین آفرنگی و محمد حسن خوشنویس آغاز

شده است.

دوین جلد ۱۴۵۴ نقد از فیلمهای فارسی

(هشت سال) که در روزنامهها و مجلهها نشر شده

آمده است. ترتیب نامکلی نظرها و نقدها براساس

الفبایی نام فیلمهاست.

ذاکر حسین، عبدالرحیم

مطبوعات سیاسی ایران در عصر

مشروطیت. تهران. دانشگاه تهران.

۱۳۶۸. وزیر، ۳۵۶ ص (۱۰۰۰

ریال)

رادفر، ابوالقاسم

کتابشناسی طبری. تهران. وزارت

فرهنگ و آموزش عالی. ۱۳۶۸.

رقمی، ۱۰۸ ص

این کتابشناسی به مناسبت برگزاری سینما

بین‌المللی طبری انتشار یافته و مجتبی است

۱ - منابع شرح و احوال طبری

۲ - آثار (نسخهای خطی و چاپی)

۳ - کتابها و بخشهایی از یک کتاب

۴ - مقالات درباره تاریخ طبری و تفسیر

طبری

۵ - برخی ترجمه‌های تاریخ طبری

۶ - به زبانهای دیگر

راعی، انسیه

کتابشناسی جوانان. تهران. دفتر

پژوهشها و برنامه‌ریزی فرهنگی وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۷.

وزیری، ۱۴۰ ص + ۱۱۴ ص (با

عنوان انگلیسی)

دوین کتابشناسی که در ده موضوع است

۱۸۵ عنوان کتاب که موضوعهای آنها اختصاص به

احوال جوانان دارد آمده در هر موضوع تقسیمیهای

جزئی هم رعایت شده.

اما فلسفه اینکه تمام این کتابشناسی به زبان

انگلیسی ترجمه شده است بر ما معلوم نشد. اگر

برای اطلاع خارجیان است اگر فارسی نداشتند از اصل

کتاب استفاده نمی‌توانند بکنند و اگر برای اطلاع

آن خارجین است که فارسی می‌دانند آنها

می‌توانستند از متن فارسی کتابشناسی بهره‌وری

کنند. بهترین کلیه زلتست.

زرین کوب، عبدالحسین

نقش بر آب به همراه جستجوهای

چند نو باب شعر حافظ، گلشن راز،

گذشته نرفاوسی، ادبیات تطبیقی با

اندیشمها، گفت و شنودها و

خاطرها. تهران. انتشارات معین.

۱۳۶۸. وزیر، ۷۵۲ ص (۸۵۰

ریال)

سازمان میراث فرهنگی

مجموعه مقالات مردم شناسی (۳).

تهران. ۱۳۶۶. وزیر، ۳۳۵ ص

(۴۰۰ ریال)

محقق، مهدی

بیست گفتار (دومین) به انضمام
زندگی نامه و کتاب نامه. تهران.
مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک
گیل - ۱۳۶۸. وزیر، ۴۳۴ ص
(سلسله دانش ایرانی، ۳۹)

سمینار بین‌المللی طبری

خلاصه مقالات. فارسی - عربی -
انگلیسی. تهران. وزارت فرهنگ و
آموزش عالی، ۱۳۶۸. رقمی، ۱۴۷
+ ۶۶ ص

موکهرجی، ا. ک.

تاریخ و فلسفه کتابداری، ترجمه
اسدالله آزاد، مشهد، معاونت فرهنگی
استان قدس رضوی. ۱۳۶۸. وزیر،
۲۳۴ ص (۹۴۰ ریال)

عمرانی، نوشین

کتابشناسی اوقات فراغت. تهران،
دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۶۸.
رقمی، ۱۲۱ ص (مجموعه منابع
فرهنگی - سینمایی / ۲)
این کتابشناسی فقط از روی ۳۱ عنوان مجله
تهیه شده است و ۷۴۸ عنوان مقاله را در بر دارد.

نامه فرهنگ ایران

گردآوری فریدون جنیدی. دفتر سوم.
تهران. بنیاد نیشابور. ۱۳۶۸.
وزیر، ۲۸۰ ص (۱۰۰۰ ریال)

کتابداری

نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
دانشگاه تهران. مدیر قاسم صافی.
دفتر پانزدهم. تهران، ۱۳۶۸.
وزیر، ۱۲۴ ص (۳۰۰۰ ریال)
سایر شش مقاله و دو کتابشناسی است

مجموعه‌ای است از بیست و پنج مقاله در
زمینه‌های مختلف ایرانشناسی و انقلاب خواندنی و
ماندنی و مخصوصاً آنها که مبتنی بر آگاهی‌های
گوشی و محلی است دارای تزگی‌هاست مانند
مقاله‌های گوت و گوته‌سنگسر، دره در کمره،
افسانه‌های لرستان، مرغ و مثل سیرجانی...

کزازی، جلال‌الدین

از گونه‌های دیگر. جستارهایی در
فرهنگ و ادب ایران. تهران. نشر
مرکز. ۱۳۶۸. وزیر، ۳۲۶ ص
(۱۵۰ تومان)

زبان و گویش

افشار، ایرج (گردآورنده)

زبان فارسی در آذربایجان. از
نوشته‌های دانشمندان و زبان‌شناسان.
تهران. موقوفات دکتر محمود افشار
یزدی. ۱۳۶۸. وزیر، ۵۲۰ ص
(۲۴۰۰ ریال)

گرد آمده‌ای است از شانزده مقاله تحقیقی در
زمینه‌های ادب و فرهنگ ایران و بیشتر مربوط به
ایران‌باستان. اسونه پژوهش‌های کزازی درین زمینه‌ها
را خوانندگان درین مجله دیدارند.

- دورهٔ بستان (زبانهای غیر ایرانی در ایران
بستان - زبانهای ایرانی بستان. ساختمان زبان
فارسی بستان)
- دورهٔ میانه (زبانهای ایرانی دورهٔ میانه -
خط در ایران پیش از اسلام - ساختمان زبان فارسی
میانه)

- دورهٔ جدید (در ۱۹ بخش: فارسی،
پشتو، آسی، کردی، بلوچی، لری، تاتی،
طالشی، گیلکی، مرکزی، فارس، پامیری،
موندجانی، لوموری، پرسی، کومزاری) - خط
فارسی

غفاری، یعقوب

مقدمه‌ای دربارهٔ پوشش گیاهی
کهگیلویه و بویر احمد. یاسوج.
۱۳۵۷. خشتی. ۱۰۰ ص
رساله‌ای است مفید از نام گیاهان و محل
رویش آنها در کهگیلویه و بویر احمد و مناطقی
که هر یک دارد.

فخرائی، ابراهیم

گزیدهٔ ادبیات گیلکی. با اشعاری از
افراشته، شرفشاه، کسمایی، سراج،
فخرائی، بشری. چاپ سوم. رشت.
انتشارات طاعتی. ۱۳۶۸. رقمی،
۳۴۷ ص.

بخش عمدهٔ این کتاب اشعار افرشته است.

حاوی رساله مشهور احمد کسروی و نقد
محمد قزوینی و بیست و شش مقاله و گفتار و
گزیده و شمرست از کسانی که دربارهٔ سابقهٔ زبان
فارسی در آذربایجان اظهار رأی و نظر کرده‌اند.

خسروی، عبدالعلی (قائد بختیاری)

فرهنگ بختیاری. تهران. فرهنگسرا.
۱۳۶۸. وزیری. ۴۹۴ ص (۲۸۰
ریال)
تا صفحهٔ ۲۹۲ جغرافیا و تاریخ و مسائل
اجتماعی و مردمشناسی ایل بختیاری است و بقیه
فرهنگ واژه‌ها.

دیانت، ابوالحسن

فرهنگ تاریخی سنجشها و آرزوها.
ویراستار: بایرام صادقی. تبریز.
انتشارات نیما. ۱۳۶۷. رقمی. دو
جلد (۵۰۴ و ۲۶۰ صفحه).
۲۲۰۰ ریال

جلد اول: اوزان و مقیاس‌هاست و جلد
دوم نفوذ و مسکوکات.

کتابی است بسیار مفید، مبتنی بر مآخذ اصیل
و متنوع و هر یک از دو جلد آن به ترتیب الفبایی
است و نمونه‌ای از مطالب آن را خوانندگان پیش
ترین در مجلهٔ آینده دیده‌اند. مؤلف ۱۱۵ مرجع را
برای جلد اول و ۱۳۱ مرجع را برای جلد دوم
دیده است.

صفوی، کوروش

نگاهی به پیشینهٔ زبان فارسی. تهران.
نشر مرکز. ۱۳۶۷. وزیری. ۱۳۳
ص. (۸۰ تومان).

نثر نه فصل است و اگرچه رساله‌ای است کوتاه
اما کوشش شده است همهٔ نیزه‌های مقدماتی و
دانشجویی را دربارهٔ زبان فارسی جوهرنگو باشد.

جغرافیا و سفرنامه

آل داود، علی (گردآورنده و مصحح)
دو سفرنامه از جنوب ایران در سالهای

می‌گویند. معمولاً کوه آدروش (همان صفحه) مردم یزد «آدروشک» می‌گویند یا سن چنین شنیده‌ام.

تردید نیست که این اسامی را منحصرأ باید بنابر تلفظ محلی ضبط کرد و نباید تصریفی در آنها کرد. زیرا ضبط کتبی از آنها در متون نیست. بنابرین قضا باید به تلفظ دقیق محلی اعتنا داشت. اسم بعضی از کوهها در آن نیست. مثلاً گرده کوه هر کنار دهستانهای «با لندرون» یزد یا شیطان کوه کنار لاهیجان.

بسی تردید این قدم نخستین شایان تعیین فراوان است و مثالهایی که برای نواقص کار گفته شد از لرزش کتاب نمی‌کاهد. در زیر چاپ می‌توان مقلری بر آن افزود و کاستیها را کمر کرد.

ضیغمی، محمد جواد

هزاوه زادگاه امیرکبیر، تهران.

مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۶۸.

وزیری - ۳۳۶ ص (۲۲۵۰ زبان)

مجموعه‌های است حاوی همه گونه اطلاع درباره

هزاوه از روستاهای فراهان، روستایی که امیرکبیر از آنجا بود. مباحث کتاب عبارت است از: جغرافیای طبیعی و اقتصادی (کشاورزی، باغداری، آبیاری، دامداری)، جغرافیای انسانی (پوشاک، هنرها، زناشویی، زایمان، آیین و رسم، خوردنی، بازی، سرگرمی، طب سنتی، ادبیات شفاهی باورها، مرگ و میر)، بزرگان هزاوه.

جمع و انتشار این گونه اطلاعات محلی سزاوار آفرین است.

فقاری، هیبت‌الله

ساختارهای اجتماعی عشایر

بویراحمندی، تهران، نشر نی.

۱۳۶۸ - رفعمی، ۲۸۳ ص (۱۳۵)

تومان

۱۲۵۶ ق.ه - ۱۳۰۷ ق.ه - تهران.

امیرکبیر، ۱۳۶۸. رفعی، ۳۱۸ ص.

معرفی این کتاب سودمند تاریخی در شماره دیگر خواهد آمد

جابانی، محمد

مردم‌شناسی، قزوچان، مشهد.

انتشارات اطللس، ۱۳۶۶. وزیری.

۶۲۵ ص (۳۰۰۰ زبان)

این کتاب در حقیقت جلد دوم «سرزمین و مردم قوچان» است که دوست فاضل آقای جلیانی چند سال پیش منتشر کرد. کتاب حاضر سرگذشت مردمی است که در ساختن قوچان جدید مخصوصاً (پس از زلزله) ۱۳۱۲ قمری رنجها و سختیها تحمل کرده‌اند و عدای از آنها از مهاجرین اصفهان و یزد بودند.

مؤلف گرامی عکس هر کسی را که به شرح زندگی‌اش پرداخته آورده و شجره باژماندگان را نشان داده و گفته است که هر کس به کجا رفته و چه کرده است.

تعدادی عکس‌های قدیم و اسناد چاپ شده در پایان به چاپ رسیده است.

جعفری، عباس

کوهها و کوهنامه ایران، تهران.

گیتاشناسی، ۱۳۶۸. وزیری، ۶۴۰

ص (گیتاشناسی ایران، جلد اول)

سالها پیش حسین معرفت کتابی منتشر کرد ولی آن کتاب رافع احتیاج علمی نبود. عوشبختانه کلری که مهتمس عباس جعفری درین زمینه انجام داده و بصورت خوبی توسط سارمان جغرافیایی و کارنوگرافی گیتاشناسی به چاپ رسیده است.

ضبط های کتاب گاه نادرست یا غلط چاپی است مثل کلریز (ص ۳۲) زیر آدروش که کلریز درست است و اسم آن دهستان را کلریزات

کریمی، اصغر

سفر به دیار بختیاری - تهران.
فرهنگسرا. ۱۳۶۸. وزیری. ۲۸۸
+ ۱۶ ص (۲۳۰ تومان)

محتاط محمد رضا

سیمای اراک، جامعه‌شناسی شهری.
جلد اول. تهران. نشر آگه. ۱۳۶۸.
رقعی. ۵۷۳ ص (۱۶۵۰ ریال)

مقبول احمد (و) تشر

تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی.
ترجمه دکتر محمد حسن گنجی.
تهران ۱۳۶۸. رقی. ۱۰۲ ص
(مجموعه مقالات بلند از دایره
المعارف اسلامی، ۴)

مقاله اول از تشر و مقال دوم (نقشه‌های
جغرافیایی) از مقبول احمد است. تشر در مقاله خود
به وضع تدوین علم جغرافیایی در قرون سوم تا
دوازدهم هجری پرداخته است.

نجفی، ناصر

ذات‌الخلافة طهران در یکصد سال پیش.
تهران. انتشارات ارغوان. ۱۳۶۸.
رقعی. ۳۵۴ ص. (۵۰۰ تومان)

واعظی فالی، عباس

تاریخ و جغرافیای فال فارس. شیراز.
شهریور ۱۳۶۶. وزیری. ۹۸ ص
فال آبادی به نام و پراورهای است از گلدار
بخش کنگان بوشهر و از قدیم الایام به مناسبت
پروغشتن عده‌ای دانشمندی از آنجا نام آوری داشته
است.

رساله حاضر در پنج فصل است: سابقه تاریخی
فال - آب و هوا و منب و زبان - آثار تاریخی
(شش بنا) - علما و دانشمندان (سی و نه تن).
انتشار این گونه کتبهای سفرد در تاریخ و

فرهنگ ایران زمین

(جلد بیست و هشتم)

با چهار متن درباره بلوچستان و چند تحقیق و متن
دیگر به بهای ۵۵۰۰ ریال منتشر شد.

کرناسی، محمدعلی

شناخت جامعه روستایی هرمزگان -
انجیردان. شیراز - انتشارات نوید.
۱۳۶۸. رقی. ۵۲ ص.

رساله‌ای است در معرفی جغرافیایی و اجتماعی
آبادی دورافتاده انجیردان در یکصد و هشتاد
کیلومتری بندرعباس. هر کس که چند صفحه اول
این رساله را بخواند تصور خواهد کرد که صد سال
پیش است و به نقطه‌ای سفر می‌کند که هنوز از راه
و بهداری و مغز عمیری نیست و متأسفانه چنین
است.

رساله تحقیقی است که کاملاً جنبه
جامعه‌شناسی دارد.

کرد در دائره‌المعارف اسلام

ترجمه اسماعیل فتاح قاضی - ارومیه.
مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی
(انتشارات صلاح‌الدین ایوبی).
۱۳۶۷. رقی. ۱۹۳ ص (۵۵
تومان)

در ترجمه مقاله دائره‌المعارف مآخذ و ملوک
برداشته شده و نام نویسندگان هر قسمت نیامده
است. ترجمه روان و استوار و چون مترجم خود از
فضای هموطن گردمان است در نقل اسامی و اعلام
شیط‌های غیر مصون وارد نشده
امید است در چاپ دیگر نام نویسندگان قبل
هر قسمت قید و فهرست اعلام برای آن فراهم شود.

جغرافیای یک ناحیه بسیار مفید است.

ویلز (دکتر)

مفرنامه دکتر ویلز. ایران دو یک قرن پیش - ترجمه غلامحسین فراگوزلو. ۱۳۶۸ - ویرسی. ۵۱۲ ص (۲۱۰ تومان)

تاریخ

افشار سیستانی، ایرج

بزرگان سیستان. تهران. نشر مرغ آمین. ۱۳۶۷ - ویرسی. ۲۷۰ ص. (۱۸۵۰ ریال)

در پنج فصل: نگاهی اجمالی به سیستان - ناموران تاریخ ایران از سیستان پیش از اسلام - ناموران تاریخ ایران از سیستان پس از اسلام - ملوک و حکام و سرداران - فضلا و قتها و عرفا و قضات و نویسندگان - شاعران. بیست و چهار شاعر درین مجموعه شناسانده شده‌اند.

بیانی، شیرین

دین و دولت در ایران عهد مغول. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۷ - ویرسی. ۳۶۴ ص (۱۰۵۰ ریال)

از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان است تا تشکیل حکومت ایلخانی در ده فصل: دین در نزد مغولان - الوهیت خاندان چنگیز - مقدمات تهاجم مغولان - رویرویی آنان با ایران و اسلام - جانشینی چنگیزخان - قومیلای قآن و عصر چند امپراطوری - ورود غروب با حربه دین -

هلاکوخان و ختم سراسر ایران - مغولان و دستگاه خلافت - حکومت مغولی ایلخانی در ایران.

همه مباحثی است که برای موضوع کتاب متناسب و ضروری است و با تکیه بر مآخذ قدیم و جدید معتبر نگارش یافته، مسامحتی که هست بعضی چاپی است مانند المکونی (به جای المکونی) ص ۱۴، زبجی (به جای زمجی) ص ۲۱ و بعضی دیگر موجب تمجیب مانند اینکه در آوردن مشخصات زبده التواریخ ابوالقاسم کلانی این اطلاعات آمده است «به تصحیح فضل‌خان حقیقی، اقبال شفاهی، تهران ۱۳۶۱. این فضل‌الله خان حقیقی کیست و مقصود از اقبال‌شفاهی چیست؟

- نام پدر مفضل‌بن ابوالفضل مولف تاریخ سلاطین سلوک، «ابن الفیاض» است که در نقل از خط لاتینی ابوالفضل شده.
- نام کتاب مقریزی «السلوک لمعرفة دول الملوک» است.

- نسبت ابن بطوطه (لواطی طنجی) آمده. البته طنجی غلط چاپی است و درست آن طنجی. اما نسبت نخستین او با تاه منقوط (لوانی) درست است که ظاهراً منسوب است به «لوانه» ناحیه‌ای از اندلس (مجمع البلدان).

- ظاهراً منظور از «ابن اسلام بن واصل المصمعی: المصمعی» (ص ۲۱۱) که اشاره به نسخه عطفی‌اش در بخش عربی کتابخانه ملی پاریس شده، محمدبن سالم الحموی مولف مفرج الکروب است.

آوردن اصطلاحات: op. cit. و ibid (ص ۱۴۸ و ۱۴۹ و بارها و بارها) در یک تألیف خوب فارسی شایسته نیست و حکایت از آن می‌کند که مطلب نقل شده مولف از یک مرجع خارجی آمده است و مستقیماً نقل نشده. ورنه در صفحه ۱۴۷ آوردن p. cit. بعد از Rubruck

منبسطی ندارد.

- «نظر درشسته» که ترجمه از فرنگی است
در متون ما «شانه بین» مصطلح است

پاینده لنگرودی، محمود

دکتر حسمت جنگلی، تهران،
انتشارات شعله اندیشه، ۱۳۶۸.
رقعی، ۱۸۲ ص (۷۰۰ ریال)

جعفریان، رسول

تاریخ تشیع در ایران از آغاز یا قرن
هفتم هجری تهران. مرکز چاپ و نشر
سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
وزیری، ۴۰۴ ص (۱۲۰۰ ریال)
کتاب مبتنی است بر متون مشهور فارسی و
عربی کهن، مانند النقص، المقالات و الفرق، الملل
و النحل، کمال ابن اثیر (دویست و شش مرجع
طبق فهرست پایانی کتاب) و بابیاتی روشن و
مثالتهی که در کتب تحقیقی ضرورت دارد.

مواضع عمده کتاب است از اشکال بروز
تشیع - عراق پلیگانه تشیع و موالی - موالی در
شرکت در قیام مختار - موالی و گرایش شیعی
غلات - تشیع و قم - تشیع در خراسان -
مهاجرت سادات - طاهریان و تشیع - مقلدیه و
تشیع - حکومت علویان در طبرستان - تشیع در
ری و سبزوار - حرکت اسماعیلیه - فوایح سنی
نشین در قرن چهارم - حکومت آل بویه و تشیع
- تشیع در قرن پنجم - سلجوقیان و تشیع -
شهرهای شیعی ایران در قرن پنجم و ششم - مراسم
شیعه درین قرون - تشیع در طبرستان -
خولزمشاعران و گرایشهای شیعی - سقوط بغداد و
تشیع.

حقیقت، عبدالرفیع

تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان از

آغاز قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم
هجری (از دشتکی تا نراقی) - بخش
یکم، تهران، شرکت موگلفان و
مترجمان ایران، ۱۳۶۸، وزیری.

۵۱۲ ص (۶۵۰۰ ریال)

بخش اول جنبشهای ادبی ایرانیان است امم از
آنها که در ایران بوده‌اند و یا در هندوستان و
سرزمینهای دیگر فارسی پرداز.
بخش دوم که به جنبشهای معنوی اختصاص
دارد پس آئین نشر خواهد شد.

خسروی، محمدرضا

طغیان نایبمان در جریان انقلاب
مشروطیت ایران. به اهتمام علی
دهباشی، ۱۳۶۸، وزیری، ۵۵۹ ص
(۳۰۰ تومان)

ذوقی، ایرج

تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای
بزرگ ۱۹۰۰-۱۹۲۵، تهران،
انتشارات یازنگ، ۱۳۶۸، وزیری،
۵۸۱ ص (۱۹۰ تومان)

راوندی، مرتضی

تاریخ اجتماعی ایران، جلد هفتم،
منظری از حیات اجتماعی، هنری و
صنعتی ایرانیان بعد از اسلام، تهران،
۱۳۶۸، وزیری، ۱۶۶ ص

روزنتال، فرانسیس

تاریخ تاریخ نگاری در اسلام، بخش
دوم، ترجمه دکتر اسدالله آزاد،
مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات
آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، وزیری،
۴۴۹ ص (۱۸۰۰ ریال)

طیبی، عبدالحکیم

تاریخ هرات در عهد تیموریان. با مقدمه دکتر محمد سرور مولائی. تهران. انتشارات طبرمندی. ۱۳۶۸. وزیری. ۱۵۳ ص. (۱۳۵ تومان)

فصل اول: نظری بر تیموریان هرات - فصل دوم تیموریان که بودند و فرزندان شاهرخ - فصل سوم شکوه و عظمت هرات و در عصر تیموریان - فصل چهارم امیر علی شیر - جامی و بهزاد.

طوغان، احمد زکی ولیدی

فاسم باسماچیان. ترجمه علی کاتبی. تهران. بنیاد دائرة المعارف اسلامی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸. رقمی. ۱۶۶ ص (مجموعه مقالات بلند از دائرة المعارف اسلامی، ۲)

این گفتار عواقب غلطی و پاداشتهای احمد زکی ولیدی طوغان مورخ و محقق ترکی است که در کتاب خود به نام «بوگونکی تورکستان و یاقین مانیسی» گنجانیده بود و شرح جریلهایی است که خود در آن دست داشته و یادگار روزهایی است که او از عوامل مؤثر در جریلهای سیاسی بوده است و ازین نوشته بر می آید که چگونه از سیاست صحت کشیده و به سوی تحقیقات دانشگاهی روی آور شده است.

گلبن، محمد

مدرس دو تاریخ و تصویر. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۷. وزیری. ۱۶۴ ص

فهرست بخشهای این کتاب چنین است: مقدمه (بیست صفحه) - سالشمار زندگی مدرس - استاد و مبارک - تصاویر - فهرست رانما.

- اعضای تلگراف مترجم در صفحه ۱۴ نمی‌تواند از صنایع الدوله باشد، زیرا در سنبله ۱۳۲۸ صنایع الدوله نبود و ظاهراً امضای مرتضی قلی‌خان نائیبی است.

مارتین، برادفورد

تاریخ روابط ایران و آلمان. ترجمه پیمان آزاده علی امید. تهران. بیگ ترجمه و نشر. ۱۳۶۸. رقمی. ۳۴۳ ص (۱۴۰۰ ریال)

مختاری، رضا

سیمای فرزندانگان. جلد سوم. چاپ دوم. تهران. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۶۷. وزیری. ۵۲۲ ص

بخش اول: تهذیب نفس، بخش دوم اخلاق و سیر و سلوک، بخش سوم: دوری از گناه شرط مهم موفقیت در تحصیل، بخش چهارم اخلاص و پاکسازی نیت، بخش پنجم عبادت و پرستش، بخش ششم دعا و زیارت و توسل به ائمه (ع)، بخش هفتم سحرعیزی و نماز شب، بخش هشتم تکریم و بزرگداشت عالمان راستین، بخش نهم تواضع و فروتنی، بخش دهم کوچکهای بزرگ، بخش یازدهم عفو و گذشت، بخش دوازدهم روح سرمدی، نخست‌گزینی، بخش سیزدهم توکل، بخش چهاردهم مناعت طبع، بخش پانزدهم تقوی در مصرف اموال عمومی، بخش شانزدهم ساده زیستی بخش هفتم آگاهی و بیداری.

در هر یک ازین بخشها توسلنه‌هایی چند از رفتار و گفتار و کردار اشخاص مهم دینی را نقل کرده است.

منتخب السادات یغمانی، اسدالله

حماسة فتحنامه نائیبی. با مقدمه و

۳۶۷) بجای نجاشی لوفال - فلروق سومر /
 پنخور سند (صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳ و فهرست
 اعلام) به جای پنخور سعد / آثر المعجم به جای
 آثر عجم / مآثر و الاثر به جای المآثر و الاثر /
 قشقلی (ص ۳۸۲) بجای شقلی / روضه الجنات
 (ص ۳۶۷) بجای روضات الجنات / شجاع‌الدین
 (ص ۳۶۸) بجای شعاع‌الدین / معین‌الدوله (ص
 ۳۷۱) بجای معین‌الدین /

نجمی، ناصر

فاتح هرات سلطان مراد میرزا
 حسام‌السلطنه، تهران، انتشارات
 گلشانی، ۱۳۶۸، وزیری، ۳۸۴ ص
 (۲۵۵ تومان)

نصیری، محمدرضا

اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (دوره
 افشاریه)، جلد اول، رشت، جهاد
 دانشگاهی دانشگاه گیلان، ۱۳۶۴،
 وزیری، ۲۴۶ ص + چند صفحه بی
 صفحه شمار (۵۵۰ ریال)

نصیری، محمدرضا

اسناد و مکاتبات تاریخی ایران
 قاجاریه، جلد دوم از ۱۲۳۹ تا
 ۱۲۶۳ ق، تهران، انتشارات کیهان،
 ۱۳۶۸، وزیری، ۳۴۰ ص (۱۹۵۰
 ریال)

ورهوام، غلامرضا

نظام حکومت ایران در دوران اسلامی،
 پژوهشی در تشکیلات اداری کشوری و
 لشکری ایران از عصر مغول تا پایان
 قاجار، تهران، مؤسسه مطالعات و

تصحیح ملک المورخین سپهر، به
 اهتمام و توضیحات علی ذهباشی،
 تهران، انتشارات اسپرک، ۱۳۶۸،
 وزیری، ۱۹۴ ص

منظومه‌ای است قریب به سه هزار بیت درباره
 حملات نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله و
 اموان و انصارشان به شهرها و آبادی‌های اطراف
 کاشان.

میراحمدی، مریم

نظام حکومت ایران در دوران اسلامی،
 پژوهشی در تشکیلات اداری، کشوری
 و لشکری ایران از صدر اسلام تا عصر
 مغول، تهران، مؤسسه مطالعات و
 تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸، وزیری،
 ۳۱۶ ص (۱۲۰۰ ریال)

در باب هر دوره ابتدا منابع و ستون و سپس
 رویدادهای سلسله و پس از آن تشکیلات حکومتی
 گفته شده است، اما چرا اگر مسکوکات دوره آل
 بویه معرفی شده است از مسکوکات دوره غزنوی
 صحبتی نیست و رعایت یک دستي نشده! و این
 گونه دوگانه‌گی در بسیاری از مواضع و مواضع
 هست، یکجا از تشکیلات نظامی به تفصیل سخن
 می‌رود و در سلسله دیگر ذکری چنانکه باید نیست.

در معرفی منابع گاهی چاپها یاد شده و
 گاهی یاد نشده نام بعضی از منابع غلط است مانند
 «مقدمه المعجم فی معالیر الاشعار العجم» (ص
 ۲۷۸)، نام بعضی از کتابها آمده است که موجود
 نیست و در چنین کتابی که مقصود بیان سطلایی از
 دیگرست منابعی را می‌توان ذکر کرد که دسترسی
 به آنها امکان داشته باشد.

غلطهای ناگواری از قبیل «الحوادث الجامع و
 تجارت النافیه» (ص ۸۰) بجای «الحوادث،
 الجامعه و التجارب النافعه فی العائنه السابعه» /
 نجاشی نوغان - فلروق سومه (ص ۱۱۱) و

تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸. وزیری.
۳۸۹ ص (۱۶۰۰ ریال)

فنیآله، کتابی است که خانم دکتر مریم میراحمدی نگاشته است و پیش ازین از آن یاد شد. ترتیب کار آقای دکتر ورهرام هم بر همان روش و میزان است.

آوردن بعضی مطالب بکلی دور از تناسب با موضوع کتاب است مانند خصایص و معایب دستوری زبان فارسی در کتاب سیرت جلال‌الدین (ص ۱۵ - ۱۶) و یا نقل اطلاعاتی در احوال مولف همان کتاب (ص ۱۷) در حالی که چنین کاری را در مورد کتابهای دیگر نکرده‌اند. از همین قبیل است معرفی نسخه‌های خطی دستور الکاتب که چاپ شده است و مسئله‌ای نیست که جایش درین کتاب فشرده باشد و از همین قبیل است معرفی چاپهای حیدرآباد.

خاطرات

آدمیت، تمپورس

گشتی بر گذشته (خاطراتی از سفیر کبیر ایران در شوروی - آدمیت).
تهران. کتابسرا. ۱۳۶۸. واقعی.
۲۷۱ ص (۱۲۵۰ ریال)

چون سفرای ایران مردانی نبودند که لب از لب بردارند و قلم را بر صفحه کاغذ بگردانند طبعاً این کتاب معتد است و اطلاعاتی را راجع به روابط ایران و شوروی در سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۶۵ در بر دارد.

البته مشفق کاشمیری و مهدی فرخ و عبدالحسین انصاری خاطراتی نوشته‌اند ولی هیچ یک به مسائلی اساسی و سیاسی نپرداخته‌اند. خاطرات دکتر قاسم غنی هم از سنخ و قلمرو دیگری است.

آنه، کلود (ژان شوپفر)

خاطرات سفر کلود آنه در آغاز مشروطیت. ترجمه ایرج پروشانی. تهران. انتشارات معین. ۱۳۶۸.
واقعی. ۲۴۴ ص (۱۱۵۰ ریال)

اسکندری، ایرج

خاطرات سیاسی. به کوشش علی دهباشی. تهران. انتشارات علمی.
۱۳۶۸. وزیری. ۲۴۳ ص (۴۶۰ تومان)

مجموعه‌ای است از خاطرات گفتاری اسکندری و اطلاعات مربوط به او که از جراید و نشریات با زحمت و فوق‌گرددآوری شده و مجموعاً برای تحقیقات تاریخی مفید و ارزشمند است. کتاب به فاصله چند روزه نایاب و فوراً تجدید چاپ شد.

خامدای، انور

چهار چهره. خاطرات و تفکرات دربارهٔ نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین، ذبیح بهروز.
تهران. کتابسرا. ۱۳۶۸. وزیری.
۲۲۲ ص. (۲۷۰۰ ریال)

کتابی است خواندنی. نویسنده چون جامع‌های نسبت به این چهار تن دارد و در طول زندگی حزبی و سیاسی و اجتماعی و فضای روشنفکری با آنها حشر و نشر داشته آن را به رشته تألیف درآورده و خاطرات و عقاید مثبت خود را دربارهٔ آنان نوشته است.

در کتاب چندین عکس خوب از این چهار چهره چاپ شده است.

مفسوب شان تقی‌زاده بعلت عقد قواداد نفت نبود. بعلت خریدن طلاهایی بود که بدون اخذ اجازه از رضاشاه خریدل بود و اشاره به آن در خاطرات و خطرات مخبر السلطنه و تفصیلش در خاطرات خود تقی‌زاده است.

مورخ الدوله هم ازین خاندان است و قول آنها کمتر مورد وثوق.

در کتاب حاضر هم قرائن و املاتی هست که مؤید تخلیط راست و نراست به هم است. جزین مولودی دارد که اسناد متقن باید صحت آنها را تأیید کند.

بهر تقدیر زحمت آقای دکتر نویسی در چاپ آن تقدیر انگیزست زیرا مطالبی هم دارد که جنبه تاریخی و روزشماری دارد مانند نصب و عزل افراد و اعطای القاب.

قسمت اول مربوط است بر سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۶ و قسمت دوم ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴.

کاش همانطور که برای قسمت اول فهرست اصطلاحات اداری و اجتماعی تهیه شده است برای قسمت دوم هم تهیه شده بود.

سیف‌الله پور فاطمی، نصرالله

آیینة عبرت. خاطرات و رویدادهای

تاریخ معاصر ایران. جلد اول تا سال

۱۳۱۲. لندن. نشر کتاب. ۱۳۶۸.

رقعی. ۷۱۸ ص.

دکتر سیف‌پور فاطمی حدود پهل سال است که در امریکا زندگی می‌کند و سالهایی را در آن کشور به تدریس علوم سیاسی مشغول بوده و کتابهایی و مقاله‌هایی به زبان انگلیسی در آنجا منتشر ساخته است.

کتاب کنونی ایشان با مقدمه آقای احمد لؤلوی مخلوطی است از خاطرات شخصی که از وقایع و حوادث به یاد دارد با مطالبی که در مآخذ و منابع هست و لابلای آنها نظرها و عقاید سیاسی شخصی را نیز مندرج کرده و تأویلاتی.

صمیمی، مینو

پشت برده تخت طاوس، ترجمه حسین

مقاله جنبش ملی احیی را تقریاً زمانی که در پاریس بود به مناسبت خواهشهای مکرر علی اصغر حکمت کفیل معارف نوشته بود.

در بخشی که به خبیج بهروز پرداخته است تأسیس دارالتالیف و دارالترجمه عهد ناصری را که نامه دانشوران یکی از کارهای آن بود به پدر مرحوم بهروز یعنی ابوالفضل ساوجبی تطبیق نسبت داده است. این اسناد درست نیست. علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بنیادگذار آن تأسیس علمی و میرزا ابوالفضل یکی از چند تنی بود که شاهزاده برای اجرای آن برنامه دعوت به کل کرده بود.

مرحوم بهروز دستیار ادولرد براون در تدریس زبان فارسی بود (مانند شیخ حسن تبریزی، حسین کاظمزاده ایرانشهر و عیسی صدیق معلم و شاید دیگران). فر ایرانیان کسی که در کارهای پژوهشی براون سهمی دارد مرحوم محمد قزوینی است. بنابراین رفتن مرحوم بهروز از کمبریج ارتباطی به نظریات خاص براون در تحقیقاتش نداشته است. مؤید این نظر نامه‌ای است از مرحوم بهروز که در شصت سالگی براون به تقریاً زاده نوشته است و من آن را به مناسبت درگذشت بهروز در راهبای کتاب چاپ کرده‌ام.

حق مرحوم بهروز در تحقیق و ادبیات و زبان فارسی مسلم است و ضرورتی نیست که پیرایه‌ای بدان بست.

سپهر، عبدالحسین

مرآت‌الوقایح منظری و یادداشتهای

ملک‌المورخین. با تصحیحات و

توضیحات و مقدمه‌های دکتر

عبدالحسین نوائی. تهران. انتشارات

زین. ۱۳۶۸. وزیری. ۳۲ + ۳۸۰

+ ۴۰ + ۳۷۲ ص (۳۵۰ تومان)

این مؤلف نوه محمدمتقی سپهر مؤلف چاپلوس

نسخ التواریخ است و ملقب به لسان السلطنه.

سید ابوالحسن قندهاری در سال
۱۲۸۶ قمری، به کوشش محمد
آصف فکرت، تهران، موقوفات دکتر
محمود افشار یزدی، ۱۳۶۸، وزیري.
۱۲۸ صفحه، (۶۵۰ ریال)

مکی، حسین

خاطرات سیاسی حسین مکی - تهران.
انتشارات ایران و انتشارات علمی.
۱۳۶۸، وزیري، ۶۳۱ ص (۳۹۰
تومان)

بخش اول: خاطرات قبیل از دوره
پنزدهم مجلس
بخش دوم: خاطرات نمایندگی در
دوره پنزدهم
بخش سوم: خاطرات مجلس دوره
شانزدهم

وحیدنیا، سیف‌الله

خاطرات و اسناد - مجموعه‌ای از
خاطرات خاطره‌نویسان نخبه و عکسها
و اسناد معتبر و منحصر، تهران.
انتشارات وحید، ۱۳۶۷، وزیري.
۲۴۱ و مقداری عکس مند.

ادبیات فارسی

توایی، محمد

نگاهی به تاریخ ادبیات ایران پیش از
اسلام - تهران، انتشارات قفسوس،
۱۳۶۸، وزیرسمری، ۹۷ ص (۵۵
تومان)

گزیده‌ای است دربارهٔ سراسر ادبیات پیش از

ابوترابیان - تهران، انتشارات
اطلاعات، ۱۳۶۸، رقمی، ۲۷۶ ص
(۶۰۰ ریال)

ظل‌السلطان، مسعود میرزا

خاطرات ظل‌السلطان، به اهتمام و
تصحیح حسین خدیو جم، تهران،
انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸، وزیري.
سه جلد (۸۳۹ و ۲۳۶ ص) ۶۰۰۰
ریال
جلد اول و دوم سرگفشت مسعودی است و
جلد سوم سفرنامه فرنگستان.
خوانندگان و دارندگان را مطلع می‌سازد که
متأسفانه دنباله فهرست اعلام جلد دوم (یعنی صفحه
۸۳۹ در اسم "علی") در حقیقه گم شده و به
چاپ نرسیده است.

عاقلی، باقر

ذکا* الملک فروغی و شهرزور
۱۳۲۰ - تهران، انتشارات علمی،
۱۳۶۸، وزیري، ۳۴۳ ص (۲۶۰
تومان)

مخلوطی است از خاطراتی که نویسنده کتاب
می‌گوید آنها را از زبان مرحوم مهندس محسن
فروغی شنیده است، به انضمام بعضی نقلهای رسمی
و اسناد

اتفاقاً در باب یکی از مطالب کتاب که مربوط
به آقای دکتر غلامحسین مصدق است ایشان شرحی
نوشتند و در همین مجله به چاپ رسید.

البته نویسنده کتاب را برای خوانندگان مطالب
تاریخی خستناکننده و گنجا تألیف کرده و حق
مرحوم فروغی را نیکو گزارده است.

قندهاری، ابوالحسن

گزارش سفارت کابل، سفرنامه

اسلامی ایران.

مرجمات سودمند و گرگشاست.

تجدید شدن چاپ کتاب گواه آن است که
مرجمی مفید برای حافظ دوستان است.

دیهیم، محمد

تذکره شعرای آذربایجان. تاریخ
زندگی و آثار. تبریز. ۱۳۹۷.
وزیری. جلدهای اول و دوم (۷۱۴)
+ ۸۱۰ ص)

پس از دانشمندان آذربایجان تألیف محمدعلی
تربیت و سخنوران آذربایجان تألیف عزیز دولت
آبادی این کتاب تذکره دیگری است در احوال
شعرای عطف آذربایجان.

تنظیم نام شعرا براساس نام مولد آنهاست،
هرین دو جلد شعرا لر دیلیل و لرسبران و اورمیه و
لرونق و لوزاب (جمعاً ۲۷۶ شاعر) در جلد اول
و ۳۷۹ شاعر تبریزی در جلد دوم معرفی شده‌اند.
جدول تبدیل سنوات قمری به میلادی و شمسی
در پایان جلد اول آورده شده است.
خدمت آقای محمد دیهیم با فرزند است.

فوانور، رحیم

دو جستجوی حافظ. چاپ دوم با
تجدید نظر. تهران. انتشارات زوان.
۱۳۹۷-وزیری. دو جلد. (۴۷) +
۱۴۴۲ ص)

مؤلف توضیح بر عنوان کتاب را چنین آورده
است: توضیح، تفسیر و تأویل غزلیات، قصاید،
مشویات، قطعات و رباعیات عواجم شمس‌الدین
محمد حافظ شیرازی طبق توالی ابیات متن مصحح‌علامه
محمد قزوینی - دکتر قاسم غنی و مقابله با حافظ
خلتری.

هر غزل از روی چاپ قزوینی و به همان عطف
نستعلیق چشم آشنا نقل و کلمه‌های دشوار یک به
یک معنی و شرح و بیان شده است.

فهرستهای متعددی که در پایان آمده است
مخصوصاً فهرست کلمات و اصطلاحات برای

رادفر، ابوالقاسم

حافظ پژوهان و حافظ پژوهی. تهران.
نشر گستره. ۱۳۹۸-وزیری. ۴۲۹
ص (۳۸۵۰ ریان)

کتابشناسی حافظ است با این نام که تا با
کتابشناسی حافظ مهرداد نیکتام که چندی پیش نشر
شد متفاوت باشد.

این کتابشناسی حاوی معرفی‌های دقیقی حافظ
پژوهان ایرانی و خارجی، مقالات (۵۰۱ عنوان)،
فصلهایی از یک مجموعه کتاب (۴۶۲ عنوان)،
کتابهای مستقل (۱۳۸ کتاب)، نسخه‌های خطی
دیوان (۳۰۵ نسخه)، دیوانها و غزلیات و کلیات
چاپی (۲۲۵ تا) - خلاصه و گزیده و منتخبات
(۴۲)، گزیده‌ای از شروح حافظ (۲۰۳)
کتاب، واژه‌نامه‌ها و اصطلاحات (۳۸)،
ترجمه‌های حافظ (۱۱۵)، تحقیقات به زبانهای
بیگانه (۵۸۱) است.

جمعاً ۲۹۱۳ عنوان را در بر دارد.

سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر

سیمای دو زن، تلخیص و شرحی از
«خسرو و شیرین» و «لیلی و
مجنون» نظامی گنجوی. تهران. نشر
نو. ۱۳۹۷-وزیری. ۱۹۵ ص
(۱۵۰۰ ریان)

سعیدی سیرجانی تلخیص دو منظومه نظامی را
برای تدریس در رشته ادبیات انجام داده و فرصتی
یافته است که ضمن توضیح و تبیین مطالب میان
لیلی و شیرین سنجشهای دلچسب بنماید و حالات
این دو زن را در برابر عاشق (یا دو مدعی) نیکو
بنمایاند. قلم شیرین و استوار و روان سعیدی

سیرجانی درین کتاب خواننده را یکسره با خود می کشد تا به پایان صفحات.

شفیعی کدکنی، محمدرضا

شاعر آینده، بررسی سبک هندی و شعر بیدل - چاپ دوم - تهران - انتشارات آگام - ۱۳۶۸ - رقمی - ۳۳۸ ص (۱۶۰۰ ریال)

آنچه شفعی کدکنی در تحلیل و نقد ادبی و شناخت شعر فارسی عرضه می کند سنجیده، خواننده و پر از ترجمه‌هایی است و این مجموعه هم از همین خصائص پر بهره است. عناوین مقالات مندرج در آن چنین است: بیدل، دهلوی - نقد بیدل - سبک‌شناسی شعر بیدل - مصراع: دریچه‌آشنایی با بیدل - بیدل و بیدل گریبان - حافظ و بیدل در محیط ادبی ماوراءالنهر قرن نوزدهم.

شفعی کدکنی از میان دیوان «تللیار» بیدل ۲۸۲ غزل را که گویای زبان و اندیشه او است بیرون کشیده و بهترین ابیات آن غزلها را به چاپ رسانیده است، به تفصیل چند رباعی - فرهنگ نامیها در پایان راهنمای کوچک خوبی است برای تنظیم بهترین فرهنگ بطور کلی برای شعر فارسی.

صفا، ذبیح‌الله

تاریخ ادبیات ایران، جلد اول (خلاصه جلد اول و دوم تاریخ ادبیات در ایران) - چاپ پنجم - تهران - انتشارات ققنوس - ۱۳۶۸ - وزیری - ۴۱۵ ص (۱۶۰۰ ریال)

صفا، ذبیح‌الله

مختصری در تاریخ تحول نظم و نشر

فاوسی، چاپ سیزدهم - تهران - انتشارات ققنوس - ۱۳۶۸ - وزیری - ۱۰۴ ص (۵۵ تومان)

طباطبائی، بدرالسادات

گلچین شعر عرفانی - تهران - انتشارات هیرمند - ۱۳۶۸ - رقمی - ۱۱۶ ص
گزیده چند شعر از چند شاعر عارف ایران است با ترجمه انگلیسی آنها از گرد آورنده که خود به انگلیسی هم شعر می گوید و چند نمونه از شعر انگلیسی خود را بدان ضمیمه کرده است.

کزازی، جلال‌الدین

در دریای دری - تهران - نشر مرکز - ۱۳۶۸ - رقمی - ۳۳۷ ص (۱۵۰ تومان)

دیباچه کتاب درباره آفرینش هنری و چشم انداختن بر ادب پارسی است و سراسر قطعاتی دلاویز و خواننده در سباحت ادبی.

در دریای دری قصیده‌ای است بلند در معرفی شماری زبان فارسی و در حقیقت تاریخ ادبی کوتاهی است در جامه چامه، ترین شمار: شاید از استاد توسم یاد کرد

آنکه طبعش شاعری را یآوری است...

زبان پس ایرج آنکه در بستان ذوق

بوی برده شعرش از سبیری است

از بهار آن گلشن جاوید شعر

گلشنی کو دور از بر پژموری است

یاد پروین کن که بر چرخ ادب

همچو پرویش همواره تیزی است

هست ایران سرزمین شعر تر

در جهانش نین سبب ناماوری است

کزازی پس ترین قصیده درباره هر یک از شاعرانی که نامشان در قصیده آمده است گزاردنی می آورد.

هروی، حسینعلی

مقالات حافظ. به کوشش عنایت‌الله

مجیدی، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۸.

وزیری، ۶۴۲ ص.

مجموعه دهنده و خواننده است و اگر نامش

«مقالات درباره حافظ» بود خواننده بهتر درمی‌یافت

که محتوای کتاب چیست و قیاس با مقالات شمس

نکند.

بهر تقدیر درین مجموعه بیست و دو مقاله از

هروی و چند نامه و توضیح از دیگران درباره آن

مقاله‌ها آمده است و همه نوشته‌های موثر و پر

نکته‌ای است که از هروی در مجله‌ها و نشریه‌ها

پیش ازین به چاپ رسیده بود و بیش از نخستین

انتقادی که او از حافظ چاپ فرزاد کرد تا آخرین

نوشته‌ای که در سال ۱۳۶۷ از او در حافظ شناسی

چاپ شده است.

کوشش عنایت‌الله مجیدی را باید لرح گزارد

که هر چند یکبار چنین مجموعه‌های ملتنی و

خواننده را به گنجینه زبان پارسی می‌افزاید.

متون فارسی

اشنوی، تاج‌الدین

مجموعه آثار فارسی، به مقدمه و

تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی،

تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۸.

وزیری، ۲۱۳ ص (زبان و فرهنگ

ایران، ۱۱۳)

نجیب مایل هروی یکی دیگر از مجموعه‌های

تصوف را که آثار تاج‌الدین اشنوی عارف قرن ششم

و هفتم هجری است با مقدمه‌ای مبسوط در احوال و

آثار اشنوی و مجموعه حاضر منتشر ساخت.

این مجموعه حاوی غایه الامکان فی درایه

المکان (که به عین القضاة منسوب شده بود) و

اشعار بلرمانده از اشنوی و متن پاسخ به چند پرسش

است.

در پایان نصوص شناخته در معرفت زمان و

مکان از مستملی بخاری و روزبهان و ابن فارس و

بلبا الفضل و اسفرائینی و فضل‌الله حمدانی و

علاء‌الدوله سمنانی و محمد پارسا نقل شده است تا

متن غایه الامکان بهتر فهمیده شود.

پیش ازین آقای قاسم انصاری مقاله‌ای تحت

عنوان «تاج‌الدین اشنوی ترجمه نوشته‌های ترو» در

مجله آینده ۹ (۱۳۶۲): ۷۷۰-۷۸۰ حاوی

پاسخ پرسش‌ها چاپ شده بود.

اوپانیشاد

ترجمه محمد داراشکوه از متن

سانسکریت، با مقدمه و حواشی و

تعلیقات و لغتنامه و اعلام به سعی و

اهتمام دکتر تاراچند و دکتر

محمدرضا جلالی نائینی، چاپ سوم با

تجدیدنظر و اضافات، تهران،

انتشارات علمی، ۱۳۶۸، دو جلد

(۷۷۸ + ۶۰ ص انگلیسی)

(۶۰۰ تومان)

۲۷۶ صفحه مقدمه جلالی نائینی است درباره

ایمان هند و اهمیت کتاب اوپانیشاد و رساله مفصل

او درباره حیات و آثار داراشکوه، پس از آن مقدمه

دیگری است درباره ودا و اوپانیشاد و ترجمه‌های

آن از دکتر تاراچند.

ترجمه فارسی داراشکوه سر اکبر نام دارد و

نخستین بار که توسط جلالی نائینی منتشر شد با نام

«سراکیر» به چاپ رسیده است.

جویی، عزیزالله

خلاصه خمسة حکیم نظامی گنجوی،

تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

وزیری، ۲۰۱ ص (۶۰۰ ریال)

است.

دقیقی طوسی

دیوان دقیقی طوسی به انضمام فرهنگ
بسامدی، به اهتمام دکتر محمد جواد
شریعت، تهران- انتشارات اساطیر،
۱۳۶۸، وزیری، ۵۳۴ ص

۴۳ صفحه مقدمه است و صفحات ۱۷ تا
۱۱۸ اشعار دقیقی (۱۳۷۷ بیت) و صفحات
۱۲۱ تا ۲۶۰ حواشی توضیحی ابیات و صفحه
۲۶۳ تا ۴۹۰ فرهنگ واژهما و ۴۹۱ تا ۵۲۰
فرهنگ بسامدی؛ و (حرف ربط) ۶۶۰ بزر، فر
۶۰۸ بزر، را ۳۴۲ بزر، بودن ۳۲۷ بزر، آن
۳۰۸ بزر، بر ۲۴۶ بزر...

سراج‌الدین قمری آملی

دیوان، به اهتمام بدایله شکری،
تهران- انتشارات صعبین- ۱۳۶۸،
وزیری، ۶۷۱ ص (۳۲۰۰ ریال)

سعدالدین وراونی

مرزبان نامه، با مقابله و تصحیح و
تجشیه محمد روشن، چاپ دوم با
اصلاحات و اضافات همراه با معانی
آیات و ابیات و واژهها، تهران، نشر
نو، ۱۳۶۷، وزیری، دو جلد (۳۵
+ ۱۱۴۵ ص)، ۵۴۰۰ ریال.

صحیح گرامی همین چاپ شرح و توضیح
آیمهای قرآنی و احادیث و عبرتها و اشعار تازی و
آوردن معانی واژهها و ترکیبات تازگیهای انبی بر
کلمه پیشین خود وارد ساخته و نیز فر یادداشت‌های
محمدرضا جعفری همین چاپ بهره‌وری جسته است.
فهرست لغات و ترکیبات با معانی هر یک فر
صفحه ۹۱۵ تا ۱۱۱۰ خود فرهنگ کوچکی

سمعانی، شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد

روح الاذواج فی شرح اسماء الملک
الفتاح، به تصحیح و توضیح نجیب
مایل هروی، تهران، شرکت انتشارات
علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، وزیری،
۱۱۹ + ۹۱۷ ص (۴۹۰ تومان).

نویافته (۴۸۷-۵۳۱)، فر عرفایی است که
این متن شیوا و عرفانه را در باب هفتاد و چهار نام
مخداوند با تأویلات شیرین عرفانی به رشته تحریر
کشیده است.

این متن مهم تاکنون چاپ نشده بود و سزاوار
بود که به چاپ برسد و اینکه با ترتیب پستی‌پدی
براساس پنج نسخه که آقدم آنها مورخ ۷۳۵
هجری است با فهرس متعدد و ضروری به دسترس
رسیده است.

زبان متن شیوا و استوار و دلکش است.

فهرس مفیدی که برای آن تهیه شده فر وسایل
خوب برای مطالعه کتب است.

فروغی بسطامی

مجموعه کامل غزل‌های فروغی
بسطامی، به خط حسن سخاوت، با
مقدمه عبدالرفیع حقیقت (رفیع)،
تهران، شرکت هولفان و مترجمان
ایران، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۲۳ ص،
(۳۰۰۰ ریال)

تاکنون دیوان فروغی بسطامی بدین زیبایی و
خطی بدین خوشی نشر نشده بود. انتشار دواوین
شاعرانی که قبول عامه دارند بدین صورت کاری
شایسته است.

حسن ذوق آقایی حقیقت قابل تقدیر است.

و مولود را از هم جدا کند و به خوبی به تبیین و توضیح هر يك بپردازد.

فردوسی

سرامی، قدمعلی

از رنگ گل تا رنج خار - شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۸. وزیرى. ۱۰۸۷ ص (۷۵) تومان

فصل اول: شکل‌شناسی -

فصل دوم: داستان و غیر داستان در شاهنامه
فصل سوم: طبقه‌بندی داستانهای شاهنامه (اساطیری، پهلوانی، تاریخی، عامیانه، دسی، عاشقانه، شاعرانه، عرفانه و جز اینها) -
فصل چهارم: نگاهی به شاهنامه به عنوان يك داستان بزرگ -

فصل پنجم: مقدمه شاهنامه و مقدمات داستانی آن -

فصل ششم: درخت و داستان -

فصل هفتم: هنر پرداخت داستانهای مکرر -

فصل هشتم: گفتار در داستانهای شاهنامه -

فصل نهم: کردار در داستانهای شاهنامه (هفتاد و نه گونه) - مابعدالطبیعه و کردارهای ما بعدالطبیعی و شگفتی‌بینی.

فصل دهم: پندارهای داستانها -

فصل یازدهم: قهرمانان -

فصل دوازدهم: زمان و مکان -

فصل سیزدهم: منطق داستانها -

فصل چهاردهم: شگردهای داستان‌پردازی

فصل پانزدهم: سمبولیسم در داستانهای شاهنامه

فصل شانزدهم: هفت‌خوانها و هفت‌خوانها.

نقل فهرست فصول کتاب حکایت است از دقتی که مؤلف در جداسازی مطالب و نکات شاهنامه به کار بسته و توانسته است در هر قسمت موضوعات

یغمائی، اقبال

ز گفتار دهقان. شاهنامه فردوسی به نظم و نشر. تهران. انتشارات توس.

۱۳۶۸. وزیرى. ۶۷۹ ص

بیگمان بهترین گزیده نظم و نثری است از شاهنامه. اقبال یغمائی همین کار خوبی را به کار بسته و دانسته است که از هر داستان و واقعه چه مقدار بیت را نگاه دارد و کجای داستان را به نثر خویش بیاراید.

ادبیات معاصر

احمدی، مسعود

قرار ملاقات. مجموعه شعر. تهران.

۱۳۶۸. رقمسی. ۱۲۷ ص (۶۰

تومان)

نمونه آورده می‌شود:

- برف می‌آید

و می‌پوشاند:

جای پای آسمان و رد چرخها را

من می‌متم و برهنی سپید و عولی سیاه

واپس می‌نگرم هیچ

هردنگ نمی‌کنم هرگز

شاهان را می‌دهم قرچنگال مرگ

و بر لاییدن سنگلی که می‌دود از دوردست تا به من

رفتن را آغز می‌کنم به شتاب

برف می‌آید

و می‌پوشاند مرگ را

از پی من.

اوجی، منصور

حالی است مرا... دوست و پنجاه و
 دو رهاهی در عشق و مدح عشق.
 شیراز. انتشارات نوید- ۱۳۶۸.
 رفعی- ۱۴۰ ص (۸۸ تومان)
 اوجی از سرایندهگان نامور شیرازست. در
 مجموعههایی که پیش از این از او دیده‌ایم بیشتر
 سرودههایی سبک نو چاپ شده است. اما مجموعه
 حالی است مرا سراسر رباعیهای دلپذیر و پر سوز
 اوست که سرآغاز همه آنها «حالی است مرا» و
 سه نمونه را از آن می‌آوریم و در همین شماره
 بخشی از نامهٔ جمالزاده را که دربارهٔ همین مجموعه
 است چاپ کردیم.

□ حالی است مرا که بی سبب
 می‌سوزم
 هر لحظه به صبح و ظهر و شب
 می‌سوزم
 جز عشق چه هست نام این حس
 غریب

کاینگونه عجیب در هجب می‌سوزم
 □ حالی است مرا که اوج سرفستی
 ماست
 راهی به رهایی و ره رستی ماست
 پایان برونشدهی چنین تا بر دوست
 خود نیستی آنچه، لیکه خود هستی
 ماست

□ حالی است مرا که طرفه باغی
 دارم
 در ظلمت شام خود چراغی دارم
 این باغ و چراغم از کجا حاصل
 شد
 از هر که بجز دوست، فراغی دارم

ایزدی، یوسف

بازی شوق و درد. مجموعه ۲۰۶

شعر. تهران. ۱۳۶۸. رفعی- ۱۱۷

ص (۷۰ تومان)

از سراسر کلمات مجموعهٔ این اشعار بوی
 «غم» می‌آید. نمونه‌هایی آورده می‌شود:
 - - زندگی همچو شورخاری دان
 که گیاهی نروید از بین آن
 - - جز سیاهی چه آید از گردون
 آه فرین روزگار بوقلمون
 - - ای جهان درخیز و دل سوزی
 کام دل تو تر هیچ کس نبرد
 هر تو پرواز بود هراسی نیست
 در تو راحت، پرندهای نبرد
 - - زندگی لفظها برآید داشت
 حالیا دروغی است سوزنده
 اشک و تنهایی و جداییها
 شد به جای تخرج و خنده
 - - چاره دیگر برون شد از دستم
 بود از طاقتم برون غم من

جزایری، پروین

از بهناروان، مجموعهٔ شعر
 (۱۳۵۷-۱۳۶۲). تهران. کتاب
 بهناز. ۱۳۶۸. رفعی- ۱۲۲ ص
 (۷۲۰ ریال)

نمونه را نقل می‌شود:

سیم خرم و نوازشگر بهاران را
 هوای پاک و پر از عطر کوهستان را
 نوید و سوسنهای شکنج جان را
 و مهریانی. این دلنهای بهاران را
 به یمن آینه‌ای لحظه‌های دیدلرت
 ز قاب پنجرهٔ عمر خویش می‌بینم
 اگرچه برف در آن سوی پنجره جلری است
 و زخم ضربت شلاق سرد دی کتری است
 ولی چه بینم

-- غم بزرگ حلم را شراب بی اثرست
که آتش آتش عشق است و آب بی اثرست

که سردار عشق، این شعله
برای فتح زمستان میبام راهی است.

گوناگون

خزائی، محمد

کیمیای نقش، مجموعه آثار طراحی
اساتید بزرگ نقاشی ایران و بررسی
مکاتب نقاشی از مغول تا آخر
صفوی، تهران، سازمان تبلیغات
اسلامی، ۱۳۶۸، خشتی، ۴۵۵ ص
(۲۲۰۰ ریال)

صافی، قاسم

از چاپخانه تا کتابخانه، چاپ دوم با
تجدیدنظر ۱۳۶۸، وزیری، ۲۵۴ +
۷۲ ص (۹۰۰ ریال)

قرلباش، حمید (و) فرهاد ابوالضیاء

الغیای کالبد خانه سنتی یزد، تهران،
مرکز مدارک اقتصادی، اجتماعی و
انتشارات سازمان برنامه و بودجه،
۱۳۶۴، خشتی، ۱۱۹ ص.

کوشیار گیلانی

اصول حساب هندی (ترجمه فارسی و
متن عربی)، ترجمه محمد باقری،
تهران، شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۶، وزیری، ۹۹ ص

مترجم در احوال و آثار کوشیار گیلانی
پژوهش بسیار کرده و جای خوشوقتی است که به
انتشار آنها آغاز نهاده است. انتشار این کتاب نوید
آن است که دیگر کارهای کوشیار هم به همین
بخت و خوبی انتشار یابد.

جزایری، پروین

در باغ خاطرها، مجموعه شعر ۱۳۴۷
- ۱۳۵۷، تهران، انتشارات طلایه،
۱۳۶۸، رفعی، ۱۶۱ ص.

شکوهری، غلامحسین

مبانی و اصول آموزش و پرورش،
مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات
آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، وزیری،
۲۵۳ ص (۱۰۰۰ ریال)

حلای این فصول است: معنی و مفهوم تربیت
- ضرورت و امکان تربیت آسمی - مبانی آموزش
و پرورش - اصول آموزش و پرورش، حل
تناقضات تربیتی.

عاطفی کرمانشاهی، اسدالله

به اهتمام جلیل وفا فریسی زاده
کرمانشاهی، خط بهزاد شاکری،
تهران، ۱۳۶۷، رفعی، حدود صد
صفحه، (۷۰۰ ریال)

این جزوه به یاد هفتادمین سال علموشی شاعر
منتشر شده است. نمونه‌ای از امیات شاعر آورده
می‌شود:

-- گم کنم خود را که او را جستام
آرزوی آرزو را جستام

عندما ظلم به لهای سکوت

گریه‌های گفتگو را جستام

- شوقم سری به چتر برهان نبرده است

توفان خطی ز منطق عرفان نبرده است

عاشق به غیر شوق نمی‌هم لژین سراب

هرگز به شفته سیئه عطشان نبرده است

کیانی، مجید

هفت دستگاه موسیقی ایران. تهران. ۱۳۶۸.
وزیری. ۲۲۱ ص
مباحث عمده این کتاب کلاً علمی و دقیق
عبارت است از بخش اول: نظری اجسامی به موقیعت
کنونی موسیقی سنتی ایران - دستگاهها و آوازهها
- نغمات دستگاهها - موسیقی سازی ردیف -
سازهای موسیقی سنتی ردیف - بخش دوم:
موسیقی کنون ایران - گردش ملودی - وزن -
تزیین و تکرار.
درباره این کتاب اسیدولریم بحثی به قلم
ساحب اطلاعاتی بنا در مجله بیاورم.

لور، رابرت

هنرمند مقدس، فلسفه و تزیین، ترجمه
هایده معیری. تهران. مؤسسه مطالعات
و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸. وزیری.
۲۲۴ ص (۹۰۰ ریال)
مؤلف نقلی و مجسمه‌ساز آمریکایی است که
در استرالیا زندگی می‌کند و کتابش تقسیم و انسجام
و مسائل تفاوت و تناسب را در هنر در بر دارد و
مطالبی است که به کمال نقاشان و مجسمه‌سازان
می‌آید.

ورجاونده، پرویز

پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت
فرهنگی. تهران. شرکت انتشار.
۱۳۶۸. رقی. ۱۷۲ ص.
سای این عنوان اصلی: فرهنگ و استعمال
و گفته‌های چند دربارهٔ واژه فرهنگ - دیدگاه علمی
و جهان فرهنگ مشرق زمین و غرب - نکیه بر
حیثیت - فرهنگ و توسعه

ابوالقاسم تفضلی. تهران. ۱۳۶۸.

رقی. ۹۵ ص (۷۵۰ ریال)

در سه گفتگوست: صلقت و ایمان و کیل -
نقش و کیل دادگستری در دادگاههای حقوقی -
نقش و کیل دادگستری در دادگاههای جزائی.

همایونی، صادق

تجزیه در ایران. شیراز. انتشارات
نویسند. ۱۳۶۸. وزیری. ۸۱۸ ص
(۴۰۰ تومان)

سالهای درازست که صادق همایونی در
زمینهای مختلف فرهنگ عامه و در آن شمار
دربارهٔ تجزیه به گردآوری اطلاعات و بررسی و
پژوهش آنها مشغول است و پس از چند کتاب
خوب که از دیپلیم (مقصد سروستان) اینک،
«تجزیه در ایران» به دستمان رسیده است.
بخش اول با نام تجزیه و تریخ کلیاتی است
درباره تریخ تجزیه و اجرای آن در دوره‌های
مختلف

بخش دوم سخنانی است درباره تجزیه و عناصر
سازنده و پرورندهٔ آن و ویژگیهایی که در تجزیه
ایران هست و پیوند آن اسطوره‌های تریخی ایران
بخش سوم بررسی تجزیه‌هاست (از جمله
فرهنگ و اصطلاحات و اسامی در تجزیه‌ها)

بخش چهارم تجزیه‌ها و ترتیب و وسایل
آنهاست.

بخش پنجم متن هفت تجزیه است.
بخش ششم تجزیه قاسم است و تحلیل و تجزیه
آن.

آستان قدس رضوی

هامن، ژاک

دفاع از وکیل مدافع. ترجمه
آهی، حسین

مجله‌ها و نشریه‌ها به چاپ رسیده بود و درین کتاب به تناسب مطالب در سه بخش تنظیم و ترویج شده است.

رشیدووه، پی - نر

سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق (میان سالهای ۱۲۵۸ و ۱۳۳۵ میلادی). ترجمه اسدالله آزاد. مشهد. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۶۸. وزیری. ۳۳۳ ص (۱۲۵۰ ریال).

رساله دکتری است از دانشگاه پونا. ترجمه‌ای دکتر آزاد به فارسی روان و استوار و خوش‌بین است و اگر در نقل بعضی از اسامی خاص اشتباهاتی چون شجره‌الاتراک / شجره‌الاتراک، شهر صلح / دارالاسلام، مکدیسی / مقدیسی، نیگوداریان / نکوداریان، قتیبه‌العجم / قطیبه‌العجم، قطر بول / قطر بل، سعدالدولتین الصفی / ... صفی‌الدوله دیده می‌شود به سادگی در جاهای دیگر اصلاح پذیرست. آوردن نامهای تهران، پاریس، بغداد و دیگر شهرهایی که محل چاپ کتابها است در فهرست اعلام غیر ضروری است. لاین لیل‌الحق همان لیل عبدالله است. تامرا و تمرا یکی است و این نکته‌ها که در فهرست دیده می‌شود حکایت از آن دارد که فهرست را مترجم دانشمند متخصص کتابداری خود تهیه نکرده است.

حق آن بود که تمام سنوات میلادی به سالهای هجری برگردانیده شده بود تا خواننده ایرانی آشنا با تواریخ هجری در میان متن گنج و گنگ نشود و این گونه کارها را باید مؤسسه انتشاراتی خود عهده‌دار می‌شد.

شاکری، رمضانعلی

گنج هزارساله. کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

نژاد پرستی و آپارتاید در افریقای جنوبی و نامیبیا - مشهد. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۶۸. وزیری. ۱۶۲ ص.

اردلان جوان، علی

تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی. مشهد. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۶۷. وزیری. ۳۵۸ ص. (۱۲۰۰ ریال)

کتاب تحقیقی و مفیدی است حاوی: عناصر خیال شاعرانه خاقانی (تشبیه، تمثیل، استعاره، کنایه) - اسطوره‌ها در اشعار خاقانی - روایتهای تاریخی در اشعار خاقانی - روایتهای منعی

اشرف‌زاده، رضا

فرهنگ نواد لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری. مشهد. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۶۷. وزیری. ۶۶۲ ص. (۱۸۰ تومان)

فهرستی مفید الفبائی است از لغات و تعبیرات و ترکیبات نادر و قابل توجهی که عطار در آثارش آورده. مؤلف فاضل برای هر مورد، شعری به شاهد آورده و کلمه را معنی کرده است.

حائری، عبدالهادی

ایران و جهان اسلام. پژوهشهایی تاریخی پیرامون چهارها، اندیشه‌ها و جنبشها. مشهد. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۶۸. وزیری ص (۱۱۵۰ ریال)

مجموعه‌ای است از هفت مقاله نویسنده که در

۱۳۶۸. وزیری. ۲۷۴ ص.

مجموعه پر اطلاعاتی است در تاریخ کتابخانه و معرفی نقایس از آنجا و نمونه‌های عکسی از آن نقایس.

تاریخی و همیشگی دارد.

انتشارات پاژنگ

از انتشارات پاژنگ آنها که به دفتر مجله رسیده است.

برومند سعید جواد

انگشتری جمشید. تهران. پاژنگ.

۱۳۶۸. وزیرسری. ۲۰۶ ص (۷۵

نومان).

ترین رساله قصصها و روایتهای شعری و نثری مختلفی که درباره انگشتری جمشید و داستان سلیمان و بلقیس و ملوک جم و ملک سلیمان و سیاحت جنی آنها در مشون آمده است استخراج و توضیح و تبیین شده است.

برومند سعید جواد

حافظ و جام جم. تهران. پاژنگ.

۱۳۶۷. وزیرسری. ۲۰۷ ص (۶۰۰

ریال)

جام جم و جام کیسرو و اهانت خط جام و آئینه سکنگر و آب حیات از موضوعاتی است که در اشعار مرفقی و عشقی و توقی فارسی مکرر استعمال شده است و مفاهیم پیچیده و گاه مغلوب بهم پیدا کرده است. مؤلف همین رساله کوشیده است شواهد شعری مختلف را استخراج کند و مخصوصاً توجه‌اش به اشعار است از حافظ که این اصطلاحات در آنها وجود دارد.

حافظ شناسی

جلد دهم. به کوشش سعید نیاز

کرماتی. تهران. پاژنگ. ۱۳۶۸.

وزیری. ۲۶۰ ص (۷۵۰ ریال)

ششزده مقاله همین مجموعه از نیاز کرماتی -

گذار، آندره (و دیگران)

آثار ایران (۳). ترجمه ابوالحسن

سروقد مقدم. مشهد. بنیاد پژوهشهای

اسلامی آستان قدس رضوی. ۱۳۶۷.

وزیری. ۲۴۰ ص (۱۳۰۰ ریال).

درباره مجلدات اول و دوم این ترجمه گفتیم که برگردان بسیاری از آنها نادرست است و انتظار می‌رفت که بنیاد پژوهشهای اسلامی مراقبت بیشتری در ویراستاری و وظیفه مؤسسه است می‌کرد. ورنه هر مترجم اگر متخصص در موضوع نباشد چنین اشتباهاتی روی می‌آورد. از آن جمله است این موارد که به تورات دیده شد. شکل درست داخل پراستر گفته می‌شود.

رشکسر (رشسوار) ص ۹۶ - السبح

(الهاک) ص ۱۳۱ - کوسور (کوسر =

کمر) ص ۱۳۷ - ملثیز (مشیز) ص ۱۲۵

- جباله (جلیه) ص ۱۲۵.

هک گرگر، سی. ام.

شرح سفری به ایالت خراسان و شمال

غربی افغانستان در ۱۸۷۵. جلد

دوم. ترجمه اسفاله توکلی طبری.

مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس

رضوی. ۱۳۶۸. وزیرسری. ۲۹۴ ص

(۱۲۰۰ ریال)

از سفرنامه‌های خواندنی و معتبر دوره قاجاری و اطلاعاتی که در آن مندرج است برای پی بردن به مقاصد سیاسی روسها در قلمرو خراسان جنبه

صرف تا مرتبه عامه خوانی).

نظر ناصر نجفی همین بوده است که چهره امیرکبیر را در زبان و ترکیبی عرضه دارد که خواننده آسان خوان به دلنیری آن را بخواند.

۲) حجاب و کشف حجاب در ایران، نویسنده فاطمه استاد ملکه.

تهران. ۱۳۶۸. وزیر. ۱۸۴ ص

(۵۵۰ ریال)

اصل کتاب به زبان فرانسه برای اخذ درجه دکتری تألیف شده است. مؤلف تاریخچه کشف حجاب را بر گفته و در پایان می گوید « معتقدیم که مسئله حجاب را باید در یک مجموعه مستقلی به پیغام اسلام ایرانی مورد مطالعه قرار دهیم ».

کتابسرا

۱) منزل به منزل: نوشته آبی اونو.

ترجمه صفیه روحی. تهران. ۱۳۶۸.

رقم. ۷۷ ص (۶۰۰ ریال)

۲) زنان گمشدگان: نوشته آریل

دورفمن، ترجمه احمد گلشیری.

تهران. ۱۳۶۸. رقم. ۲۱۰ ص

(۱۰۰۰ ریال)

هر دو خواننی است.

دکتر محمد امین ریاحی - دکتر ضیاءالدین سجادی

- کوکب صفاری - ایرج افشار - دکتر مهدی

پرهام - بهاءالدین خرمشاهی - جلال الدین کزازی

فضل الله رضا - جلال خالقی مطلق - محمود وکن

- جمشید سروشیار - محمدعلی زبانی - دکتر

لیوافضل مصفا - دکتر مهدی فرخشان - حسین

صمدی چاپ شده است.

ذوقی، ایرج

ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ

جهانی دوم. پژوهشی درباره

امپریالیسم. تهران. شرکت انتشاراتی

پازنگ. ۱۳۶۷. وزیر. ۴۱۹ ص.

(۱۸۰۰ ریال)

کتاب معتبر خوانندی است درباره جریانهای

سیاسی و تاریخی ایران از هجوم قوای سه گانه به

ایران و وقایع آذربایجان و مقدمات حوادثی که

منجر به نفوذ سیاسی آمریکا در ایران شد.

سراسر کتاب بیشتر مبتنی است بر اسناد

موجود در آرشیوهای انگلستان که درین دهه اخیر

پژوهش آنها آزاد اعلام شده است.

مؤلف جلد دیگری در همین موضوع در دست

تألیف دارد و آن مربوط می شود به سیاست قدرتهای

بزرگ در جنگ بین المللی اول.

انتشارات عطائی

۱) چهره امیر: نوشته ناصر نجفی.

تهران. ۱۳۶۸. وزیر. ۳۳۶ ص

(۲۰۰۰ ریال)

کتابی است در تاریخ زندگی میرزا تقی خان

امیرکبیر. تردید نیست که درباره مردانی ازین

دست هرچه کتاب منتشر شود کم است و باید

کتابها در سطوح مختلف باشد (از مرحله تحقیقی

سازمان میراث فرهنگی کشور

۱- گلستان خیابان. به مناسبت

بزرگداشت حافظ. تهران. ۱۳۶۷.

خشتی بزرگ. ۱۳۹ ص.

مجموعه ای است زیبا، خوش طرح از عکس و

شرح کوچک اشیا مختلف (کتاب، قطعه، کتیبه،

زبان تاریخ ایران عرضه کرده است. اهمیت کار فلور در تزکی منلیح و مأخذی است که در آرشیه‌های هلند فراچنگ آورده و روشنی تازه‌ای به مطالب تاریخی عصر صفوی و نادری انداخته.

چون مترجم با وقوف کامل به اهمیت خدمت سیاسی نادرشاه در حفظ مرزهای ایران عیارتی در مقدمه آورده است ما هم آن را برای دوستداران آثار کزسیسی ایران (در هر عصر و عهدی) نقل می‌کنیم:

«نادر بیگمان در طول تاریخ پرفراز و نشیب ایران زمین یکی از مردانی است که وجوش برای حفظ استقلال کشور و نیز اعاده حیثیت و شرف و آبروی ملت ایران سخت ضرور و بهنگام و به منزله موهبت و نجات دهنده‌ای بوده است در زمانی سخت تلویک که ایران در شرف اضمحلال قطعی بوده و بخشهای مهمی از این سرزمین لرجمند یا عضوهای مام میهن گشتی از پیکر آن جدا شده و به فساد گراییده...»

نقی‌زاده، صفدر (و) اصغر الهی:

داستانهای کوتاه ایران و جهان، (۱) - تهران. انتشارات توس، ۱۳۶۸. رقیص. ۲۹۳ ص

مجموعه‌ای است تفرقه که ترکیب نخستین مجلد آن نوید خوبی و ساندگاری آن را می‌دهد. درین دفتر سیزده داستان کوتاه، دوازده نوشته ایرانی، مندرج است و نه داستان از نه نویسنده آلمانی، امریکایی، لهستانی، آرژانتینی، مکزیکی و ایتالیایی.

صفدر تقی‌زاده در برگزیدن آثار ادبی ازین نوع همیشه دلاوی فوق و سلیقه قابل تحسین بوده است و همین بهترین اطمینان است برای خریدار چنین مجموعه‌ای.

ظروف، کاشی و جز اینها). منظور آن بوده است که تصویر اشیایی که هم‌عصر زندگی حافظ است درین مجموعه بیاید و علاقه‌مندان دریابند که هنر در دوره حافظ چه وضعی داشته است. البته قسمتی از اشیاء (کتاب، قالیچه و جز اینها) مربوط به قرون بعدست ولی چون به شعر حافظ مزین بوده است ازین مجموعه آورده‌اند.

۲- شیشه - مجموعه مرز بازرگان به کوشش علی اکبرزاده کرد مهبینی. تهران - مؤسسه ملی ایران - مهرماه ۱۳۶۷ - وزیری بزرگ. ۱۸۱ ص

تازه‌های انتشارات توس

نظامی گنجوی: شرفنامه. به تصحیح و مقدمه دکتر بهروز ثروتیان - تهران. ۱۳۶۸. وزیری. ۸۵۹ ص

بهروز ثروتیان مردانه دنبال کاری را که آغاز کرد دنبال کرده است و اینک شرفنامه را بر همان اسلوب که اختیار کرده به چاپ رسانید. در آغاز آن مقاله خود را تحت عنوان باز و رمز شرفنامه در پی‌ریخت و فکری نظامی با فردوسی، نقل کرده و سپس متن را بر اساس دوازده نسخه خطی به چاپ رسانیده است. در چاپ این متن از نسخه خطی مورخ ۷۵۱ در کتابخانه حاج حسین آقای نجیولانی استفاده شده.

فلور، ویلم

حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی). ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران. ۱۳۶۸. وزیری. ۲۵۹ ص

مترجم دانشمند کار ترجمه نوشته‌های ویلم فلور را دنبال و این کتاب مفید را به محققان فارسی

کتابهای چاپ خارج

آزمایش، مصطفی

عرفان ایران، خرد ستیز است یا انسان ساز. پاریس - انتشارات بانگ خرویس. ۱۳۶۸. وژیروی، ۱۶۶ ص.
عنوان معجزات: اصالت فرد یا اصالت خرد - از نیهیلیسم تا عرفان - برگردان میان پراگماتیسم و وجدان گرایان - در غنمت و خیانت اهل علم - اسکیزوفرنیها یا دو شخصیتی انسان غربی - ختم مقال - سخن آخر.

از نتیجه سخن او برمی آید: «تنها عامل موثری که می تواند خطر هلاک را از سر حیات و محیط زیست دور کند وجدان بیدار اینهاست. روزگلمرست. بیداری وجدان درگرو گسترش معنویت است... به کربندی عرفان تیررس بینش بشری را از نوک بینی تا قعر وجود گسترش می دهد».

کتاب چاپ پاریس است و با پست رسیده است.

حبیب الله

ذکر جمیع اولیای دهنی. به تصحیح و تعلیقات دکتر شریف حسین قاسمی. با مقدمه شوکت علی خان. توپک (راجستان - هند) ... عربک اند پرشین و سرچ انستی تیوت، ۱۹۸۸. وژیروی، ۳۴۷ ص

مولف از تذکره نویسان قرن دوازدهم هجری است و صاحب چند تألیف و از آن جمله کتاب حاضر که از روی سه نسخه تصحیح و با تعلیقات مفید به چاپ رسیده است.

این کتاب تذکره عرفای ناموری است که در

دهلی زیستند از عهد امیر خسرو تا روزگار مؤلف. مصحح دانشمند با اینکه استاد دانشگاه دهلی است سراسر تعلیقات خود را برین کتاب به زبان فارسی نوشته است به زبان اردو و ازین لحاظ علاقه مندی خود را به زبان فارسی نشان داد.

دو کتاب از محمد نذیر رانجها

۱) بحرالحقیقه: مصنف خواجه احمد غزالی. ترجمه محمد نذیر رانجها، لاهور. عتیق پبلشنگ هاوس، ۱۹۸۹. رقی. ۱۱۱ ص.

ترجمه متن بحرالحقیقه است به اردو ۲) جدید فارسی گرامر - دستور فارسی نوین - لاهور. عتیق پبلشنگ هاوس، ۱۹۸۹ رقی. ۱۸۳ ص
دستور زبان فارسی است به اردو.

عباسی نوشاهی، خضر

فهرست نسخهای خطی فارسی کتابخانه هندود کراچی. اسلام آباد. مرکز تحقیقات فارسی. ۱۹۸۸. وژیروی، ۲۴۷ ص (ش ۱۱۴)

عسکری (عافی)، میرزا آقا

عناصر شعر. آلمان غربی. آبان ۱۳۶۸. رقی. ۸۲ ص.
مباحث آن چنین است: درباره وزن - تصویر کلر پایه شعر امروز - شعر آفرینش دوباره زبان - سلحشمان درونی شعر - قضا در شعر - هنرمندان هر پهل صراط - شعر امروز و ناوری مردم - فروغ فرخزاد و سرزمین فدکوتلغان.

غنی، قاسم

نامهای دکتر قاسم غنی. به کوشش دکتر سیروس غنی و دکتر سید حسن

دبیری نسخ‌نویسی می‌شد و حکم کتاب درسی داشت.

همت آقای کریمزاده که دور از وطن هم به گردآوری اسناد ملی و گنجینه‌های ایرانی مشغولند قابل تقدیرست و بیشتر ازین باب که چنین آثاری را به چاپ هم می‌رسانند و فایده آنچه را خود دارند عام می‌سازند.

محمد ریاضی

ایران مین قومی زبان کی نفاذ کا

مسئله (مشکلات اور حل)، اسلام آباد.

مفترده قومی زبان، ۱۹۸۸، رقمی.

۱۲۸ ص.

باب اول: نفاذ زبان فارسی - باب دوم:

اصالیب زبان (تحریری - دفتری - ساینسی -

فنی - امسی) باب سوم: وضع اصطلاحات - باب

چهارم: فرهنگستان زبان ایران - باب پنجم:

تدریس زبان

نذیر احمد

نقد قاطع برهان مع ضمائم - دہلی.

غالب انستی نیوت - ۱۹۸۵، رقمی.

۴۲۲ ص.

غالب دہلوی کتابی دارد به نام «قاطع

برهان» حاوی بحث درباره کلماتی که در برهان

قاطع نیست و این کتاب از نذیر احمد نقد قاطع

برهان است.

نذیر احمد در پایان ضمائم بر آن افزوده

است: نگاہی بہ سائیر - اتحاد نظر مؤلف برهان

و مؤلف قاطع برهان - نظر غالب دربارهٔ نال

فارسی - تصحیقات لغات فارسی در فرهنگنامه.

کتاب به زبان اردوست و نوزش آن دارد که

سیاحتی از آن به تلخیص به زبان فارسی درآید. نذیر

احمد مصحح فرهنگ آقواس و مدارالاقاضل و

زبان گوینا هر سه در لغت است.

امین، لندن، ۱۹۸۷ (۱۳۶۸).

رقمی - ۴۱۱ ص.

مجموعه‌ای است در دو بخش. بخش اول

نامه‌هایی است که اولین بار نشر می‌شود. پزده نامه

بسیار خواندنی و ضمناً در بعضی موارد و مهم از

نظر اطلاع بر عقاید سیاسی غنی است که به

دوستش عبدالحمین دهقان نوشته بوده است. در

هسین بخش پنج نامه از غنی است به

عباسقلی گلشالیان. بخش دوم نامه‌هایی که قبلاً در

مجموعه‌هایی به چاپ رسیده بوده است؛ به دکتر

محمود افشار، جمالزاده، دهقان، حسین شکوه،

فرخ خراسانی، حسینقلی قزل باغ، محمد

مصلق، علینقی وزیر.

کوشش سیروس غنی در انتشار آثار پدرش در

خور تحسین است.

کریمزاده تبریزی، محمدعلی

اسناد و فرامین منتشر نشدهٔ قاجاری از

دوران فتحعلی شاه قاجار. لندن.

نوروز ۱۳۶۸ - وزیری ۲۹۹ ص.

Unpublished Qajar Documents and Farman from Fathalishah Qajar Period.

آنچه درین مجموعه آمده است چاپ عکسی

نسخه‌ای است خطی که در لندن نصیب آقای

کریمزاده تبریزی شده است و یکسره منشآت میرزا

محمد نائینی متخلص به فروغ است. این منشی شعر

هم نمی‌سرود و در برابر فتحعلی شاه و سپس

محمدشاه از منشیان بود.

نسخه‌های دیگر هم از منشآت او در مسجد

سه‌سالار و در جنگهای دانشگاه و ملی ملک هست.

یک نسخه خوب هم چند سال پیش به دست آقای

باقر ترقی بود و اینک چنانکه تصور می‌کنم در

کتابخانهٔ مرعشی در قم است.

منشآت نشاط و همین فروغ برای آموختن فن

L'Asie Centrale Preislamique.

Bibliographie critique; 1977-1986.

Tehran - Paris. Institut Francais de recherche en Iran. 1988. pp. 178. (Abstracta Iranica, volume fiors serie, 3)

این کتابشناسی دقیق و توضیحی مشخصات ۶۵۲ کتاب و رساله و مقاله را که میان سالهای ۱۹۷۷-۱۹۸۸ دربارهٔ آسیای مرکزی یعنی ماوراءالنهر به زبانهای عمدهٔ جهانی انتشار یافته است در بر دارد.

آهتراکا ایرانیستیکاً راه خوبی برای کتابشناسیهای در همکرد موضوعی یافته است و امیدست بهین ترتیب بتوانند مجلدات مختلفی را منتشر سازند.

Quran, the Final Testament
Authorized English Version.
Translated from the Original by
Rashad Khalifa. Tucson, Islamic
Production. 1989.

این ترجمهٔ جدید از قرآن مجید همراه است با سی و هشت پیوست تلمیحی و توضیحی بر متن و فهرست کلماتی مفید برای پیدا کردن مطالب در متن.

Zerdoun Bat-Yehouda.M.
Les enères nires au Moyes age
Jurgnia 1600. Pain CNRS.1987. 437
pp.

Societas Iranologica Europaea
Transition Periods in Inanian
history. Actes du Symposium de
Fribourg - en - Brisgau (22-24
Mai 1985). Paris, Association pour
L'avancement des etudes

بوستان سعدی

Translated by Zhang Hongnian

پکن (چین). ۱۹۸۹. رقص. ۲۴۶

ص

ترجمهٔ چینی بوستان سعدی نخستین بار توسط استاد فلوسی دان دانشگاه چین (جان هون نین) در پکن انتشار یافته است.

طهماس نامه

تألیف محکم الدوله اعتقاد جنگ
طهماس بیگمخان رومی. به اهتمام
محمد اسلم-لاهور، پنجاب یونیورسیتی.
۱۹۸۶. وزیری. ۳۷۴ ص.

نویسنده از مهاجران روسی است که در لاهور میزیست. این تاریخ شرح قسمتی از جنگهای دورهٔ خاندان شاه و وقایع و حوادث آن روزگار در هندوستان است.

**فهرست نسخه‌های خطی فرهنگستان
تاجیکستان**

ششمین جلد در سال ۱۹۸۸ به معرفی ۴۴۴ نسخه فارسی و ترکی و گلهای عربی در زمینه‌های لغت (۶۶ فرهنگ)، دستور، علوم ادبی، منشیات، پزشکی و داروشناسی، ریاضی، نجوم، هیأت، موسیقی و معارف به قلم مرحوم عبدالغنی میرزایف است.

Amla, S. Hasan
Commercial Arbitration in Islamic
Iranian Law. London. 1988. pp.
504.

Chakeri, Kh.
Republic Orvietote Socialiste de
Perse 1914-1921. Paris 1981.
Grenet, Frantz (et Collaborateurs)

- گرشویچ (انگلیسی) - ژنیو (فرانسه) - نیولی
 (ایتالیا) - گلوتز (سوئیس) - گرنه (فرانسه)
 - ژسلین (فرانسه) - هیتز (آلمان) - گلنس
 (بلژیک) - کلایس (آلمان) - لازار (فرانسه)
 - مانتسوخ (آلمان) - ملیکیان شروانی
 (فرانسه) - روسی (ایتالیا) - شاکد (اورشلیم)
 - واننبرگ (بلژیک) - ورپلین (ایتالیا)
- Iranicnes. 1987. pp. 263 (Studia
 Iranica, Cahier 5).
 متن بیست و چهار خطی است که در مجمع
 علمی فرایبورگ در موضوع دوره‌های تحولی و
 انتقالی تاریخ ایران ایراد شد: سفیران عبرت
 بوده‌اند از دوبروغس (هلند) - کالمیر (آلمان)
 - دوشن‌گیلسن (بلژیک) - امریک (آلمان) -

قابل توجه

برای ایرانیانی که میل دارند دوره مجله آینده را در امریکا و کانادا تجدید کنند.

Village Books and Bindery

Khosrow Afshar; phone 926-8111

2492 Marine Dr., W. Vancouver (V7V 1L1)

Mon - Sat 10-5:30

Persian and Middle Eastern books, and book binding.

توضیحات و اصلاحات شماره‌های سال ۱۳۶۸

صفحه ۶۵۵: بانک ملی در ۱۳۰۷ تأسیس شد نه ۱۳۰۱. (جمال حداد)

صفحه ۷۳۵: نقل به جای درخت خرما درست است. (جمشید صدالت کیش)

آقای محمدحسن رجائی زفرهای نیز همین یادآوری را کرده‌اند. مقصود از نقل و تأیید است.

صفحه ۷۱۷: گیاه مورد بحث در گویش زفره « کاتدول » است.

(محمدحسن رجائی زفرهای)

MUSADDIQ'S



MEMOIRS

The Translators

Professor S.H. Amin and Dr Horma Karouzi

P. O. Box 189
London SW17 0RN
Tel. 01-872 8927

I.B.TAURIS & CO

Publishers

100 Gloucester Avenue
London NW1 6JA
Tel. 01 453 2891 Fax: 01 453 4511
Telex 201507 Ibtatam



IRAN: THE CRISIS OF DEMOCRACY

1941-1953

Asim Azami analyses in detail the period after 1941 when the autocratic old Reza Shah had been forced to abdicate by joint Anglo-Russian pressure. Of his son, the young and inexperienced Mohammed Reza, presided over one of the most turbulent episodes in modern Iranian history, and Azami provides dramatic new detail on the politics, infighting and intrigue which characterised the period. Forces and passions which had been simmering for decades erupted into political activity across a wide spectrum, from the communist left to the religious right.

In IRAN, THE CRISIS OF DEMOCRACY Azami explores the complex factors behind the bewildering succession of events, the increasing instability in the country generally, and the ultimate overthrow of the Nationalist populist Prime Minister Mohammed Musaddiq in the now notorious coup. Azami shows that many factors conspired to prevent the success of parliamentary democracy: among them, the weakness of the cabinet in relation to parliament; the constitutional provision for frequent elections of the monarch; a control of the flow of patronage; the factional behaviour of the elite; not to mention internal social and economic factors, and the developing international situation.

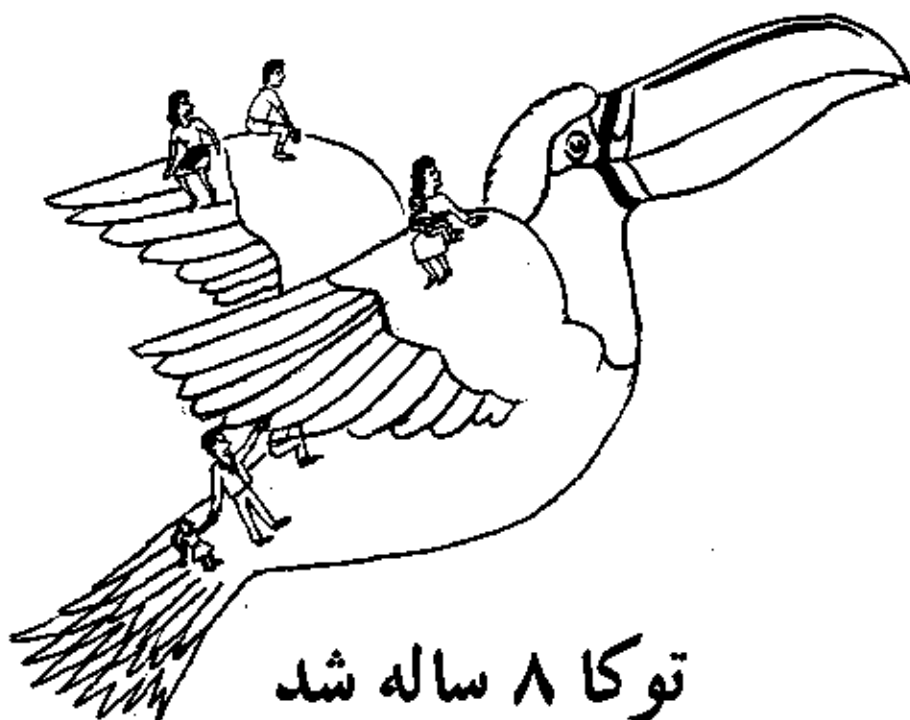
The first detailed study of the period to appear in English, IRAN: THE CRISIS OF DEMOCRACY is unparalleled in the scope of its treatment of this period, a period which has influenced all developments since, not least the anti-western rhetoric of the Khomeini regime today.

FAHRUDDIN AZAMI is a political scientist and a specialist on the history of Iran in the twentieth century. His research for this book was conducted at Oxford University.

IRAN: THE CRISIS OF DEMOCRACY 1941-1953

by Fahrreddin Azami is published by I.B. Tauris on June 25 1989

448pp Price: £29.50



توکا ۸ ساله شد

۸ سال پیش با کوله باری از فرهنگ ایران زمین به خانه شما آمدیم. با شما از همه جا حرف زدیم، قصه گفتیم، شعر خواندیم، مثل های ایرانی را یاد گرفتیم، ترانه های عامیانه را زمزمه کردیم. ۸ سال با تمام غم ها و شادی ها در کنار شما بودیم. خوشحالیم که امروز هشتمین سال توکا را در کنار شما جشن می گیریم، و به شادی روزهای خوب با شما بودن شمع ها را روشن می کنیم. سپاسگزاریم از همه شما که در طول این سالیان با ما بودید، راهنمایی مان کردید، تشویق مان کردید. و با تشکر از همه بچه هایی که توکا را باری دادند، شعر و قصه، نقاشی های زیبایشان را برایمان فرستادند، و با آرزوی موفقیت برای یکایک شما بچه های خوب ایرانی و تمام پدرها و مادرهای مهربان ایرانی که پشتیبان ما و بچه ها بودند. دست گرم همه دوستان توکا را می فشاریم،

بچه ها منتشکریم. همه دوستان در مجله توکا

توکا - برای بچه ها

نشریه ویژه کودکان و نوجوانان

ADDRESS:
1434 WESTWOOD BLVD.
LOS ANGELES, CA 90024

مهرداد خفایی
سپروس مشکی

مدیر:
سرمدبیرا

MANUSCRIPTS OF THE MIDDLE EAST

A JOURNAL DEVOTED TO THE STUDY
OF HANDWRITTEN MATERIALS OF THE MIDDLE EAST

Edited by Jan Just Wilken



The iconography of Beethabshim.
A survey of themes and symbolism in classical specimens, liturgical objects and personal art.
by *Franklin de Somp*

Some notes on Maghribi script, by *K. van der Gaag*

The diploma of the Egyptian calligrapher Kham al-Kamil, by *Adam Goetz*

Modern Arabic manuscripts in the National Library of Tunis.
A selection by *Jan Jan Wilken*

A note on the expression "...a manuscript on Ottoman paper", by *Don Sauer*

A trilingual Armenian pharmacopoeial listicle, by *Joan A.C. Grigg*

Shahin literature in Arabic script, by *Jan Kropfner*

Basal Kafi al-Aghdhal and Kitāb al-Ṭibā' al-Ḥayā' (al-Khām al-Ḥayā').

A facsimile edition of MS Berninische TF 136.
Presented, with an extended index, by *Jan Jan Wilken*

The first Dutch-Indonesian treaty. A rediscovered Arabic manuscript by Frederick Engelbrecht,
by *Herman de Looze*

The bilgeest sayi. Poem for pilgrims and Sufis in medieval Islam,
by *Kenneth Kerka and David Reinar*

The manuscripts and editions of the Dīwan al-Fihri al-Fahri,
by *Wim Raven*

A memorial for Firdaus Bīstā in Luristan, by *Gertur Strubbe*

Arabic script and their characteristics as seen through the eyes of Mas'ūdī authors,
by *Adam Goetz*

Medieval agricultural texts from Mas'ūdī Yemen, by *David Meelis Verbeke*

Manuscripts & Miniatures, by *Jan Jan Wilken*

6. Qur'ān fragments from Djakarta (Yogyakarta),
7. Arabic manuscripts in divorce: the Firdausi, Firdausi Satrie

Book reviews

Price: Dfl. 107,000 (exclusive postage and bank charges)

Volumes 1-3 (1976-1981) are still available

Price per volume: Dfl. 107,000. See price for volumes 1-3: Dfl. 300,00
(exclusive postage and bank charges)

TBR LUOT PRESS - OORDEERDEE 19 - 2012 HA LIDEN - THE NETHERLANDS

CAHIERS DE STUDIA IRANICA

CAHIER 1

Philippe GIGNOUX et RITA GYSELEN

SCHEUX SASANIDES DE
DIVERSES COLLECTIONS PRIVÉES



Lévrier 1982
208 p., 30 pl.

L. 900 Fr. B.

CAHIER 2

Rapport CYRIEL et RITA GYSELEN

UNE COLLECTION DE MONNAIES
DE CUIVRE ARABO-SASANIDES



Paris 1984
132 p., 6 pl.

1.200 Fr. B.

CAHIER 3

Jean DE MENASCÉ

ÉTUDES TEANENNES



Paris 1985
224 p.

1.000 Fr. B.

See page 1

CAHIER 4

Philippe GIGNOUX et RITA GYSELEN

BULLES ET SCHEUX SASANIDES DE
DIVERSES COLLECTIONS

CAHIER 5

TRANSITION PERIODS IN TEANIAN HISTORY.

Actes du premier symposium de la Société française d'Archéologie Européenne (22-24 Mai 1985, Freiburg-im-Breisgau)

CAHIER 6

H. DESMET-GRÉGOIRE et P. FONTAINE

LA RÉGION D'YARAK ET DE RAMADAN:
CARTES ET DOCUMENTS ETHNOGRAPHIQUES

آینده

مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)
این مجله هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به هیچ بنیاد و موسسه سازمانی ندارد.

بنیان گذار و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۲-۱۳۲۰، چهار دوره): دکتر محمود افشار
مدیر مسئول کنونی و صاحب پروانه انتشار: ایرج افشار
(از سال ۱۳۵۸، دوره پنجم)

همکاران مدیر: کریم امینیان (مدیر اموزاداری) - بابک افشار (مدیر داخلی)
محمد رسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) - قدرت الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاری)
بهرام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود
نشانی پستی مدیرمجله: صندوق پستی ۵۸۳ - ۱۹۵۷۵ - نیاداران (تهران) - ایران
نامهای مربوط به اموزاداری به نشانی ذیل ارسال شود
نشانی پستی دفترمجله: صندوق پستی ۳۱۲۱ - ۱۹۳۹۵ - تجریش (تهران) - ایران
تلفن دفتر: ۲۷۰۸۱۵ - تلفن خانه مدیر: ۲۸۳۲۵۲

محل دفتر اداری: تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچه پهنایی (عاری نسب) -
کوچه لادن - باغ موقوفات دکتر محمود افشار - شماره ۸
دفتر بافادهای یکشنبه و دوشنبه ساعت ۹-۱۳ برای پرداخت اقساط و خرید مجله باز است
دفتر مجله در کولاه گرون قهاجها و ویراستاری ضروری آنها آزاد است و زودتر از تکمیل از زمان رسیدن
مقاله امکان چاپ آن نخواهد بود. نقل مطالب این مجله منحصرأ با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان
مقاله مجاز است. مطالب و نوشتههای بدون امضا همه از مدیر مجله است.

کمیتهای موقوفات دکتر محمود افشار

۱) واقف ثوابی محل دفتر مجله آینده را - که زبدهای از موقوفات دکتر محمود افشار بزرگ است
برای کمک به امکان انتشار مجله، از سال ۱۳۵۸ به زاریگان در اختیار مجله قرار داده است.
۲) موقوفات مذکور مطابق وقتنامه و بنا بر نیت واقف و ادامه عمل او، هر سال سیصد و پنجاه
دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشندان و مراکز علمی و کتابخانههایی که وسیله ترویج و تعمیق
زبان فارسی در کشورهای مختلف هستند فرستاده است.

بهای اشتراک یکساله ایران

برای افراد: پنج هزار ریال (اگر شخصاً نپردازند و بناچار بابتند فرستاده شود شش هزار ریال)
برای مؤسسات شش هزار ریال - برای دانشجویان: سه هزار ریال

بهای اشتراک برای کشورهای دیگر

چون ارسال مجله به خارج به خارج هوارها دارد و مخصوصاً با گران شدن پست فرجهای میوهیم که علاقمندان
آن را توسط دوستان و خویشان خود بخواهند.

آروپا و آسیای نه هزار ریال (هوانی) - آمریکا و لاین و استرالیا: ده هزار ریال (هوانی)
پست زمینی هندجا: ۷۵۰۰ ریال

بهای آگهی هر صفحه بطور نقد: دو هزار تومان، سطری چهل تومان

لغلاً وجه اشتراک را حداکثر تا آخر شهریور بوسیله چک و یا توسط هر یک از شعب بانک ملی ایران
به نام ایرج افشار به حساب شماره ۱۷۹۵ شعبه ۲۳۰ بانک ملی ایران باغ فردوس (تجریش)
پرداخت و تسویه قبضه ریاضی از بانک را بطور سفارشی حتماً ارسال فرمائید. در غیر این صورت مطلع
نخواهیم شد که وجه اشتراک را پرداخت نموده اید. زیرا با نگرانی اطلاع از دریافت وجه به ما نمی دهد. در
صورتی که وجه اشتراک تا شماره ششم هر سال نرسد از فرستادن شماره همراه بجد خودداری خواهند.

اگر شماره ای از مجله توسط پست نرسید و یا محبوب بود لغتاً پیش از انتشار شماره بعدی ما را آگاه
فرمائید. ورنه از ارسال مجدد مجله معذوریم

کتابفروشی تاریخ (به مدیریت بابک افشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم - تلفن ۶۳۰۶۳۳۶

حروفچینی: میثاق - لیتوگرافی: یزدانمهر - چاپ و صحافی: بهمن

AYANDEH

JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

INCLUDING ARTICLES OF IRANIAN HISTORY
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE,
BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF
PERSIAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS
CONCERNING IRAN

Editor: IRAJ AFSHAR

All comments and articles should be
addressed to the editor:

**P.O. Box 19575-583
Niyavaran, Tehran, Iran**

Subscription Representative

**Asla Department
Otto Harrassowitz
Postfach 2929
Wiesbaden, Germany**

**Director of Administration
Babak Afshar**

**Abroad Directors of Administration
Ibrahim Afshar, Kooshlar Afshar, Arash Afshar**

Vol. 16 · No. 1-4

1990

۱۸۰۰ ریال

